خَصائِصُ العَبّاسِيَّة

زندگینامه و ویژگی‌های قمر بنی هاشم علیه السلام

آیت الله محمد ابراهیم کلباسی نجفی (ره)



آیت الله کلباسی نجفی (ره)

خَصائِصُ العَبّاسِیَّة

آرام دل



قال علی بن الحسین علیه‌السلام

«... رَحِمَ اللهُ عَمّیَ العبّاسِ ...
وَإنَ العبّاسِ عندَ اللهِ مَنزلَةً
یَغبِطُهُ بها جَمیعُ الشّهداءِ
یَومَ القیامَة ...»

« خداوند عموی ما عباس را بیامرزد (رحمت کند) که برای او نزد خدا مقامی است که همه شهیدان در روز قیامت بر آن غبطه می‌خورند.»

مرکز پخش:

تهران /میدان انقلاب/خیابان کارگر جنوبی/خیابان شهدای ژاندارمری/مجتمع ناشران و کتاب فروشان کوثر/ انتشارات آرام دل

تلفن: ۸-۶۶۹۷۱۶۹۷

طراحی: پورحسین / ۰۹۱۲۵۵۱۱۸۰۹

کلباسی، محمدابراهیم، ۱۲۶۱ - ۱۳۱۶.
خصائص العباسیه/ نوشته محمدابراهیم کلباسی نجفی. -- تهران: صیام، ۱۳۸۲.
ISBN 964-8226-02-5
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. عباس بن علی(ع)، ۲۶ - ۶۱ق. الف. عنوان.
BP42/4/ ۸ک ۲ع ۲۹۷/۹۵۳۷
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۶۹۲۶-۸۲م

شناسنامه

نام کتاب: .... خصائص العباسیه
موضوع: .... زندگانی حضرت اباالفضل العباس علیه السلام
تحقیق و ترجمه متن عربی: .... محمد اسکندری
ناشر: .... صیام
تیراژ: .... ۲۰۰۰ جلد
نوبت و تاریخ چاپ: نهم-۱۳۹۱
قیمت: .... ۷۵۰۰ تومان

مرکز پخش:
میدان انقلاب - خیابان کارگر جنوبی - ابتدای خیابان شهدای ژاندارمری
مجتمع ناشران و کتابفروشان کوثر انتشارات آرام دل - تلفن: ۶۶۹۷۱۶۹۷



مرحوم آیۃ اللہ الحاج شیخ محمد ابراہیم کلباسی

«مؤلف کتاب»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُلِلهِ الَّذي خَصَّ بِالْبَلاءِ مِنْ عِبادِهِ الْاَصْفِياءِ وَ شَرَحَ صُدُورَنا بِمَعْرِفَةِ الاَوْلِياءِ وَ مَحَبَّةِ الاَزْكِياءِ وَ نَوَّرَ قُلوُبَنا بِالدُّمُوعِ وَالْبُكاءِ وَ تَفَضَّلَ عَلَيْنا بِالْجُودِ وَ السَّخاءِ وَ الصَّلوٰةُ وَ السَّلامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ اَشْرَفِ الاَنْبِيآءِ وَ الِهِ النُّجَباءِ النُّقَباءِ سِيَّما عَلٰى خامِسِ اَصْحابِ الْكِساءِ وَاَنْصارِهِ الْمجاهِدينَ فِى الْبَيْداءِ الَّذينَ لَمْ يَرْضَوْا بِمَكائِدِ اللَّيلِ وَالنَّهارِ فِى طاعَةِ رَبِ السَّماءِ حَتىّٰ رَمَّلُو الوُجوهَ بِالثَّرىٰ وَ خَضَّبُوا اللِّحاءَ بِالدِّماءِ خُصُوصاً مَوْلينا اَبِى الْفَضْلِ اَلْمخَضَّبِ بِالدِّماءِ قُرَّةِ عَيْنِ الاَنْبِياءِ وَ الاَوْلِياءِ مُقَطَّعَ الْيَدَيْنِ وَ الْاَعْضاءِ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى اَعْدائِهِمْ بِدَوامِ الْاَرْضِ وَالسَّماءِ.

حمد و سپاس خدایی راکه بلا و مصیبت را مختص بندگان خالص و برگزیدهٔ خود گردانید و سینه‌های ما را با معرفت و شناخت اولیاء و دوستی و محبت پاکیزگان وسعت بخشید و دلهایمان را با اشک و اندوه و گریه نورانی نمود و با سخاوت و بخشش خویش بر ما کرم فرمود، و درود و سلام بر اشرف پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان بزرگوار و پر فضیلتش خصوصاً خامس آل عبا [حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام] و یاران مجاهد و فداکارش در بیابان [کربلا]، همانان که در مسیر اطاعت پروردگار آسمان، فریب نیرنگهای شب و روز را نخورده و سر انجام گونه‌های خود را با خاک بیابان آغشته و محاسن خویش را به خون خود رنگین نمودند، علی‌الخصوص سرور و مولای آغشته به خونمان حضرت ابوالفضل علیه السلام نور چشم انبیاء و اولیاء، هم او که دستان مبارکش را قطع کرده و اعضای مطهرش را بریدند، و لعن و نفرین خدا بر دشمنانشان تا زمانی که آسمان و زمین باقی است.

وبعد چنین گوید غریق بحر معاصی محمدابراهیم کلباسی چون آثار پیری و ضعف در خود دیدم و قوای بدنی را در انحطاط و انکسار مشاهده نمودم و آفتاب عمر را در حوالی غروب یافتم با خود گفتم:

موی تو در روسیاهی شد سفید   یعنی از ره قاصد مرگت رسید

و دیوان عملت از اعمال صالحه مقبوله به کلّی خالی است و امید نجات به خود نداری. در چاه عمیق دنیا نگونسار و در بحر معاصی غوطه وری. نزدیک به یأس بودم که ناگاه از هاتف غیبی ندای لا ریبی ((**مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی کَسَفینَةِ نُوحٍ مَنْ تَمَسَّکَ بِهِمْ نَجیٰ**))[1] به‌گوش دل رسید و امید نجاتی برایم پدید آمد. باز دیدم تمسک و توسّل به ذیل آل عصمت و طهارت را شرایط و آداب و مجاهداتی هست که با این بی‌بضاعتی و گناهکاری و سلاسل و اغلال معاصی نتوان به ذیل اذیال آن ذوات مقدسّه و انوار الهیّه و صاحبان ولایت مطلقه ملکوتیه رسید و به این دست قاصر و قدم فاتر نتوان حلقه باب ولایت راگرفت و به قلعهٔ محکمه آن وارد شد.

ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود میبری و زحمت ما می‌داری

ما لِلتّرابِ وَ رَبِّ الْاَرْبابِ

دست ماکوتاه و خرما بر نخیل و راهی به آن درگاه ندارم و در این اندیشه بودم که نداء غیبی و الهام ملکوتی به‌گوش دل رسید به مضمون: **اَنَاَ مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلیٌ بابُها**[2] «من شهر علمم و علی درب آن است». چنانچه قلعهٔ نبوت را بابی است قلعهٔ ولایت را نیز بابی است. هرکس بخواهد وارد قلعهٔ ولایت و مودّت آل عصمت شود باید از این در وارد شود و آن در **بابُ الحَوائج و بابُ قاضیُ الحاجاتِ لِلنّاس اَبِی الْفَضلِ العَبّاسِ بْنِ اَمیرَالْمؤمِنینَ عَلیِّ بْن اَبیطالب**ؑ است[3]. چنانچه قبول ولایت امیرالمؤمنینؑ باب

۱- وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۳۴ (آل البیت)، همان ج ۱۸ ص ۱۹ (اسلامیه). ترجمهٔ حدیث پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند: مَثَلِ اهل‌بیت من مَثَل کشتی نوح است که هرکس بدان تمسک و توسل جوید نجات خواهد یافت.

۲- غایة المرام ج ۵ ص ۲۳۱، وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۱۵۰.

۳- ترجمه: باب الحوائج و برآورنده نیازهای مردم أبی الفضل العباس(ع) فرزند امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع).

نبوت است و بدون قبول ولایت آن حضرت نتوان به شهر نبوت و حکمت محمّدی وارد شد، همچنین هرکس بخواهد وارد شهر ولایت و شهر محکم آن شود باید از در دوستی ابوالفضل(ع) وارد شود. چنانچه علی بن ابیطالب(ع) باب نبوت است، عباس بن علی(ع) هم باب ولایت است. **وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوابِها.**[1] اگرچه شهر ولایت را درهای دیگر نیز هست همچون **بٰابُ العَدلِ، بٰابُ الصِّدقِ، بٰابُ الحَيٰآءِ، بٰابُ الْحِكْمةِ، بٰابُ التَّواضُعِ و غیره** و لکن این در **اَوسعَ و اَیسَر و اَسهَل ابواب**[2] است.

چنانچه باب الحسین اوسع درهای بهشت است. پس با خود گفتم ای گم گشته وادی حیرت و ای فرومانده در راه آخرت بیا و به درگاه باب الحوائج و مظهر قاضی الحاجات دق الباب کن و به ذیل عنایت او تمسکی پیدا نما، شاید دستگیری نمایند و امید نجاتی برایت پدید آید. فلذا برای تمسّک به حلقه باب مودّت اهل بیت عصمت(ع) و توسّل به ذیل عنایت آنجناب بارجاء واثق عازم شدم با فهم قاصر و قلم کاسر کتابی در فضایل و خصایص آن حضرت بنویسم اگر چه:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

وَ لٰكِنِ المَيْسُور لايُتْرَكُ بِالْمَعْسُور[3] و آنکه هرکس را به قدر فهم و حوصله و ظرفیت خود به واسطه گفتن و شنیدن و نوشتن و دانستن مراتب کثیره و فضایل قفیره این خانواده کرم و سخا بهره و نصیبی است و **لِكُلّ كَبِدٍ حرّاءِ اَجْر**[4].

اگر چه صاحبان کتب مفصّله از کتب فضائل و مقاتل و تاریخ مدوّن و مبیّن

۱- آیهٔ ۱۸۹ سورهٔ بقره. ترجمه: برای رفتن به خانه‌ها از درب آنها وارد شوید.

۲- اوسع: گشاده‌تر، وسیع‌تر. اَیْسَرْ: راحت‌تر. اَسْهَلْ: آسان‌تر.

۳- مجمع البحرین ج ۴ ص ۵۷۸. ترجمه: موارد آسان را نباید به خاطر موارد سخت رها نمود.

۴- حدائق الناظره ج ۲۲ ص ۱۹۲ و وسائل الشیعه ج ۶ ص ۳۳۰. ترجمه: امام صادق(ع): و برای هر جگر سوزانی پاداشی است.

نموده‌اند، شکرالله مساعیهم الحمید[1] ولکن متفرّق و متشتّت و غیر مرتّب است و احقر پس از احاطه به آنچه یافته‌ام از آن کتب مبسوط و سیر در کلمات مفصل و بیانات مطّوله به انضمام مطالب لطیفه و تحقیقات شریفه راجع به مقامات آن جناب با نظر به این حدیث شریف منقوله در وافی:

قال ابوعبدالله‌علیه‌السلام: اُکْتُبْ وَ اَبِثْ علمکَ في اِخْوانِکَ فَاِنْ مِتَّ فَاورِثْ کُتُبِکَ بَنیکَ فَاِنَّهُ یَاْتي علی النّاس زَمانُ هَرْجٍ لا یَاْنِسُونَ اِلّا بِکُتُبِهِمْ[2]

امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: علم و دانش خود را بنویس و آن را بین برادرانت منتشر ساز چراکه بعد از مرگت فرزندانت کتابهای تو را به ارث خواهند برد و بر این مردم زمان پرفتنه و آشوبی خواهد آمد که جز باکتابهایشان [با چیز دیگری] اُنس نخواهند گرفت.

اَلْبَثُّ النَشْرفیه اِشارَةٌ اِلی زَمانٍ فَقَدْ اَهْل الْعِلم.[3]

رساله می‌نویسم به طور مرتّب و مبوّب من دون اختصار مخل و لا اطناب ممل و نامیدم آن را به **وسیلة لِلنّاسِ في خَصایِصِ العبّاس عَلیهِ السَّلام**[4] .

اَللّٰهُمَّ وَفِّقنا لِلاِخلاصِ وَقِنامِنْ شُرورِ النّٰاسِ[5] و آن مشتمل است بر یک مقدمه و چهارده باب و یک خاتمه

۱- ترجمه: خداوند به تلاشهای نیکویشان پاداش دهد.

۲- الوافی ج ۱ ص ۲۳۶.

۳- ترجمه: امر به کتابت و انتشار علم در روایت فوق اشاره‌ای‌است به زمانی که در آن اهل علم کمیاب می‌شوند.

۴- ترجمه: وسیله‌ای برای مردم جهت دستیابی به ویژگیهای حضرت عباس(ع).

۵- ترجمه: خداوندا ما را در کسب اخلاص موفق و از آزار مردم شرور حفظ فرما.

«وجوب محبت ذریهٔ طاهره بالخصوص حضرت اباالفضل علیه السلام»

مقدمه:

در بیان وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام و بیان آنکه اختصاص به ائمه معصومین ندارد بلکه شامل است بنحو عموم. کلیه ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بر خلاف ائمه نبوده‌اند بالاخص حضرت ابوالفضل علیه السلام را که مطیع و منقاد ائمه طاهرین بلکه فانی در آنها شد، باید دوست داشت.

قال اللّه تعالی: قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ [1].

یعنی بگو ای محمد اهل ایمان را، نمی‌خواهم از شما برای تبلیغ احکام الهی مزدی و اجرتی برای زحمات خود مگر دوستی خویشان خود را یعنی دوست داشتن اهل بیت آل محمد صلی الله علیه و آله. و باتفاق فریقین مفاد آیه شریفه وجوب دوستی اهل بیت رسالت است که با آیات بسیاری از قرآن مجید قابل اثبات است.

که در سوره سبا آیهٔ ۴۷، سورهٔ یونس آیهٔ ۷۲، سورهٔ انعام آیهٔ ۹۰، سورهٔ هود آیات ۳۱ و ۵۳، سورهٔ فرقان آیهٔ ۵۹ و در سورهٔ شعرا آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰ به این مودّت تأکید شده است.

فِی الْمَجْمَعِ عَنْ اِبْنِ عبّاس قالَ لَمّا نَزَلت هٰذِهِ الْآیَةُ قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ اِلیٰ اخَرِه قالُوا یا رَسُولَ اللّهِ من هٰؤُلاءِ الَّذی اَمَراللّه بِمُوالاتِهِمْ قالَ عَلیٌّ وَ فاطِمَةُ وَ وَلَدهُما علیهم السلام [2].

ابن عباس گفت: چون آیه قل لا اسئلکم نازل شد گفتند: یا رسول اللّه کیستند آن کسانیکه امر کرده است خداوند ما را به دوستی آنها؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندان آن دو علیهم السلام.

۱- آیهٔ ۲۳ سورهٔ شوریٰ.

۲- مجمع البیان (شیخ طبرسی) ج ۹ ص ۴۸.

و در کتاب خصال نقل شده از علی علیه السلام:

«قٰالَ رَسُولُ اللّٰه مَن لَمْ یُحِبُّ عِتْرَتی فَهُوَ لِاِحْدٰی ثَلْثٍ اِمّٰا مُنٰافِقٌ وَ اِمّٰا لِزَنْیَةٍ وَ اِمّٰا حَمَلَتْ بِهِ اُمُّهُ فی غَیْرِ طُهْرٍ [1]؛

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که دوست ندارد عترت و ذریه مرا، یکی از سه جهت خواهد بود: یا منافق است یا از زنا است و یا مادر او در حال حیض به او آبستن شده است».

و صاحب تفسیر فخر در ذیل تفسیر آیه مبارکه گفته:

«و انا اقول ال محمد هم الذین یؤل امرهم الیه فکل من کان امرهم الیه اشد و اکمل کانوا هم الال و لا شک ان فاطمة و علیا و الحسن و الحسین کان تعلق بینهم و بین رسول الله اشد التعلقات و هذا کالمعلوم بالنقل المتواتر» [2].

و من می‌گویم آل محمد(ص) کسانی هستند که امورشان به دست حضرت محمد(ص) باشد پس تمام کسانی که بیشتر [از بقیه] و با اهمیت‌تر [از دیگران] امورشان به دست آن حضرت باشد آنان هستند که آل محمد(ص) محسوب می‌شوند و در این شکی نیست که علاقهٔ فراوان و اشتیاق شدیدی بین رسول خدا(ص) و حضرت فاطمه(س) و علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) بوده است و این مثل روز روشن است.

و تبرک می‌جویم به نقل این حدیث شریف که صاحب تفسیر کشاف و فخر و غیرهما نقل نموده‌اند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله:

«الا من مات علی حب ال محمد مات شهیداً؛ یعنی آگاه باشید هر که بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد شهید مرده است».

«الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد آمرزیده شده مرده است».

«الا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد با توبه مرده است».

۱- خصال شیخ صدوق ص ۱۱۰. **۲- تفسیر فخر رازی ج ۲۷ ص ۱۶۶.**

«الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد با کمال ایمان مؤمن مرده است ».

«الا و من مات علی حب آل محمد بشر ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد ملک الموت و سپس دو ملک نکیر و منکر او را به بهشت بشارت دهد ».

«الا و من[مات] علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجه؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد چون خرامیدن عروس به خانه شوهر خود میخرامد به بهشت ».

«الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد برای او در قبرش دو در به بهشت گشوده می‌شود».

«الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملئکة الرحمة؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد قرار دهد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت».

«الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة؛ کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد به طریقه سنت و جماعت مسلمانها از دنیا رفته».

«الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مَکْتُوباً بین عینیه آیس من رحمة الله؛ هرکسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد می‌آید روز قیامت و نوشته شده بین دو چشم او ناامید از رحمت خدا».

«الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً؛ آگاه باشید کسی که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است».

الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة؛ آگاه باشید کسی که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نمی‌بوید [1].

و در تفسیر بیضاوی نقل شده از پیغمبرﷺ:

حُرِّمَتِ الجَنَّةُ عَلی مَن اَظْلَمَ اَهْلَ بَیْتی وَ اذانی فی عِتْرَتی وَ مَنِ اِصْطَنَعَ صَنیعَةً

۱- تفسیر فخر رازی ج ۷ ص ۴۰۵، تفسیر کشاف ج ۲ ص ۳۳۹.

اِلیٰ اَحَدٍ مِنْ وُلْدِ عَبدِالمُطَّلِبِ وَ لَمْ یُجازِهِ فَاَنَا اُجازِیهِ[1].

ترجمه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بهشت بر کسی که بر اهل‌بیت من ظلم کند و مرا در مورد خاندانم بیازارد حرام گشته و هرکس که در حق یکی از ذریهٔ عبدالمطلب نیکی کند و او پاداشش را ندهد جزاء و پاداش او با من است.

و از اخبار درکتاب تذکرة العظیمیة شصت حدیث در فضائل ذریه و سادات بنی الزهرا علیهم السلام و لزوم محبت ایشان نقل نموده‌ام که در سنه ۱۳۴۶ھ به طبع رسیده و در اینجا به ذکر چند حدیث دیگر تبرکاً اکتفا میشود:

حدیث اول: شهاب الدین علوی که از اعاظم اهل حال و سنت است درکتاب خود موسوم به **(مودة القربی)** نقل نموده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند:

اَحِبُّوا اللّٰه لِما اَرْفَدَکُم مِنْ نِعْمَتِهِ وَ اَحِبُّونی لِحُبِّ اللّٰهِ وَ اَحِبُّوا اَهْلَ بَیْتی لِحُبّی؛

خدا را بواسطه نعمت‌هایی که بشما داده دوست دارید و مرا برای خدادوست دارید و اهل بیت مرا برای من دوست دارید[2].

و در روایت دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

اَنَا اَوَّلُ النّاسِ شَأناً ثُمَّ عَلیٌّ ثُمَّ ذُرِّیَتی ثُمَّ مُحِبُّونا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ لا یُسْئَلُنَّ عَنْ ذَنْبِهِمْ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ الْمَحَبَّةِ[3]؛

در میان مردم اولین شأن و رتبه برای من است. پس از من مقام علی است و پس از آن ذریه من است و بعد از آن مقام دوستان ماست که بی حساب داخل بهشت شوند و بعد از معرفت و محبت از گناه ایشان نپرسند.

و از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک روز دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بهتر است از عبادت یکسال و هرکه به دوستی ایشان بمیرد داخل بهشت شود[4].

۱- تفسیر کشاف (ز مخشری)، ج ۳ ص ۴۰۲.
۲- مَوَدة القربیٰ ص ۱۰.
۳- مَودة القربی ص ۱۲.
۴- همان، ص ۱۳.

روایت دیگر ابومحمد قمی نزیل الری درکتاب مسلسلات روایت می‌کند از حضرت رسول ﷺ که:

«مَنْ اذیٰ شَعْرَ اُمَّتي فَقَدْ اٰذاني وَ مَنْ اٰذاني فَقَدْ اٰذَی اللّٰهَ وَ مَنْ اٰذَی اللّٰهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ مِلاءَ السَّماءِ وَ الاَرْضِ[1]؛

یعنی کسی که اذیت کند یک موی از من را، (یعنی کسی که در خویشی و بستگی با آن حضرت به منزلهٔ موئی از بدن آنحضرت باشد) پس مرا اذیت کرده وکسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده وکسی که خدا را اذیت کند پس بر اوست لعنتی که از زیادتی پرکند آسمان و زمین را.

و درکتاب صواعق المحرقة از طبرانی روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: از برای خداوند سه احترام است:

پس هرکه حفظ کند آنها را خداوند حفظ کند دین و دنیای او را، و آن سه احترام حرمت اسلام و حرمت من و احترام اهل بیت علیهم السلام من می‌باشد[2]. پس خلاصه مفاد این اخبار و غیره لزوم دوستی عترت و ذریه آن حضرت است، خصوصاً دوستی آنها که بالخصوص به آنها اظهار علاقه و محبت فرموده‌اند. مثل حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام او را به زانویش می‌نشاند و او را می‌بوسید و در مقاماتی اظهار علاقمندی به او می‌فرماید که مذکور گردیده[3] و صدیقه طاهره علیها السلام چنانچه مضمون روایت است می‌فرماید: بس است برای شفاعت امت دو دست فرزندم ابوالفضل علیه السلام[4].

و یکی از علماء موثقین نقل نموده که: یکی از اهل کربلا زیارت می‌کرده حضرت سیدالشهداء علیه السلام را روزی دو یا سه مرتبه و زیارت نمی‌کرده ابوالفضل علیه السلام را مگر هر ده

۱- مسلسلات ج ۹۶ ص ۲۳۳ حدیث ۳۱ و ۳۲.

۲- صواعق المحرقه ص ۲۳۳.

۳- زندگانی حضرت ابوالفضل(ع) احمد صادقی اردستانی ص ۳۷ و ۳۸، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۱۵.

۴- اسرار الشهادات ج ۲ ص ۴۱۲.

روز یک مرتبه. پس حضرت زهراعلیها را در خواب دیده و سلام کرد و آن مخدّره از او اعراض نموده عرض کرد: **سَیِّدَتي ما تَقْصیري** - بی‌بی تقصیر من چیست؟ فرموده بود: **اِسْتِقْلالُکَ مِنْ زِیارَةِ وَلَدي** یعنی کم زیارت نموده‌ای تو فرزند مرا عرض کرده بود: روزی دو مرتبه و سه مرتبه زیارت می‌کنم. فرموده بود: **نَعَم تَزُورُ وَلَدِیَ الْحُسَینَ هٰکَذٰا وَ لا تَزورَ وَلَدِیَ الْعَبّاسَ اِلّا قَلیلاً** - فرموده بود بلی زیارت می‌کنی فرزندم حسین را این چنین و زیارت نمی‌کنی فرزندم عبّاس را مگر اندک. و حضرت سیدالشهداءعلیه السلام آنقدر علاقه دارد به آنجناب که مکرر می‌فرمود **بِنَفْسي اَنْتَ** - یعنی ابوالفضل، جان من فدای تو باد. کسی که پیشوایان دین و سلاطین دنیا و آخرت آنقدر اظهار محبت و علاقمندی نسبت به او نمایند، چگونه بر رعیت لازم نباشد دوستی او و بدانکه لزوم دوستی آن جناب از جهاتی است.

اول: از جهت انتساب و علاقمندی ائمه هدیعلیهم السلام به آن‌جناب. چنانچه‌مذکورشد.

دوم: از جهت مقامات عالیه و کمالات نفسانیه آن حضرت از جهات علم، عمل، شجاعت، صباحت، مواسات، مساوات، اخوت، وفاداری، حمیت، غیرت، زهد، تقوی، علو همّت، بلند نظری.

سوم: برای آنکه ابوالفضلعلیه السلام فدا و فانی در سیدالشهداءعلیه السلام شد. بلکه فانی فی‌اللّٰه شد. پس دوستی او دوستی حسین و دوستی حسین دوستی خداست.

چهارم: دیگر چیزی که سبب دوستی آن جناب است عنوان مظلومیت اوست که قلب هر بشری را جلب می‌کند. بلکه بعد از مقام مظلومیت امام شهید احدی به مظلومیت ابوالفضلعلیه السلام نیامده است. در فقره زیارت حضرت است: **اَشْهَدُاَنَّکَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً**[1] . امتیازات آن جناب در باب شهادت آن حضرت مذکور خواهد شد.

توضیح: اسرار این محبت و آیه مبارکه مودت و اخبار مذکوره کثیره منوط به ذکر چند مطلب است:

۱- مفاتیح الجنان (زیارت حضرت عباس(ع)). ترجمه: گواهی می‌دهم که تو مظلوم به شهادت رسیدی.

مطلب اول: بدان که مستحق دوستی و سزاوار عشق و دلربایی اولاً بالذات فقط مخصوص خداوند جل‌وعلا است. چراکه او بالذات جامع تمام اسباب محبت و دوستی است و بس - و بالعرض است. اجمالاً ملاحظه کنید. بیشتر محبت و دوستی ناشی از جمال و کمال است و جمال مطلق و کمال مطلق منحصر در ذات اقدس و عین انیّت مقدس او است:

«فَهُوَ كُلُّ الْجَمٰالِ وَ كُلُّه الجَمٰالُ كُلُّ الكَمٰالِ وَ كُلُّه اَلْكَمٰالُ وَ مٰا سِوٰاهُ لَمَعٰاتُ نُورِهِ وَ رَشَحٰاتُ وُجُودِهِ وَ ظِلالُ هُوِيَّتِهِ[1]؛

هر کجا جمالی و جلالی است از صفات جمالیه و جلالیه او سایه‌ایست و هر فضیلت و افضالی است از سرچشمه فضل او زلالی است. اصل اوست، ما سوی فروعند. نیّر اوست ماعدا فروغند.»).

معروف است زلیخا پس از ایمان و معرفت و محبت خداوند دیگر چندان التفات و اقبال به حضرت یوسف(ع) ننمود. پرسید: سبب چیست؟

گفت: دیگر یوسف آفرین را دوست دارم.

مطلب دوم: معنی محبت و دوستی چیست؟ محبت سری است پنهانی و امری است ذوقی و وجدانی تا آدمی نچشد نداند و چون داند نتواند **فَالْاِعْرٰابُ عَنْهُ لِغَيْرِ وٰاجِده سِرٌّوَ اِلاظْهٰارُ لِغَيْرِ ذٰائِقِهِ اِخْفٰاءٌ**؛ تعریف محب در نزد کسی که فاقد آن است مانند راز است و اظهار آن در نزد کسی که مزّه‌اش را نچشیده همچون پنهان کاری است (یعنی کسی که مزه محبت را نچشیده و خود از محبت محروم است نمی‌تواند معنی و مفهوم آن را درک کند) - تعلق علم و شعور به امور به دو قسم می‌شود: یکی به حصول ظلّ و صورت معلومات، چنانچه از زید و عمرو در دل تصورّاتی حاصل شود که بدان صورت از ماعدای خود ممتاز بشود. و دیگر به حضور ذوات معلومات چون علم گرسنگی، شبع، سیری، شهوت، غضب، محبت و عداوت که بعد از اتصاف نفس به آنها حاصل شود و این علمی بود ذوقی و ادراکی بود وجدانی و شک نیست که حضور محبت بر دل و شعور بر وجه اول به

۱- اسفار رابعه ج ۶ ص ۱۱۱ و شرح اسماء حسنی (ملا هادی سبزواری) ج ۱ ص ۱۷۱.

آن طریق که از کسی بشنوی یا از کتابی برخوانی یا به فکر خویش دریابی، چندان مثمر سعادت و موجب کرامت نیست بلکه سعادت جاودانی و کرامت دوجهانی در آن است که باستعداد اصلی و صفای جبلی و دوام جدّ و کمال جهد، خود را مهبط نفحات الهیه و محط جذبات ربانیّه نموده تا ما سویٰ را از تو بستاند و چنانش محبت خود را بچشاند.

مطلب سوم: واضح و مبرهن است که غایة قصویٰ و بالاترین قلّه، محبت خداوند متعال است که کلید ابواب سعادات و سرمایه وصول به مرادات است. در حدیث وارد است که: «حضرت عیسیؑ به سه نفر گذشت که بدنشان کاهیده بود و رنگشان از اثر عبادت پریده بود. فرمود: چه چیز شما را چنین نموده؟ گفتند: خوفی از آتش. پس گفت: حق است بر خدا ایمن بسازد خائف را. پس گذشت به سه نفر دیگر که کاهیدن بدن ایشان و پریدگی رنگ ایشان بیشتر بود. فرمود: شما را چه چیز اینسان نموده؟ گفتند: شوق بهشت. فرمود: حق است بر خدا عطا کند به شما آنچه امید دارید. پس گذشت به سه نفر دیگر که کاهیده‌تر و متغیرتر بودند، گویا بر صورتهای ایشان **اَلْمَرایا مِنَ النُّورانِیه** آینه از نور بود. فرمود: چه چیز شما را چنین نموده؟ گفتند: محبت خداوند. دو مرتبه فرمود: **اَنْتُمُ الْمُقَرَّبُون**. یعنی شمایید مقربان درگاه خداوند[1]».

کلام حضرت ختمی مآب **اُعْبُدُوا اللّٰهَ فِی الرِّضا فَاِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَفِی الصَّبْرِ عَلیٰ ما تَکْرَهُ خَیْرٌ کَثیرٌ**[2]؛ خداوند را از روی رضایت و خشنودی بپرستید و اگر نمی‌توانید چنین کنید پس [بدانید که] در صبر بر آنچه نمی‌پسندید (ترک گناهان و تحمل سختی عبادات و انجام واجبات) خیر فراوانی وجود دارد.

از این حدیث شریف و سایر اخبار معتبره در این باب ظاهر می‌شود صحت عبادت به قصد فرار از آتش یا رسیدن به جنّت و هُوَالْاَقْویٰ. اگر چه احوط قصد

۱- میزان الحکمه ج ۳ ص ۲۵۳۹ به نقل از تنبیه الخواطر ج ۱ ص ۲۲۴.

۲- محجة البیضاء ج ۵ ص ۱۰۴ و جامع السعادات ج ۳ ص ۲۲۸.

فرمان برداری حق جلّ شانه کافی است در این مقام، چراکه رضا از آثار محبت است و ثمره آن شجره طیبه و اثر آن اکسیر اعظم است.

رضا بدون محبت صورت نگیرد. دوست است که آنچه کند از رضا کند؛ نخواهد و نبیند و نجوید مگر محبوب را، و آنچه راکه محبوب خواهد.

هوای خود را فدای هوای محبوب کند و میل خود را تابع میل او داند و دارد.

خاک درت بهشت من مهر رخت سرشت من

عشق تو سرنوشت من راحت من رضای تو

و از برای محب بالاترین لذت‌ها وصل محبوب و قرب به اوست و سخت‌تر از تمام تلخی‌ها تلخی دوری و مفارقت محبوب است. از اینجاست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل اینگونه مناجات می‌کند: **فَهَبْنی یٰا اِلٰهی وَ سَیِّدی وَ مَوْلٰای صَبَرْتُ عَلیٰ عَذابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلیٰ فِرٰاقِکَ** - بار الها بر عذاب تو صبر کردم ولی بر فراق تو چگونه صبر کنم.

مطلب چهارم: به وجدان عقل و حکم نقل مسلم است که محبت علت تامّه برای استحقاق جزای خیر و نیکی است. چنانچه در اخبار و آثار رسیده که آنچه در دنیا به خلق می‌رسد تمام به برکت اهل ایمان است و اگر مؤمن نبود نعمتی براهل زمین نازل نمی‌شد و عداوت علت تامّه برای استحقاق جزای بد است و در روایت فرمودند: **اگر دنیا به قدر پشه نزد خداوند قرب ومنزلت داشت خداوند شربت آبی به کافر نمی‌داد** و در قرآن است: **ذٰلِکَ جَزٰاءُ اَعْدٰاءِ اللهِ النّٰارُلَهُم فیهٰا دٰارُ الخُلْدِ**[1] ؛ جزای دشمنان خدا همان آتش دوزخ است که منزل ابدی آنهاست.

و درباره مؤمن و دوست فرموده: **اَلَّذینَ اٰمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْاٰخِرَةِ**[2] ؛ آنان که ایمان آورده و از خدا ترسیدند در دنیا و آخرت بر آنان بشارت باد [بر نعمتها و پاداشهای الهی].

۱- قرآن کریم سورهٔ فصلت آیهٔ ۲۸.

۲- سورهٔ یونس آیات ۶۳ و ۶۴.

پس روشن است که شایسته قرب و احسان و لایق نوازش و انعام نیست مگر محّب و دوست و سزاوار عذاب و نقمت و نکال نیست مگر مبغض و دشمن. پس معلوم شد که مفتاح سعادت جاودانـی و مـنهاج فـیوضات دو جـهانی مـحبت و دوستی بنده است به خداوند جل شأنه.

مطلب پنجم: بدیهی است که این مقام منیع و موهبت کبری مقام مقرّبین و بهره کمّلین از خلق است و دسترس هرکس نیست. اگر محبت حق تعالی در دلها بود آثار و لوازم آن مشاهده می‌شد، چنانچه در حدیث قدسی وارد است و ترجمهٔ آن این است: «ای پسر عمران! دروغ می‌گوید آنکه گمان می‌کند مرا دوست دارد و شب می‌خوابد و از من غافل است. آیا نه چنین است که دوست، دوست دارد خلوت با محبوب خود را. هان این منم ای پسر عمران! که خبر دوستان خود را دارم. چون شب در آید چشمهای ایشان به سمت من است و عقوبت من در نظر ایشان است. با من مناجات می‌کنند از روی مشاهده و سخن می‌گویند با حضور. ای پسر عمران! به من بده از ته دل خود خشوع و از بدن خود خضوع و از چشم خود اشک را در تاریکی شب که من نزدیکم[1]».

قال الصادق عليه السلام: اَلْمُشْتاق لٰا يَشْتَهِي طَعٰاماً وَ لٰا يَلْتَذُّ شَرٰاباً وَ لٰا يَسْتَطيبُ رُقٰاداً وَ لٰا يَأنِسُ حَميماً وَ لٰا يَأوِی دٰاراً وَ لٰا يَسْكُنُ عُمراناً وَ لٰا يَلْبِسُ لَيِّناً[2] .

امام صادق عليه السلام فرمود: مشتاق خدا به غذای دنیا اشتها ندارد و از شراب دنیا لذت نمی‌برد و از بوهای خوش دنیا خوشحال نمی‌شود و از پشتیبانی مردم مأیوس می‌گردد و بخانه‌ای پناه نمی‌برد و به عمارتی ساکن نمی‌گردد و به لباس نرمی آرام نمی‌گردد زیرا همیشه در فکر خدا می‌باشد.

وجـه خـدا اگـر شـودت مـنظر نـظر

زین پس شکی نماند که بی پا و سرشوی

در تفسیر سوره یوسف منقول است که شخصی بـه مـوسی عليه السلام عـرض کـرد: از

۱- امالی شیخ صدوق ص ۴۳۹ و بحارالانوار ج ۱۳ ص ۳۲۹ حدیث ۷.

۲- مصباح الشریعه ص ۱۹۶، بحارالانوار ج ۳ ص ۱۰۴.

خداوند بخواه که ذره‌ای از محبت خودش را به دل من بیندازد و گذشت. موسی به مقام مناجات بر آمد و عرض آن حاجت نمود. خطاب رسید: همان وقت که از ما خواست به او دادیم. حال برو ببین به چه حالت است. چون موسی آمد، دید خود را ازکوه به زیر انداخته و هر قطعه عضو او به سنگی برخورده و از آن صدای کلمه توحید **لا اله الا الله** شنیده می‌شود. از اینجاست که گفته‌اند:

هرکس که تو را شناخت جان را چه کند   فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی   دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

و در اخبار هم رسیده که هرکس دوستی خدا دارد مهیای بلا باشد[1].

و از فرمایش شاه ولایت علی‌ﷺ منقول است: **لَاَلْفُ ضَرْبَةٍ عَلیٰ هٰامَّة رَأْسي اَحَبُّ اِلَيَّ مِنَ الْمَوتِ عَلَى الْفِراشِ**[2] (یعنی بخدا قسم اگر هزار ضربت بر فرق من آید در رضا و دوستی خدا و در راه او شهید شوم محبوبتر است نزد من از آنکه در بستر خود بمیرم).

از این جهت بود که چون ضربت ابن ملجم لعین بر سر مبارک آمد، فرمود: **فُزْتُ بِرَّبِ الْكَعْبه** حظ کردم و بوصال معشوق خود رسیدم و همین حال و عشق بود که در حال نماز از خود بیخود بود و پیکان تیر از پای مبارکش کشیدند و احساس درد ننمود و در دعاست:

«**يٰا غٰايَتي في رَغْبَتي وَ يٰا غٰايَةَ آمالِ الْعٰارِفينَ**[3] و در مناجات آن حضرت است **اِلٰهي هَبْ لي كَمٰالَ الْاِنْقِطٰاعِ اِلَيْکَ وَ اَنِرْ اَبْصٰارَ قُلُوبِنٰا بِضِيٰاءِ نَظَرِهٰا اِلَيْکَ حَتّىٰ تَخْرِقَ اَبْصٰارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ اِلىٰ مَعْدَنِ الْعَظَمَةِ**[4]؛

۱- میزان الحکمة ج ۱ ص ۳۰۷ و بحارالانوار ج ۸۱ ص ۱۹۶ و ج ۸۲ ص ۱۴۸.

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۲۳، بحارالانوار ج ۳۲ ص ۶۱ و ۱۸۹.

۳- این دو فقره از دعاهای مختلف نقل شده (مفاتح الجنان). ترجمه: ای منتهای اشتیاق من و ای منتهای آرزوی عارفان.

۴- مناجات شعبانیه.

پروردگارا کمال انقطاع از خلق را به من ببخش و امیدم را فقط به خودت متوجه فرما و دل مرا به نور هدایت خود روشن ساز تا آنجا که حجب غیر را بسوزانی و دل مرا به نور عظمت خود روشن فرما چون با تو باشم از همه بی نیازم و اگر با دیگران باشم از تو غافل و محتاجم به تو».

و از کلام حضرت حسین اَرْواحُنا وَ اَرْواحُ الْعالَمینَ لَهُ الْفداءُ نقل شده:

تَرَکتُ الْخَلْقَ طُرّاً في هَواکا — وَ اَیْتَمْتُ الْعِیالَ لِکَیْ اَراکا

فَلَوْ قَطَّعْتَني بِالسَّیْفِ اِرْباً — لَما حَنَّ الْفُؤادُ اِلیٰ سِواکا [1]

و در کلام حضرت اباالفضلؑ است.

لا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذا الْمَوْتُ رَقیٰ — حَتّیٰ اُواري فِي الْمَصالِیتِ لَقیٰ

نَفْسي لِنَفْسِ الْمُصْطَفیٰ الطُّهْرِوَقا [2]

الی آخره. چونکه مَنْ کانَ لِلّٰهِ کانَ اللّٰهُ لَهُ [3] دوستی که اینگونه از خود بی خود و از خودی خود نیز بی خود و بی خبر شد و به مقام محو و صحو و آخر منزل فنا رسید از وجود او جز آثار ربوبیّت دیده نمی‌شود که اَلْعُبُودیَّةُ جُوهَرةٌ کُنهُهَا الرُّبُوبِیَّةُ و مَنْ رَاني فَقَدْ رَءایَ الْحَقَّ [4] ؛ امام صادق(ع) می‌فرماید: بندگی گوهری است که ذات آن ربوبیت است و هرکس مرا ببیند به درستی که حق را دیده است.

زبانش زبان خدا، چشمش چشم خدا، دستش دست خدا می‌شود، که در این

۱- تحفة السنیه ص ۲۶۲ و تاریخ مدینة دمشق ج ۶ ص ۳۰۶.

ترجمه: - در هوای تو خلق را به نیکی رها کردم و خاندانم را یتیم نمودم تا تو را ببینم.

- اگر مرا با شمیر قطعه قطعه کنی هرگز دلم به غیر تو میل نمی‌کند.

۲- مقتل ابی مخنف ص ۱۷۹ و ینابیع المودة ج ۳ ص ۶۷.

ترجمه: هرگاه مرگ فرا رسد من از آن نخواهم ترسید تا آنجایی که در سختیهای ملاقات خدا غرق شوم و روحم به روح مطهر محمد مصطفی(ص) بپیوندد.

۳- بحارالانوار ج ۸۲ ص ۳۱۹ و حدائق الناظره ج ۸ ص ۵۱۰.

ترجمه: هرکس با خدا باشد خدا با اوست.

۴- مصباح الشریعه ص ۷.

فقرهٔ زیارت به آن اشاره شده است: **اَلسَّلامُ عَلیٰ عَیْنِ اللّٰهِ النّاظِرَةِ وَ یَدِهِ الْباسِطَةِ**[۱] فرمود: **کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذي یُسْمَعُ بِهِ**[۲] الی اخره پس معلوم شد که این خصلت رفیعه و موهبت منیعه بهرهٔ کملین و باریافتگان ساحت ربوبیت است و دسترس همه نیست.

مطلب ششم: آنچه که در انسان مانع و حاجب رسیدن به این مقام است، اول کمی یقین و معرفت است، حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: **لم یخلق الله خلقا اقل من الیقین**[۳] و حضرت صادق(ع) در حدیثی فرمود: ایمان افضل از اسلام است و یقین افضل از ایمان است و نیست چیزی کمتر از یقین[۴] و به مفاد اخبار اول، اسلام است، بعد ایمان و بعد از ایمان تقوی و بعد از تقوی مقام یقین، **فَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَاتِیَکَ الْیَقینِ**[۵].

فرمودند: شما چنگ زده‌اید به پست‌تر مرتبه اسلام. پس بترسید که مبادا از دست شما برود - یقین کم خلق شده وکمترکسی به مرحله یقین رسیده است و از سدیر صیرفی نقل شده که گفت: خدمت حضرت صادق(ع) بودم. عرض کردم: والله جایز نیست از برای شما نشستن و با دشمنان جنگ نکردن. فرمود: چرا؟ عرض کردم: به جهت بسیاری دوستان و شیعیان و یاوران. و اللّٰه اگر از برای امیرالمؤمنین(ع) بود آنچه از برای شماست از شیعیان و یاوران و دوستان، طمع نمی‌کرد در حق اوتیم و نه عدی. یعنی اولی و دومی. فرمود: ای سدیر چه قدر

۱-مفاتیح الجنان ص ۳۵۳ زیارت مخصوصهٔ امیرالمؤمنین(ع). ترجمه: سلام بر چشم بینای خداوند و سلام بر دست گشادهٔ الهی.

۲-اصول‌کافی ج۲ ص ۳۵۲ حدیث ۷، مکیال‌المکارم ج ۱ ص۲۹۷.ترجمه:گوش او می‌شوم که با آن بشنود.

۳- اصول کافی ج ۲ ص ۳۹۳. ترجمه: خداوند هیچ چیزی را کمتر از یقین خلق نکرده است (یعنی انسان با یقین کم است).

۴- سفینة البحار ج ۸ ص ۷۵۱ باب الیقین و درجاتِه.

۵- سورهٔ حجر آیهٔ ۹۹. ترجمه: پروردگارت را بپرست تا یقین بر تو عرضه شود (یعنی با بندگی خدا می‌توان به یقین رسید).

تخمیناً می‌شوند؟ عرض کردم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! - عرض کردم: بلی، دویست هزار - فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: بلی، نصف دنیا. پس آن بزرگوار ساکت شد - تا آنکه گفت: حضرت سوار حمار شد و من سوار استر شدم. پس رفتیم تا به زمین سرخی رسیدیم. حضرت نظر کرد به پسری که چند بزغاله می‌چرانید. پس فرمود واللّٰه ای سدیر اگر از برای من شیعه به عدد این بزغاله‌ها بود، جایز نبود از برای من نشستن. فرود آمدیم، نمازکردیم و بعد از نماز من آنها را شمردم. همهٔ آنها هفده بزغاله بودند[1]. و در جلد ۱۲ بحار نقل شده:

«حَدَّثَ اِبراهیمُ عَنْ اَبی حَمْزَةٍ عَنْ مَأمُونِ الرَّقّی قالَ کُنْتُ عِنْدَ سَیِّدی الصّادِقِ علیه السلام اِذْدَخَلَ سَهْلُ بْنِ الْحَسَنِ الْخُراسانِی فَسَلَّمَ عَلَیْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقالَ لَهُ یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ لَکُمُ الرَّأفَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ اَنْتُم اَهْلُ بَیْتِ الاِمامَةِ مَا الَّذی یَمْنَعُکَ اَنْ یَکُونَ لَکَ حَقٌّ تَقْعُدُ عَنْهُ وَ اَنْتَ تَجِدُ مِنْ شیعَتِکَ مِائَةَ اَلْفٍ یَضْرِبُونَ بَیْنَ یَدَیْکَ بِالسَّیفِ فَقالَ لَهُ علیه السلام اِجْلِسْ یا خُراسانِی رُعِیَ اللّٰهُ حَقَّکَ ثُمَ قالَ یا حَنیفَةُ[2] اِسْجِری اَلتَّنُّورَ فَسَجَرَتْهُ حَتّیٰ صارَکَاالجَمْرِ وَ ابیَضَّ عُلُوُّهُ ثُمَّ قالَ یا خُراسانِیُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِی التَّنُّورِ فَقالَ الخُراسانی یا سَیِّدی یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ لا تُعَذِّبْنی بِالنّارِ اَقِلنی اِقالَکَ اللّٰهُ قالَ قَد اَقَلْتُکَ فَبَیْنُما نَحْنُ کَذالِکَ اِذْ اَقْبَلْ هٰرونُ المَکِیُّ وَ نَعْلُهُ فی سَبابَته فَقالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ فَقالَ لَهُ الصادِقُ علیه السلام اَلْقِ النَّعْلَ مِنْ یَدِکَ وَ اِجْلِسْ فِی التَّنُّورِ قالَ فَالْقی النَّعْلَ مِنْ سَبابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِی التَّنُّور وَ اَقیلَ الاِمامُ علیه السلام یُحَدِّثُ الْخُراسانِی حَدیثَ خُراسانَ حَتّی کَاَنَّهُ شاهَدَها ثُمَّ قالَ قُمْ یا خُراسانِیَ وَانْظُرْما فِی التَّنُورِ قالَ فَقُمْتُ اِلَیْهِ فَرَأَیْتُهُ مُتَرَبِّعاً فَخَرَجَ اِلَیْنا وَ سَلَّم عَلَیْنا فَقالَ لَهُ الاِمامُ کَمْ تَجِدُ بِخُراسانَ مِثْلَ هٰذا فَقالَ وَاللّٰهِ وَ لا واحِداً فَقالَ علیه السلام لا وَاللّٰهِ وَ لا واحِداً فَقالَ اَمّا اَنا تَخرُجُ فی زَمانٍ لا

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۴۲.

۲- الحنیف اعوجاج فی الرجل یسمی و یصغر جاریه (کج پا بوده) مصباح اللغه.

تَجِدُفيهِ خَمْسَةً مُعاضِدينَ لَنا نَحْنُ اَعْلَمُ بِالْوَقْت[1]؛

راوی گفت: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و نشست. پس عرض کرد: یابن رسول الله شما صاحب رأفت و رحمتی و اهل بیت امامتی، چه چیز مانع شماست که نشسته‌ای، حق خود را نمیگیری و حال آنکه صد هزار شیعه شمشیر زن داری، امام فرمود: بنشین خراسانی خدا رعایت تو را بفرماید. پس فرمود: بخادمهٔ خود که تنور را آتش کن، پس تنور از شدّت آتش قرمز و سفید شد، آنگاه فرمود خراسانی برخیز در تنور و بنشین، خراسانی عرض کرد: آقا مرا به آتش عذاب مکن و از من بگذر، و حضرت از او گذشت در این بین هارون مکی وارد شد که او مؤمن ممتحن بود و نعلین او در انگشت سبابه‌اش بود. امام فرمود: هارون بگذار نعلین را و برو در تنور، هارون نعلین خود را گذارد و در تنور رفت پس امام شروع کرد با خراسانی صحبت خراسان نمودن بطوریکه گویا آنجا تشریف داشته و مشاهده نموده، پس از مدتی فرمود: خراسانی پاشو و نظر کن در تنور. میگوید: برخاستم، نظر کردم و دیدم او مربع در تنور آتش نشسته، پس خارج شد از تنور آمد سلام کرد پس امام علیه السلام فرمود: چند نفر از این طور مرد در خراسان می‌یابی؟ یعنی اگر امام بگوید میان آتش برو برود؟ عرض کرد: نه بخدا قسم یکنفر هم نمی‌یابم. حضرت فرمود: ما خروج نمی‌کنیم در زمانی که پنج نفر اینطور یاور و ناصر نداشته باشیم و ما داناتریم به زمان.

راقم حروف گوید گمان آن است که امام زمان(عج) نیز انتظار سیصد و سیزده نفر آنطور شیعه داشته باشد و تابه حال فراهم نشده و وقتی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را آوردند به مسجد و بیعت از او خواستند و جمعیّتی از مردم حاضر بودند، قبلاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرموده بود: اگر بیست نفر از مردم با تو همدست و ناصر شدند، دست به شمشیر ببر و در غیر اینصورت قیام نکن. و اینها تمام از آثار قلت معرفت و عدم یقین است در مردم و اگر خواهی قلّت معرفت و یقین خود وامثال خود را مشاهده کنی، حالت سستی و کسالت در عبادت و بی

۱- سفينة البحار ج ۲ ص ۷۱۴.

باکی و جلادت در معصیت را از خود و اغلب مردم ملاحظه کنی. زشتیهای خودمان را از خلق پوشیده داریم و از خالق شرم نداریم.

اندر آندم که کنی عزم گناه — گر کند کودکی از دور نگاد

شرم داری ز گنه در گذری — پردهٔ عصمت خود را ندری

شرم بادت ز خداوند جهان — که بود واقف اسرار نهان

نگران است به تو در گه و گاه — تو کنی در نظرش عزم گناد

پس نیست این سستی در عبادت و بی باکی در معصیت مگر به واسطهٔ ضعف عقیده و قلّت یقین و بدون کمال ایمان ویقین به مقام شامخ محبت الهی نخواهی رسید.

مانع دوم: محبت دنیاست که در تمام ملل و مذاهب نزد انبیاء و اولیاء و عقلا مذموم بوده و حضرت امیرالمؤمنین علی‌ؑ در کلام مبارک می‌فرماید:

«اِعْلَمُوا اَنَّ کَثْرَةَ اَلذُّنُوبِ مِنْ نَسْیانِ المَوْتِ وَ نَسْیانَ الْمَوت مِنْ طُولِ الاَمَلِ وَ طُولَ الأَمَلِ مِنْ حُبِّ الدُّنْیا وَ حُبُّ الدُّنْیا رَأسُ کُلّ خطیئَةٍ[1] ؛

یعنی بدانید که کثرت معصیت شما از فراموشی مرگست و فراموشی مرگ از آرزوهای دور است که در دنیا دارید و آرزوی دور از محبت دنیاست و دوستی دنیا سرِ تمام خطاها است».

حواریون به حضرت عیسی‌ؑ عرض کردند: ما را چیزی بیاموز که خدای تعالی ما را دوست دارد. فرمود: شما دنیا را دشمن دارید تا خدا شما را دوست دارد.[2] و آل محمدؐ فرمودند: دشمنی دنیا افضل الأعمال است[3] و در حدیث وارد است که حضرت موسی‌ؑ گذشت به مردی که از خوف خداوند گریه می‌کرد و در وقت مراجعت باز آن مرد گریه می‌کرد. عرض کرد: خدایا بندهٔ تو از خوف تو گریان است؟

۱- عوالی اللئالی ج ۱ ص ۱۵۴.

۲- بحارالانوار ج ۱۴ ص ۳۲۸، تنبیه الخواطر ج ۱ ص ۱۳۴.

۳- اصول کافی ج ۲ ص ۱۳۰.

خطاب الهی رسید: ای موسی اگر دماغش (مغزش) هم با اشک چشمش فرود آید، او را نیامرزم چراکه دنیا را دوست دارد[۱].

و مرحوم شیخ انصاری درکتاب مکاسب خود نقل فرموده حدیثی که ترجمهٔ آن این است که امیرالمؤمنین علی؈ فرمودند: بیلی در دست داشتم و در بعضی از باغهای فدک کار می‌کردم که ناگاه چشمم به صورت زنی افتاد. گمان کردم که او دختر عامر است و از همه زنهای قریش با جمال‌تر بود. گفت: ای پسر ابوطالب دلت می‌خواهد مرا تزویج کنی تا تو را از این بیل زدن مستغنی گردانم و بنمایم به تو خزینه‌های زمین راکه برای تو و اولاد تو باشد؟ گفتم: توکیستی تا تو را از خانوادهٔ تو تزویج نمایم؟ **فَقٰالَتْ اَنَا الدُّنْیا** گفت: منم دنیا -گفتم: برو و شوهر دیگر پیدا کن. پس رو کردم به بیل خود گفتم: **لَقَدْ خٰابَ مَنْ غَرَّته دُنیادَنِیَّةٌ وَ مٰاهِیَ اِنْ غَرَّت قُروناً بِنٰائِلٍ**[۲] الی اخر - زیانکار شد هرکه دنیای فانی او را فریب داد تاآخر اشعار آن حضرت.

سزاوار است در این مقام آنچه به فارسی گفته شده است:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط عیش به باغ بقا توانی کرد

وگر به آب ریاضت برآوری غسلی
همه کدورت دل را صفا توانی کرد

ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی
نزول در حرم کبریا توانی کرد

و گر زهستی خود بگذری یقین می‌دان
که عرش و فرش وفلک زیر پا توانی کرد

۱- التحصین (ابن فهد حلّی) ص ۲۷ بحار ج ۹۰ ص ۳۴۱.

۲- کتاب المکاسب ج ۲ ص ۱۰۸.

ولیک این عمل رهروان چالاک است
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد
نه دست و پای امل را فرو توانی بست
نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد
به عزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و فرمودند: **اَلدُّنْیا مَلْعُونٌ وَ مَلْعُونٌ ما فیها اِلّا ما کانَ لِلّهِ مِنْها**[1] دنیا ملعون خداست و هرچه در اوست ملعون است مگر آنچه از او برای خدا باشد. و از این حدیث شریف فهمیده می‌شود دنیای مذموم و دنیای ممدوح، زیرا آنچه مذموم است علاقه و محبت دنیاست برای دنیا و امّا اگر برای خدا و توشه آخرت باشد ممدوح است و این طلب دنیا و دوستی دنیا عین طلب دوستی آخرت است چنانچه در حدیث وارد است که روزی به حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردند: ما دنیا می‌طلبیم و دوست می‌داریم که به ما روی آورد، حضرت فرمود: می‌خواهید برای چه؟ عرض کردند: می‌خواهیم خود و عیالمان از آن منتفع شویم و صلهٔ رحم کنیم و تصدّق نماییم و حجّ و عمره بجا آوریم. فرمود: این طلب دنیا نیست بلکه این آخرت طلبی است[2].

پس معلوم شد که دنیا از این جهت تجارت خانه آخرت است و مسجد انبیا علیهم السلام است و محل هبوط و نزول ملائکه است و مزرعهٔ عالم آخرت است.

۱- لسان المیزان ج ۶ ص ۲۹۷.

۲- منتهی المطلب ج ۲ ص ۱۰۳۱ (علامه حلی) و اصول کافی ج ۵ ص ۷۲.

«فَتَزَوَّدوا فیها فَاِنَّها دارُ غَنِیًّ لِمَنْ تَزَوَّد»[۱].

پس توشه برگیرید در دنیا که خانهٔ بی نیازی است دنیا برای توشه گیران.

مانع سوم: سوم از موانعِ محبت و دوستی خداوند و اولیای خدا کثرت معصیت و بی باکی در معصیت خداوند است. زیرا که دل انسان به اقتضای فطرت و خلقت سلیمه‌اش متأثر می‌شود از عمل خود و هر عملی که از او سر می‌زند در دل او اثر می‌کند و چون آن عمل را دو مرتبه نمود اثر ثابت‌تر ونقش آن ظاهرتر و محکم‌تر گردد و چون بسیار مکرّر شد، آن اثر و نقش در تمام دل جاگیرد و آن حالت ملکه و خُلق و صفت و عادت شود برای او و دائماً او را جوید و او را خواهد. پس وقتی که مسلمان معصیتی کرد، بداند دو کار کرده. یکی معصیت و مخالفت نسبت به خدای کرده و دیگر خود را مهیّا کرده و نزدیک نموده برای دفعهٔ دیگر. چراکه سبب الفت و انس او به مخالفت حق شده و آسان نموده بر او معصیت دیگر را و همچنین در مرتبه دوم گذشته از معصیت خود را نزدیک نموده و جرأت او را شدیدتر نموده برای مرتبه سوّم و همچنین ملاحظه شده در اثر یک نظر به نامحرم چه نظرها شده و در اثر یک غیبت چه غیبتها شده و در اثر خوردن یک لقمه حرام چه حرامها خورده‌اند و چه فحاشیها در اثر یک فحش گفتن نموده تا به جایی می‌رسد که عادت به گنهکاری و فحاشی و زناکاری و غیره نموده تا آنکه ترک عادت را موجب مرض شمرد **وَالْعادَةُ کَالطَّبیعَةِ الثّانِیَةِ**[۲] شود و خود را به هلاکت ابدی برساند به واسطهٔ آنکه طبق مفاد اخبار کم کم در اثر سیاهی دل منکر حضرت ولی الله شود و منکر مقام نبوت گردد و کم کم صفحه دل سیاه شده منکر خدا گردد و ملحد و طبیعی و لا مذهب شود. **نَعُوذُبِاللّٰهِ مِنَ الاِنْهِماکِ وَ الاِسْتِغْراقِ فی الْمَعْصِیَةِ**[۳] و در حدیث وارد است

۱- اقتباس از کلامی از امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه کلمات قصار حکمت ۱۳۱.

۲- ترجمه: عادت مانند طبع دوم برای بشر است.

۳- ترجمه: پناه می‌برم به خدا از اصرار بر گناه و غرق شدن در آن.

که: هیچ چیز دل را فاسد نمی‌کند مثل گناه که دل را سرنگون و منکوس می‌نماید و حق در آن قرار نگیرد.

مانع چهارم: چهارم از موانع دوستی حق تعالی دوستی دشمنان و دشمنی با دوستان خداست و این مطلب واضح است و در اخبار و آثار به ما رسیده. من جمله منقول از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«اَصْدِقٰائُکَ ثَلٰثَةٌ وَ اَعْدٰائُکَ ثَلٰثَةٌ فَاَصْدِقٰائُکَ صَدیقُکَ وَ صَدیقُ صَدیقِکَ وَ عَدُوُّ عَدُوِّکَ وَ اَعْدٰائِکَ ثَلٰثَةٌ عَدُوُّکَ وَ عَدُوُّ صَدیقِکَ وَ صِدیقُ عَدُوِّکَ[1]؛

دوستان تو سه کس می‌باشند دوست تو و دوست دوست تو و دشمن دشمن تو و دشمنان تو نیز سه نفر می‌باشند دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن تو».

در وسائل الشیعه نیز منقول است که حضرت رضا علیه السلام فرمود: کسی که دوست دارد دشمنان خدا را، دشمن خدا شده و کسی که دشمنی کند با دوستان خدا دشمنی با خدا کرده[2] و صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود: **مَنْ اَحَبَّ کٰافِراً فَقَدْ اَبْغَضَ اللّٰهَ وَ مَنْ اَبْغَضَ کٰافِراً فَقَدْ اَحَبَّ اللّٰهَ**[3] پس دوستی و دشمنی هرکس دو قسم است: باواسطه و بدون واسطه.

مطلب هفتم: پس از آنکه مسلّم شده که به واسطهٔ موانع و حجب اربعه مذکوره و غیره اغلب مردم از دوستی خداوند محروم می‌باشند واستعداد و قابلیت آن مقام شامخ را ندارند و لیکن محبت دوستان و اولیای خداوند و محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام سهل و آسان است و دسترس هرکس هست چرا که ادراک فضائل و مراتب و معجزات و خوارق عادات و کرامات و حسن صورت و سیرت ایشان و کمال عطوفت و مرحمتشان به خلق را هرکس به قدر فهم و استعداد و حوصله خود درک

۱- نهج البلاغه حکمت ۲۹۵.

۲- وسائل الشیعه (آل البیت) ج ۱۶ ص ۱۸۰ [حرّ عاملی].

۳- همان منبع.

می‌کند و از محبت و دوستی ایشان بهره‌مند می‌شود آیا حس ننموده‌اید که مردم در حرم مقدس ائمهٔ هدیٰ علیهم السلام و در مجالس ذکر مصائب آن بزرگوارها چه اقبال و توجّهی و خشوع و خضوعی و چه اقبال و اشتیاق به زیارت ایشان دارند و می‌روند؟! که هرگز آن توجه و اقبال را به نماز و عبادات خود ندارند. پس این نیست مگر به واسطهٔ سنخیّت و احساس مقامات عالیه ایشان در لباس بشریت که خداوند به حکمت بالغه خود مقرّر فرموده و تصریح به آن فرموده در قرآن عظیم که: «**وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنٰاه رَجُلاً وَ لَلَبَسْنٰا عَلَيْهِمْ مٰا يَلْبِسُونَ**»[1]؛ و اگر [قرار بود] پیامبر را فرشته‌ای قرار دهیم باز هم او را به صورت مردی (انسانی) در می‌آوردیم و همان لباسی را که انسانها می‌پوشند به او می‌پوشاندیم.

و پیشوایان دین و خلفاء راشدین خود را از نوع بشر مقرر فرموده که بمناسبت و یقین به وجودهای مقدسهٔ ایشان و حسن معاشرت و کمالات و رعیّت پروریشان، مردم به آنها علاقه و محبت پیدا کنند و در اثر آن به مقام دوستی خداوند جلّ شأنه برسند و به واسطه دوست خداوند بشوند. چنانچه انسان به واسطه چشم خود شدت نورانیت و تابش آفتاب نمی‌تواند به خورشید نظر کند و لکن می‌تواند او را در آینه و آب ببیند. همچنین اگر مردم نتوانند به واسطهٔ ضعف عقیده و کوردلی و سایر موانع به رؤیت نور آفتاب و شمس حقیقت بهره‌مند گردند، می‌توانند به رؤیت مرایا و آینه‌های تمام نمای اسماء و صفات حق جلّ‌وعلا فایض گردند و به وسیلهٔ آن مقامات عالیه از محبت و دوستی حق تعالی محروم نمانند.

حق تعالی چون نیامد در عیان نایب حقند این پیغمبران

و از اینجا می‌توان فهمید بعض از اسرار آیه مبارکه مودّت را **قُلْ لٰا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلّٰا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ**[2]؛ ای پیامبر بگو من برای رسالت خویش اجر و مزدی نمی‌خواهم مگر مؤدت و دوستی در خاندان و اهل بیتم. آن مودتی را که خداوند مزد رسالت مقرّر فرموده چنان

۱- سورهٔ انعام آیهٔ ۹. ۲- سورهٔ شوریٰ آیهٔ ۲۳.

نیست که نفع و منفعت آن به مقام رسالت حضرت خاتم عاید گردد تا مورد اعتراض و بحث شود که تبلیغ رسالت بر آن حضرت واجب بود و نا مفهوم است اجرت بر آن سزاوار نیست و همچنین در قرآن مکرر فرموده درباره نوح و هود و صالح و لوط ﷺ - **وَ ما اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ الْعالَمینَ**[1] - خلاصه اجرت انبیا با خداست و حضرت خاتم که افضل انبیاست چگونه خداوند دوستی خانوادهٔ او را مزد رسالت او قرار داده؟ بلکه می‌گوییم که این اجر برای نفع خود مردم و امت بوده و به این بیان که فرمودند برای ادراک و فهم و مناسبت ادراکات ایشان است که دوستی ایشان مزد رسالت پیغمبر شماست و الّا در باطن همان است که درجای دیگر در سورهٔ سبا آیه ۴۷ صریحاً فرمود:

«قُلْ ما سَئَلْتُکُمْ مِن اَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ اِنْ اَجْرِیَ اِلّا عَلَی اللّٰهِ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْء شَهیدٌ؛

یعنی به امّت بگو آنچه خواستم از شما از اجر و مزد رسالت برای نفع شماست و نیست اجر من مگر بر خدا و او بر همه چیز شاهد و گواه است)».

از این بیان معلوم شد که آنچه را فخر رازی در صفحه ۴۰۵ از جزء تفسیر کبیر گفته: **بِقَولِهِ فَاِنْ قیلَ الْأیَةُ مُشْکِلَةٌ وَ ذٰلِکَ لِاَنَ طَلَبَ الاُجْرَةِ عَلیٰ تَبْلیغِ الرِّسالَه لٰا یَجُوزُ وَ یَدُلُّ عَلَیْهِ وُجُوهٌ**؛ اگر گفته شود که در آیه اشکالاتی هست مبنی بر اینکه گرفتن و طلب اجرت برای تبلیغ رسالت جایز نیست و برای این دلایلی وجود دارد. تا آنجا که گفته **والجواب عنه** و بدو وجه جواب داده ایراد و جواب هر دو بی مناسبت است فراجع، پس واضح و مبرهن شد که خداوند چون می‌دانست خلق اکثر و اغلب الّا نادری از محبت و دوستی او محرومند به آن جهات که ذکر شد آل عصمت و طهارت ﷺ را واسطه قرار داد که اگر

۱- ترجمه: ای حبیب ما به مسلمین و امت اسلام بگو من از شما اجر و مزدی برای رسالت و رهبری نمی‌خواهم اجر و مزد من با پروردگار است که در ضمن می‌خواهد بفرمایید شما قادر بادای اجر و مزد پیغمبر نیستید مزد او با خداوند است که مثلاً واجب فرمود در نماز و غیر نماز بر او صلوات بفرستید.

ایشان را دوست دارند خدا را دوست داشته‌اند و اگر آنها را دشمن داشته‌اند خدا را دشمن دارند لذا در زیارت جامعهٔ کبیره آمده است: **مَنْ اَحَبَّکُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّٰهَ وَ مَنْ اَبْغَضَکُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللّٰهَ**[1]؛ هرکس شما (اهل بیت) را دوست داشته باشد خدا را دوست دارد و هرکس با شما دشمن کنی با خدا دشمنی کرده.

در حقیقت کسی نبوده و نیست که آن خانواده را دوست نداشته باشد، مگر کسانی که محبت دنیا و حرص ریاست و شهوت و غضب یا عصبیّت جاهلیت چشم و گوش آنها را بسته و به واسطهٔ جهل و کور دلی خود مقامات رفیعه و اخلاق حمیدهٔ آنها را ندیده و نشنیده یا دیده و در اثر عناد و عصبیّت کفر و ضلالت انکار نموده. این است که غالباً دشمنان محمدﷺ وآل محمدﷺ بلکه دشمنان کلیه انبیا و اولیا صاحبان ریاست و حریصان دنیا و اهل عناد و بغی بوده‌اند. پس خلاصه اگر اینها نبودند مردم را راهی بسوی خدا و محبت خدا نبود که امام صادقؑ فرمود: **بِنا عُرِفَ اللّٰهُ بِنا عُبِدَاللّٰهُ لَو لٰانٰا ما عُرِفَ اللّٰهُ وَ لَوْ لٰانٰا ما عُبِدَاللّٰهُ**[2]؛ به واسطهٔ ما خدا شناخته می‌شود و به سبب ما خدا عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد و مورد پرستش قرار نمی‌گرفت. و از اینجا سرّ حدیث شریف **حُبُّ عَلیّ حَسَنَةٌ لا تَضُرُّ مَعَهٰا سَیِّئَةٌ وَ بُغْضُ عَلیٍّ سَیِّئَةٌ لٰا تَنْفَعُ مَعَهٰا حَسَنَةٌ**؛[3] دوستی و محبت علیؑ حسنه‌ای است که با وجود آن هیچ گناهی به انسان آسیب نمی‌رساند و بغض و دشمنی نسبت به علیؑ گناهی است که با وجود آن هیچ کار نیک و حسنه‌ای سودمند نخواهد بود. معلوم شد، چرا که دوست علیؑ دوست خداست و لازمه دوستی خدا تقوی و ترک معصیت است. پس اگر عاصی و فاسق دعوی دوستی علیؑ کند کاذب است. دوست نباید ز دوست در گله باشد، آیا علی بن ابیطالبؑ از او گله ندارد زیرا که فرمودند:

۱- زیارت جامعهٔ کبیره - مفاتیح الجنان. ۲- توحید صدوق ص ۱۵۲.

۳- النصائح الکافیة ص ۹۴.

«اِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ یُحِبّ مُطیعٌ[۱]؛

همانا کسی که فردی را دوست داشته باشد مطیع و فرمانبر او می‌شود».

آیهٔ قرآن: **قُلْ اِنْ کٰانَ اٰباٰؤُکُمْ و أبنائکم و إخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و أموال اقترفتموها و تجارة تخشون فسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بأمره والله یـهدی القوم الفاسقین[۲].**

«اگر پدران و فرزندانتان و برادران و زنان و اقوامتان و اموالی که جمع کرده‌اید و کار و پیشه‌ای که از کساد و فساد آن می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن خشنودید نزد شما از خدا و رسولش و جهاد در راه خدا دوست داشتنی‌تر است پس منتظر امر الهی باشید و بدانید که خدا فاسقان را هـدایت نمی‌کند».

بلکه ایمان نیست مگر دوستی. چنانچه مضمون روایت است که در محضری از امام‌ؑ سؤال نمودند **هل الحب من الایمان؟** آیا دوستی از ایمان است؟ فرمودند: **لَیْسَ الایمٰانْ اِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ.** نیست ایمان مگر دوستی و در بعضی روایات وارد شده **اَفْضَلُ اَعْمٰالٍ حُبُّ فيِ اللّٰهِ وَ بَغْضٌ فِی اللّٰهِ[۳]** یعنی دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا.

مطلب هشتم: بدان‌که دوستی خانواده رسالت و اهل بیت عصمت‌ؑ که دوستی آنها به بیانات گذشته مدلّل شد دوستی خداست ومایه هر سعادت و هر نیکبختی است از جهاتی متصوّر و واقع است.

اول: از جهت حسن صورت و سیرت و خوش سلوکی و خوش رفتاری و رعیّت پروری و اخلاق حمیده و خصال پسندیده و دلسوزی و غـمخواری و امـتیاز در حسن معاشرت از جهت رفتار و گفتار ایشان. چنانچه در کتب مـفصّل و اخـبار و

۱- أمالی شیخ صدوق ص ۲۹۳ بحارالانوار ج ۶۷ ص ۱۵.

۲- سورهٔ توبه آیهٔ ۲۴.

۳- فوائد رضویة ص ۲۰۲، امام رضا(ع): دوستی و دشمنی در راه خدا از بهترین و بالاترین اعمال است.

قصص و معجزات و کرامات آنها به حدّ تواتر است و این قسم از انس و محبت برای عموم مردم محسوس و میسور است و به سهولت دیده و شنیده و یافته می‌شود.

دوم: به جهت علقه ابوّت و پدری که ایشان نسبت به مردم دارند که خداوند در قرآن فرموده: **وَ قَضیٰ رَبُّکَ اَنْ لٰا تَعْبُدُوا اِلّٰا اَیّٰاه وَ بِالْوالِدَینِ اِحْسٰاناً**[1] چنانچه خداوند والدین صوری را که علّت ایجاد هستند، صورتاً اینطور مقرر فرموده. پس علت ایجاد صوری و معنوی را که محمد و آل محمدﷺ باشند، چگونه باید محبت داشت و احسان نمود و در حدیث معروف فرمود: **اَنَا وَ عَلِیٌّ اَبَوا هٰذِهِ الامّة**[2].

سوم: بجهت علقهٔ التحام و بستگی می‌باشد. چنانچه اگر عضوی از انسان را دردی عارض شود پس کأنه آن درد بر تمام بدن وارد شده و چون شیعیان و دوستان آل محمدﷺ از فاضل طینت آنها خلق شده‌اند پس بستگی دارند و آن سبب انس و محبت با ایشان است که در حدیث از حضرت صادقؑ منقول است:

«شیعَتُنٰا مِنّٰا وَ قَدْ خُلِقُوا مِنْ فٰاضِلِ طینَتِنٰا وَ عُجِنُوا بِمٰآء ولایَتِنٰا رَضُوا بِنٰا اَئِمَةً وَ رَضَینٰا بِهِم شیعَةً یُصیبُهم مٰا اَصٰابَنٰا وَ تُبْکیهِمْ اَصٰابَنٰا وَ تَحْزُنُهم حُزْنُنٰا وَ یَسُرُّهُم سُرورُنٰا وَ نَحْنُ اَیْضاً نتألّم بِتَاَلُّمِهِم وَ نَطَّلِعُ عَلیٰ اَحْوٰالِهِم وَ هُمْ مَعَنٰا لٰا یُفٰارِقُونَنٰا وَ نَحْنُ لٰا نُفٰارِقُهُم[3]**»**

یعنی: شیعیان ما از ما هستند و از فاضل طینت ما و خمیر شده از آب محبت ما هستند. به ما راضی شدند و ما از آنها راضی شدیم. می‌رسد به آنها مصیبت‌هایی که به ما رسیده و میگریاند آنها را مصیبت‌های ما و محزون می‌شوند بحزن ما و مسرور می‌شوند به سرور ما و ما متألّم می‌شویم به

۱- «آیهٔ ۲۵ سورهٔ اسراء»، خداوند در سرنوشت شما مقرر فرمود که جز او کسی را عبادت نکنید تا عبادت شما توحید در عبادت و عبادت در توحید باشد و پس از عبادت خدا به والدین هم احسان کنید که بشما و گردن شما حق دارند.

۲- غایة المرام ج ۲ ص ۲۱۱. ترجمه: پیامبر اکرم(ص): من و علی پدران این امت هستیم.

۳- مشارق انوار الیقین ص ۳۱۵.

مصیبتهای آنها و اطلاع داریم از احوال آنها و آنها با ما هستند و آنها از ما مفارقت نمی‌کنند و ما از آنها مفارقت نمی‌کنیم.

و در روایت سیدابن طاووس نقل شده که دیدند امام زمان(عج) را در سرداب مقدس صورت روی خاک گذارده و می‌گوید:

اَللّٰهُمَ اِنَّ شیعَتَنٰا مِنّٰا وَ خُلِقُوا مِنْ فٰاضِلِ طینَتِنٰا وَ عُجِنُوا بِمٰاءِ وَ لٰا یَتِنٰا اَللّٰهُمَ اغْفِرْلَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ ما فَعَلُوهُ اِتِّکٰا لاً عَلَیْنٰا وَ وَلّنٰا یَوْمَ القِیٰمَةِ حِسٰابَهُمْ وَ لٰا تَفْضَحْنٰا یَوْمَ القِیٰمَةِ[1].

یعنی: خدایا شیعیان ما از ما هستند و از فاضل طینت ما خلق شده‌اند و خمیر شده از آب محبت ما هستند. خدایا بیامرز از آنها گناهانی که به امید شفاعت ما از آنها سرزده و حساب قیامت آنها را به ما واگذار و در قیامت هم ما را رسوا مکن.

در مضمون این دو روایت و سایر روایات که در این باب رسیده فکر کن و ببین چه علاقه و محبتی با دوستان و شیعیان خود داشته و دارند.

و در حدیث دیگر فرموده‌اند: ما به منزله تنه درختیم و شیعیان ما به منزلهٔ برگهای آن درخت می‌باشند[2].

چهارم: از جهات حقوقی که آن انوار مقدّسه بر ما دارند من جمله حق ایجاد است. که وجود ما و پدران ما به برکت وجود ایشان است. چنانچه اشاره شد و اشاره به آن است **لَوْلٰاکَ لَمٰا خَلَقْتُ الْاَفْلٰاکَ**[3]؛ و من جمله بین دو برادر مؤمن حق اسلام و ایمان است که هر مسلمان و مؤمن بر مسلمان و مومن دیگر حق دوستی و مودت دارند. بلکه حق ذمّهٔ مسلمان بر مسلمان قریب هفتاد حق است بین دو برادر

۱- بحارالانوار ج ۵۳ ص ۳۰۳.
۲- عیون اخبار الرضا(ع) شیخ صدوق ج ۱ ص ۷۹.
۳- مستدرک سفینة البحار ج ۳ ص ۳۳۴. قسمتی از حدیث قدسی است، خداوند می‌فرماید: ای احمد اگر تو نبودی افلاک (زمین و آسمان) را خلق نمی‌کردم و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم و اگر فاطمه نبود شما دو تن را خلق نمی‌کردم.

مؤمن، چنانچه احصاء و ضبط شده و قسمتی از آن مِن بعد در عنوان اخوّت حضرت اباالفضل علیه السلام مذکور خواهد شد و آنها از جهت مشارکت در اسلام و ایمان است. پس چگونه خواهد بود حقوق آن کسانی که سبب ایمان و حیات روحانی و ایمانی ما شده که فرمودند: **لَوْلانا ما عُبِدَاللّهُ وَ لَوْلانا ما عُرِفَ اللّهُ**[1] بلکه میتوان گفت حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام و اصحاب و یاران آن حضرت خصوصاً حضرت ابوالفضل علیه السلام اگر آنطور جهاد و جدیّت نکرده بودند و شهادت قبول نمی‌نمودند ایمانی و تشیّعی برای شیعه نبود و مخالفین به کلّی حقیقت اسلام و آثار آن را محو کرده بودند. پس امروز آن نمازی که این فرقهٔ حقّهٔ اثنا عشری می‌خوانند با قبول ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام از برکت خونهای مقدس این خانواده و اصحاب و حواریون آنهاست، خصوص حضرت اباالفضل علیه السلام و می‌توان گفت از برکت خون دو دست آن‌جناب است و از این جهت است شاید آنچه در آن روایت که مذکور خواهد شد.

حضرت صدیقهٔ طاهره علیها السلام می‌فرماید: بس است از برای شفاعت امت دو دست بریدهٔ فرزندم اباالفضل العباس علیه السلام[2]. و منجمله حق ملح و نمک خوارگی است که ما شب و روز از خوان نعمت این خانواده طهارت و نورانیّت صرف می‌کنیم و برخوان نعمت آنها نشسته و می‌نشینیم. چنانچه مفاد احادیث معتبره در باب فضائل و مراتب و مقامات ایشان و ولایت ایشان است که باران به برکت ایشان می‌بارد وگیاه از زمین به واسطهٔ وجود ایشان می‌روید و تمام نعمت‌ها و صحت و سلامت و امنیت و خیر دنیا و آخرت زیر سایهٔ آنها و به تبعیت و وساطت و شفاعت آنها به ما رسیده و انشاء الله تعالی خواهد رسید.

و من جمله حقّ تعب و زحمت آنهاست. چه قدر محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام برای

۱- توحید صدوق ص ۱۵۲. ترجمه: اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد و مورد پرستش قرار نمی‌گرفت.

۲- اسرار الشهادات ج ۲ ص ۴۱۲.

ما و این مردم زحمت کشیده و می‌کشند و چه صدماتی روحانی و جسمانی در این راه به وجود مبارکشان رسیده و می‌رسد که پیغمبرﷺ فرمود:

«ما اُوذِیَ نَبِیّ بِمِثْلِ ما اُوذیتُ[1]**؛**

هیچ پیغمبری را بقدر من اذیت نکردند».

و صدمات و زحماتی که شاه ولایت و صدیقه طاهره و حضرت مجتبی و حضرت سیدالشهداء و سایر ائمه هدیﷺ و اولاد و اصحاب ایشان در طریق ارشاد و هدایت مردم تحمل فرمودند و امام زمان ولی عصر(عج) چقدر غم این امت دارد و چه دعوات و چه مجاهداتی فرموده و خواهد فرمود. پس کسی که دوستی این خانواده را ندارد، حق نمک نمی‌شناسد و وفا ندارد و حس دیانت و ایمانی ندارد. اینان مردمانی نا سپاس و حق ناشناسند.

پنجم: از جهت آنکه ایشان مقربان درگاه احدیت و باریافتگان ساحت ربوبیّت و واسطه‌های فیوضات الهیّه می‌باشند. هیاکل توحید و اشباح تجرید و تفرید و متخلّق به اخلاق ربّ هستند و این قسم محبت فی الحقیقة ناشی ازکمال محبت به خداست، از زیادتی حب خدا سرایت به ایشان نماید، از این جهت پیغمبر خداﷺ فرمود: حسینؑ، تو را به دوستی خدا دوست دارم.

مطلب نهم: در بیان آنکه انسان هرچه را که مشروع باشد و دوست دارد خدا دوست داشته. دوستی بر دو قسم است: دوستی تکوینی و دوستی تکلیفی. دوستی تکوینی یعنی دوستی‌ای که در تمام موجودات عالم ساری و جاریست و تمام موجودات به عشق و محبت باریتعالی متحرک هستندو سیر بطرف حق دارند و به امر او و به شوق او بحدّ ذاته بطرف حق جل و علا متحرک و سائرند و یک محبت و دوستی تکلیفی برای انسان است که باید حق را به اسماء و صفات بشناسند و دوست دارند چنانچه در قرآن است: **مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِه فَسَوْفَ یَأْتیِ**

۱- شرح منهاج الکرامه (علامه حلّی) ص ۲۶۵.

اللّهُ بِقَومٍ يُحِبُّهُمْ وَ يَحِبُّونَهُ[1]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کدام از شما که از دین برگشته و مرتد شود خداوند قومی را [به جای آنها] بر می‌انگیزد که هم خدا آنان را دوست دارد و هم آنان خدا را دوست خواهند داشت. محمد ﷺ و آل محمد ﷺ را به صفات حسنه و اخلاق حمیده و تخلق باخلاق اللّه و مظهریت تامه برای حق جل شانه بشناسند و آنان را دوست دارند.

اما محبت تکلیفی نظر به آن که اساس خلقت این عالم بر دوستی شده به مضمون حدیث شریف **كُنْتُ كَنزاً مَخْفياً فاَحببْتُ اَنْ اُعْرَف فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَىْ اُعْرَفَ**[2] پس بنای ایجاد عالم و ظهور آن به حکم آن حدیث بر دوستی شده و اگر دوستی نبود خلقی نبود و ظهور و جلوه نبود. پس آنچه ظاهر شده از دوستی است و دوستی و حب در تمام ذرات عالم جریان و سریان دارد و بمضمون حدیث شریف:

يَابْنَ اٰدمَ خَلَقْتُ الاَشْياءَ لِاَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِاَجْلي[3].

یعنی ای پسر آدم همه چیز را برای تو خلقت کردم و تو را برای خودم خلق نمودم.

یعنی تو آیینه منی و تو خلیفه و نماینده منی در عالم. پس از این جهت که تمام موجودات فطرتاً و تکویناً می‌خواهند به مقام انسانیت برسند و خدمت به عالم انسانیت کنند و تمام خادم انسان کامل و انسان گل سرسبد تمام موجودات است، موجودات عشق وصال او دارند و به حرکت جوهری خود به سوی او متحرک می‌باشند و او هم بالفطره هرچه را دوست دارد خدا را دوست داشته:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و هیچ کس نیست بلکه هیچ چیز نیست که از محبت تکوینی فطری معنوی الهی

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۵۴.

۲- الغدیر ج ۱۱ ص ۳۸۳. حدیث قدسی: خداوند می‌فرماید: من گنجی پنهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم پس مخلوقات را خلق کردم تا شناخته شوم.

۳- رسائل الکرکی ج ۳ ص ۱۶۳.

یا محبت تکلیفی صوری فطری خالی باشد. مثلاً در فلک و کواکب محبتی مقتضی حرکت اوست. در هر عنصر که طلب مکان طبیعی در او مرکوز است و همچنین محبت دیگر احوال طبیعی از وضع و مقدار و فعل و انفعال و چنانچه در مغناطیس و آهن رباهست و در نباتات زیاده از جمادات باشد، در طریق نموّ و اغتذاء و حفظ نوع متحرک باشد و در حیوانات زیاده بر نباتات باشد و انس و الفت و آرزو و غیره که این جاذبه در حال امتحان برای همه هست.

پس اصل محبت در هر چیز هست و از هیچ مرتفع نباشد، بلکه تعلق او نقل شود از محبوبی تا منتهی شود بمحبوب حقیقی و در حقیقت متعلق دوستی در تمام محبوبین محبوب حقیقی است.

نَقِلُّ فُؤادَکَ حَیْثُ شِئْتَ مِنَ الْهویٰ   مَا الْحُبُّ اِلّا لِلْحَبیبِ الْاَوَّلِ [1]

هر که را دوست داری او را دوست داشته‌ای **یا غایَتی فی رَغْبَتی وَ یا غایَةَ آمالِ الْعارِفینَ** و به هرچه رو آوری به او روی آورده‌ای **اَیْنَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ** [2] چراکه تمام مخلوق او مظهر او و جلوهٔ او می‌باشند.

آنانکه به عشق این و آن ساخته‌اند   غافل ز تو عشق با بتان باخته‌اند

حقّا که ندیده‌اند در روی بتان   جُز روی تو را اگر چه نشناخته‌اند

و سرّ این مطلب آن است که هر محب و دوستی یا خود را دوست دارد یا غیر خود را و محبّت غیر یا از جهت حسن و جمال اوست یا به واسطهٔ احسان و کمال اوست و یا به واسطهٔ مجالست و مؤانستی که بین او و غیر او هست. اما محبت نفس از هر محبتی اشدّ و اقوی است، چراکه محبت با هرچیز بقدر معرفت و ملایمت با

۱- الهدایة و النهایة (ابن کثیر) ج ۱ ص ۲۴۶.

ترجمه: دلت را به هر سو که بخواهی می‌بری [ولی] محبت جز برای حبیب اول (یعنی محبوب واقعی که خداست) نیست.

۲- سورهٔ بقره آیه ۱۱۵. ترجمه: به هر سو که بگردید رو به خدایید.

اوست و هیچ چیز با نفس ملایمتر از خود او نیست و هیچ چیز را بهتر از خود نمی‌شناسد و از این جهت معرفت نفس را مرات و مفتاح و کلید معرفت حق فرموده که: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**[1]؛ هر که خود را شناخت به تحقیق که خدا را شناخته.

و وجود هرکس فرع وجود پروردگار اوست. قائم به وجود او و ظلّ اوست، پس مرجع دوستی نفس به دوستی خداست. اگر آفتاب در آینه تابد آینه خود را آفتاب یابد و خود را دوست دارد و در حقیقت آفتاب را دوست داشته چراکه آینه وسیله قابلی و نمایشی بیش نیست و اما محبت برای جمال و کمال غیر آن هم بازگشت او به دوستی جمیل بالذّات وکامل بالذّات است، زیراکه غیر او را نشاید که جمال یا کمال باشد چراکه هر حسن و جمال وکمال و بهاکه بر صفحات وجود اشخاص و مرآئی قلوب افراد و مراتب اکوان و محال امکان ظهور می‌کند، تمام عکوس و تجلیات، انوار جمال و آثارکمال حضرت متعال است که در مظاهر استعدادات ظاهر می‌شود و در مرآیای قابلیات و خصوصیات قوابل منعکس می‌گردد. پس اگر سطوات تاثیرات آن جمال بر آینه دل و مراتب روح ظهورکند، حقیقتی که حاصل این معانی بود حسن سیرت و تخلّق به اخلاق اللّه خوانند و صاحب آن روح ابوالفضائل گردد وچون حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شود و اگر بر ظواهر لطایف جسمانی و قوالب مبین جلوه کند، حسن صورت گویند و او را مثلاً قمر بنی‌هاشم **-ارواحنافداه-** نام نهند. چرا که ظهور بطون آن تجلی منتج فصاحت و اخلاق حسنه و صفات حمیده گردد و ظهور این تکوّن و تأثیر مثمر صباحت و ملاحت است و تمام راجع به جمیل بالذّات است که: **كُلُّ الْجَمالِ وَ كُلُّهُ الْجَمالُ كُلُّ الْكَمالِ وَ كُلُّه الكَمالُ**[2]؛ زیبایی‌ها از اوست و او تمام زیبایی‌هاست و تمام کمالات از اوست و او تمام کمالات است. اصل هر جمال وکمال و منشاء هر لطافت و ملاحت است **وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ**[3] او را ز خود وجود نبود او را زکجا جمال باشد.

۱- بحارالانوار ج ۲ ص ۳۲.
۲- اسفار اربعه ج ۶ ص ۱۱۱.
۳- ترجمه: تنهاست و شریکی نداشت.

فَما اَحَبَّ اَحَدَ غَیْرُ خالِقِهِ وَ لٰکِنَّهُ اِحْتَجَب تَحْتَ وُجُوهِ الاَحْبابِ وَ حَسّانِ الوُجُوه وَ اَسْتار بِالْاَسْبابَ وَ اَخلاقِ الْحَسَنَه مِنَ الْاَشْخاصِ وَ غَیْرِ هِمْ مِنَ الدِرْهَمِ وَ الدّینا رَوالْجاه وَ الْاِقْتِدار وَ کُلُّ ما فِی الْعالَم مِنْ حُسْنٍ وَ مَحْبُوبٍ وَ مَرْغُوبٍ فَالْکُلُّ عِبارَةٌ وَ اَنْتَ الْمَعْنیٰ یا مَنْ هُوَ لِلْقُلوبِ مِغْناطِیسٌ.

هیچ کس دوست ندارد [کسی را] مگر خالق خویش را، و لیکن او (یعنی خالق و محبوب حقیقی) پشت چهرهٔ محبوبهای [ظاهری] و صورتهای زیبا و نیکو پنهان است و به وسیلهٔ اسباب و اخلاق نیکوی مردم و غیر اینها از قبیل درهم و دینار (پول) و جاه و مقام و قدرت و هر آنچه از خوبیها و دوست داشتنیها و جذّابیتها در عالم موجود است پوشیده شده است، پس [ای خدا] همهٔ اینها لفظ و عبارتند و تو معنایی ای کسی که مغناطیس و جذب کنندهٔ دلهایی.

یک نظر خواهم سبب سوراخ کن ‌ ‌ ‌ تا سبب را بـر کـند از بـیخ و بـن

و شاید همین نظر عالی بود که پیغمبرﷺ فرمود: حسینؑ من تو را به دوستی خدا دوست دارم. و از همین جهت بود آن شدت محبت محمدﷺ و آل محمدؑ به امّت و شیعیان خود که تمام برای دوستی خدا بود و غیر حق در دل آنها راه نداشت و از اینجا می‌توانی بفهمی معنی کلام سیدالشهداءؑ در دعای عرفه را که فرمود: **اَنْتَ الذّي اَزَلْتَ الْاَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ اَحِبّآئِکَ حَتّٰی لَمْ یُحِبُّوا سِواکَ**[1]؛ ای خدا تو همانی که اغیار و بیگانگان را از دل دوستانت بیرون کردی تا غیر تو را دوست نداشته باشند.

و اما اگر دوستی غیر برای احسان او باشد زیرا که احسان بذاته محبوب است چه آن احسان به دوست رسیده باشد یا خیر، بازگشت آن به دوستی خداست چرا که اوست خالق احسان و آمر به احسان و موجد اسباب و دواعی احسان و هر احسان‌کننده حسنه‌ای از حسنات اوست و از رشحات حسن فعال و کمال جود او و قطره‌ای از دریای فضل و رحمت بی پایان اوست.

و اما محبت غیر به واسطه مجانست و موآنست چنانچه اطفال به یک دیگر اُنس دارند که **اَلْجِنْسُ مَعَ الجِنْسِ یَمیلُ**[2] آن هم یا ظاهری است چنانچه در اطفال و حیوانات مشاهده می‌شود، یا در خفاست چنانچه بسا می‌شود دو نفر یکدیگر را بدون سابقه

۱- دعای عرفه، مفاتیح الجنان.

۲- هر جنسی به هم جنس خود تمایل دارد.

یا استفاده‌ای دوست دارند که رسول خداﷺ فرمودند: **اَلْاَرْواح جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَما تَعٰارَفَ مِنْها اِئْتَلَفَ وَ ما تَنٰاکَرَ مِنْها اِخْتَلَفَ**[1] جانها و ارواح لشگرهایی هستند آراسته، آنها که همدیگر را بشناسند با هم انس می‌گیرند و آنها که از هم بیگانه‌اند با هم دشمنی ورزند. و این انس و محبت راجع به محبت نفس است و چنانچه بیان شد بازگشت محبت و معرفت نفس به محبت و معرفت حق است جل شانه **فَلٰا مَحْبُوبٌ سِوَی اللّٰهِ اَلٰا اَنَّهُم لٰا یَشْعُرُون غیراولیائه واحبائه یا حبیب قلوب الصادقین اَیْ صادقین فی التوحید**؛ پس هیچ محبوبی غیر از خدا نیست، بدانید که مردم این را نمی‌دانند، مگر دوستان و محبان او، ای حبیب دل راستگویان (یعنی راستگویان در اعلام توحید).

و در دعا و مناجات امیرالمؤمنین علیؑ است **اِلٰهی وَ اَلْهِمْنی وَ لَهاً بِذِکْرِکَ اِلیٰ ذِکْرِکَ وَ اجْعَلْ هِمَّتی اِلیٰ رَوْحِ نَجاحِ اَسْمٰائِکَ وَ مَحَلِّ قُدْسِکَ**[2].

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست   چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

و اهل علم گفته‌اند: **لَمّٰا عَلِمَ اَلْحَقْ نَفْسَهُ وَ عَلِمَ الْعٰالَمَ مِنْ نَفْسِهِ فَاَخْرَجُه وَ خَلَقَهُ عَلیٰ صُورَتِهِ وَ فِي رَوٰایَةٍ خَلَقَ اللّٰهُ الْاٰدَمَ عَلیٰ صُورَتِهِ** یعنی:
صَوَّرَ اَسمائه اَیْ مظاهر اسمائه فَما اَحَبَّ سِویٰ نَفْسِهِ لِاَنَّهُ یَرَیها فی مِراٰتِ الْعٰالَمَ فلٰا مُحِبَّ اِلاّ اللّٰهُ وَ لٰا مَحْبُوبٌ سِوَی اللّٰهِ[3].

از آن موقع که حق (خدای متعال) خود را شناخت و دانست که تمام عالم از اوست پس آن را (عالم را) آفریده و به صورت خود در آورد و در این روایت از «امام باقرؑ نقل شده که فرمودند: همانا خداوند آدم را به صورت خویش آفرید» یعنی اسماء حسنای خود را مصور ساخت بدین معنی که انسان را مظهر اسماء خود قرار داد پس خدا غیر خود را دوست ندارد چراکه خود را در آینهٔ این عالم می‌بیند بنابر این هیچ عاشقی و هیچ معشوقی جز خدا وجود ندارد.

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۶۸.

۲- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه. ترجمه: خدایا مرا چنان مشتاق ساز که از ذکری به ذکری دیگر مشتاق شوم و همتم را در رسیدن به مقام اسماء خودت و جایگاه مقدست متعالی بگردان.

۳- توحید صدوق ص ۱۰۳.

در پـــرده عـاشقی نـهان کـیست | در جـلوهٔ دلبـری عـیان کـیست
نگـذاشت چـو غـیرت تـو غـیری | ما و من و او و ایـن و آن کـیست
حسن احسان چو جمله از توست | محبوب بجز تو در جهان کیست
عاشق چو تویی عشق و معشوق | لیلی کی و قیس درجهان کـیست

حضرت اباالفضل‌ؑ در ابیات مجاهده خود در مقام مودّت و محبت با حق فرمود:

اِنّـی اَنَـا الْـعَبّاسُ ذُوالتَـوَّدُدِ | نَجْلُ عَلِیِّ الْمُرْتضیَ الْمُؤَیَّدِ[1]

تا آنجا که می‌فرماید:

یٰا نَفْسَ لٰا تَخْشَ مِنَ الْکُفّٰارِ | وَ اَبْشِری بِـرَحْمَةِ الْـجَبّٰارِ[2]

که تمام نظر آن یگانه مرد عالم و هیکل تجرید و توحید، رحمت حق و معشوق مطلق بوده.

مطلب دهم: وَ من النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْدٰاداً یحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذینَ اٰمَنُوا اَشَدُّ حُبّاً لِلّٰهِ[3].

گذشته از بیانات مذکوره در معنی محبت در اینجا بیان دیگری در نظر آمده عرض می‌شود. محبت ابتهاج باشد به حصول کمالی یا تخیل حصول کمالی مظنون یا محقّق و به بیان دیگر محبت میل نفس است به آنچه در شعور بدان لذتی یا کمالی مقارن شعور باشد و چون لذت ادراک ملایم است یعنی میل کمال پس محبت از لذت یا تخیل لذّت خالی نباشد و محبت قابل شدت و ضعف است و محبت شدیده و افراط در دوستی مقام عشق است و اهل ذوق گفته‌اند که رجاء و خشیّت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم و فنا از لوازم محبت باشد چه محبت با تصور رحمت محبوب اقتضاء رجاء کند و با تصور هیبت او اقتضاء خشیّت کند و با

۱-ینابیع المودة ج۳ ص۶۷. ترجمه:منم عباس با محبت، فرزند علی‌مرتضی که هست[ازجانب‌حق] مؤیّد.

۲- ینابیع المودة ج ۳ ص ۶۸. ترجمه: ای نفس از دشمنان کافر نترس، و مرا به رحمت پروردگار جبّار (انتقام گیرنده از دشمنان) بشارت بده.

۳- «آیه ۱۶۰ سورهٔ بقره»، از مردم گروهی هستند که غیر خدا را به دوستی گرفته‌اند و آنها را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا، ولی مؤمنین خدا را از خود و دیگران بیشتر و شدیدتر دوست می‌دارند.

عدم وصول اقتضاء شوق کند و با استعداد وصول اقتضاء انس و یا فرط انس اقتضاء انبساط و باثقت و اطمینان به عنایت اقتضاء توکل و یا استحسان هر اثر که از محبوب صادر شود اقتضاء رضا و با تصور قصور و عجز خود و کمال احاطت و قدرت او اقتضاء تسلیم دارد، پس از آن حاکم مطلق محبوب را داند و محکوم مطلق خود را شمرد و آن مقام فنا باشد که همه معشوق را بیند و هیچ خود را نبیند که اهل عرفان گفته‌اند:

مراد به فناء فی الله نه فنای ذات اوست، بلکه فنای جهت بشریّت و انانیّت او در جهت ربوبیّت است. چرا که هر بنده را جهتی از حضرت حق هست و این فنا حاصل نشود مگر بعد از توجه تامّ به جناب حق مطلق و آن محقق نشود مگر به محبت و عشق حق و آن فرع معرفت و یقین کامل است، پس از آن جهت حقیقت غالب شود و جهت خلقیت و بشریت مقهور و مغلوب گردد. مثل قطعه آهنی که در آتش گذاری. چه آنکه به واسطه مجاورت آتش و استعداد قبول ناریّت کم کم صفت آتشی در او جلوه کند از سوزانیدن و روشنی دادن و غیره و الا قبلاً این آثار در او نبود. شعر:

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من
تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته

وَ ذٰلِکَ التَوَّجَهُ کَمٰا ذَکَرْنٰا لٰا یُمْکِنُ اِلّٰا بِالْمُحَبَّةِ الذٰاتِیَّةِ فِی الْعَبْدِ وَ ظُهُورُهٰا لٰا یَکُونُ اِلّٰا بِالْاِجْتِنٰابِ عَمّٰا یُضٰادُّهٰا وَ یُنٰاقِضُهٰا وَ هُوَ التَّقْوی مِمّٰا عَدٰاهٰا فَالْمُحَبَّةُ هِیَ المَرکَبُ وَ الزّٰادُهَوُ التَّقْویٰ وَ هَذالفَنٰآءُ مُوجِبٌ لِاَنْ یَتَعَیّنَ الْـعَبْدُ بِـتَعَیُّنٰاتٍ حَقّٰانِیَّةٍ وَ صِفٰاتٍ رَبّٰانِیَّةٍ وَ هُوَ البَقٰآء بِالْحَقِّ فَلٰا یَرْتَفِعُ التَّعیُّنُ مِنْهُ[1].

و آن توجه [حقیقی به خداوند] همانگونه که ذکر شده ممکن نیست مگر به سبب محبت ذاتی موجود در بنده و ظهور آن محبت میسر نمی‌شود مگر با دوری از هرچه که در تضاد با محبت بوده و آن را نقض کند و این همان پرهیز از هرچه که موجب زوال محبت شود می‌باشد، پس محبت، مرکب است و تقوی و پرهیزگاری توشهٔ راه. و این نوع فناء در حق موجب می‌شود که بنده با

۱- الأنوار الساطعه ج ۱ ص ۲۹ به نقل از محجة البیضاء کتاب الشوق و المحبّة.

تعینات و تشخصات حقّانیّه و صفات ربانیّه الهیّه متشخص و متعین شود و این همان بقاء بالحق است، پس در این صورت است که تعین از او (یعنی بندهٔ فوق) هرگز مرتفع نمی‌شود.

پارسی گو گر چه تازی خوشتر است　　　عشق را گر صد زبانی دیگر است

□□□

به هر چه می‌نگرم صورت تو می‌بینم　　　در آن میان همه در چشم من تو می‌آید

هر کمال و جمال که در جمیع مراتب ظاهر است پرتو هر جمال و کمال اوست آنجا تافته و هر جمیل و صبیح و صانع از او جمال و کمال و صنعت یافته. هر که را دانا دانی اثر دانائی اوست و هر کجابینا بینی ثمر بینائی اوست و بالجمله صفات اوست از اوج کلیّت و اطلاق تنزّل فرموده در حضیض جزئیت و تقیید تجلی نموده تا تو از جزء به کل راه بری و از تقیید به اطلاق روی آوری نه آنکه جزء را از کل ممتاز دانی و مقید را از مطلق بازدانی.

رفتم به تماشای گل آن شمع طراز　　　چون دید میان گلشنم گفت به ناز
من اصلم و گلهای جهان فرع من است　　　از اصل چرا به فرع می‌مانی باز

آدمی گر چه به سبب جسمانیّت در غایت کثافت است امّا به حسب روحانیت در غایت لطافت است، مثل آینه، بلکه هزار درجه الطف از آن، زیرا که به هر چه روی آرد حکم آن گیرد و به هر چه توجه کند رنگ آن پذیرد.

لهذا حکما گفته‌اند چون نفس ناطقه به صور مطابق حقایقی متجلی شود و به احکام صادقه متحقق گردد **صٰارَتْ کَاَنَّهٰا الْوُجُودُ کُلُّهُ**[1] و عموم خلایق به واسطه شدت اتصال بدین صورت جسمانی و کمال اشتغال بدین پیکر هیولائی چنین شده‌اند که خود را از آن باز نمی‌دانند و امتیاز خود از آن نتوانند.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای　　　ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشهٔ تو گلشنی　　　ور بود خاری تو هیمه گلخنی

پس می‌باید بکوشی و خود را از نظر خود بپوشی و بر اقبال به حقیقت ساعی باشی و اشتغال بحق یابی که درجات موجودات مجالی جمال اویند و مراتب

۱- نفس چنان می‌شود که گویی تمام وجود است.

کاینات مرآی کمال اویند و بر این نسبت چندان مداومت نمایی که با جان تو در آمیزد و هستی تو از نظر تو برخیزد و اگر به خود رو آوری به او رو آورده باشی و چون از خود تعبیر کنی از او تعبیر کرده باشی **فَصٰارَ المُقَیدُّ هُوَ المُطْلَقُ وَ اَنَا الْحَقُّ هُوَ الْحَقُّ**[1]

رباعی:

گر در دل تو گل گذرد گل باشی — ور بلبل بیقرار بلبل باشی

تو جزئی و حق کُلْ است اگر روزی چند — اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

در حدیث قدسی وارد است: **مٰا تَقَرَّبَ عَبْدِي بِشَىءٍ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْه وَ لٰا يَزٰالُ الْعَبْد يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالنَّوٰافِلَ حَتّٰى اُحِبَّهُ فَاِذٰا اَحْبَبْتُه كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذي يَبْصِرُبِهِ وَ لِسٰانَهُ الَّذي يَنْطِقُ بِه وَ يَدَهُ الَّذي يَبْطِشُ بِهٰا اِنْ دَعٰانِي اَجِبْتُهُ و اِنْ سَئَلَني اَعْطَيْتُهُ**[2].

بنده‌ام با وسیله‌ای دوست داشتنی‌تر از آنچه که من بر او واجب کرده‌ام به من تقرب نمی‌جوید و به درستی که بندهٔ من با نمازهای نافله به من نزدیک می‌شود به حدی که او را دوست بدارم و چون او را دوست بدارم گوش او می‌شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبان او گردم که با آن سخن بگوید و دست او شوم که با آن بگیرد و چون مرا بخواند، دعایش را اجابت کنم و اگر از من چیزی بخواهد به او عطا نمایم. و غیر ذلک از آنچه وارد شده **اِنَّ اللّٰهَ قٰالَ عَلىٰ لِسٰانِ عَبْدِهِ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَه** همانا خداوند از زبان بنده‌اش می‌گوید: خداوند صدای کسی را،که حمدش می‌کند شنید.

و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: **اِنَّهُ كٰانَ يُصَلِي** نماز می‌خواند حضرت در بین نماز حالت غشیّه بر او دست داد و افتاد بعد از آن جناب سبب پرسیدند فرمود: **مٰا زِلْتُ اَرِدُدُ هٰذِه الْاٰيَةَ حَتّٰى سَمِعْتُهٰا مِنْ قٰائِلُهٰا**[3] و در روایتی **مِنَ الْمُتَكَّلِم بِهٰا**[4] و از آن حضرت

۱- ترجمه: پس [موجود] مقیّد همان [موجود] مطلق شده و من همان حقّی می‌شوم که آن حق (حقیقی) هست.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۲ کتاب ایمان و کفر، باب من أذیٰ المسلمین حدیث ۸.

۳- ترجمه: مدام این آیه را (ایاک نعبد و ایاک نستعین) تکرار می‌کردم تا اینکه آن را از گویندهٔ آن (یعنی خداوند متعال) شنیدم.

۴- تحفة السنیّه ص ۱۴۹.

روایت شده: قٰالَ لَنٰا حٰالٰاتٌ مَعَ اللّٰه هُوَ فیهٰا نَحْنُ وَ نَحْنُ فیهٰا هُوَ مَعَ ذٰلِک هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ [1]؛ بین ما و خداوند حالاتی وجود دارد که در آن حال خدا با ما و ما با خداییم با این حال او خودش است و ما هم ما هستیم.

تو تا خود را به کلّی در نبازی	نمازت کی شود آخر نمازی

اَقِمِ الصَّلوٰةِ لِذِکْري.[2] باید به قدر مقدور و میسور کوشش نمود و پیروی پیشوایان دین و اهل حقیقت و معرفت نمود و کوشش و ورزش این نسبت شریفه بر وجهی که در هیچ وقت از اوقات هیچ حال از حالات از آن نسبت خیالی و تذکر قبلی خالی نباشد چه در آمدن و رفتن و چه در خوردن و خفتن و چه در شنیدن و گفتن و اجمالاً در جمیع حرکات و سکنات حاضر وقت باید بود تا به بطالت و غفلت نگذرد و واقف نفس باشد که از حضور حضرت رب العزّة و ولی نعم غیر متناهی خود تغافل ننماید و فراموش ننماید و دائماً به ذکر او مشغول باشد. این است که در فقرهٔ دعاست وَ ارْزُقْني ذِکْرَکَ بِدَوٰامِهِ و خطاب شد به موسی در هرحال مرا فراموش مکن.

چند رباعی:

یارب برهانی‌ام ز حرمان چه شود	راهی دهی‌ام به کوی عرفان چه شود
صد گبر که از کرم مسلمان کردی	یک گبر دِگر کنی مسلمان چه شود

□□□

یارب ز دو کون بی نیازم گردان	زان ره که نه سوی توست بازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان	و ز افسر فقر سرفرازم گردان

□□□

یارب همه خلق را به من بد خو کن	وز جمله جهانیان مرا یکسو کن
روی دل من صرف کن از هر جهتی	در عشق خودت یک جهت و یک رو کن

و چنانچه امتداد نسبت مذکور به شمول جمیع اوقات و ازمان لازم است، همچنان ازدیاد کیفیت آن نسبت عالیه از ملابسه اکوان و تبرّی از ملاحظه صور

۱- مشرق الشمسین ص ۴۰۴. مکیال المکارم ج ۲ ص ۲۹۵ (میرزا محمد تقی اصفهانی).

۲- «آیهٔ ۱۴ سورهٔ طاها»، نماز را بپای دار برای تداوم یاد من که یاد تو موجب یاد من می‌شود.

امکانیه اهم مطالب است و آن بجز به جهدی تمام وجدّی در نفی خواطر و اوهام میسر نگردد و هرچند خواطر منتفی‌تر، وسائل مختفی‌تر و آن نسبت قوی‌ترکوشش می‌باید کرد تا خواطر متفرقه از ساحت منیفه خیمه بیرون زند و نور ظهور هستی حق سبحانه و تعالی در باطن پرتوی افکند، تو را از تو بستاند و از مزاحمت اغیار برهاند، نه شعور بخودیّت و نه شعور به عدم شعور خود **بَلْ لٰا یَبْقیٰ اِلّٰا الْواحِدُ الاَحَدُ**[1] در مناجات حضرت علی ؑ است:

اِلٰهی هَبْ لی کَمٰالَ الْاِنْقِطٰاعِ اِلَیْکَ وَ اَنِرْ اَبْصٰارَ قُلوبِنٰا بِضِیٰاءِ نَظَرِهٰا اِلَیْکَ حَتّٰی تَخْرِقَ اَبْصٰارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ اِلیٰ مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصیرَ اَرْواحُنٰا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ[2].

خدایا نهایت و کمال [بی توجهی به غیر و] توجه به سوی خودت را به من عنایت بفرما و دیدگان دلهای ما را به نورانیت نگاه به سوی خودت روشن بگردان تا دیدگان دل، حجابهای نورانی را دریده و به معدن عظمت و بزرگی راه یابد و جانهایمان به مقام عزت و بزرگی قداستت بپیوندد.

یارب دل پاک و جان آگاهم ده — آه شب و گریهٔ سحرگاهم ده
در راه خود اول ز خودم بیخود کن — آنگه بیخود ز خود به خود راهم ده

□□□

یارب مددی کز دوئی خود برهم — از بد ببرم وز بدی خود برهم
در هستی خود مرا ز خود بیخود کن — تا از خودی و بیخودی خود برهم

و این مقام فنا و از خودی خود بیخود شدن است و از اینجا معلوم می‌شود سر آنچه منقول از حضرت رسول خاتم ﷺ است در بیان حال شهدای کربلاکه: **لٰا یَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ الْحَدیدِ**[3] نمی‌یابند و درک نمی‌کنند الم و درد شمشیر و نیزه را. صاحب عشق و محبت الم و درد نمی‌داند و خود را نمی‌بیند و نمی‌فهمد الم و درد را، الم او فرقت محبوب و معشوق است، چنانچه امام زین العابدین و رئیس العاشقین امیرالمؤمنین علی ؑ

۱- ترجمه: تا اینکه هیچ نماند به جز یگانه‌ای بی همتا (خداوند یگانه).

۲- مناجات شعبانیّه.

۳- بحارالانوار ج ۵ ص ۸۰.

گوید: **فَهَبْنِي يا اِلٰهي وَ سَيِّدي وَ مَوْلاٰيَ صَبَرْتُ عَلىٰ عَذٰابِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلىٰ فِراقِكَ**[۱]؛ ای خدای من و ای آقا و مولای من گیرم که تحمّل عذابت را داشته باشم و بر آن صبر کنم امّا چگونه دوری از تو را تحمل کرده و بر جدایی از تو صبور باشم. هیچ شده به کاری از امور مهمه دنیا مشغول باشی به طوری که از خود بیخود باشی و در آن حال جراحتی و زخمی به دست یا پای تو وارد شود و هیچ التفات نکنی؟ این نمونه‌ای از آن حال محبّین حق است که از خودی خود بی‌خبر باشند و احساس الم از چیزی نکنند. نهایت آن حال عشق دنیا است و این حال عشق حق است جل و علا و مادام که انسان در دام هوی و هوس دنیاست التفات و دوام آن نسبت شریفه عالیه مذکوره بر وی دشوار است. اما پس از معرفت و محبت حق تعالی و ظهور آثار جذبات لطف و دوری مشغله محسوسات و معقولات از باطن سالک التذاذ به آن غلبه کند بر لذات جسمانی و روحانی و کلفت مجاهده از بین برود و لذت مشاهده در جانش آویزد، خاطر از مزاحمت اغیار بپردازد و با زبانش بدین ترنّم آغاز کند:

با عشق توام هوا نمانده است و هوس — با آتش سوزنده چسان ماند خس
از مستی من نشان نمی‌یابد کس — مانده است مرا به عاریت نامی بس

مثل وجود محترم حضرت اباالفضل ؑ که ترک نمود هوی و هوس دنیا را در آنچه از خارج و داخل دعوت شده به ترک حق و اقبال به باطل و ریاست و زخارف دنیا، چنانچه من بعد نقل خواهد شد اعتنا نفرمود و در راه حق و عشق و محبت امام خود و حجة حق ثابت بماند و از جهت بشریّت و هستی ظاهری خود گذشت و به جذبهٔ ربوبیّت مجذوب حق شد و به مقام فناء فی الحق و وصال محبوب رسید و به زبان حال و قال گفت:

يٰا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَينِ هُونى — فَبَعْدَهُ لٰا كُنْتِ اَنْ تَكُوني
هٰذَا الْحُسَيْنِ شٰارِبُ الْمَنُونى — وَ تَشْرَبين بٰارِدَ الْمُعينِ
هَيْهٰاتَ مٰا هٰذٰا فَعٰالَ ديني — وَ لٰا فَعٰالَ صٰادِقِ الْيَقينِ[۲]

۱- دعای کمیل.

۲- شرح الاخبار ج ۳، ص ۱۹۲.

«یعنی ای نفس از بعد از وفات و شهادت حسین ؑ کوتاهی و سستی کن در امر زندگانی به طوری که بعد از او زنده نباشی. این حسین است که شربت ناگوار مرگ را چشیده است. چگونه سزاوار است که تو آب سرد و خوشگوار بنوشی؟ دور است این کار از شخص دین دار و نیست کردار شخصی که به راستی یقین و عقیده‌ی کامل دین حق داشته باشد».

اَنْ تکونی اَیْ تَکُونَ حَیّاً پس خبر محذوف است و کنت تامّه است به معنی وجدت و تقدیر **اَنْ لٰا تَکُونی حَیّاً فِی الدُّنْیا** خلاصه مفاد این ابیات شریفه شدت علاقه و مقام محبت و عشق حضرت اباالفضل ؑ است به حضرت سیدالشهداء ؑ و چون از اثر دیانت و یقین و عقاید حقّه به مبداء و معاد بوده کاشف از شدت محبت و عشق حضرت حق جلّ علا می‌باشد، پس مصداق آیه مبارکه: **وَ الذین آمنوا اَشَدُّ حُبّاً لِلّٰهِ**[1] آنجاست، پس اگر کسی خواهد بدون واسطه یا با واسطه دوست خدا شود و به مقام دوستی حقتعالی برسد باید طریق دوستی را از جناب اباالفضل ؑ تعلیم بگیرد و همچنین اگر خواهد معنی دوستی و مواسات با برادر صلبی و برادران دینی و ایمانی را بیابد باید آن صفت حسنه و مواسات و وفاداری را در وجود مبارک آن حضرت به تمام معنی ملاحظه کند و اوست عامل ومصداق آیۀ مبارکه **وَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ**[2] و ختم می‌کنم این عنوان محبت و مودت را به ذکر این حدیث شریف. در حدیث معتبر وارد شده که چهار طایفه‌اند که عذاب به برکت آنها رفع می‌شود:

۱- کسانی که تعمیر مساجد می‌کنند، چه ظاهری و چه به عبادت و ذکر خدا.
۲- کسانی که در سحرگاه استغفار می‌کنند.
۳- اطفالی که تعلیم قرآن می‌گیرند و قرآن می‌آموزند.
۴- کسانی که با یکدیگر دوستی می‌کنند برای خدا[3].

۱- سورۀ بقره، آیه ۱۶۵. ترجمه: و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست دارند.
۲- سورۀ توبه آیۀ ۷۱. ترجمه: و از میان زنان و مردان مؤمن برخی سرپرست و ولیّ برخی دیگرند.
۳- ثواب الأعمال ص ۱۷۷.

فِی الوٰافی عَنْ اَبیعَبْدِاللّٰهِ علیه السلام قٰالَ: اِنَّ الْمُتَحٰابّینَ فِی اللّٰه یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَلیٰ مَنٰابِرٍ مِنَ النُّورِ قَدْ اَضٰآءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَ نُورُ اَجْسٰادِهِمْ وَ نُورُ مَنٰابِرِهِم کُلَّ شَیٍ حَتّٰی یَعْرِفُوا بِهِ فَیُقٰالُ هٰؤُلاءِ الْمُتَحٰابُّونَ فِی اللّٰهِ[1] یعنی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: کسانی که برای خدا با هم دوستی کنند، در قیامت بر منبرهایی از نور باشند که روشن کرده باشد نور صورت وجسدها و منبرهای آنها هر چیز را تا آنکه به این نورانیت می‌شناسند آنها را. پس گفته می‌شود: اینها کسانی می‌باشند که برای خدا با هم دوستی نموده‌اند.

۱- محاسن برقی ج ۱ ص ۲۶۵.

باب اول

«در بیان خصایص و امتیازات نسب حضرت ابوالفضل علیه السلام»

والدماجدش امیرالمؤمنین علیه السلام و سیّدالوصیین و یعسوب الدّین و نظام المسلمین و مولی الموحدین و مطلوب الکاملین و محبوب الواصلین، سپهر امامت و سلطان سریر کرامت، واقف معارج لاهوت، عارف مدارج ناسوت منبع عیون مشاهده و مجمع فنون مجاهده، مظهر انوار فتوّت، مصدر آثار مروّت، فاتحه کتاب ولایت، خاتمهٔ مصحف وصایت، مرکز دایرهٔ سیادت، قطب فلک سعادت، شمع محفل فصاحت، سرو چمن صباحت قاضی محکمهٔ قضا و قدر، صاحب راز سیدالبشر، آینه اسماء و صفات الهی، لایق مرتبهٔ خلافت و رهبری، منصوص نصّ **مَنْ كُنْتُ مَوْلٰاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلٰاه**[1] مخصوص به فیض **مٰا اِنتَجبتُه وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ اِجْتَبٰاهُ سَلٰامُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ عَلىٰ مَنْ اِنْتَسَب في الْمَعْرِفَةِ اِلَيْهِ**[2]؛ من او را [از طرف خود] انتخاب نکردم بلکه خداوند او را برگزید، درود خدا بر او و بر هر کس که در معارف و شناخت منتسب به اوست.

توئی آن گوهر یکدانه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

اَمينُ اللّٰهِ في اَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلىٰ خَلْقِهِ[3] و آن کسی است که رسول خدا در حق او به اتفاق روایات فریقین فرموده: **اِنَّ لِاَخي عَلِيّ بْنِ اَبيطٰالِب فَضٰائِلُ لٰا تُحْصىٰ كَثْرَةً وَ اِنَّ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ لٰا يَقْدِرُونَ عَلىٰ اَحْصٰائِهٰا**[4] از برای برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام فضیلتهاست که کثرة آن شمار نشود و جن و انس نتوانند شماره کنند. در کتاب مشارق الانوار منقول است که ابوذر رحمه الله از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد، عمر به او رسید. گفت: که بود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله. گفت: کسی بود که نمی‌شناختم او را. چون عمر آمد دید امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنجا مشرف است. عرض کرد: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله آیا شما نفرمودید که آسمان سایه

۱- کافی ج ۱ ص ۴۲۰. ترجمه: هر که من مولای اویم، علی(ع) مولای اوست.

۲- الریاض النضرة ج ۲ ص ۲۶۵ و احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۰۳.

۳- زیارت امین اللّه. ترجمه: امین خدا در زمین و حجت او بر آفریدگانش.

۴- منهاج الکرامه (علامه حلی) ص ۹۰.

نینداخته و زمین در برنداشته راستگوتر از ابوذر، آن حضرت فرمود: چنین است که گفته‌ام: عمر گفت: من امروز دروغ شنیدم از ابوذر، سئوال کردم که بود نزد رسول خداﷺ گفت: کسی بود که نمی‌شناختم او را، حال آنکه علیؑ را خوب می‌شناسد؟

حضرت فرمود: راست گفته، نمی‌شناسد علیؑ را مگر من و خداوند عزوجل.[1] و این بیان چنانچه ذکر شد به روایات شیعه و سنی نقل شده من جمله در احتجاج طبرسی(ره) نقل شده:

سَئَلَ یَحْیَی الْاَکْثَمُ اَبُوالْحَسَنَ الْعٰالِم الْعسکَرِیؑ عَنْ قَوْلِهِ تَعٰالیٰ: وَ لَوْ اَنَّ مٰا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلٰامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّه مِنْ بَعْدِه سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ کَلِمٰاتُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزیزٌ حَکیمٌ[2].

یحیی بن اکثم از امام حسن عسگری(ع) در مورد آیه ۲۷ سورۀ لقمان سئوال کرد. آنجا که خداوند می‌فرماید: «و اگر هر درخت روی زمین (در دست نویسندگان) قلم شود آب دریا به اضافۀ هفت دریای دیگر مداد گردد باز نگارش کلمات خدا (که موجودات بی نهایت هستی می‌باشند) تا تمام بماند که همانا خداوند را اقتدار و حکمت بی پایان است».

پس امامؑ بیان هفت دریا فرمود و فرمود: **نَحْنُ کَلِمٰاتُ اللّٰهِ الَّتی لٰا تُدْرَکُ فَضٰائِلُنٰا وَ لٰا تُسْتَقْصیٰ** یعنی مائیم کلمات خدا که درک نمی‌شود فضائل ما و احاطه نمی‌توانند نمایند بر آن[3].

و از کتب عامه شیخ سلیمان بلخی حنفی درینابیع المودّه از سعیدبن جبیر منقول است:

قُلْتُ لِابنِ عَبّٰاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَسْاَلُکَ عَنْ اِخْتِلٰافِ النّٰاسِ في علیّ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قٰالَ یَابْنَ جُبیرُ تَسْئَلُني عَنْ مَنْ کٰانَتْ لَهُ ثَلٰاثَة اٰلٰافِ مَنْقَبَةٍ في لَیْلَةٍ وٰاحِدَهٍ وَ هِیَ لَیْلَةُ الْقِربَةِ في قَلیبِ بَدْرٍ سَلَّمَ عَلَیْهِ ثَلٰاثَةُ اٰلٰافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مِنْ عِنْدَ رَبِّهِم وَ تَسْئَلُني عَنْ وَصِیّ رَسُولِ اللّٰهِ وَ صٰاحِبِ حَوْضِهِ وَ صٰاحِبِ لِوٰائِهِ فِي الْمَحْشَرِ وَ الَّذي نَفْسُ عَبْدِاللّٰهِبْنِ الْعَبّٰاسِ بِیَدِهِ وَ لَوْ کٰانَتْ بِحٰارُ الدُّنْیٰا مِدٰاداً وَ اَشْجٰارُهٰا

۱- مشارق انوار الیقین ص ۱۷۵.

۲- سورۀ لقمان آیۀ ۲۷.

۳- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۵۸.

اَقْلاماً وَ اَهْلُها کُتّاباً فَکَتَبُوا مَناقِبَ عَلیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ وَ فَضائِلَهُ ما اَحْصَوْها[1].

سعید بن جبیر می‌گوید: از ابن عباس (رضوان اللّٰه علیه) در مورد اختلاف مردم دربارهٔ علی(ع) سؤال کردم، گفت: ای پسر جبیر از من در مورد کسی سؤال کردی که در یک شب سه هزار فضیلت دارا بوده و آن شب، شب بدر است که در آن سه هزار فرشته از جانب خداوند بر او (یعنی علی بن ابی طالب(ع)) سلام کردند، [ای پسر جبیر] سؤال کردی از من در مورد وصی و جانشین رسول خدا(ص) و صاحب حوض او و پرچمدار او در روز محشر، قسم به آن کسی که جان عبداللّٰه بن عباس در دست اوست اگر (آب) تمام دریاهای دنیا مُرَکّب شود و تمام درختان عالم قلم گردد و تمام اهل دنیا نویسنده شوند تا مناقب و فضائل علی بن ابی طالب(ع) را بنویسند نمی‌توانند آنها را به شمارش در آورند.

و از ابی ذر روایت شده:

اِنَّ عَلیّاً قالَ لِاَصْحابِ الشُّوری هَلْ فیکُمْ مَنْ سَلَّمَ عَلَیْهِ فی ساعَةٍ واحِدَةٍ ثَلاثَةُ آلافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ وَ فیهِم جبْرائیلُ وَ میکائیلُ وَ اِسْرافیلُ لَیْلَةً فی قَلیبِ بَدْرٍ مِثْلَ اَنا لَمّا جِئْتُ بِالْماءِ اِلیٰ رَسُولَ اللّٰهِ قالُوا لا[2].

حضرت علی(ع) به اصحاب شوریٰ فرمودند: آیا در میان شما کسی هست که در یک زمان سه هزار فرشته که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نیز جزء آنها باشند به او سلام کنند مانند من که در یک شب در کنار چاه‌های بدر وقتی که رفتم تا برای رسول خدا(ص) آب بیاورم [به من سلام کردند].

و عالم متبحر معاصر دامت افاضاته درکتاب مفاتیح الجنان گوید: روایات بسیار وارد شده که در آن شب بدر حضرت رسول(ص) به اصحاب فرمود: کیست امشب برای ما برود آب بکشد بیاورد. اصحاب سکوت کردند و هیچ یک اقدام نکردند. حضرت علی(ع) مشکی برداشت به طلب آب بیرون رفت و آن شبی بود سرد و باد می‌آمد و ظلمت داشت. پس رسید به چاه آب و آن چاهی بود بسیارگود و تاریک و آن حضرت دلوی نیافت تا از چاه آبی بکشد، لاجرم به چاه پائین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد، رو به آمدن کرد که ناگاه به باد سختی برخورد که آن حضرت از سختی آن نشست تا باد بر طرف شد. پس برخاست و حرکت فرمود که ناگاه باد

۱- ینابیع المودة ج ۱ ص ۳۶۵.

۲- ینابیع المودة ج ۱ ص ۳۶۶.

سختی مانند آن دوباره آمد حضرت نشست تا آن نیز رد شد. دیگر باره برخاست برود که مرتبهٔ سوم نیز همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون رد شد برخاست و خود را به حضرت رسولﷺ رسانید. حضرت فرمود: یا اباالحسنؑ برای چه دیر آمدی؟ عرض کرد: که سه بار بادی سخت بر من وزید که بسیار سخت بود و مرا لرزه فراگرفت و مکثم به جهت برطرف شدن آن بادها بود. فرمود: آیا دانستی آنها چه بود؟ عرض کرد: نه. رسول خداﷺ فرمود: اول جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند. پس از آن اسرافیل بود با هزار فرشته سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مدد ما و بعد از نقل خبر می‌فرماید اشاره بهمین نموده قول آن کسی که گفته از برای امیرالمؤمنینؑ در یکشب سه هزار و سه منقبت بوده.[1] راقم حروف گوید: چنانچه شاه ولایت با مشکی به طلب آب برای پیغمبرﷺ رفت، شیر را بچّه همی ماند بدو. حضرت اباالفضلؑ نیز با مشکی به طلب آب برای اولاد پیغمبرﷺ رفت. حضرت امیرؑ آب آورد و چند هزار ملائکه بر او سلام نمودند و لکن فرزند عزیز او هزار دشمن کافر با حربه‌ها بر او احاطه نمودند و او را بی دست کرده، از پای در آوردند و گمانم آن است که از عالم غیب و ملکوت چندین هزار ملائکه سماوات بر آن شهید مظلوم و مجاهد فی سبیل الله تحیّت و سلام فرستادند.

سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّار[2]

سلام و تحیت بر شما باد که [در طاعت و عبادت خدا] صبر پیشه کردید تا عاقبت منزلگاهی نیکو یافتید.

الکلام یجر الکلام مقصود آن بود که این مثل بحر و اقلام در احادیث منقوله در کتب اهل تسنن و شعرای ایشان نیز مذکور است منجمله:

عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی گفته:

يَقُولُونَ لي قُلْ في عَلِيٍّ مَدائِحاً * فَإنْ أنا لَمْ أمْدَحْهُ قالوا مُعانِدا**

۱- مفاتیح الجنان، فضیلت شب ۱۷ ماه مبارک رمضان ص ۴۰۶.

۲- سورهٔ رعد آیه ۲۴.

فَلَوْ اَنَّ مٰآءَ الْبَحْرِ السَّبْعَهِ الَّتي ... خُلِقْنَ مِدٰادٌ وَ السَّمٰوٰاتُ كٰاغَذٌ
وَ اَشْجٰارُ خَلْقِ اللّٰهِ اَقْلامُ كٰاتِبٍ ... اِذٰالخَط اَفْنٰاهُنَّ عٰادَتْ عَوٰائِدٌ
وَ كٰانَ جَميعُ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ كُتّٰباً ... اِذٰا كُلَّ مِنْهُمْ وٰاحِدٌ قٰامَ وٰاحِدٌ
وَ خَطُّوا جَميعاً مَنْقَباً بَعْدَ مَنْقَبٍ ... لَمٰا خُطَّ مِنْ تِلْكَ الْمَنٰاقِبِ وٰاحِدٌ[1]

و شاعر شیعه گفته:

اشجار شوند ار قلم و بحر مدادش ... آرند دو صد قلزم و جیحون و فراتی
وانگه ز ازل تا به ابد جمله نگارند ... از صد یکی اوصاف نگنجد به صفاتی
هرگز نتوانند و نفهمند و نیابند ... زان وصف اشاراتی و زان مدح نکاتی
تاهست حیاتم به جهان مهر تو ورزم ... بی حبّ تو ای شه چه حیاتی چه مماتی
محروم ز خویشم من بیچاره و لیکن ... دلشاد از آنم که شفیع عرصاتی
گیری ز کرم دست من ای دست خداوند ... اندر همه احوالم و اندر سکراتی

رحمة الله علی قائله. در انوار البهیه گوید:

حُكِيَ عَنِ الشّٰافِعِيِّ اَنَّهُ قيلَ لَهُ مٰا تَقُولَ في عَليٍّ قٰالَ مٰا نَقُولُ في حَقِّ مَنْ اَخْفَتْ اَوْلِيائُهُ فَضٰائِلَهُ خَوْفاً وَ اَخْفَتْ اَعْدٰائُهُ فَضٰائِلَهُ حَسَداً و شٰاعَ مِنْ بَيْنِ ذَيْنِ مٰا مَلاءَ الْخٰافِقَيْنِ[2].

یعنی به شخص شافعی گفتند: چه می‌گوئی دربارهٔ علی؟ گفت: چه گوئیم در حق کسی که دوستانش فضائل او را از ترس مخفی نمودند و دشمنانش از حسد و بین دو جهت مهمّه پر کرده فضائل او عالم را.

۱- الانوار العلویه ص ۲۱ (شیخ جعفر نقدی). ترجمه اشعار:
به من می‌گویند در مدح علی(ع) فضائلی بگو پس اگر من مدح او را نگویم می‌گویند تو دشمنی می‌کنی.
پس [بدانید که] اگر آب دریاهای هفتگانه‌ای که خلق‌شده‌اند مرکب شوند و صفحهٔ آسمانها هم‌صفحهٔ کاغذ شود.
و درختان عالم قلم شوند برای نویسندگان و با نوشتن از بین بروند و دوباره چندین بار برویند.
و آنگاه تمام مخلوقات از جنس انسان و جن همگی نویسنده شوند و یکی یکی برخیزند.
و تمامشان منقبت و فضیلت پشت منقبت و فضیلت (در مورد علی(ع)) بنویسند هیچکدام از آن فضائل به پایان نمی‌رسد (قادر به اتمام فضائل نیستند).

۲- الانوار البهیه ص ۷۱.

و همین بیان را ابن‌ابی الحدید مفصلاً در شرح نهج البلاغه گفته آنجا که گوید: **فَاَمّٰا فَضٰائِلُهُ فَاِنَّهٰا قَدْ بَلَغَتْ مِنَ الْعَظَمِ وَالْجَلٰالِ وَ الْاِنْتِشٰارِ وَ الْاِشْتِهٰارِ مَبْلَغاً** تا آن که گفته **مٰا اَقُولُ فِی رَجُلٍ اَقَرَّ لَهُ اَعْدٰائُهُ وَ خُصُومُهُ بِالْفَضْلِ وَ لَمْ یُمَکِّنْهُمْ جَحْدَ مَنٰاقِبِه وَ لٰا کِتْمٰانَ فَضٰائِلِهِ وَ قَدْ عَلِمْتُ اَنَّهُ اِسْتَولیٰ بَنُو اُمَیَّه عَلیٰ سُلْطٰانِ الْاِسْلٰامِ فِی شَرْقِ الْاَرْضِ وَ غَرْبِهٰا وَ اجْتَهَدُوا بِکُلِّ حیلَةٍ فی اِطْفٰاءِ نُورِه وَ التَّحْرِیضِ عَلَیْهِ وَ وَضْعِ الْمَعٰایِبِ وَ الْمَثٰالِبِ لَهُ وَ لَعَنُوهُ عَلیٰ جَمِیعِ الْمَنٰابِرِ وَ تَوَعَّدوا مٰادِحِیهِ بَلْ حَبَسُوهُمْ وَ قَتَلُوهُم وَ مَنَعُوا مِنْ رَوٰایَتِ حَدیثٍ یَتَضَمَّنُ أو فَضیلَةً لَوْ یَرْفَعُ لَهُ ذِکْراً حَتّیٰ خَطَرُوا اَنْ یُسَمّی اَحَدٌ بِاِسْمِهِ فَمٰا زٰادَهُ ذٰلِکَ اِلّٰا رِفْعَةً وَ سَمُّوا وَ کٰانَ کَالْمِسْکِ کُلَّمٰا سَتَرَا نْتَشَر عَرَفَهُ اِلیٰ اٰخِرِ مٰا قٰالَ فَراجِع** [1].

و اما فضائل علی(ع) از جهت عظمت و شکوه و جلال و انتشار و شهرت در بین مردم به اندازه غیر قابل وصفی رسیده است... [تا آنجا که می‌گوید] من چه بگویم در مورد مردی که دشمنان و کینه توزان او خود به فضائل او اقرار کرده‌اند و با تمام تلاشی که کردند برایشان مقدور نشد که فضائل و مناقب او را پنهان کنند. و من نفهمیدم، با اینکه بنی امیه بر دستگاه حکومت اسلام در شرق و غرب عالم مسلط شدند و با تمام حقه‌ها و نیرنگهایی (که داشتند) تلاش کردند که نور (فضائل) او را خاموش کنند و [مردم را] بر علیه او تحریک کنند [و با اینکه سعی بسیاری کردند] در جعل عیب و نقص برای او و نیز او را بر بالای تمام منبرها لعن کردند و با کسانی که او را مدح می‌کردند دشمنی نمودند و حتی آنان را زندانی کرده و یا به قتل رساندند و از بازگویی روایاتی که فضیلتی از فضائل علی(ع) در آن بود و یا ذکر از او به میان می‌آورد منع کردند. تا جایی که مردم را تهدید کردند که نام علی را برای خود و فرزندانشان انتخاب نکنند، اما حاصل همهٔ اینها چیزی نبود جز افزایش بزرگی و علوّ فضائل علی(ع) و او مانند مُشک و عنبر است که هرچه او را بپوشانند باز هم فضائل و مناقب او منتشر می‌شود.

نویسنده گوید: چون امام‌ؑ روح عالم است و عالم به منزله جسد اوست. پس چنانچه روح تدبیر جسد می‌کند و تصرف در او می‌نماید به آنچه از برای اوست از قوای روحانیه و جسمانیه، هم چنین انسان کامل به توسط اسماء الهیّه که خداوند

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶ و ۱۷.

نزد او ودیعه گذارده و تعلیم نموده او را، به منزله قوای روح مقدس او هستند، تصرف می‌کند در عالم و به توسط ملائکه مدبرات که مأمور حکم او هستند تدبیر در امور عالم کائنات می‌نماید. به بیان دیگر امام و انسان کامل سلطان و خلیفة الله است و ممکنات رعیّت و رعایای او هستند و رعایت آنها به طور انسب و الیق بر او لازم است.

پس چون حق سبحانه و تعالی در آینهٔ دل انسان که خلیفه اوست تجلی می‌کند و عکس انوار تجلیات از آینه دل او بر عالم فایض می‌شود و به وصول آن فیض باقی می‌ماند و تا این انسان کامل در عالم باقی است استمداد می‌کند از حق تعالی تجلیات رحمت واسعهٔ رحمانیّه و رحیمیه را و به واسطه اسمآء و صفاتی که موجودات عالم مظاهر و محل استواری آنهاست به ایشان می‌رساند. پس به واسطه استمداد او باقی می‌ماند **فَبِوُجُودِهِ بَقِیَتِ الدُّنْیا وَ بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَریٰ**[1]؛ پس به سبب وجود اوست که دنیا باقی است و به مخلوقات روزی می‌رسد. پس اوست برزخ و واسطهٔ فیض که فرمود: **مَرَجَ الْبَحْرینِ یَلْتَقِیانِ﴿۱۹﴾ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ**[2]؛ [او خدایی است که] دو دریای [علم علی(ع) و فاطمه(س) و یا دو دریای شور و آب شیرین را] درهم آمیخت﴿۱۹﴾ و میان آن دو دریا برزخ و فاصله‌ایست که به حدود یکدیگر تجاوز نمی‌کنند﴿۲۰﴾.

از کلام حضرت صادق علیه السلام منقول است: **نَحْنُ صَنائِعُ اللّهِ وَالنّاسُ بَعْدَ صَنایِعُ لَنا**[3]؛ امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: ما [اهل بیت] دست پروردهٔ خداییم و مردم دست پروردهٔ ما هستند (یعنی باید تحت تعالیم ما قرار بگیرند). و شاهد بر این مطلب معروضه و تایید آنها به فرمایشات منقوله از همان مقام ولایت است به روایت شیخ رئیس الحلّی رحمةالله علیه فی کتابه المسمّی به مشارق الیقین فی کشف اسرار امیرالمؤمنین علی علیه السلام که آن حضرت چون مظهر اسم **یا مَنْ دَلَّ عَلیٰ ذاتِهِ بِذاتِهِ** بود، در مقام وصف ذات و صفات خود فرموده در خطبه شریفه:

۱- وسائل الشیعه ج ۱۹ ص ۳۱۰.
۲- سورهٔ مبارکهٔ الرحمن آیه ۱۹ و ۲۰.
۳- نهج البلاغه نامهٔ ۲۸.

اَناَ عِنْدي مَفاتِحُ الْغَيبِ لٰا يَعْلَمُها بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ اِلّٰا اَنَا اَنَا ذُوالْقَرْنَيْنِ الْمَذْكُورُ فِي الصُّحُفِ الْاُولىٰ اَنَا صٰاحِبُ خٰاتَمِ سُلَيمٰانَ اَنَا وَلِيُّ الْمُحٰآبِّ اَنـا صٰـاحِبُ الصِّراطِ وَ الْمَوْقِفِ اَنَا قٰاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النّٰارِ اَنَا آدَمَ الْاَوَّلِ اَنَا نُوحُ الْاَوَّلَ اَنَا آيَةُ الْجَبّٰارِ وَ اَنَا حَقيقَتُ الْاَسْرارِ اَنَا مُورِّقُ الْاَشْجارِ اَنَا مُوقِعُ الثِّمارِ الْموقِع اَنَا مُفَجِّرُ الْعُيُونِ اَنَا مُجْرِى الْاَنْهارِ اَنَا خٰازِنُ الْعِلْمِ اَنَا طَوْدُ الْحِلْمِ اَنَا اَميرُالْمُؤمِنينَ اَنَا عَيْنُ الْيَقينِ اَنَا حُجَّةُ اللّٰهِ فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرضِ اَنَا الرّٰاجِفَةُ اَنَا الصّٰاعِقَةُ اَنَا الصَّيْحَةُ بِالحَقِ اَناَ السّٰاعَةُ لِمَنْ كَذِبَ بِهٰا اَنَا ذٰلِكَ الْكِتٰابُ لٰا رَيْبَ فـيهِ اَنـا الْـاَسْماءِ الْحُسْنىَ الَّتي اَمَرَاللّٰهُ اَنْ يُدْعىٰ بِهٰا اَنَا ذٰلِكَ النُّورُ الَّذي اِقْتَبَسَ مُوسىٰ مِـنْهُ الْهُدىٰ اَنَا صٰاحِبُ الصُّورِ اَنَا مُخْرِجُ مَنْ فِي الْقُبورِ اَنَا صٰاحِبُ يَوْمِ النُّشُورِ اَنَا صٰاحِبُ نُوح وَ مُنْجِيهِ اَنَا صٰاحِبُ اَيُّوبِ الْمُبْتُلىٰ وَ شٰافيهِ اَنَا اَقْسَمْتُ السَّمٰواتِ بِاَمْرِ رَبّي اَنَاَ صٰاحِبُ اِبْراهيمَ اَنَا سِرُّالْكَليمِ اَنَا النّٰاظِرُ فِي الْمَلَكُوتِ اَنَا الْـاَمْرُ الْحَيِ الَّذي لٰا يَمُوتُ اَنَا وَلِيُّ الْحَقِ عَلىٰ سٰآئِرِ الْخَلْقِ اَنَا الَّذي لٰا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَ حِسٰابُ الْخَلْقِ اِلَيَّ[1].

امیرالمؤمنین(ع) در این خطبه می‌فرمایند: منم آنکه نزد اوست کلیدهای اسرار غیب [همان اسرار غیبی] که بعد از رسول خدا(ص) جز من کسی به آن آگاه نیست، منم آن ذوالقرنینی که در کتابهای پیامبران پیشین از او نام برده شده، منم صاحب انگشتری سلیمان، منم ولیّ دوست دارانم منم صاحب پل صراط و محشر، منم مقسّم بهشت و جهنم، منم آدم اول و نوح اول و نشانهٔ خداوند جبار، منم حقیقت اسرار، منم برگ دهندهٔ درختان، منم رسانندهٔ میوه‌های رسیده، منم جاری سازِ چشمه‌ها و آبهای جاری در رودخانه، منم مخزن علم و کوه صبر و حلم، منم امیرالمؤمنین، منم چشمهٔ یقین و حجت خدا در آسمانها و زمین، منم نفخهٔ اول در صور (در اول قیامت) منم صاعقه، منم فریاد حق، منم ساعت (و زمان قیامت) برای هرکسی که آن را تکذیب کند، منم هان کتابی که شب در آن نیست [اشاره به آیهٔ ۲ سورهٔ بقره] من همان اسماء حسنایی هستم که خداوند امر فرمود با آنها دعا شود، من همان نوری هستم که موسی(ع) از آن هدایت گرفت، منم صاحب صور، منم آنکه [مردم را] از قبرها خارج می‌کند، منم صاحب روز حشر، منم آنکه همراه

---

۱ - مشارق انوار الیقین ص ۲۶۹.

نوح بود، و او را نجات داد، منم آنکه با ایوب مصیبت زده همراه بود و او را شفاء داد، منم آن که آسمانها را به امر پروردگار تقسیم کرد، منم همراه ابراهیم(ع)، منم همراز موسای کلیم(ع)، منم نظاره گر ملکوت، منم همان امری که زنده است و هرگز نمی‌میرد، منم ولی حق بر سایر مردم، منم آن که حرف و سخن در نزدم دگرگون نمی‌شود و حساب مردم با من است. الی آخر ما نقل فی الکتب المبسوطة تا آنجا که فرمود بعد از کلام طویلی از قبیل: **مٰا ذُکِرَ کَاَنّي بِالْمُنافِقِين يَقُولُونَ نَصَّ عَلىٰ نَفْسِه بِالرَّبّانِيَّةِ اَلٰا فَاَشْهَدُوا شَهٰادَةً اَسْئَلُكُمْ بِهٰا عِنْدَالْحٰاجَةِ اِلَيْهٰا اِنَّ عَلِيّاً نُورٌ مَخْلُوقٌ وَ عَبْدٌ مَرْزُوقٌ وَ مَنْ قٰالَ غَيْرَ هٰـذٰا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ لَعْنَةُ اللّٰاعِنِينَ**[1]؛ بعد از بیان فضائل بسیاری در مورد خویش می‌فرمایند: گویی منافقین را می‌بینم که پیش خود می‌گویند، [علی(ع)] به عنوان خدا به خودش اشاره کرد [ای مردم] آگاه باشید، شهادت دهید آنگونه که در هنگام نیاز از شما بپرسم [و آن را گواه خویش سازم] شهادت دهید که علی(ع) نوری است که خلق شده [یعنی مخلوق است] و بنده‌ای‌است که روزی داده می‌شود و هرکس غیر از این بگوید پس لعنت خدا و لعنت نفرین کنندگان بر او باد.

و از روایات وارده از جابر انصاری در خطبه تطنجیه و روایت وارده از اصبغ بن نباته در خطبه افتخار و در حدیث منقول از سلمان و ابوذر به مضامین مذکوره نقل شده و درکتب احادیث منفصله منقوش و مکتوب است.

منجمله عَلى الرّواية فرموده: یا سلمان و یا جندب **اِنَّ مَعْرِفَتي بِالنُّورانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ وَ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ مَعْرِفَتي وَ هُـوَالدّيـنُ الْـخٰالِصُ**[2]؛ حضرت علی(ع) می‌فرمایند: ای سلمان و ای جندب، همانا شناخت من به نورانیت معرفت و شناخت خداست و معرفت و شناخت خدا، معرفت و شناخت من است. این است همان دین خالص.

ثُمَّ قٰالَ مِنْ بَعْدِ كَلٰامٍ طَوِيل بمضمون ما ذكر يا سلمان بِنٰا شَرفَ كُلُّ مَبْعُوثٍ فَلٰا تَدْعُونٰا اَرْبٰاباً وَ قُولُوا فينٰا مٰا شِئْتُمْ فَفينٰا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَ نَجٰا مَنْ نَجىٰ اَنَا اَبُو كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ[3]؛ حضرت علی(ع) می‌فرمایند: ای سلمان تمام پیامبرانی که مبعوث شدند به واسطه ما (اهل بیت) شرافت یافتند، پس ما را خدا نخوانید و خدا ندانید بعد از آن هرچه

۱- همان منبع.
۲- مشارق الانوار ص ۲۵۵.
۳- همان، ص ۲۵۷.

(از فضائل) خواستید در مورد ما بگویید که به واسطهٔ ما هلاک شد آن که هلاک شد و به سبب ما نجات یافت آن که نجات یافت، منم پدر هر مرد و زن مؤمنی.

و اضافه آنچه فرموده: **ثُمَّ قٰالَ بَعْدَ کَلٰامٍ فِي الْاَخْبٰارِ بِالوَقٰايِعِ الْاٰتِيَهِ وَ الْحَوادِثِ الْمَغيبَةِ اَلاٰ وَكَمْ عَجٰائِبٍ تَرَكْتُها وَ دَلائِلٍ كَتَمْتُها لٰا اَجِدُ لَهٰا حَمَلَةً**[1]؛ بعد از بیان مطالبی پیرامون اخبار از وقایع آینده و حوادث غیبی فرمودند: بدانید که من چه عجایبی را ناگفته گذاشتم و چه بسا دلائل و مسائلی که پنهانشان کردم [به خاطر اینکه] حامل و امینی برای آنها نیافتم.

وَ مِنْ كَلٰامٍ لَهُ نَحْنُ سِرُّ اللّٰهِ اَلَّذي لٰا يَخْفىٰ وُ نُورهُ الَّذي لٰا يَطْفىٰ وَ نِعْمَتُهُ الَّتي لٰا تُجْزىٰ اَوَّلُنٰا مُحَمَّدٌ وَ اَوْسَطُنٰا مُحَمَّدٌ وَ اٰخِرُنٰا مُحَمَّدٌ وَ في رِوٰايَةٍ كُلُّنٰا مُحَمَّدٌ فَمَنْ عَرَفَنٰا فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الدّينَ الْقَيِّمَ[2]؛ از سخنان امیرالمؤمنین(ع) است که می‌فرماید: مائیم آن سرّ الهی که پنهان نمی‌ماند، مایم آن نور خدایی که خاموشی ندارد و آن نعمت الهی که در قبالش پاداشی نیست، اولین ما محمد است و در میان هم محمد است و آخرینمان هم محمد است و در روایتی می‌فرمایند همهٔ ما محمدیم پس هر که ما را شناخت دین مقاومی را برای خود تکمیل ساخته.

و به مضمون اخبار مذکوره شاعر عارف گفته:

تا صورت پیوند جهان بود علی بود
تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود
سلطان سخا و کرم و جود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم ایوب
هم یونس و هم یوسف و هم هود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس
هم صالح پیغمبر و داود علی بود

۱- همان، ص ۲۶۵.
۲- همان، ص ۲۵۵.

عیسی به وجود آمد و در حال سخن گفت
آن نطق و فصاحت که در او بود علی بود
مسجود ملایک که شد آدم ز علی بود
در قبله محمد بود مقصود علی بود
از لحمک لحمی بشنو تا که بیابی
کان یار که او نفس نبی بود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج
با احمد مختار یکی بود، علی بود
محمود نبودند کسانی که ندیدند
کاندر ره دین احمد محمود علی بود
آن معنی قرآن که خدا در همه قرآن
کردش صفت عصمت و بستود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه این است
تا هست علی باشد و تا بود علی بود
آن قلعه گشائی که در از قلعه ی خیبر
بر کند به یک حمله و بگشود علی بود
آن سرو سرافراز که اندر ره اسلام
تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن شیر دلاور که برای طمع نفس
بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود
سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان
شمس الحق یثرب که بنمود علی بود

«مولوی»

بعضی از عرفا در این مقام بیانی دارند. خوش داشتم به عرض اهل عرفان و علم برسانم.

اِذٰا تَجَلّی اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ بِذٰاتِهِ لِـاَحَدٍیَرىٰ كُـلُّ الذَّوٰاتِ وَ الصِّـفٰاتِ وَ الْـاَفْعٰالِ

مُتَلاشِيَةً في اَشِعَّةَ ذاتِهِ وَ صِفاتِهِ وَ اَفْعالِهِ وَ يَجِدُ نَفْسَهُ مَعَ جَميعِ الْمَخْلُوقاتِ كَاَنَّها مُدَبِّرَةٌ لَها وَ هِيَ اَعْضائُها لا يَلُمُّ بِواحِدٍ مِنْها شَيٌ اِلّا وَيَراهُ مُلِمّاً بِهِ وَيَرىٰ ذاتَهُ الذاتَ الْواحِدَةَ وَ صِفَتَهُ صِفَتَها وَ فِعْلَهُ فِعْلَها لِاِسْتِهْلاكِهِ بِالْكُلِيَّةِ في عَيْنِ التَّوحيدِ وَ لَيْسَ لِلاِنْسانِ وَ رآء هٰذِهِ الرُّتْبَةِ مَقامٌ فِي التَّوحيدِ وَ لمّا اِنْجَذَبَ بَصيرَةُ الرُّوحِ اِلىٰ مُشاهِدَةِ جَمالِ الذّاتِ اِسْتَتَرَ نُورِ الْعَقْلِ الْفارِقِ بَيْنَ الْاَشْياءِ في غَلَبَةِ نُورِ الذّاتِ الْقَديمَةِ وَ ارْتَفَعَ التَّميزُ بَيْنَ الْقِدَمِ وَالْحُدوثِ لِزَهُوقِ الْباطِلِ عِنْدَ مَجيىءِ الْحَقّ وَ يُسَّمىٰ هٰذِهِ جَمْعاً وَ لِصاحِبِ الْجَمْعِ اَنْ يُضيفَ اِلىٰ كُلِّ اَثَرٍ ظَهَرَ فِي الْوُجُودِ وَ كُلِّ صِفَةٍ وَ فِعْلٍ وَ اِسْمٍ لِاِنْحِصارِ كُلِّ عِنْدَهُ في ذاتٍ واحِدَةَ فَتارَةً يَحْكي عَنْ حالِ هٰذا وَ تارَةً عَنْ حالِ ذاکَ وَ لا نَعْني بِقَوْلِنا قالَ فُلانٌ بِلِسانِ الْجَمْعِ اِلّا هٰذا وَ هٰذا سِرٌ في صُدُورِ اَمْثالِ هٰذَا الْكَلَماتِ الْعَلَوِيَّةِ عَنْ مَصْدَرِها صَلَواتُ اللّٰهِ وَ سَلامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلىٰ مَنِ انْتَسَبَ اِلَيْهِ[۱].

الا ای طوطی گویای اسرار   مبادا خالیت شکر ز منقار
سرت سبز و دلت خوش باد جاوید   که خوش نقشی نمودی از خط یار
سخن سر بسته گفتی با حریفان   خدا را زین معمّا پرده بردار



در مذهب ما کلام حق ناد علی است   طاعت که بود قبول حق یادعلی‌است
از جمله آفرینش کون و مکان   مقصود خدا علی و اولاد علی است

كَما فِي الرِوايَةِ اِنّي ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِيَّةً وَ لا اَرْضاً مَدْحِيَّةً وَ لا قَمَراً مُنيراً وَ لا شَمْساً مُضيئَةً وَ لا فَلَكاً يَدُورُ وَ لا بَحْراً يَجْري وَ لا فُلْكاً يَسري اِلّا لِمُحَبَّةِ هٰؤلآءِ الْخَمْسَة[۲].

خداوند متعال می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند که خلق نکردم آسمان بنا شده و نه زمین کشیده شده و نه ماه نور افشان و نه خورشید درخشان و نه فلک دوّار و نه دریای جاری و موّاج و نه کشتی روان را مگر به خاطر محبت این پنج تن (آل عبا).

۱- الانوار الساطعه، مجلس اوّل.   ۲- مفاتیح الجنان، حدیث کساء.

باب دوم

﴿در فضیلت و خصایص والده شریفه حضرت اباالفضلؑ﴾

والده کریمهٔ آن جناب فاطمه وحیدیّه کلابیّهؑ می‌باشد و نسب او به وحید بن کعب و کلاب‌بن ربیعه می‌رسد که از مشاهیر عرب بوده و به واسطه آن که شمر از بنی الکلاب بود از ابن زیاد امان گرفت برای آن حضرت و برادران مادری او و خطاب یابَنی اُخْتِنا (یعنی ای خواهر زادگان من) به ایشان نمود و درکتاب کامل ابن اثیر نقل شده که آن کسی که امان گرفت از ابن زیاد برای آنها عبدالله‌بن ابی‌المحل الحرام بوده و حضرت امّ‌البنین **-صلوات الله علیها و علیٰ بعلها و بنیها سیما السیدالمظلوم الشّهید الممتحن-** عمّهٔ او بوده.

و آن امان را با غلام خود از طریق مکر و حیله دنیا پرستی فرستاد. اما آن جوانان غیور و دلیر گفتند: حاجتی به امان شما نداریم **اَمانُ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنْ اَمانِ ابْنِ سُمَیَّةٍ**[1] و آن دو روایت منافاتی با هم ندارد.

شاید هر دو اقدام کرده باشند و آن مخدره دختر حزام بن خالد بن ربیعةبن وحیدبن کعب‌ابن عامربن کلاب‌بن ربیعةبن عامر است از هوازن (اسم قبیله است) و او را امّ‌البنینؑ کنیه دادند، برای آنکه حضرت امیرؑ چنانچه وارد شده فرمود به برادر خود عقیل که عالم بود به انساب عرب، طلب کن برای من زنی از شجاعان عرب تا بزاید برای من فارس فحل، سوارکار نر و شجاعی. پس او عرض کرد: تزویج کن با فاطمه کلابیّه زیراکه شجاعت را از پدران او می‌دانم و چون آن حضرت او را تزویج نمود چهار پسر آورد، سید مظلومان اباالفضلؑ که او را عباس اکبر گفتند و عبداللّٰه اکبر و جعفر اکبر و عثمان اکبرکه هم نام بود با عثمان‌بن مظعونؓ[2] که از

۱- مقتل أبی مخنف ص ۱۰۳. ترجمه: امان خداوند برتر از امان پسر سمیّه است.

۲- مخفی مباد عثمان بن مظعون قریشی است و قدیم الاسلام است. اسلام او بعد از سیزده نفر از مردان مسلمان بوده و در دو هجرت همراه پیغمبر بوده و در جنگ بدر حاضر بوده و از کسانی است که در زمان جاهلیت شراب را نزد خود حرام می‌دانسته و می‌گفته چگونه بیاشامم چیزی را که مردمان پست به من

کبار و عبّاد صحابه بود. و جناب ابوالفضل علیه السلام از آنها بزرگتر بود و از این جهت آن مخدّره معروف به امّ‌البنین علیها السلام و مادر پسرها شد [۱] و آن مخدره بعد از شهادت این چهار پسر زنده بود و به روایت ابوالفرج و غیره او به قبرستان بقیع می‌رفت و ندبه میکرد برایشان. **اَشْجىٰ نُدْبَةً وَاَحْرَقُهٰا** یعنی با سوز و گدازی ناله و گریه می‌کرد. مروان ملعون که

بخندند و او از زهاد صحابه پیغمبر و اعیان ایشان بوده و نقل شده که پیغمبر(ص) امر فرموده جنازه او را مشیعین برزمین گذاردند و مکرر او را بوسید و خود او را به قبر و لحد به دست خود گذارد و خاک بر او ریخت و این کاشف از شدت علاقه و دوستی آن جناب است نسبت به او و منقول است که روزی آمد خدمت حضرت رسول و عرض کرد: یارسول‌اللّٰه غلبه نمود بر من حدیث نفس و بعضی مطالب. پیش خود خیال کرده‌ام و تا فرمان شما نباشد اقدام نمی‌کنم. فرمود: چه بوده؟ عرض کرد: عزم کرده‌ام به سیاحت بروم. حضرت فرمود: به سیاحت زمین نرو. برای سیاحت به مسجدها باید رفت. عرض کرد: خیال کرده‌ام گوشت را بر خود حرام کنم. حضرت فرمود: نکن این کار را. من مایلم به گوشت و می‌خورم از آن و اگر بخواهم همه روز می‌خورم. عرض کرد: عازم شده‌ام زن و زوجه را بر خود حرام کنم. فرمود: کسی که این کار را کند از ما نیست. چنانچه فرمود لا رهبانیة فی الاسلام. فرمود: در امت من اگر خواهند ترک مباشرت زنان کنند روزه بدارند. فرمود: چون بندهٔ مؤمن دست زوجه خود بگیرد برای او ده حسنه نویسند و ده گناه او را محو کنند و اگر ببوسد او را برای او صد حسنه نویسند و صد گناه او را محو نمایند و چون با او مقاربت کند برای او هزار حسنه نویسند و هزار گناه او را محو کنند و ملائکه نزد آنها حاضر شوند. پس اگر از جنابت غسل کنند آب غسل به هر موئی از ایشان برسد ششصد حسنه برای او بنویسند و ششصد گناه از او محو کنند و اگر آن غسل در وقت برودت و سردی هوا باشد قال اللّٰه تعالی لملائکته انظروا الی عبدی هذین یغتسلان فی هذه الیلة الباردة و علما انی ربهما اشهدکم انی قد غفرت لهما. یعنی خطاب فرماید خداوند جل و شانه به ملائکه نظر کنید و ببینید دو بندهٔ مرا چگونه در این سردی هوا غسل می‌کنند و ایمان به من دارند که منم پروردگارآنها شاهد باشید من ایشان را آمرزیدم و اگر در این مواقعه ایشان فرزندی تولید شود از برای ایشان یک خادمی است در بهشت. پس از آن دست مبارک به سینه عثمان زد از روی مرحمت و ملاطفت و فرمود: کسی که دوری کند از سنّت من که تزویج باشد در قیامت ملائکه از او اعراض کنند و او را از حوض من بگردانند و دور نمایند (عوالی الئالی ج ۳ ص ۲۹۱ و ۲۹۲).

۱- ر.ک: تاریخ یعقوبی، (ابی واضح یعقوبی) مروّج الذّهب مسعودی و کامل ابن اثیر.

از خلفاء بنی امیه بود با جمعی از اهل مدینه در بقیع می‌آمدند و با او در گریه موافقت می‌کردند[1] و این بیان را محمدبن علی بن حمزه به سند خود از امام جعفرصادق علیه السلام روایت کرده و از بعضی کتب معتبره نقل شده که امّ‌البنین علیها السلام، اول زنی بود که حضرت امیر بعد از فاطمهٔ زهرا علیها السلام تزویج نمود و درکتاب تذکرة الخواتین هم نقل شده و این منافاتی با وصیت حضرت صدیقه به تزویج امامه بنت زینب ندارد چنانچه بعضی استبعاد نموده، چراکه آن حضرت وصیت نکرد که اول زنی که اختیار می‌کنی امامه باشد و از نقل بضی کتب مثل کنزالمصائب کشف می‌شود که امّ‌البنین علیها السلام عالمه بوده، چراکه نقل نموده‌اند حضرت ابوالفضل علیه السلام در اوائل عمر خود علوم بسیار از پدر و مادر و خواهران خود فراگرفت و این بعید نیست، چراکه آنها در جوار شاه ولایت و معدن علم تربیت شده بودند و مخفی مباد که شرعاً و عقلاً اخلاق و دانش و بینش مادر را در طفل چه از جهت ولادت و چه از جهت رضاع و شیر مدخلیّتی عظیمه در تربیت هست. اول مدرسه وکلاس اول طفل دامن مادر است:

باشد به جهان در نظر دانشور — آغوش زن اولین دبستان بشر
این مکتب ابتدائی ارعالی نیست — از تربیت بشر مجوئید اثر

و مادر تربیت شده می‌تواند طفل را تربیت کند چنانچه حسن اخلاق و حسن رفتار زن را در معاشرت و آسایش و تمتّع مرد از او آثار عظیمه و فوائد کثیره است.

در حدیث وارد است که: زن به منزله قلّاده‌ای است که مرد درگردن خود می‌افکند. پس ببین که چگونه قلّاده می‌گیری[2] و فرمودند که زن صالحه و غیر صالحه هیچ یک قیمت ندارند. زن صالحه طلا و نقره قیمت آن نیست. بلکه او بهتر است از طلا و نقره و زن غیر صالحه به خاک هم نمی‌ارزد و خاک بهتر از اوست[3] و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: به کفو و مثل خود بدهید و ازکفو و مانند خود دختر بخواهید و از برای نطفهٔ خود زنی پیدا کنید که شایسته آن باشد[4] و در حدیث

۱- مقاتل الطالبیین ص ۵۶.
۲- وسائل الشیعه (آل البیت) ج ۲۰ ص ۳۳.
۳- همان منبع.
۴- وسائل الشیعه - کتاب نکاح باب ۱۳ حدیث ۳.

صحیح وارد است از حضرت صادق علیه السلام که: هر که زنی را بخواهد برای حسن جمال و مال او، از هر دو محروم ماند و اگر از برای دین داری و صلاح بخواهد، خداوند مال و جمال را با هم روزی او کند[1] و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: بخواه زن گندم گون فراخ چشم و سیاه چشم و بزرگ‌سرین میانه بالا. پس اگر او را نخواستی بیا مهرش را از من بگیر[2]. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«اِیّاکُمْ وَ خَضْراءَ الدِّمَنِ قیلَ وَ ما خَضْراءُ الدِّمَنِ قالَ الْمَرْأَةُ الْحَسْنا فی مَنْبِتِ السَّوْءِ[3]؛

از سبزی روی مزبله دوری کنید. گفتند: سبزی روی مزبله چیست؟ فرمود زن زیبائی که در خانواده بدی پرورش یافته باشد».

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله زن خوب را چنین معرفی فرموده‌اند:

اِنَّ خَیْرَ نِسائِکُمْ اَلْوَلُودُ الْوَدُودُ، اَلْعَفیفَهُ الْعزیزَةُ فی اَهْلِها. اَلذَّلیلَةُ مَعَ بَعْلِها، اَلْمُتَبَرِّجَةُ مَعَ زَوْجِها، اَلْحِصانُ عَلیٰ غَیْرِهِ، اَلَّتی تَسْمَعُ قَوْلَهُ وَ تُطیعُ اَمْرَهُ...[4].

بهترین زنان شما زنی است که فرزندان زیاد بیاورد، پر محبت و پاکدامن باشد، در میان خانواده و بستگان خود با عزت و در برابر همسر خود با فروتنی زندگی کند، فقط برای همسر خود خود را بیاراید و از دیگران خود را نگاه دارد، سخن همسر خود را بشنود و دستوراتش را اطاعت نماید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: **کُونُوا مِنْ خِیارِهِنَّ عَلیٰ حَذَرْ تَاییداً لِما سَبَقَ**[5]. در دین مقدس اسلام ترغیب و تاکید در تزویج شده و طرفداری از نسوان نموده و تاکید در حسن معاشرت به آنها شده، که در هیچ دین و مذهبی از مذاهب و ملل عالم نشده است. اما در مقام اول آیه مبارکه قرآن است **وَ اَنْکِحوا الْاَیّامیٰ مِنْکُمْ**[6] یعنی: تزویج کنید زنهائی را که شوهر ندارند و در روایت نبوی منقول است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **اَلنِّکاحُ سُنَّتی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتی فَلَیْسَ مِنّي**[7] یعنی: ازدواج سنت من است و کسی که

۱- همان باب ۱۴ ح ۱ (آل البیت).

۲- وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۵۶ (آل البیت).

۳- مقنعهٔ شیخ مفید ص ۷۹.

۴- وسائل الشیعه ج ۳۰ ص ۲۹ (آل البیت).

۵- همان ص ۱۷۹.

۶- سورهٔ نور آیه ۳۲.

۷- شرایع الاسلام ج ۲ ص ۴۹۲.

کناره کند و نخواهد تزویج را، از امت من نیست. و در روایت دیگر فرموده:

«تَناکَحُوا تَناسَلُوا تَکْثُرُوا فَإِنّی اُباهي بِکُمُ الْاُمَمَ یَوْمَ الْقِیمَةَ وَ لَوْ بِالسِّقْطِ»[1].

یعنی: تزویج کنید و نسل پیداکنید و بسیار کنید و زیاد کنید. پس من مباهات می‌کنم به سبب کثرت شما بر سایر امم اگر چه به واسطه بچه سقط شده باشد.

و درکتاب وافی در باب حُبّ النّسآء روایات بسیار نقل فرموده من جمله عَنْ اَبیعَبْدِاللّهِ ؑ حُبُّ النِّساءِ مِنْ اَخْلاقِ الْاَنبِیاء[2]. یعنی: دوستی زنـها از اخلاق انبیاء است و در روایت دیگر ما اَظُنُّ رَجُلاً یَزْدادُ في هٰذاَ الْاَمْرِ خَیْراً اِلَّا ازْدادَ حُبّاً لِلنِّساء[3] یعنی: گمان ندارم مردی زیاد کند در این امر یعنی مذهب تشیع و معرفت امام خیری را مگر آنکه زیاد کند دوستی زنها را. و در روایتی دوستی زنها زیاد می‌کند فضیلت ایمان را. و روایتی فرمودند: زن به منزله قلادّه‌ای است، پس ببین چه قلّاده بر خود می‌گذاری یعنی به دقت و تدبیر تزویج کن تا زن صالحه بیابی. در وافی از جابر انصاری از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: خَیْرُ نِسائِکُم الْوَلُودُ الْوَدُودُ الْعَفِیفَةُ الْعَزیزَةُ فی اَهْلِها اَلْمُتَبَرِجَةُ مَعَ زَوجِها اَلْحِصانُ عَلیٰ غَیْرِهِ الَّتي تَسْمَعُ قَوْلَهُ وَ تُطیعُ اَمْرَهُ وِ اِذٰا خَلٰابِها بَذَلَتْ لَهُ ما یُریدُ مِنْها وَ لَمْ تَبْذُلَ کَتُبَذِل الرَّجُلِ[4]. زن خوب را به ده صفت یاد فرموده: اول آنکه بسیار اولاد آورد. دوم آنکه با عفت باشد. سوم آنکه نزد خویشان و بستگانش به عزت باشد. چهارم آنکه با شوهر خود فروتنی و کوچکی کند. پنجم آنکه با مرد خود با زینت باشد و اظهار زینت کند. ششم آنکه با غیر شوهر با عفت و ترک زینت کند. هفتم آنکه بشنود گفتار شوهر را. هشتم آنکه اطاعت کند امر او را. نهم آنکه چون بااو خلوت کند هرچه بخواهد از او بذل کند و خودداری نکند. و دهم آنکه بذل وبخشش نکند مثل بخشش مردها. پس از آن فرمود: خبر دهم شما را به بدهای زنها. زن بد آن است که با خویشان و بستگان خود کوچکی وذلت داشته باشد و با شوهر خود به عزت و تکبر باشد و اولاد نیاورد و حقد و کینه دل باشد و از عمل قبیح پرهیز نکند و در غیاب شوهر خود رازینت کند و با شوهر ترک زینت نماید و نشنود سخن او را و اطاعت نکند امر او را و چون شوهر با او خلوت کند منع کند شوهر را از خود و آنچه خواهد امتناع نماید و عذر شوهرنپذیرد و از خطا نگذرد.

۱- وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۴.

۲- وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۲.

۳- وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۲.

۴- همان ص ۲۹.

وَ عَنِ الصّادِقِ عليه السلام اَغْلَبُ الاَعْداءِ الْمُؤمِنِ زَوْجَةُ السُّوء [۱] وَ مِنْ دُعاءِ النَّبِی اَعُوذُبِکَ مِنْ اِمْرَاةٍ تُشَیِّبُنی قَبْلَ مَشیبی [۲] وَ قالَ اَفْضَلُ نِساءِ اُمَّتی اَصْبَحُهُنَّ وَجْهاً وَ اَقَلَّهُنَّ مَهْراً [۳] وَ قالَ اِعْلَمُوا اَنَّ الْمَرْاَةَ السَّوْداءَ اِذا کانَتْ وَلُوداً اَحَبُّ مِنَ الْحَسْناءِ الْعاقِرِ [۴].

یعنی زن سیاه چهره که اولاد آورد بسیار بهتر است از زن خوش صورتی که اولاد نیاورد و عقیم باشد. راقم حروف گوید ترغیب و تحریص بر ازدواج نیست مگر برای تولید و کثرت نسل انسان که اشرف مخلوقات است که فرمود:

«وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً [۵]».

و همانا فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا [با سوار کردن بر مرکب] حمل کردیم و از روزیهای پاکیزه عطا کردیم و بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم.

وکثرت افراد و جمعیت آن چیزی است که مطلوب تمام ملل و دانشمندان عالم است و تمام موجودات بالفطره و بالاستعداد و جبلّت خود می‌خواهند به مقام انسانیت و بشریّت برسند که فرمود: یَابْنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْاَشْیاءَ لِاَجْلِکَ وَ خَلَقْتُکَ لِاَجْلی [۶] یعنی ای پسر آدم همه چیز را برای تو خلق کردم و تو را برای خود خلق و ایجاد نمودم و ترغیب به زنهای صالحه برای آن است که زن کانّه کارخانه آدم سازی است و مایهٔ بقای نسل است و نسل خوب از زنهای خوب غالباً تولید می‌شود این است که در وافی نقل شده از

۱- من لا یحضرهُ الفقیه ج ۳ ص ۳۹. ترجمه: مسلط‌ترین دشمن مؤمن زنِ بدْ است.

۲- وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۳۴. از دعاهای پیامبر اکرم(ص) می‌باشد: [پروردگارا] به تو پناه می‌برم از زنی که مرا پیر کند قبل از آن که پیریِ من فرا برسد.

۳- همان ص ۱۱۲. رسول خدا(ص) فرمودند: با فضیلت‌ترین زنان امت من آنهایی هستند که چهره هایشان زیبا و مهریّه‌هایشان اندک است. (از همه زیباتر در صورت و از همه کمتر در مهریه).

۴- همان ص ۵۳.

۵- سورهٔ اسراء آیهٔ ۷۰.

۶- رسائل کرکی ج ۳ ص ۱۶۲.

شارع اسلام رسول خدا ﷺ که:«مَا اسْتَفادَ اَمْرٌ بَعْدَ الاِسْلام اَفْضَلُ مِنْ زَوْجَةٍ مُسْلِمَةٍ تَسرّهُ اِذا نَظَرَ اِلَيْها وَ تُطيعُهُ اِذا اَمَرَها وَ تَحْفَظُهُ اِذا غابَ عَنْها في نَفْسِها وَ مالِهِ وَ في رِوايَةٍ تُعينُهُ عَلىٰ اَمْرِ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ [1] :

یعنی استفاده نکرده است مرد مسلمانی بعد از اسلام به چیزی که بهتر باشد از زن صالحه مسلمانی که چون نظر به سوی او کند مسرور شود و چون به او امر کند اطاعت نماید و چون از او غایب شود خود و مال او را حفظ نماید و یاور او باشد در امر دنیا و آخرت».

و فرمود: اِخْتارُوا لِنُطَفِكُمْ فَاِنَّ الْخالَ اَحَدُ الضَّجيعَيْنِ [2] یعنی اختیار مورد خوب کنید برای نطفه خود که چنانچه پدر ضجیع فرزند است و مربّی او می‌شود بساهست خال (دائی) مربّی او می‌شود.

و در روایت دیگر است: تَخَيَّرُوا لِنُطَفِكُمْ فَاِنَّ الْاَبْناءَ يَشْبَهُ بِالْاَخْوالِ [3] کلمه معروفی است فرزند حلال زاده شبیه به خالو می‌شود و در قرآن فرموده: وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ [4] گفته‌اند مراد طلب فرزند است و مراد آن است که زنان پارسا طلب کنید تا فرزند صالح آورند. چنانچه فرمود: تَخَيَّرو النُطِفَكُمْ اختیار کنید برای نطفه‌هاتان یعنی برای فرزندان خود فَانْظُرْ في اَيِّ نَصابٍ تَضَعُ وَلَدَکَ فَاِنَّ الْعِرْقَ دَسّاسٌ [5] و فرمود: اَيّاكُمْ وَ الْخَضْراءِ الدِّمَنِ [6] از زنهای بی دین و بی عفّت پرهیز کنید.

ظاهرش چون گور کافر پر حلل   بـاطنش قـهر خـدا عـزوجل

نظر به این اسرار و حکم و توصیه و سفارش، امیرالمؤمنین ﷺ به عقیل فرمود: خواستگاری زن به آن خصوصیات مذکور را که بایستی از قبیله محترمی و شجاعی باشد. آن وقت پس از آن دقت نظر در خواستن و تزویج آن زبدهٔ مخدّرات و مجللات و آن یگانه صدف مصفّا امّ‌البنین ﷺ چنین یگانه دُر شاهواری مثل اباالفضل ﷺ با آن برادران ارجمند تولید می‌شود که شهرهٔ آفاق و قبلهٔ اهل مجاهده و

۱- وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۴۰ و ۴۱.   ۲- کافی ج ۵ ص ۳۳۲.

۳- کنز العمال ج ۱۶ ص ۲۹۵.

۴- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۳. ترجمه: و برای خویش [چیزی] از پیش بفرستید.

۵- میزان الحکمه ج ۲ ص ۱۱۸۳. ترجمه: ببین فرزندان خود را در چه جایگاهی قرار می‌دهی که همانا عِرق (خون) اثر گذار و مؤثر است.   ۶- مقنعه شیخ مفید ص ۷۹.

عرفان و مردان راه حق و یقین می‌شود.

پس این ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این خصوصیات یک تعلیم و تدریسی است برای مسلمانان در امر ازدواج که دقّت کنند در امر تزویج و با دستور و آداب شرعیّهٔ مذکوره عمل نمایند تا به خیر دنیا و آخرت و اولاد صالح که ثمرهٔ عمر و هستی انسان است و مایهٔ حیات جاودانی است برسند. اما از آن جایی که اغلب مردم کارها را از روی جهل و نادانی و خلاف گفته پیشوایان دین می‌کنند، این امر را هم به مسامحه و سهل انگاری انجام می‌دهند و اغلب در مقام ازدواج نظر به رفع شهوت یا جمال و مال است و توجّهی به بقاء نسل صالح و تولیدی برای عالم انسانیّت نیست و علاقه به بقای خود در دو عالم ندارند. مثلاً اگر اهل زراعتی بخواهد قسمتی از حبّه جوکشت کند، در پاک بودن زمین و وقت کشت و پاکی تخم آن و تربیت آن می‌کند. اما در کشتن و افشاندن بذر و تخم انسانیت که گُل سر سبد موجودات و علّت غائی عالم است، به کلّ از هر جهت غفلت می‌شود که در قرآن عظیم فرمود: **نِسٰائُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ**[1] نه در پاک بودن محل آن دقت می‌شود، چراکه زنهای پاک دامن خود را بعضی صرف نظر کرده، به زنهای فواحش آلوده به رجس و خبائث می‌پردازند یا نظر دارند و نه در پاکی تخم آن دقت می‌کنند. چراکه از لقمهٔ حرام و شبهه تهیه می‌شود و نه در وقت و محل آن دقت می‌شود. چراکه برای وقت جماع دستوراتی رسیده از آن کسانی که عالم به اسرار و حقایق امور بوده‌اند. بعضی اوقات و امکنه است سبب می‌شود که فرزندی خون خوار شود، مثل اینکه در زیر درخت میوه دار باشد و بعضی اوقات است که اگر در آن وقت نطفه منعقد شود، فرزندی دشمن دین و اهل دین گردد، مثل آنکه در حال حیض زن باشد و بعضی اوقات است که فرزند ناقص الخلقه یا بد خلق و بد قلب و بد خواه مردم شود. مثل آنکه در شب عید قربان یا شب نیمه شعبان باشد و بعضی اوقات و حالات است که اسباب کور دلی و بخیلی اولاد می‌شود مثل آنکه در حال حمل زن بی وضو جماع کند چون نطفه مؤمن محترم است و در حال شهوت مکروه است با حمل زن با او

۱ـاشاره است به آیهٔ ۲۲۴ از سورهٔ مبارکهٔ بقره که در ابتدای آن می‌فرماید: زنان شما مزرعه‌های شما هستند.

مقاربت نمودن، پس فرمودند: وضو بگیر مثل آنکه وقت مسجد رفتن مستحب است با وضو باشند **اَلْمُؤمِنُ اَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْکَعْبه**[1] و فرمودند: در آفتاب اگر نطفه‌ای منعقد شود، انسان مادام العمر فقیر باشد و اگر در بام خانه مجامعت شود آن بچه سقط گردد.

و از شارع اسلام و پیشوایان دین و مربیان عالم انسانیّت آداب و سنن برای وقت و محل کیفیّت و کمیّت ازدواج رسیده و علماء حقّه به طور عربی و فارسی نوشته‌اند و این احقر نیز درکتاب افاضات عظیمه نوشته‌ام که در بیان آداب و سنن شرعیه و در سنه ۱۳۴۸ هجری به طبع رسیده، به آن و سایر کتب مفصله مراجعه شود. این مختصر موقعیت ذکر آنها را ندارد و مقصود اشاره و ذکر شمه‌ای از آن بود، من جمله از جهات ترغیب به ازدواج آن است که تزویج موجب مزید رزق است. در کتاب وافی است:

«قال رسول الله تَزَوَّجُوا لِلرِّزْقِ فَاِنَّ لَهُنَّ الْبَرَکَةِ[2]؛

یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله زن بخواهید برای رزق خود چراکه در تزویج آنها برکت است».

و فرمود: کسی که ترک تزویج کند از ترس عیالمندی و فقر **فَقَدْ اَساٰءَ ظَنَّهُ بِاللّٰهِ**[3] پس او بدگمان شده به خدا. چراکه خداوند فرموده: **﴿إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾**[4]

اگر فقیر باشید و عیال بگیرید خداوند از فضل و کرم خود شما را غنی فرماید.

در وافی نقل فرموده از اسحق‌ابن عمّار. گفت: عرض کردم به حضرت ابی عبداللّه صادق علیه السلام حدیثی که مردم می‌گویند مردی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد از حاجت و فقر، پس او را امر به ازدواج فرمود. پس ازدواج نمود. باز آمد و شکایت از حاجت نمود، حضرت او را امر به تزویج نمود تا سه مرتبه، آیا این حدیث حق و صدق است؟

۱- خصال شیخ صدوق ص ۲۷. ترجمه: احترام مؤمن بالاتر از احترام کعبه است.

۲- وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۶.　　۳-کافی ج ۵ ص ۳۳۱.

۴- سورهٔ نور آیهٔ ۳۲.

ابو عبدالله امام صادقعليه‌السلام فرموده: **نَعَمْ هُوَ حَقٌّ ثُمَّ قالَ الرِّزْقُ مَعَ النِسٰأ وَالْعِيٰالَ** بلی حق است و رزق با زن و عیال است[1].

و امّا مقام دوّم که جهة ترغیب و تاکید در حسن سلوک و حسن معاشرت بانسوان باشد خدا در قرآن فرموده: **وَ عٰاشِرُوهُنَّ بِاالْمَعْرُوفِ فَاِنْ كَرِهْتُمُو هُنَّ فَعَسیٰ اَنْ تَكْرَهُوا شَيئاً وَ يَجْعَلُ اللّٰهُ فيهِ خَيْراً كَثيراً**[2] یعنی مخالطه و صحبت کنید با زنهای خود بخوبی، پس اگر کراهت دارید از ایشان، بسا چیزها که از آنها کراهت دارید ولی خداوند قرار می‌دهد در آنها خیر و نیکی بسیاری. از اینجا معلوم می‌شود اگر مردی گرفتار زن بد اخلاقی شود و از او کراهت داشته باشد و برای خدا با اوبسازد و صبرکند خداوند در دنیا و آخرت برای او خیر بسیاری مقرر فرماید که من جمله فرمودند ثواب صبر ایوب برای او نوشته شود و اگرکراهت برای بد صورتی او باشد. نوشته‌اند بعضی از حکماء و دانشمندان زن خوش صورت نمی‌خواستند، برای آنکه اگر خوش صورت باشد سبب کثرت مجامعت شود و آن سبب و موجب کم شدن قوا وکوتاهی عمر است و در سورهٔ بقره آیه ۲۲۹ فرموده: **فَاِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْريحٌ بِاِحْسٰانٍ** یعنی درباره زنهای خود یا نگاه داشتن به خوبی و یا رهاکردن به نیکی، پس بایستی زن را یا خوشدل نگاه داشت یا به نیکی و خوشوقتی او را رها نمود و در آیه قبل از آن فرموده: **وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجٰالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ**[3] یعنی و زنان را نیز بر مردان حقی باشد مانند آنکه مردان را بر ایشان حقی باشد.

در حدیث وارد است که زن معاذ، رسول را گفت یا رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله حق زنان بر مردان چیست؟ فرمود: آنکه بر روی ایشان نزنند و ایشان را زشت نخوانند و از آنچه خورند ایشان را نیز دهند و آنچه پوشند ایشان را هم پوشانند و از ایشان هجران ننمایند و فرمود: ایشان اسیرانند نزد شما و مالک نباشند بر نفس خود هیچ چیز را و به امانت خدا ایشان را گرفته‌اید و به فرمودهٔ خداوند ایشان را بر خود حلال نموده‌اید.

۱- کافی ج ۵ ص ۳۳۰.
۲- سورهٔ نساء آیهٔ ۱۹.
۳- اشاره است به بخشی از آیهٔ ۲۲۸ سورهٔ مبارکهٔ بقره که می‌فرماید: و از برای زنهاست مثل آنچه برای ایشان است به خوبی و مردان از زنان درجه‌ای بالاتر است.

و در تفسیر شیخ ابوالفتوح رحمة الله علیه نقل شده از میمونة زوجة النبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **خِیٰارُ الرِّجٰالِ مِنْ اُمَّتی خِیٰارُهُم لِنِسٰآئِهِمْ وَ خَیْرُ النِّسٰآءِ مِنْ اُمَّتی خَیْرُ هُنَّ لِاَزْوٰاجِهِنّ** یعنی بهترین مردان از امت من آنها باشند که خیرو احسان کنند زنان خود را و بهترین زنان امت من آنها باشند که خیر و خوبی کنند با شوهرهای خود و چون حمل بردارند در هر شب و روزی اجر هزار شهید برای آنها باشد که در راه حق کشته شده **صٰابِراً مُحْتَسِباً** و هریک از ایشان را در بهشت فضیلت دهند بر حورالعین به مقدار فضیلت من بر کمترکس از امت من و بهترین زنان امت من آنان باشند که رضای شوهر نگاه دارند در هرچه که او خواهد مادامی که معصیت بر خدا نباشد و بهترین مردان از امت من آن باشد که با اهل خود به رفق و لطف نماید یعنی به مدارا و ملایمت و مرحمت زندگانی کند، چنانچه مادر به لطف با فرزند خود کند. هر مردی از ایشان را یعنی با این اخلاق در شب و روزی اجر صد شهید باشد که در راه حق کشته شود **صٰابِراً مُحْتَسِباً**. عمربن خطاب گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چون است که مردان را مزد شهید باشد و زنان را مزد هزار شهید؟ حضرت فرمود: ندانی که مزد زنان از مردان بیش باشد و ثوابش نزد خداوند تمام‌تر بود و خدای تعالی در بهشت درجات مرد رفیعتر کند به رضای زن از او و به دعای زن او را. بعد از آن فرمود آیا ندانستی بعد از شرک به خدا هیچ گناهی وزر و وبالش بیشتر نیست از آنکه زن معصیت و مخالفت شوهر خود کند و فرمود بترسید در حق دو ضعیف؛زن، و یتیم که شما به واسطه ایشان نزد خداوند مسئول می‌باشید و از شما بپرسند از ایشان. هر که با ایشان احسان کند برحمت و رضوان رسد، هر که به ایشان بدی کند مستوجب سخط خدای تعالی شود. حق مرد بر زن چون حق من است بر شما و هر که حق من ضایع کند باز گردد به غضب خدا و مأوای او دوزخ است و آن بد جائی است. چون حدیث شریفی بود بتمامه نقل شد[1].

و بعضی از علماء -**رحمة الله علیهم**- در بعضی کتب خود حقوق مرد را بر زن هفده چیز شمار نموده‌اند و حقوق زن را بر مرد سی چیز به شمار آورده‌اند و بسیاری از آنها مستحب است، به کتب مفصله دراین باب رجوع شود. **وَ لِلرِّجٰال عَلَیْهِنَ دَرَجَةٌ** و مردان را بر زنان درجه و فضل و پایه‌ای است[2]. در بیان مراد از این درجه و مزیت و فضل اختلافی است:

عبدالله بن عباس گفته مهر و نفقه اوست و بعضی گفته‌اند مزیّت و فضیلت مرد بر او به مزید عقل است و بعضی گفته‌اند به مزید میراث مرد است و بعضی گفته‌اند

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی.   ۲- تفسیر قمی ج ۱ ص ۷۴.

به وجوب جهاد است بر مرد. جابر و انس بن مالک به دو روایت روایت کرده‌اند که پیک زنان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله **ذَهَبَ الرِّجٰالُ بِفَضْلِ الْجَهٰادِ فَمٰا لَنٰا** یعنی: مردان فضیلت جهاد بردند، پس ما را چیست؟ حضرت فرمود: سلام مرا به ایشان برسان و بگو طاعت شوهران داشتن، ایشان را برابر جهاد و شهادت باشد و لکن کم باشد که به جای آورند[1]. و روایت دیگر فرمود: **مِهنَةُ اِحْدیکُنَّ فِی بَیْتِها تُدْرَکُ عَمَلُ الْمجٰاهِدینَ فی سَبیلِ اللّٰهِ** یعنی خدمت و زحمت یکی از شما در خانه خودتان ثواب جهاد فی سبیل الله دارد[2] و بعضی گفته‌اند به آن است که طلاق به دست مردان است و برخی گویند به آن است که مردان را از زنان عدّه نباشد و زنها از مردان باید عده بگیرند بعد از طلاق و وفات. و بعضی گفته‌اند به گواهی و شهادت است که شهادت دو زن به جای یک مرد محسوب است.

جمعی گویند به قوت بر عبادت است، بلکه بتمام قوای بدنی و ادراکی چنانچه دانشمندان گفته‌اند قوت ادراکی و جسمی زن ثلث مرد است و در جای دیگر از قرآن فرموده: **اَلرِّجٰالُ قَوّٰامُونَ عَلَی النِّسٰآءِ**[3].

۱-روضة الواعظین ص ۳۷۶. ۲- همان.

۳-اشاره دارد به آیهٔ ۳۴ سورهٔ مبارک نساء که در آن می‌فرماید: مردان را بر زنان حق تسلط و قیّومیّت است.

باب سوم

«در بیان برادران و خواهران حضرت ابوالفضل علیه السلام»

شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد فرموده: اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و هفت است از ذکور و اناث. حسن و حسین و زینب و کلثوم علیهم السلام که کنیه او ام کلثوم بود که مادر طاهرشان صدیقه فاطمه علیها السلام بنت محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین بود و محمد مکنی به ابی القاسم که مادر او خوله دختر جعفربن قیس است و عمر و رقیه که با هم متولد شده‌اند از امّ‌حبیبه بنت ربیعه می‌باشند و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله که مادرشان امّ‌البنین علیها السلام بنت حزام ابن خالد بن دارم است و این چهار در کربلا شهید شدند و محمداصغر مکنّی به ابی‌بکر و عبدالله مادرشان لیلیٰ بنت مسعود و ارمیه و این دو نیز در کربلا شهید شدند تا آنکه گوید بنابر این اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و هشت می‌باشد با محسن علیه السلام که سقط شده بوده[1] و لکن شهرستانی در کتاب ملل و نحل از جمعی از عامه محسن را نقل نموده. اگر چه ابن ابی الحدید آن را از منفردات شیعه دانسته و ابن شهر آشوب اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را تاسی و پنج نفر شماره کرده و از عموی نسابه نیز نقل کرده که آن جناب هشت دختر از خود در حیات خود به شوهر داده و لکن تمام را به خویشان خود داد. چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نظر به اولاد علی و جعفر فرمود: **بَنٰاتُنٰا لِبَنِینٰا وَ بَنُونٰا لِبَنٰاتِنٰا**[2] دختران ما برای پسران ما و پسران ما برای دختران ما. و حضرت علی علیه السلام در زمان حیات فاطمه علیها السلام زنی اختیار نکرد. بعضی گفته‌اند حرام بوده بر آن حضرت و بعد از وفات صدیقه به نه شب تزویج نمود و بعد از آن حضرت، چهار زن او زنده ماندند، امامه دختر زینب بنت خدیجه و اسماء بنت عمیس و لیلی تمیمیّه و امّ‌البنین علیها السلام و بعد از آن حضرت به دیگری تزویج نشدند و شوهری دیگر اختیار نکردند. نظر به روایات امامه از آن حضرت **لٰا یَجُوزُ لِأَزْوٰاجِ النَّبِیِ وَ الْوَصِیّ اَنْ یَتَزَوَّجْنَ بِغَیْرِهِ بَعْدَه**[3] جایز نیست برای زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصی پیغمبر که

۱- ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۳۵۴.

۲- اعتقادات شیخ مفید ص ۱۱۲.

۳- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۹۰.

بعد از او به دیگری شوهر کنند. و هیجده کنیز امّ‌ولد از آن حضرت باقی ماند که به قیمت بر اولاد خود محسوب شدند و کنیزانی که صاحب ولد نبودند از ثلث خود آزاد فرمود و مرحوم خلد مقام سپهر در طراز المذهب فی احوال حضرت زینب علیها السلام گفته که علیا جناب زینب علیها السلام که در فضایل و مناقب و عصمت و عفّت و علم و حلم و نورانیت تالیه مادر طاهره خود بوده قریب بیست سال از حضرت ابوالفضل علیه السلام سن شریفش زیادتر بوده چراکه بسیار از روایات دلالت دارد که سن حضرت ابوالفضل علیه السلام در زمان شهادت سی و پنج سال بوده و از این جهت کشف می‌شود که ولادت با سعادت آنجناب در سال بیست و پنجم هجرت بوده واز این جهت اشکالی و استبعادی در روایتی که من بعد نقل می‌شود از آنکه حضرت امیر علیه السلام آن نور دیدگان را به زانو نشانید وارد است ولکن می‌شود آن را توجیه کرد به آنکه شاید زینب صغری بوده یا در حال رشد زینب خاتون و صغری ابوالفضل علیه السلام بوده یا در دو مجلس به نوبت بوده و در یک روایت جمع شده و استبعادی ندارد و بس است در فضیلت آن مخدرّه همانا اینکه صدوق (ره) درکمال الدین نقل کرده و مجلسی(ره) درجلد غیبت بحار که آن مخدره نیابت خاصه داشته از امام زین العابدین علیه السلام و مرجع شیعه بوده در احکام اسلام تا زمان صحت علی‌بن الحسین علیه السلام که گمان نمی‌کردند خلاصی آن حضرت را از آن کسالت و ایضاً کافی است در جلالت قدر آن مخدرّه و عصمت صغری آن‌چه را که طبرسی (ره) درکتاب احتجاج نقل کرده از امام زین‌العابدین علیه السلام وقتی که علیا جناب زینب علیها السلام درکوفه آن خطبهٔ غرآء را قرائت و انشاء فرمود:

یٰا عَمَّه اُسْکُتی فَفِی الْباقی عَنِ الْمٰاضی اِعْتِبٰارٌ وَ اَنْتِ بِحَمْدِاللّٰهِ عٰالِمَةٌ غَیْرُ مُعَلَّمَةٍ وَ فَهِمَةٌ غَیْرُ مُفَهَّمَةٍ اِنَّ الْبُکٰاءَ وَ الْحُزْنَ لٰا یَرُدّٰانِ مِنْ بٰادِئِه اَبْنٰا الدَّهْرِ [1].

امام سجاد(ع) خطاب به حضرت زینب(س) فرمودند: ای عمه جان آرام باش که هرچه از این به بعد بگویی [ممکن است] اثری داشته باشد (یعنی ممکن است دشمن را خشمگین کند) همانا تو بحمدالله عالمه‌ای بدون استاد و دانایی مکتب نرفته‌ای، بدرستیکه گریه و اندوه از ابتدای خلقت بوده و ریشه کن نشده است.

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱ (عربی)، احتجاج ص ۱۶۶ (فارسی).

و راقم حروف و احقر عباد آن خطبه شریفه را با خطبه‌ای که آن جناب در مجلس یزید ملعون خوانده و خطبه‌ای که صدیقه طاهره در مسجد حضرت رسول خوانده از کرامات آن دو بزرگوار می‌دانم و از دلائل واضحه و براهین قاطعه بر حقّانیّت دین مبین اسلام و مذهب شیعه می‌باشد و قصد دارم اگر انشاء الله عمر کفاف بدهد و موانع و عوائق روزگار بگذارد و توفیق الهی شامل بشود به قدر وسع بی بضاعت خود و فهم قاصر شرحی بر آن خطبه‌های شریفه بنویسم **اَللّٰهُمَ وَفِّقْنا لِما تُحِبُ وَ تَرْضیٰ**[۱] در کتاب لسان الواعظین روایت کرده که: در زمان تولد زینب خاتون رسول خدا در سفر بود و علی وفاطمه او را اسم نگذاشتند تا آنکه بعد از مراجعت رسول خدا جبرئیل نازل شد و خبر داد به مصیبتها که بر آن مخدره وارد آید و عرض کرد او را زینب نام بگذارند و روایت نموده که زینب را محبت زیادی به حسین بود که بغیر دامان آن حضرت در طفولیّت قرار نمی‌گرفت و چون به عرض رسول خدا رسانیدند گریه کرد و از شرکت آن خواهر و برادر در مصیبت‌ها خبر داد[۲] و به اتفاق مورخین وفات علیا جناب زینب در مدینه طیبه بوده و عمارت زینبیه در شام مثل قبر شهربانو درکوه ری مأخذی ندارد و جهّال مردم بدون پرسش از علماء زحمات و مخارجی تحمل می‌کنند برای آن زیارت‌های مجهول یا معلوم العدم و نذوراتی برای آن مرقد بی اساس می‌برند و گریه‌ها بر سر آن قبرها می‌کنند که میّتی در آن نیست و اگر بگوئی جزئی مساعدتی با فلان سید صحیح النسب کنید مضایقه دارند **اللّٰهم اهدهم فانهم لا یعلمون**[۳].

باری بر سیر سخن رویم و درکتاب ناسخ التواریخ می‌نویسد امیرالمؤمنین علی بعد از صدیقه طاهره دوازده زن اختیارکرد سوای کنیزان[۴]؛ و طبری نه زن و هیجده پسر و هیجده دختر برای آن جناب نقل نموده و به شمار آورده[۵] و گفته‌اند رجال آل ابیطالب که اولاد و اعقاب از ایشان بسیار شد، سه نفر بودند موسی

۱- خدایا ما را در آنچه که خودت دوست داری و بدان خشنودی موفق بگردان.

۲- لسان الواعظین.

۳- خدایا همهٔ آنان را هدایت فرما که آنان نمی‌نهمند.

۴- ناسخ التواریخ.

۵- تاریخ طبری.

الجون‌ابن عبدالله الحسن‌بن الحسن المثنی و امام موسی الکاظم علیه السلام وسید جعفربن ابراهیم‌بن محمدبن علی الزّینبی که از اولاد علیا جناب زینب علیها السلام است [۱].

لطیفه: نظر به آنکه انسان اشرف موجودات عالم است و به مضمون حدیث شریف **یَابْنَ اٰدَمَ خَلَقْتُ الْاَشْیاءَ لِاَجْلِکَ وَ خَلَقْتُکَ لِاَجْلي** [۲] علّت غائی موجودات است و آینهٔ خداناماست و مقام جمع الجمعی نسبت به موجودات عالم دارد که **اَتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغیرٌ وَ فیکَ اِنْطَوی الْعٰالَمُ الاَکْبَرُ** [۳] پس تولید و توالد آن محبوب خالق عالم و صاحب شرع مقدس است. بلکه کثرت توالد و تناسل موجب کثرت جمعیت و کثرت افراد هر ملت و قومی است و مورد نظر و توجه دانشمندان و عقلا و اهل حل و عقد هر مملکت و دولتی است و مثل شاه ولایت و سایر ائمه هدی علیهم السلام آن مقام زهد و عبادت و علم و حکمت راغب به کثرت ازدواج و کثرت نسل و اولاد بوده‌اند و اولاد بسیار داشته‌اند. چنانچه مذکور شد. پس از این جهت در اخبار معتبره که زبان حق و شرع مبین است به انواع مختلفه از بیانات شریفه و ذکر فواید کثیره برای تولید و تکثر اولاد از ذکور و اناث ذکر شده که شمّه‌ای از آن درکتاب وافی نقل شده به طور اجمال و اختصار ذکر می‌شود. من جمله قال رسول الله صلی الله علیه و آله **اَلْوَلَدُ الصّالِحُ رِیْحٰانَة مِنْ رَیاحینِ الجَنَّةِ** [۴] یعنی فرمود پیغمبر: فرزند صالح و شایسته شاخه‌ای از ریاحین بهشت است. **مِنْ سَعٰادَةِ الرَّجُلِ الْوَلَدُ الصّالِحُ** [۵] یعنی از سعادت مرد است فرزند شایسته، **مِنْ سَعٰادَةِ الرَّجُلِ اَنْ یَکُونَ لَهُ اَولٰادٌ یَسْتَعینُ بِهِمْ** [۶] از سعادت مرد است که از برای او باشد اولادهائی که طلب یاری می‌کند به آنها در امر دین و دنیای خود و فرمود: **اَکْثِرُوا الْوَلَدَ اُکٰاثِرْ بِکُمُ الاُمَمَ غَداً** [۷] یعنی بسیار کنید

۱- معالم العلماء، تنز به الانبیاء الکنی و الألقاب (شیخ عباس قمی).

۲- رسائل کرکی ج ۳ ص ۱۶۲. ترجمه: ای پسر آدم همه چیز را برای تو خلق کردم و تو را برای خودم خلق کردم.

۳- دیوان امام علی(ع) ص ۵۷. ترجمه: آیا گمان می‌کنی که تو جرمی و جسمی کوچک هستی و حال آنکه در وجود تو جهان و عالمی بزرگتر نهاده شده.

۴- وافی باب ۲۰۶ فضل الولد، کافی ج ۶ ص ۳.

۵- همان.

۶- همان ص ۲.

۷- همان.

اولاد خود را من فردای قیامت بسیار می‌کنم بواسطه شما بر امت‌ها و امت خود را، فرمود: **اُطْلُبُ الْوَلَدِ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَ یرزُقُهُمْ**[۱] طلب فرزند کن پس بدرستی که خداوند آنها را روزی می‌دهد. **قال الصادق** علیه السلام **اَوْلادُ الْمُسْلِمینَ مُوسُومُونَ عِنْدَاللّٰهِ شافِعٌ مُشَفَّعٌ فَاِذا بَلَغُوا اثْنَتیٰ عَشرةَ سَنَةً کانَتْ لَـهُمُ الحَسناتُ وَ اِذا بَلَغُوا الْحُلُمَ کُتِبَتْ عَلَیْهِمُ السَّیِئاتُ**[۲] یعنی اولاد مسلمانها نامیده شده‌اند به اینطور نزد خدا که شفاعت کنند در قیامت هر کسی را که آنها را دوست دارد و برای آنها زحمت بکشد و نفعی به آنها برساند و شفاعت آنها قبول می‌شود و چون به دوازده سال برسند حسنات آنها را می‌نویسند و چون محتلم شوند و به حد بلوغ برسند گناهان آنها را می‌نویسند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرضی که به بچه می‌رسد کفاره والدین اوست[۳]. جبرئیل خبر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله را که: گریه بچه تا هفت سال ثواب **لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ** دارد برای والدین او، چون از هفت بگذرد گریه او استغفار است برای پدر و مادر او تا به حد بلوغ برسد، پس اگر حسنه‌ای کند برای والدین اوست و اگر گناهی کند بر آنها نیست[۴]. راقم حروف گوید اجر و ثواب حسنه برای والدین اوست بدون آنکه از اجر و ثواب خود فرزند چیزی کم شود، چراکه به اقتضاء کرم حق است. فرمود: جهاد زن از زمان حمل اوست تا وضع حمل و تا وقت از شیر باز گرفتن طفل خود. اگر در آن بین وفات کند. ثواب شهید برای اوست[۵].

فرمود: مرور کرد عیسی علیه السلام به قبری که صاحب آن معذّب بود. پس سال دیگر از آن عبور کرد. دید عذاب از او برداشته شده. وحی الهی رسید که اولاد صالحی از او راهی را برای عبور مردم اصلاح کرد و یتیمی را مأوی داده پس به واسطه عمل فرزند پدر آمرزیده شده. پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: میراث خدا از بندهٔ مومن خود اولادی است که بعد از او عبادت خدا کند و خداوند در قرآن از زبان زکرّیا فرمود: **فَهَبْ لي مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یَرِثُني وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً**[۶] یعنی: خدایا ببخش به من از کرم خودت فرزندی که وارث من باشد که بعد از من برای تو عبادت کند و به قسمت تو راضی باشد. فرمود: میراث خداوند از بنده مؤمن اولاد صالحی است که **یَسْتَغْفِرُلَهُ**[۷]، برای والدین خود از خداوند استغفار کند. فرمود: وقتی که

۱- وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۳۶۰.
۲- کافی ج ۶ ص ۳.
۳- مستدرک سفینة البحار ج ۶ ص ۵۵۰ و ۵۵۱.
۴- وافی باب ۲۰۶ فضل الولد ص ۱۹۶.
۵- همان.
۶- همان، کافی ج ۶ ص ۳ و ۴.
۷- وافی باب ۲۰۶ فضل الولد ص ۱۹۶.

خداوند برای بنده‌ای خیری بخواهد نمیرد تا یک نماینده و جانشینی برای خود ببیند **حتّی یریه الخلف.** فرمودند: **مَنْ مٰاتَ بِلٰا خَلَفٍ فَکَأَنْ لَمْ یَکُنْ فِي النّٰاسِ وَ مَنْ مٰاتَ وَ لَهُ خَلَفٌ فَکَأَنْ لَمْ یَمُتْ**[1] کسی که بمیرد و فرزند جانشینی برای او نباشد مثل آنست که گوئیا میان مردم نبوده و چون از دنیا کسی برود و فرزند نماینده‌ای از او باشد مثل آن است که نمرده باشد. فرمود: بدانید که یکی از شما بچه سقط شده خود را درب بهشت به حالت غضب بیند ایستاده یعنی برای تنها رفتن به بهشت پس چون او را بیند دست او گیرد و به بهشت رود. پس بکوشید در طلب اولاد اگر برای شما فرزندی شود، اگر بمیرد برای شما اجر است و اگر بماند بعد از شما برای شما استغفار کند[2]. از اسحق بن عمّار نقل شده که مردی خدمت حضرت صادق﷣ عرض کرد: من از داشتن اولاد اعراض داشتم و راغب نبودم به آن تا آنکه به حج مشرف شدم و وقوف به عرفات بجا آوردم. پس دیدم جوانی را در پهلوی خود که گریه می‌کرد **وَ یَقُولُ یٰارَبِّ وٰالِدَیَّ وٰالِدَیَّ** یعنی خدایا پدر و مادر مرا بیامرز، پس من راغب به اولاد شدم. مرا رغبت به داشتن فرزند نمود[3]. تا اینجا فواید اولاد ذکور بود و اما آنچه در باب بنات و دخترها رسیده چنانچه در کتاب شریف وافی نقل شده **اوّل قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ نِعْمَ الْوَلَدُا الْبَنٰاتُ مُلْتَفٰاطٌ مُجَهِّزٰاتٌ مُونِسٰاتٌ مُبٰارَکٰاتٌ مُفْلِیٰاتٌ**[4] یعنی: خوب فرزندانی هستند دخترها تهیه برای امورات داخلی می‌کنند و مونس‌ها هستند و سبب برکت‌ها می‌باشند**وَ مُفْلِیٰات اَیْ بٰاحِثٰات عَنِ الْقُمَّل** فرمود: **اِنَّ اللّٰهَ عَلَی اَلْاُنٰاثْ اَرْعَقُ مِنْهُ عَلَی الذُّکُور** یعنی خداوند بر زنها مهربانتر است تا بر مردها. نیست هیچ مردی که زنی محرم داشته باشد و خوشنود کند او را مگر آنکه خداوند او را روز قیامت خشنود کند. فرمودند: پسرها نعمت‌ها هستند و دخترها حسنات می‌باشند و خدا پرسش می‌کند از نعمت‌ها و ثواب می‌دهد بر حسنات. فرمود: دختر ریحانه‌ای است که ببوئی او را و خداوند کفایت رزق او می‌نماید و پیغمبر خاتم دخترها داشت[5]. فرمودند: حضرت ابراهیم﷣ از خدا مسئلت نمود دختری به او دهد که بعد از او برای او گریه و ندبه نماید[6]. شاید حکمت آن چنین باشد که چون آن

۱- همان.

۲- همان.

۳- کافی ج ۶ ص ۳.

۴- وافی باب ۲۰۶ فضل البنات.

۵- همان، کافی ج ۶ ص ۶.

۶- همان، کافی ج ۶ ص ۵.

دختر صدا به گریه بلند کند و ذکر نیکیهای او نماید مردم متذکر شده برای او دعا کنند تا برکت دعاء ایشان به او برسد. چنانچه اشاره به این جهت دارد آیه مبارکه **وَاجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ في الْاخِرين**[۱] یکی از اصحاب ائمه علیهم السلام در مدینه زوجه‌ای گرفت. حضرت صادق علیه السلام فرمود: **کَیْفَ رَاَیْتَ؟** چگونه بود تزویج تو. عرض کرد: همه گونه خیر و محسناتی در او دیدم و لکن خیانتی به من کرده. فرمود: **ما هو**، چه بوده. عرض کرد دختری زائیده. فرمود: **لَعَلَّکَ کَرِهْتَها** شاید تو کراهت داری از آن. خدا می‌فرماید: **ابائُکُمْ وَ اَبْنائُکُم لا تَدْرُونَ اَیُّهُمْ اَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً**[۲] یعنی چنانچه پدران و پسران نمی‌دانند مقدار نفع آنها را و اینکه کدام یک نافع‌تر هستند برای آنها. همچنین شما نمی‌دانید پسر و دختر کدام برای شما نفعشان بیشتر است. چه بسا دختری که نفعش برای والدین بیشتر است از پسر و چه بسا پسری که ضررش بیش است از دختر برای والدین. پس بایستی بنده راضی باشد به خواست خداوند. یکی از اصحاب دختری برای او متولد شده بود، پس وارد شد بر حضرت صادق علیه السلام در حالی که در هم و غضب آلود بود، پس حضرت به او فرمود: **لَوْ اَنَّ اللّٰهَ اِخْتارَ لَکَ وَ تَخْتارُ لِنَفْسِکَ ما کُنْتَ تَقُولُ** یعنی: اگر خداوند اختیار کند برای تو چیزی را یا خودت اختیار کنی در جواب چه می‌گویی؟ گفت می‌گویم پروردگارا تو اختیار کن برای من. پس فرمود: **فَاِنَّ اللّٰهَ اَخْتارَ لَکَ** پس خدا اختیار کرده برای تو دختر را. پس از آن فرمود: آن پسری را که کشت آن عالم که با موسی بود **حَتّٰی اِذٰا لَقِیا غُلاماً فَقَتَلَهُ** تا آنجاکه فرمود: **وَ اَمَّا الْغُلامُ فَکانَ اَبَواهُ مُؤمِنَیْنِ فَخشینا اَنْ یُرْهِقَهُما طُغْیاناً وَ کُفْراً** غلامی بود که پدر و مادر او مؤمن بودند و خوف آن بود که آنها به واسطه کفر او گمراه و کافر شوند پس حضرت خضر او را کشت. بعد از آن خدا می‌فرماید: **فَاَرَدْنا اَنْ یُبْدِلَهُما خَیْراً امِنْهُ زَکٰوةً** در کافی و عیاشی نقل می‌کنند از حضرت صادق علیه السلام که: خداوند عوض آن پسر، دختری به آنها داد **تَوَلَّدَ مِنْها سَبْعینَ نَبِیّاً** هفتاد پیغمبر از او تولید شد[۳]. مخفی مباد که یک قسمت سبب فتنه و فساد در بنات و بنین در دخترها و پسرها تأخیر در تزویج آنهاست که آل محمد صلی الله علیه و آله مَثَل دختر مانند میوه‌ای است که چون برسد باید آن را

۱- سورهٔ شعراء آیهٔ ۸۴. ترجمه: و نام مرا در زبان آیندگان [نامی] نیک قرار ده (مرا به نیکی یاد کنند).

۲- وافی فضل البنات (باب ۲۰۶)، کافی ج ۶ ص ۵.

۳- کافی ج ۶ ص ۶ و ۷.

مصرف کرد و اگر صحیح مصرف نشد فاسد می‌شود[1] و عمده قسمت تأخیر ازدواج برای آن است که طرفین انتظار جمال و مال و جاه دنیا دارند و کفویت دیانتی در نظر نیست و حال آنکه رسول خداﷺ و اولی بتصرف در امر دین و دنیای مردم فرموده: **اَلْمُؤمِنُ کُفْو الْمُؤمِنَةِ وَ الْمُسْلِمُ کُفْوُ الْمُسْلِمَةِ**[2] یعنی مؤمن هم شأن مؤمنه است و مرد مسلمان هم شأن زن مسلمان است. منقول است که علی بن اسباط عریضه نوشت خدمت حضرت باقرؑ دربارهٔ دخترهای خود که مثل و کفو برای آنها پیدا نمی‌شود. حضرت در جواب او مرقوم فرمود: یافتم آنچه نوشته بودی درباره دخترهای خود **فَلا تَنْظُر فی ذٰلِکَ یَرْحَمُکَ اللّٰه قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ اِذٰا جٰائَکُم مَنْ تَرْضَوْنَ خَلْقَهُ وَ دینَهُ فَزَوِّجُوهُ اِنْ لٰا تَفْعَلُوه تَکُنْ فِتْنَةٌ وَ فِسٰادٌ کَبیرٌ**[3] خلاصه یعنی در این کار تزویج انتظاری نداشته باش، چراکه رسول خداﷺ فرمود: وقتی که برای خواستگاری آمدند چون به خلقت یا خلق و دین او راضی شدی، شوهر بده دختر خود را به او و اگر تزویج نکردی سبب فتنه و فساد بزرگی در زمین شده‌ای و حال آنکه مقتضای عقل و دانش و بینش و مواسات با برادران دینی یعنی معاونت در مال و جان و دست و قدم و زبان که از حقوق اخوان است و فرمود: **تَعٰاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْویٰ**[4] آن است که اشخاصی که دارای ثروت و مال هستند دخترهای خود را بدهند به جوان صالح فقیری، یا زنانی که صاحب ثروت می‌باشند شوهر کنند به مرد صالح فقیری که در اثر مزاوجت، او را از ذلت فقر و مسکنت نجات داده و به مواسات و مساوات عمری به سر آورند، نه با یک صاحب ثروت برتر از خود مزاوجت کنند که اغلب به عاقبت وخیمه یا عدم توافق اخلاق و شئامت زندگانی کنند یا آنکه اگر پسری یا مردی دارای ثروت و مالی باشد زن صالحه و دختر با عفّت فقیره‌ای را خواستار شود تا در اثر این مزاوجت میمونه با کمال رضایت و خوش وقتی زندگانی نموده باشد و ضمناً یک نفر ضعیفه و شکسته بالی را دستگیری نموده و او را از خاک مذلت به اوج عزت و ثروت رسانیده باشد. خصوص اگر رحمیت و خویشی در بین

۱- وافی باب ۲۰۶ فضل البنات، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰ باب ۱۴.

۲- کافی ج ۵ ص ۳۴۱. ۳- کافی ج ۵ ص ۳۴۷.

۴- سورهٔ مائده آیهٔ ۲. ترجمه: در انجام کارهای نیک و تقوا و پرهیزگاری یکدیگر را یاری کنید.

باشد که در ضمن صله رحمی نموده و اسباب وسعت و طول عمر و رضای خدا برای خود فراهم نموده[1]. کلام دانشمندان است وصلت با خودی، معامله با بیگانه. حسن اخلاق و طرفداری جنود عقل و پرستش حق و حفظ نوع بشر این است، اما بر خلاف رویه مردم خود خواه دنیا طلب و حریص است. از این جهت بود که وقتی که خدیجه خاتون(ع) ازدواج حضرت خاتم را اختیار کرد آن مردم جاهل دنیا پرست از او کناره نمودند به این بهانه که خدیجه رفت و زوجهٔ محمد(ص) فقیر شد و آن مردان صاحب ثروت و مکنت را رها نمود و لیکن خدیجه(ع) در اثر این همت عالیه عقلانی به خیر و سعادت دنیا و آخرت نائل شد که جبرئل بر پیغمبر نازل می‌شد و می‌گفت خدا می‌فرماید سلام ما را به خدیجه(ع) برسان و وقتی،که پیغمبر(ص) فاطمه صدیقه(ع) طاهره را به علی‌بن ابیطالب(ع) تزویج نمود مردم دنیا پرست طعن زدند که محمد(ص) سنادید قریش راکه به خواستگاری فاطمه(ع) آمده بودند اجابت نکرد و او را تزویج به علی(ع) فقیر نموده و حال آنکه عقد آنها را خداوند در عرش خود منعقد فرموده بود. پس طریقه حقّه و رویه عقل و دانش و رضای حق در این است. در کتاب مستندالشیعه عن الرضا(ع): **قٰالَ نَزَلَ جَبْرَئیلُ عَلَی النَّبیِ فَقٰالَ یٰا مُحَمَّدُ رَبُّکَ یُقْرِئُکَ السَّلٰامَ وَ یَقُولُ اِنَّ الْاَبْکٰارَ مِنَ النِساءِ بِمَنْزِلَةِ الثَّمرِ عَلَی الشَّجَرِ وَ ذَکَرَ نَحْوَهُ وَ زٰادَ ثُمَّ لَمْ یُنَزِّلْ حَتّٰی زَوَّجَ ضِیٰاء بَنْتَ الزُّبَیرِ اِبْـنِ عَـبْدِالْـمطَّلِبِ لِمِقْدٰادِبْنَ الْاَسْوَدِ الْکَنْدیِّ ثُمَّ قٰالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اَیُّهَا النّٰاسُ اَنَّمٰا زَوَّجْتُ اِبْنَةَ عَمِیُّ الْمِقْدٰادَ لِیَتَّضِعَ الْنِکٰاحَ**[2]. امام رضا(ع) فرمودند: روزی حضرت جبرئیل(ع) بر پیامبر اکرم(ص) نازل شد و گفت: ای محمد پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: همانا زنان باکره همانند میوه‌های رسیده بر روی درخت هستند، و نظیر این سخنان را بر آن افزود، بعد از آن دیگر [جبرئیل] نازل نشد تا اینکه پیامبر(ص) ضیاء دختر زبیر بن عبدالمطلب را برای مقدادبن اسود کندی عقد نموده و فرمودند: ای مردم همانا من دختر عمویم را به همسری مقداد در آوردم تا ازدواج و نکاح [در جامعه] قانونمند و مرسوم گردد.

۱- وافی باب المؤمن کفو المؤمنه (مرد مؤمن هم شأن زن مؤمن).

۲- مستند الشیعه به نقل از وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰.

مناسب دانستم در این موقع ذکر حکایتی به مناسبت و ملاحت معروض دارم و آنچنانچه در کتاب وافی نقل شده با نقل به معنی و به طور اختصار ذکر می‌شود ابوحمزهٔ ثمالی نقل می‌کند: نزد حضرت باقر﵇ بودم. مردی آمد خدمت آن جناب و مرحبا و اهلاً فرمود به او و اظهار ملاطفت با او فرمود و از او احوال پرسی نمود. عرض کرد: یابن رسول اللّهﷺ من از فلان دوست شما خواستگاری دخترش نمودم. مرا رد کرد و رو از من گردانید و نظر حقارت و پستی به من نمود به واسطهٔ ذلت و فقر و غربت من و به واسطه این مطلب خیلی دلگیر شده‌ام. حزن و اندوه بر قلب من فشار آورده و آرزوی مرگ دارم. حضرت فرمود: تو رسول منی، برو نزد منحج‌بن رماح و بگو محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب﵃ می‌فرماید: تزویج کن دختر خودت را و او را رد نکن. پس آن مرد برخاست و به تعجیل برای آن پیغام و رسالت برفت. پس حضرت باقر﵇ فرمود که: مردی از اهل یمامه آمد نزد رسول خداﷺ. او را جویبر می‌گفتند و به طلب اسلام آمده بود و مسلمان شد، نیکو مسلمانی.

«وَ کٰانَ رَجُلاً قَصیراً دمیماً مُحْتٰاجاً عٰارِیا وَ کٰانَ مِنْ قِبٰاحِ السُّوداٰنِ؛

یعنی مردی بود کوتاه و حقیر و فقیر و برهنه و از آن بد صورت‌های سیاه چون شنهای عرب بود».

پس حضرت رسالت به واسطه فقیری و برهنگی او را نگاهداری فرمود و از طعام خود به او مرحمت می‌فرمود. در موقع انفاق صاع اول را به او داد و دو پارچه پشمینه به او عطا فرمود و فرمود: برو و ملازم مسجد باش و شبها هم در مسجد بیتوته می‌کرد. تا مدتی پس از آن کم کم جمعیت غربا و فقرا در مسجد زیاد شدند از آنها که تازه مسلم بودند در مدینه و مسجد بر آنها تنگ شد، پس وحی الهی رسید که: مسجد خود را پاک کن و بیرون کن آنها راکه شب در مسجد می‌خوابند و هرکس که دری در مسجد دارد ببند مگر درب خانه علی﵇ و مسکن فاطمه﵍ را و مگذار جُنبی در آن مسجد عبور کند و غریبی در آن بخوابد و حضرت رسولﷺ امر حق را به انجام رسانید. پس از آن حضرت امر فرمود صفه‌ای برای مسلمانها بنا نمودند. پس فرمودند: غرباء و فقراء را که در سایهٔ آن روز و شب استراحت نمایند. پس در آن صفّه جمع شدند. آنجناب روز و شب به سرپرستی و احوال پُرسی آنها تشریف

می‌برد و گندم و جو و خرما و کشمش برای آنها می‌برد و مسلمانها نیز تأسی می‌کردند و به واسطه رقّت آن جناب بر آنها رقت و ترحم می‌نمودند و صدقات خود را برای آنها می‌بردند. پس از آن روزی حضرت خاتمﷺ نظر عنایت به جویبر فرمودند و فرمودند: جویبر، اگر زنی تزویج کنی، پس عفت خود را حفظ کنی و او یاور و معاون تو باشد در دنیا و آخرت تو. پس جویبر عرض کرد: یا رسول اللّهﷺ.

«بِأَبي أنْتَ وَ اُمّي وَ مَنْ تَرْغَبُ فِيَّ فَوَاللّٰهِ مٰالي مِنْ حَسَبٍ وَ لٰا نَسَبٍ وَ لا مٰالٍ وَ لا جَمٰالٍ فَاَيَّةُ اِمْرأةٍ تَرْغَبُ فِيَّ؛

یعنی یا رسول اللهﷺ پدر و مادرم فدای تو باد کدام زن راغب بمن می‌شود و حال آنکه به خدا قسم نه حسب و نسبی دارم و نه مال و نه جمالی دارم.

پس رسول خدا فرمود: یا جویبر **اِنَّ اللّٰهَ قَدْ وَضَعَ بِالْاِسْلام مَنْ كٰانَ في الْجٰاهِلِيَّةِ شَريفاً** ای جویبر به تحقیق پست گردانید به سبب اسلام هر کس در جاهلیت کفر بزرگی و شرافت داشت و عزیز گردانید آنکه را در زمانه جاهلیت ذلیل بود و نخوت و غرور جاهلیت را از بین برد و تفاخر بزرگی قبیله و عشیره و رفعت موهومی خیالی را اسلام برداشت. یعنی شرافت را اسلام به علم و عمل مقرّر فرموده: **اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقيكُمْ** پس از آن فرمود:

«فَاِنَّ النّٰاس اَلْيَوْمَ كُلُّهُمْ اَبْيَضُهُمْ وَ اَسْوَدُهُمْ وَ قُرَشيهِمْ وَ عَرَبِيُّهُمْ وَ عَجَمِيُّهُمْ مِنْ آدَمَ وَ اِنَّ آدَمَ خَلَقَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلِ مِنْ طِينٍ وَ اِنَّ اَحَبَّ النّٰاسَ اِلَى اللّٰه عَزَّوَجَلّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَطْوَعُهُمْ لَهُ وَ اَتْقيٰهُم؛

یعنی مردم امروز تمامشان از سفید و سیاه قریشی و عربی و عجمیشان از نسل آدم ابوالبشر می‌باشند و خداوند آدم را از گل آفرید و محبوبترین مردم روز قیامت نزد خدا آن کسی است که اطاعت و تقوای او بیش باشد».

و نمی‌دانم ای جویبر امروز احدی از مسلمانها بر تو فضیلت داشته باشد مگر کسی که تقوی و اطاعت او از تو بیشتر باشد. **ثم قال اِنْطَلِقْ يٰا جُوَيْبِرُ اِلىٰ زِيٰادِبْنِ لُبَيْدٍ فَاِنَّهُ مِنْ اَشْرَفِ بَني بَيٰاضَةٍ حَسَباً فيهِمْ** یعنی جویبر برو به سوی زیادابن لبید که شریفترین فرد طایفه بنی بیاضه از جهت حسب می‌باشد و بگو من فرستاده رسول خدایم به سوی تو و او می‌فرماید:

«زَوِّجِ اِبْنَتَكَ الدَّلْفٰاءَ؛ تزویج کن بمن دختر خودت دلفاء را». پس رفت جویبر نزد زیادبن

لبید و در منزل او جماعتی از قوم و طایفه او نزد او بودند. پس رخصت طلبید و وارد شد بر او و سلام کرد و گفت: من فرستاده رسول خدایم به سوی تو برای حاجتی از خود. پس فاش بگویم یا سراً عرض کنم؟ پس زیادبن لبید گفت: فاش بگو که این سبب شرافت و فخر من است. پس جویبر گفت: رسول خداﷺ فرمود: تزویج کن دخترت دلفاء را به جویبر. پس زیادبن لبید گفت: آیا حقیقتاً رسول خداﷺ تو را برای این مطلب به سوی من فرستاد؟ گفت: بلی من دروغ نمی‌گویم نسبت به رسول‌خداﷺ. پس زیاد گفت: تزویج نمی‌کنیم دختران خودمان را مگر به هم شأنهای خودمان از انصار. پس برگرد جویبر تا من خدمت رسول‌خداﷺ برسم و عذر خود را عرض کنم. پس جویبر برگشت و گفت: به خدا قسم نه این حکم قرآن است و نه این طریق ظهور نبوت محمدﷺ می‌باشد. پس شنید این کلام را دلفاء دختر زیاد و او در سرا پرده خود بود و فرستاد نزد پدر خود که تشریف بیاورید و او وارد شد بر دختر خود و دلفاء گفت: یا اباه، پدر من چه گفتی با جویبر؟ گفت: جویبر می‌گوید که رسول خداﷺ مرا فرستاده نزد تو که دخترت را تزویج کنی به جویبر. پس دلفاء گفت که: به خدا قسم جویبر دروغ نمی‌گوید نسبت به رسول خداﷺ. پس الان کسی را بفرست که او را برگرداند، پس کسی فرستاد و او را آوردند نزد زیادبن لبید پس گفت: **یٰا جُوَیْبِرَ مَرْحباً بِکَ اطْمَئَنَ حَتّٰی اَعُودَ اِلَیْک** یعنی در اینجا تامل کن تا من بروم و بیایم پس رفت زیاد خدمت رسول خداﷺ سلام کرد و عرض کرد: **بِاَبِي اَنْتَ وَ اُمّی** پدر و مادرم فدای تو باد. جویبر چنین پیغامی از شما آورده و من مطمئن به قول آن نشدم و قولی مساعد به او ندادم و خواستم به حضورت مشرف شوم و عرض کنم ما تزویج نمی‌کنیم مگر هم شأنهای خودمان را که از انصار باشند. پس رسول خداﷺ فرمود: **یٰا زِیٰادُ جُوَیْبِرُ مُؤمِنٌ وَ الْمؤمِنُ کُفْوُ الْمُؤمِنُ وَالْمُسْلِمُ کُفْوُ الْمُسْلِمِ فَزَوِّجْهُ یٰا زِیٰادَ وَ لا تَرْغَبْ عَنْهُ** یعنی جویبر مؤمن است و مؤمن کفو و همشأن مؤمن است و مسلمان کفو و همدوش مسلمان است. تزویج کن دختر خود را به او و رو از او نگردان. پس زیادبن لبید برگشت و گفت برای دختر خود آنچه را که از رسول خداﷺ شنیده بود. پس دلفاء به زیاد پدر خود گفت که: اگر عصیان و مخالفت رسول خدا کنی کافر خواهی شد. تزویج کن جویبر را. پس بیرون شد زیاد و گرفت دست جویبر را و برد نزد طایفهٔ خود و تزویج کرد دختر خود را بر سنت خدا و رسول خداﷺ و خود ضامن صداق ومهر او شد و برای دلفاء تهیه جهیزیه نمود و فرستاد نزد جویبر که: آیا منزلی داری که عروس را به خانه تو آوریم؟ گفت: بخدا

قسم که منزلی ندارم پس زیاد منزلی به او بخشید و تهیه فرش و اثاثیه برای او نمودند **وَ کَسُوا جُوَیْبِرَ ثَوْبَیْنِ** و او لباس دامادی برای جویبر تهیه نمود و بر او پوشانیدند و دلفاء را آراسته کرده به خانهٔ او فرستادند و داخل شد جویبر بر او **وَ لٰکِنْ مُغْتَمّاً معتّما بعین** در بعض نسخه‌ها دیده شده، یعنی عمامه به سر بسته بود در حالتیکه حزن و غمی داشت. پس چون نگاه کرد خانه و اثاثیه و زوجهٔ صالحه و بوی خوش را، پا شد و به گوشه‌ای به نماز ایستاد و مشغول قرائت قرآن و رکوع و سجود شد تا صبح طالع شد و صدای مؤذن و نداء نماز شنید، بیرون شد، تجدید وضو نمود و خود و زوجه‌اش نماز صبح خواندند. **فَسُئِلَتْ هَلْ مَسَّکِ**، یعنی پرسش از عروس شد که: آیا جویبر نزدیک تو شد؟ گفت: تمام شب را نماز و تلاوت قرآن و رکوع و سجود بجا آورد تا به صبح که بیرون شد برای نماز صبح. پس شب دوم شد. باز به همین طور رفتار نمود و لکن **اَخْفُوا ذٰلِکَ مِنْ زِیٰاد** یعنی این حال را از زیاد پدر دختر مخفی داشتند و شب سوم را نیز به همین حال عبادت گذرانید تا روز سوم شد، **فَاَخْبَرَ بِذٰلِکَ اَبُوهٰا فَانْطَلَقَ بِذٰلِکَ اِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ** خبر دادند به پدر دختر و او رفت خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد: **بِاَبِی اَنْتَ وَ اُمِّی** پدر و مادرم به فدایت، مرا امر فرمودی به تزویج جویبر **وَ هُوَ مٰا کٰانَ مِنْ مِنٰاکِحِنٰا وَ لٰکِنَ طٰاعَتُکَ اَوْجَبَتْ عَلَیَّ تَزْوِیجَهُ** یعنی جویبر از سنخ ما نبود و مورد تزویج ما نبود و لیکن اطاعت تو واجب کرد بر ما تزویج او را. حضرت فرمود: **فَمَا الَّذِی اَنْکَرْتُمْ مِنْهُ** چه چیز سبب انکار شما شده است بر او؟ یعنی چه عیبی دارد. عرض کرد: ما خانه و اثاثیه برای او مهیا نمودیم و دختر خود را در آن خانه برای او بردیم. پس با غم بر او وارد شد **فَمٰا کَلَّمَهٰا وَ لٰا نَظَرَ اِلَیْهٰا وَ لٰا دَنٰا مِنْهٰا** پس نه با او حرف زده و نه نگاهی به او کرده و نه نزدیک او رفته، به گوشه‌ای مشغول تلاوت قرآن و رکوع و سجود شد تا به صبح و در شب دوم و سوم نیز به اینطور رفتار نمود و هیچ با آن دختر حرف نزده و نزدیک او نشده و نمی‌بینیم که خواستار زن باشد و زن بخواهد. پس ببینید که تکلیف ما چیست. مطلب را عرض کرد و مراجعت نمود. پس حضرت رسالت کسی را فرستاد به سوی جویبر و او را طلبید و فرمود: جویبر **امّا تقربٌ النّساء** آیا نزدیک زنها نمی‌شوی؟ عرض کرد: **اَوَمٰا اَنٰا بِفَحْلٍ** مگر من نر و مرد نیستم و گفت: بلی یا رسول اللّه ﷺ من شدید الشهوة هستم و هیجان شهوت زنها بسیار در من هست **وَ نَهِمٌ اِلَی النِّسٰاءِ** یعنی حریصم به زنها. فرمود: بر خلاف آنچه از خود وصف کردی خبر آورده‌اند و ذکر

شده است که برای تو مسکن تهیه نموده‌اند و فراش و متاع مهیا نموده‌اند **وَ اَدْخَلَتْ عَلَيْکَ فَتٰاةٌ حَسَنٰآءٌ عَطِيَرَةٌ** وارد شد بر تو دختر خوش صورت معطره و تو با غـم و اندوه براو وارد شده‌ای. پس نگاه به سوی او نکرده‌ای و با او حرف نزده‌ای و نزدیک نشده‌ای **فَمٰا دَهٰاکَ اِذاً** چه مصیبت بر تو روی داده که ایـنطور نـموده‌ای؟ جـویبر عرض کرد: یا رسول اللّه ﷺ داخل شدم در خانه گشاده با اثاثیه و فرش و مـتاع و دختری خوش رو و خوشبو. یادم آمد آن جائی که قبلاً بودم از غربت و فقر و حاجت و وضع زندگانی من و بودنم با غربا و گداها، پس دوست داشتم که به آنچه خداوند مرحمت فرموده او را شکر کنم و تقرّب جویم به سوی او به حقیقت شکر، برخاستم به سوی طرفی از خانه، در نماز شدم و تلاوت قرآن و رکوع و سجود برای شکـر گزاری حق تعالی نمودم تا به صبح، ندای مؤذن را شنیدم، بیرون شدم و چون صبح شد رأیم چنین شد که روزه بدارم امروز را. پس اینکار را سه روز و سه شب بـجا آوردم و دیدم که آنچه کرده‌ام در برابر آنچه خداوند عطا فرموده کم است و لیکن من یا رسول اللّه ﷺ انشاء اللّه امشب آن دختر را راضی می‌کنم و آنها را نیز راضی می‌کنم **وَ لٰکِنّي سَاُرْضيهٰا وَ اَرْضيهِمْ اللَّيْلَةِ اِنْشٰاءَ اللّٰهُ تَعالٰى** پس حضرت کسی را فرستاد بـه سوی زیاد و حاضر شد و اعلام فرمود و خبر داد به آنچه جویبر گفته بود **فَطٰابَتْ اَنفُسَهُمْ**، پس خوشنود شدند و کدورتها رفع شد و جویبر وفا کرد به آنچه گفته بود و بعد از آن حضرت خاتم ﷺ بیرون تشریف برد برای غزوه و جنگی و جویبر نیز در رکاب آن حضرت بود و به درجهٔ رفیعه شهادت رسـید **رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَمٰا کٰانَ في الْاَنْصٰارِ اَيِّمَ اَنْفَقَ مِنهٰا بَعْدَ جُوَيْبِرَ اَلْاِنْفٰاقُ ضِدُّ الْکِسٰادِ اَیْ رَغِبَ کَثيرٌ في تَزْويجِهٰا بَعْدَ جُوَيْبِرَ وَ لَمْ يَضُرُّ تَزْويجُ جُوَيْبِرَ لَهٰا سَبَباً لِعَدَمِ رَغْبَةِ النّٰاس فيه** خلاصه یعنی نبود در انصار زن بی شوهری که مردم بیش از او یعنی دلفاء راغب به تزویج او باشند[1].

۱- وافی باب ۲۰۶ فصل، المؤمن کفو المؤمنة به نقل از کافی ج ۵ ص ۳۴۱ تا ۳۴۳.

باب چهارم

«در بیان اولاد حضرت ابوالفضل(ع) و فضائل بعضی از آنها»

نسل آن حضرت و اعقاب آن جناب از فرزند برومندش عبیدالله بن عباس(ع) است و جناب حسن پنج پسر او و دو نسل حضرت ابی الفضل(ع) از آنها بسیار شد. یکی عبیدالله بن الحسن بود که امیر بود در مکه و مدینه و قاضی الحرمین نیز بود و ابراهیم و حمزه و فضل و عباس معروف به خطیب فصیح و فضل بن حسن نیز فصیح و شدید الدین و عظیم الشجاعة و فضل بن محمدبن فضل شاعر مجید فصیحی بوده و ابراهیم بن حسن بن ابی عبدالله بن العباس فقیه ادیب و زاهد مشهوری بوده و پسر او و علی‌بن ابراهیم از اشخاص مشهور بوده و نهایت جلالت و نبالت و عظمت را نزد خلق داشته و در سنه دویست و شصت و چهار ۲۶۴هق وفات یافته و فرزندان او در بغداد و مصر بودند و حضرت ابن الحسن ابن عبیدالله ابن العباس کنیه او ابوالقاسم بوده و شباهت تام و تمامی به حضرت امیرالمؤمنین(ع) داشته و بسیار معظم بوده. نقل کرده‌اند که یک وقتی مأمون به خط خود نوشت که به حضرت ابن الحسن شبیه امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع) صد هزار درهم بدهند[1] و محمدبن علی‌بن حمزه در بصره ساکن شد و از علماء مشهور و شعراء مشکور به شمار می‌آمد و از حضرت رضا و موسی‌بن جعفر(ع) احادیث بسیار اخذ کرده و تعلیم گرفته بود و برای مردم نقل می‌فرمود و نجاشی علیه الرحمه در رجال می‌فرماید: اوثقه و عین است در حدیث و صحیح الاعتقاد و از راویان امام علی‌النقی وامام حسن عسگری(ع) بوده و مادر حضرت حجة سلطان عصر(عج) بعد از وفات امام حسن عسگری(ع) در خانهٔ او بوده و اولاد او به سمرقند و طبرستان افتادند و عظیم القدر و قاضی بزرگوار بودند[2] و عباس بن الحسن ابن علی بن عبدالله‌بن العباس در نزد هارون الرشید بسیار محترم و معظم بود و پسر عبدالله بن العباس بن الحسن عالم و شاعر بود و در نزد مأمون بسیار مقرب و عظیم بود و

۱- عمدة الطالب (ابن عنبه) ص ۳۵۷ تا ۳۶۱. ۲- رجال نجاشی ص ۳۴۷ تا ۳۴۸.

مأمون او را الشیخ‌بن الشیخ می‌نامید و در جنازهٔ او پیاده رفت و گفت بعد از تو ای پسر عباس موت و حیات مردم یکسان است[1] و محمدبن حمزه که از اغنیاء معروف است و در صله رحم مَثَلْ بود و او را در بستان او در طبرّیه شهید کردند در سنهٔ دویست و نود ویک ۲۹۱ هـ و فرزندان او را بنوالشهید می‌نامیدند، از فرزندان و ذریه حضرت ابوالفضل علیه السلام است[۲] و داود اکبر که به قائن افتاده و لکن عقب او معلوم نیست چنانچه نقل شده از اعقاب ابی‌الفضل علیه السلام است، از جانب عبدالله بن الحسن قاضی الحرمین بوده[۳] و نیز از این سلسله است قاسم بن عبداللهابن الحسن که از اصحاب امام حسن عسگری علیه السلام است[۴]. پس معلوم می‌شود از برکت حضرت ابوالفضل علیه السلام اولاد آن جناب و احفاد او صاحبان مقامات عالیه و عالم و زاهد و شاعر و مروج اخبار ائمه علیهم السلام بوده‌اند و مردمان از علم وجود و معرفت ایشان استفاضه می‌نمودند، چراکه از خانوادهٔ علم و عمل وجود و بخشش بوده‌اند، **صلوات الله علیهم اجمعین** و ابن شهر آشوب درکتاب مناقب، محمدبن عباس‌بن امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز از شهداء کربلا شمرده[۵]، چنانچه بعضی قاسم‌بن العباس را از شهداء کربلا دانسته‌اند و علی‌بن الحسین العلوی العباسی از جمله علماء شیعه می‌باشد که مرحوم صدوق علیه‌الرحمه در بعضی کتب خود از او روایات نقل کرده و از اصحاب امام هادی و عسگری علیهما السلام می‌باشد[۶].

و ایضاً ابو محمد علی‌بن حمزةبن الحسن‌بن عبداللهبن العباس‌بن امیرالمؤمنین علیه السلام را مرحوم علامه درکتاب خلاصه فرموده ثقه است و نجاشی گفته ثقه و راوی حدیث است وکتابی دارد که تمام منقول از موسی‌بن جعفر علیه السلام است و محمد پسر او احادیث آن‌کتاب را از او نقل نموده و یکی دیگر از اولاد آن جناب حمزة بن القاسم‌بن علی‌ابن ابویعلی می‌باشد، ثقه و جلیل القدر و کثیرالحدیث

۱- عمدة الطالب ص ۳۵۷ تا ۳۶۱.
۲- همان.
۳- همان ص ۳۶۰.
۴- همان.
۵- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲.
۶- امالی صدوق ص ۴۳ و ۴۹. عیون اخبار الرضا(ع) ج ۲ ص ۲۲۷.

است که نقل حدیث از سعدبن عبدالله نموده و چنانچه در رجال شیخ طوسی است، شیخ تلعکبری باجازهٔ او روایت کرده و در مشترکات کاظمی است که علی‌بن محمد قلانسی از او روایت نموده و بعضی دیگر گفته‌اند که علی‌بن محمد قلانسی جمیع کتب او را نقل نموده و قبر او در مزار قرب حلّه معروف به مزار و قبر حمزه‌ابن موسی‌بن جعفر است و مرحوم آقا سید مهدی قزوینی صاحب کرامات فرموده که حمزةبن قاسم‌بن علی می‌باشد، چرا که خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه رسیده و فرمودند که **رُبَّ شُهْرَةٍ لَا اَصْلَ لَهَا** این ابن‌موسی نیست بلکه ابی علی حمزة القاسم علوی عباسی است، یکی از علماء اجازه و اهل حدیث است و او را اهل رجال ذکر کرده‌اند در کتب خود و وصف نموده‌اند به علم و ورع و مرحوم آقا سید مهدی فرموده که آن مشتبه شد به حمزةبن موسی بن جعفر علیهما السلام که قبر او در ری جنب مرقد حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و بعضی از اجلّه هم خوابی دراین خصوص دیده‌اند تایید [1] و از اموری که دلالت دارد بر آنکه اولاد حضرت ابی‌الفضل علیه السلام بعد از آن جناب منحصر بود به عبیدالله‌بن العباس، حکایت منازعه عمربن علی است با عبیدالله در میراث اباالفضل علیه السلام. زیرا که آن حضرت برادران مادری خود را که عقب نداشتند، تحریص نمودند تا اینکه شهید شدند زیرا که شاید اگر از آن جناب تأخیر می‌شد آنها باین فیض عظیم و مقام جسیم شهادت نمی‌رسیدند و پس از این میراث به آن جناب و آنچه از اخبار معتبره استفاده می‌شود آن است که عمربن علی علیهما السلام به کربلا نرفت و می‌گفت من مرد با حزمی بوده‌ام و با آنکه امام مظلوم ابی عبداللّه علیه السلام او را به بیعت خود دعوت نمود قبول نکرد و با ابن زبیر بیعت کرد و بعد با حجاج برای عبدالملک بیعت کرد چنانچه درکتاب عمدة المطالب نقل شده [2] و آنچه که بعضی اهل تاریخ گفته‌اند که عمربن علی علیهما السلام در کربلا جهاد نمود بی مأخذ است و آنچه علامه مجلسی علیه الرحمه نقل فرموده صرف نقل است و رایی و ترجیحی در این خصوص ندارد و ابن جوزی در تذکرة الخواص گفته از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام نسل آن

۱- ر.ک رجال شیخ طوسی، فهرست نجاشی و کمال الدین و امالی شیخ صدوق سردار کربلا و ترجمه العباس مقرم، ص ۳۴۶.

۲- عمدة الطالب ص ۹۹ و ۱۰۰.

سرور در پنج نفر بوده؛ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و محمدبن الحنفیه و عباس و عمر اکهر رضی اللّه عنهم. و اما عمر اکهر، پس زندگانی کرد هشتاد و پنج سال تا آنکه جمع کرد نصف میراث امیرالمؤمنین علیه السلام را[1] و شیخ مفید و ابن شهر آشوب نقل نموده‌اند که عمربن علی علیه السلام مخاصمه کرد با علی بن الحسین علیه السلام نزد عبدالملک برای صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و به عبدالملک گفت: یا امیرالمؤمنین من پسر صاحب صدقات می‌باشم و این مرد یعنی علی بن الحسین علیه السلام ابن ابن است، پس من اولی می‌باشم به صدقات. پس عبدالملک مثل زد بقول ابی الحقیق شاعر «**لٰا نَجْعَلِ الْبٰاطِلَ حَقّاً وَ لٰا نَلْفَظَ دوُنَ الْحَقِّ بِالْبٰاطِلِ نَخٰافُ اَنْ تَشْفَهَ اَحْلٰامُنٰا فَنَخْمِلَ الدَّهْرُ مَعَ الْخٰامِلِ**؛ ما باطل را به جای حق نمی‌گذاریم و به غیر حق نیز (به باطل) سخن نمی‌گوییم، [چراکه] می‌ترسیم از خواب خود محروم شده و روزگار ما را با فراموش شدگان به فراموشی بسپارد» پس گفت: برخیز یا علی بن الحسین علیه السلام، موقوفات را به تو دادیم و تو را متولی آن قرار دادیم. پس چون از نزد عبدالملک بیرون رفتند عمربن علی اذیت کرد علی بن الحسین علیه السلام را و سب کرد و آن حضرت به سکوت و صبرگذرانید و بعد از آن محمدبن عمر وارد شد بر آن جناب و سلام کرد و بوسید دست آن جناب را. پس آن حضرت به او فرمود: یاابن عم باز نمی‌دارد مرا قطیعه پدر تو و فعل شنیع او از اینکه وصل رحم کنم و دختر خود خدیجه را به تو تزویج کردم[2].

نویسنده گوید چند مطلب از این حکایت کشف می‌شود؛ اول سوء اخلاق عمربن علی، دیگر حسن حال محمد پسر او، سوم مقام حلم حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام و در عوض قطع کردن عمر بن علی صله نمودن از او به مصداق آیه مبارکه **وَالذینَ یَصِلُونَ مٰا اَمراللّٰه بِه اَنْ یُوصَل**[3] و آنکه مساعدت عبدالملک با آن حضرت با آن عداوت باطنیّه که با آن جناب داشت امری است فوق العاده و نیست مگر به کرامات و مقام ولایت آن حضرت. در بعضی روایات وارد شده نزدیک به این

۱- تذکرة الخواص (ابن جوزی).

۲- عمدة الطالب ص ۹۹ و ۱۰۰.

۳- آیه بیست و دوم سورهٔ مبارکهٔ رعد است که می‌فرماید (و صاحبان عقول) کسانی هستند که می‌پیوندند به آنچه خداوند به پیوستن به آن امر فرموده است و می‌ترسند از پروردگارشان و می‌ترسند از بدی حساب.

بیان که سه صفت از صفت اولیاء خداوند و مقربین است **صَلَةُ مَنْ قَطَعَکْ وَ الْاِحْسانُ اِلیٰ مَنْ اساءَ اِلَیْکَ وَالعَفْوُ عَمَّن ظَلَمَکْ** [1] یعنی صله نمودن از کسی که از تو قطع کند، احسان نمودن به کسی که با تو بدی کند و عفو نمودن از کسی که نسبت به تو ظلم کرده. این بود آنچه از اولاد حضرت ابوالفضل علیه السلام درکتب معتبره به نظر رسید و اما آنچه بعضی ذاکرین مصائب می‌خوانند که آن حضرت را دختری بود که نامزد حضرت علی اکبر علیه السلام بود، درکتب انساب و تواریخ و مقاتل دیده نشده و ظاهر از مجعولات باشدکه در بعضی کتب غیر معتبره یا افواه و السنه غیر صادقه دیده باشند و امثال آن در این موارد بسیار است.

۱- کافی ج ۲ ص ۱۰۷.

باب پنجم

«در بیان خصایص و امتیازات اسم و کنیه و القاب و مناقب و وجاهت آن حضرت است»

مخفی نیست که نام نامی آن جناب را حضرت ولی اللّه امیرالمؤمنین علیه السلام عباس علیه السلام گذارده و عباس صیغهٔ مبالغه است از ماده عبس و آن به معنی درهم شدن بشره و قبض وجه است و به مضمون **اَلْاَسْماءُ تُنْزَلُ مِنَ السَّماءِ**[1] چون آن جناب بمفاد **اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ**[2] بر دشمنان حق عبوس و در جنگ غیور و مهیب بوده مسمّیٰ به این اسم شده، یا آنکه از صولت و شجاعت و غیرت او در قبال دشمن و قتال قوم کراهت و عبوست از خوف و بیم در وجوه کریهه و خبیثه آن قوم کافر لئیم ظاهر می‌شد و در منتخب طریحی(ره) و غیره نقل شده که آن جناب بود:

کَالْجَبَلِ الْعَظیمِ وَ قَلْبُهُ کَالطَّوْدِ الْجَسیمِ لِاَنَّه کانَ فارِساً هِماماً وَ بَطَلاً ضَرْغاماً وَ کانَ جَسُوراً عَلَی الطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ فی مَیْدانِ الْکُفّارِ وَ الْحُرُبِ[3]

همانا عباس بن علی(ع) چون کوهی بزرگ بود و قلبش چون صخره‌ای بزرگ مقاوم و استوار بود، چرا که او سواری شجاع و پهلوانی دلیر و جنگجو بود و در پرتاب نیزه و شمشیر زدن در میدان جنگ با کفار با جرأت و جسور بود.

و در جنگها و غزوات با شجاعان عرب محاربه و مبارزه نمود و داد مردانگی داده، جرأت و قوت از حیدرکرار میراث داشت و در بعضی کتب معتبره نقل شده که در روز ولادت ابوالفضل علیه السلام، امّ‌البنین علیها السلام قنداقه او را آورد به دست امیرالمؤمنین علیه السلام داد که نام بگذارد، زبان مبارک به دیده وگوش و دهان اوگردانید تا حق بگوید و حق ببیند و حق بشنود **ثُمَّ اَذَّنَ فی اُذُنِهِ الْیُمْنیٰ وَ اَقامَ فِي الْیُسْریٰ** پس درگوش راست اذان‌گفت و درگوش چپ اقامه گفت. **ثُمَّ قالَ ما سَمَّیْتُمُوهُ قالَتْ اُمُّ الْبَنینَ ما اَسْبَقُکَ فی شیءٍ** فرمود:

۱- بحار الانوار ج ۴۸ ص ۳۲۹.

۲- اشاره به آیه آخر سورهٔ مبارکهٔ فتح است که در ابتدای آن می‌فرماید: محمد رسول خداست و آنانکه با او هستند بر کفار سخت می‌گیرند.

۳- اسرار الشهادات ج ۲ ص ۳۹۵.

چه اسم گذاردید این طفل را؟ عرض کرد من درهیچ امری به شما سبقت نگرفته‌ام، هرچه خودتان میل دارید اسم بگذارید. فرمود: **اِنّی سَمَّیْتُهُ بِاسْمِ عَمّی الْعَبّاسِ عَبّاساً** من او را به اسم عمویم عباس، عباس نامیدم **ثُمَّ قَبَّلَ یَدَیه وَاسْتَعْبَرَ** پس دستهای او را بوسید و اشک به صورت نازنینش جاری شد. گریه کرد و فرمود: گویا می‌بینم این دستها یوم الّطف درکنار شریعه فرات در یاری برادرش حسین علیه السلام از بدن جدا خواهد شد[1] و از این جاست که گفته‌اند جایز است دست فرزند را از راه عطوفت و شفقت بوسیدن. چنانچه وارد است پیغمبر صلی الله علیه و آله دست فاطمه علیها السلام را می‌بوسید و به جای خود می‌نشانید و از اینجا معلوم می‌شود کثرت عطوفت شاه ولایت با ابوالفضل علیه السلام و علاقه آن حضرت به عم خود عباس، که اسم بعضی اولاد خود را عباس نام نهاد و بعضی نقل نموده‌اند که آنجناب را فرزندی بود فضل نام و از این جهت آن حضرت را ابوالفضل علیه السلام گفتند.

دوم: از القاب آن جناب قمر بنی‌هاشم علیه السلام است. ابوالفرج در مقاتل الطالبین گوید:

وَ کانَ الْعَبّاس رَجُلاً وَسیماً جَمیلاً یَرْکَبُ الْفَرَسَ وَ رِجلاهُ یَخْطّانِ فِی الْاَرْضِ وَ کانَ یُقالُ لَهُ قَمَرُ بَنی هاشِمٍ وَ کانَ لِواءُ الْحُسَیْنِ مَعَهُ[2]

همانا عباس(ع) مردی بلند قد و زیبا بود بگونه‌ای که هرگاه سوار اسب می‌شد پاهایش بر زمین کشیده می‌شد و چنان زیبا بود که او را قمر بنی هاشم (یعنی ماه بنی هاشم) می‌گفتند و علم امام حسین(ع) در دست او بود.

به واسطه خوش صورتی و مقبولی و ممتاز بودن آن جناب در فرزندان هاشم او را ماه بنی هاشم گفتند و صباحت و خوش صورتی از نعم الهی است. چنانچه در آیه شریفه **وَ یَزیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ**[3] وارد شده که خداوند جمیل است و دوست دارد جمال را و گفته‌اند **ما اَحْسَنَ لَوْ یَجْمَعُ الْجَمالُ مَعَ حُسْنِ الْفِعالِ** بهترین خوبی آن است که

۱- انوار نعمانیّه ج ۱ ص ۱۲۴، قمر بنی هاشم ص ۲۲.

۲- مقاتل الطالبین ص ۵۶.

۳- اشاره است به آیه اول سورهٔ مبارکهٔ فاطر که در قسمتی از آن می‌فرماید: خداوند در خلقت و آفرینش هرچه که بخواهد اضافه می‌کند و می‌افزاید.

جمع شود خوبی صورت با خوبی سیرت، حسن جمال با حسن اعمال و افعال. بنی امیة قبیح صورت و کریه منظر بودند و بنی هاشم خوش صورت و حسن منظر داشتند. چنانچه فرمودند: **وَ فيهِمُ الصَّباحَةُ**[1] اما حضرت هاشم که معروف به حسن جمال بود و خال هاشمی معروف است و همچنین حضرت عبدالمطلب(ع) و عبدالله(ع) و عباس و موسی مبرقع و حضرت محمد(ص) که از وصف صورت آن حضرت نقل شده **اَضْوَءُ مِن الْقَمَر**[2] از ماه روشنتر و درخشنده‌تر بود. حضرت رسول(ص) در شأن حسن یوسف فرموده: **اِنَّ يُوسُفَ كانَ في اللَّيْلِ قَمَراً وَ فِى النَّهارِ شَمساً وَ فِي السَّحَرِ كَوكباً**[3] سوال کردند از آن جناب از وجه اختصاص حسن به یوسف، فرمود روز قرعه فضائل قرعه حسن و جمال بنام یوسف بر آمد. این خبر در بازارهای مدینه و خانه‌ها حتی میان زنها شهرت یافت و عایشه شنید. حضرت رسول(ص) به خانه آمد و او را محزون دید. علتش را پرسید عرض کرد: حسن و جمال، شما را هست یا یوسف را فرمود **هُوَ اَصْبَحْ وَ اَنَا اَمْلَحُ** او خوش صورت‌تر و من نمکین‌تر می‌باشم[4] و لکن بر اهل ذوق و معرفت مخفی نیست که پرده از جمال یوسف برداشتند تا همه کس او را آشکار بدید و لکن از جمال محمد(ص) بر نداشتند زیرا هیچ دیده‌ای را طاقت نبود وآنگهی محبوب را در پرده نگاه می‌دارند: **لَيا تِيَني تَحْتَ تِيابٍ لا يَعْرِفُهُ غَيْري** در لیله معراج خطاب از مصدر جلال رسید به جبرئیل که محمد(ص) را به زیر هفتاد هزار پرده غیرت متواری گردانیدم. امشب یک پرده از جمال او بردار تا نظاره کنندگان عالم اعلا حسن و جمال را ببینند و آنگاه جبرئیل یک پرده برداشت، نوری پدید آمد که از پرتو آن نه نور عرش را جلوه‌ای ماند و نه کرسی و نه آفتاب و ماه و ستارگان را. بعد از آن خطاب آمد: یا محمد چند غم امت داری امشب یک پرده از هفتاد پرده برداشتیم نور عرش و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماه و ستارگان محو و

۱- ترجمه: و درخشندگی و زیبایی در میان آنان (مشهود و معروف) بود.

۲- ثواب الأعمال ص ۲۹۱.

۳- ترجمه: همانا یوسف(ع) در شب ماه بود و در روز خورشید و در سحرها ستاره.

۴- بحار ج ۱۶ ص ۴۰۸.

مضمحل شد، فردای قیامت اگر تمامی این هفتاد هزار پرده را برداریم عجب مدار که تمام معاصی امت در جنب آن ناچیز و نابودگردد[1] و در این موقع مقتضی دانستم که اشاره نمایم به اینکه حکماء گفته‌اند بایستی بین ظل و ذی ظل تناسب بوده باشد و نظام موجود در ظلّ کاشف از نظام موجود در ذی ظل است به مصداق آیه مبارکه **اَلَمْ تَرَ اِلیٰ رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ**[2] همه عالم ظل وجود حق می‌باشند و دیگر اینکه جمال نیست مگر همان تناسب اجزاء موجود در شیء پس بنابر این جمالی که در سلسله موجودات عالم ناسوت مشاهده می‌شود ظل جمال و تناسب عقول می‌باشد تا برسد به نظام عقلانی عقل اول تا نظام در مرتبه فیض مقدس و اقدس الخ و اینکه بدن ظل نفس است و هر قدر نفس دارای بها و روشنی باشد در بدن اثر می‌کند و آثارش از بدن ظاهر می‌گردد. این است که در حدیث دارد **اُطْلُبِ الْحٰاجَةَ مِنْ حِسٰانِ الْوُجُوهِ**[3] حال اگر کسی گوید دیده شده است بعض مردمان با صورت خوب دارای سیرتهای سوء یا بالعکس می‌باشند جوابش آن است که آن قاعدهٔ کلیه جاری است منتهای مراتب اخلاق رذیله در بعضی کسبی می‌باشد. مقصود آن است که چون انوار مقدسه محمدﷺ و آل محمدﷺ مجاری و مجالی جمال و کمال حق جل و علا بوده‌اند و واسطهٔ فیض اقدس و نظام احسن می‌باشند و در عالم ناسوت و جسمانیت نیز ازتمام مردم خوش صورت‌تر و نمکین‌تر و ظاهر و باطنشان نیکو صورت و سیرت بوده و هستند و من جمله از شواهد دیگران حسن حضرت حسن است و حضرت حسن آن قدر خوش صورت بود که زنها حریص بودند برای تزویج آن جناب و می آمدند و خواهش تزویج داشتند برای خوش صورتی آن جناب و در اسلام مستحب است اگر زنی خواهش تزویج کند مرد اجابت او کند و حضرت حسینﷺ نور از پیشانی و دهان و نحر مبارکشان می‌بارید **وَالْفَضْلُ مٰا شَهِدَتْ بِهِ**

۱- بحار الانوار ج ۱۸ باب المعراج.

۲- سورهٔ فرقان آیهٔ ۴۵. ترجمه: آیا نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترد.

۳- قضاء الحوائج (ابن أبی الحدید) ص ۵۸. ترجمه: حاجت خود را از زیبا رویان بخواه.

اَلْاَعْدٰاء[1] دشمن و قاتل او مروان در مدح صورت و سر مقدس او گفت:

یا حَبَّذٰا بَرْدُکَ فِی الْیَدَیْنِ   وَ لَوْنُکَ الْاَحْمَرُ فِی الْخَدَّیْنِ[2]

به به، رخسار تو چه ناز است، و چه رنگ سرخ نیکویی در چهرهٔ توست

و در اشعار دیگرش گفت «**لَمّٰا بَدَتْ تِلْکَ الرّؤس و اَشْرَقَتْ تِلْکَ الشمُوسُ عَلیٰ ربی وجیروني**[3]؛ آنگاه که با ناز وارد شدند آن سرها و طلوع کردند آن خورشیدها بر محل اقامت یزید در ربی و جیرونی» ربی جیرون نام مکان و محل اقامت یزید بوده و مسلم جصّاص گفت: دیدم سر مقدس حسینعليه‌السلام را در بازار کوفه **وَ هُوَ رَأسٌ قَمَرِیٌّ زُهَرِیٌّ اَشْبَه الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللّهِ**صلى‌الله‌عليه‌وآله[4] یعنی او سری بود مثل ماه درخشنده شبیه‌تر خلق به رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله و حضرت جوادعليه‌السلام از بین ائمه خوش صورت بود و وقتی که ام‌الفضل (لعنة‌الله‌علیها) او را دید حالش دگرگون شد، مثل زنان مصر وقت دیدن یوسف و حضرت قاسمعليه‌السلام را گفتند **کَفَلْقَةِ الْقَمَرِ**[5] مثل پارهٔ ماه بود و دو طفل مسلمعليهما‌السلام را وقتی که سرهای آنها را برابر ابن زیاد-علیه اللعنة- گذاردند **قٰامَ ثَلٰاثَ مَرّٰاتٍ مُتَعجِّباً مِن حُسْنِهِمٰا** سه مرتبه برخاست و نشست از روی تعجب از حسن آنها و حضرت ابوالفضلعليه‌السلام را قمربنی‌هاشم گفتند. معلوم می‌شود بعد از مقام امام خوش صورت‌تر از او در بنی هاشم نبوده و بهتر صورت بوده و حسن صورت کاشف از حسن سیرت است **وَالظّٰاهِرُ عُنْوٰانُ الْبٰاطِنِ**[6].

سوم: از القاب و کنای آن جناب سقّا و ابوالقربه می‌باشد. سزاوار است در بیان شرح آن اولاً مقدمةً بیان ثواب سقایت و آب دادن مرقوم شود. اول عملی که اجر داده می‌شود در قیامت عمل سقایت و آب دادن انسان است. چنانچه در کتاب کافی و ثواب الاعمال صدوق نقل شده از امیرالمؤمنینعليه‌السلام که فرمود: **اَوَّلُ مٰا یُبْدَءُفِی الْاٰخِرَةِ صَدَقَةُ الْمٰاءِ**[7] واز حضرت صادقعليه‌السلام نقل شده که فرمود: **اَفْضَلُ الصَّدَقَةِ اِبْرٰادُ**

۱- فضیلت آن است که دشمن (نیز) بر آن اقرار نموده و گواهی دهد.

۲- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۲۳.   **۳- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۹۹.**

۴- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۱۵.   **۵- همان ص ۳۵.**

۶- ترجمه: ظاهر بیانگر باطن است.

۷-کافی ج ۴ ص ۵۷، ثواب الاعمال ص ۱۳۹. ترجمه: اولین چیزی که در روز قیامت ثواب آن را می‌دهند

کَبِدٍ حَرّآءَ[۱] یعنی بهترین چیزی که در راه خدا بدهی خنک نمودن جگر تفتیده از عطش است و فرمود: کسی که آب دهد تشنه‌ای را در موقعی که آب پیدا می‌شود چنان است که بنده‌ای آزاد کند و کسی که آب دهد در جائی که آب نباشد چنان است که نفسی را زنده کند و احیاء یک نفس مثل احیاء جمیع ناس است[۲] و ایضاً در کتاب ثواب الاعمال و در کتاب وسائل نقل شده از امام زین العابدین علیه السلام: کسی که طعام بدهد مؤمن گرسنه را خداوند او را از میوه‌های بهشت اطعام فرماید و کسی که آب بدهد مؤمن تشنه را خداوند او را از رحیق مختوم بیاشاماند و کسی که بپوشاند مؤمنی را خداوند او را از جامهٔ سبز بهشت بپوشاند[۳] و در کتاب بحار و غیره نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: چند عمل است که هر که آنها را یا یکی از آنها را بجا آورد بهشت او را واجب شود؛ آب دادن تشنه و سوار کردن پیاده و طعام دادن گرسنه و پوشانیدن برهنه و آزاد نمودن بنده[۴]. در کتاب شریف وافی نقل شده از حضرت صادق علیه السلام: **مَنْ سَقیٰ مُؤمناً مِنْ حَیْثُ یَقْدِرُ عَلَی الْمٰآءِ اَعْطٰاهُ اللّٰهُ بِکُلِّ شَرْبَةٍ سَبْعینَ اَلْفَ حَسَنَةً وَ اِنْ سَقٰاهُ مِنْ حَیْثُ لٰا یَقْدِرُ عَلَی الْمٰآءِ فَکَاَنَّمٰا اَعْتَقَ عَشْرَةَ رَقَبٰاتٍ مِنْ وُلْدِ اِسْمٰاعیلَ**[۵] یعنی کسی که آب دهد مؤمنی را در حالیکه او قدرت بر آب داشته باشد خداوند عطا کند او را به هر جرعه هفتاد حسنه و اگر آب دهد او را در جائی که او قدرت بر آب نداشته باشد مثل کسی است که آزاده کرده باشد ده بنده از اولاد اسمعیل را و در کتاب جعفریّات نقل شده به سند صحیح از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از اباء خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: در شب معراج دیدم در بهشت صاحب کلب را که او را آب داده بود[۶]، یعنی به واسطهٔ آب دادن سگی داخل بهشت شده بود و باز نقل شده از آن حضرت که: زنی در بیابان سگی را تشنه دید و داخل چاه شد و کفش خود را پر آب کرده و در دهان خود گرفته و از چاه بالا آمد و آن سگ را آب داد. پس خداوند آن زن را آمرزید به واسطهٔ آن آب دادن[۷]

صدقهٔ آب است.

۱- همان.

۲- همان.

۳- وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۳۴۲ و ثواب الاعمال ص ۱۳۶.

۴- بحار الانوار ج ۹۳ ص ۱۷۲ تا ۱۷۵.

۵- وافی باب الماء.

۶- جعفریات ص ۱۴۲.

۷- همان.

و منقول است: کسی که چاه بکند تا آب آن را بیرون آورد و آن را برای مسلمانان بذل کند، ثواب هر که از آن وضو گیرد و نماز بخواند برای او نیز باشد و به عدد هر جنبنده از انسان و حیوان که از آن آب بخورد ثواب هزار بنده آزاد کردن به او عطا فرمایند و بعدد ستارگان به شفاعت او داخل بر حوض قدس شوند. گفتند: چیست حوض قدس؟ سه مرتبه فرمود: حوض من[۱]. از این بیانات شریفه در خصوص آب دادن معلوم می‌شود یک خصوصیتی در آب هست که در سایر چیزها نیست. **وَ مِنَ الْمٰآءِ کُلَّ شیء حَیٌّ**[۲] از خصایص آب هست. تمام جانداران در آب حقی دارند که جمیع نهرها اگر چه مالک معینی داشته باشند و بدانی هم هر یک راضی نیست مالک حقیقی آن قرار داده که تشنگان از این آب بخورند و از خصوصیات آب آن است که هر جگر تشنه را سیراب کردن اجر دارد. چنانچه در کتاب وافی نقل فرموده از حضرت صادق علیه السلام **قٰالَ مَن اَشْبَعَ مُؤمِناً وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ اَشْبَعَ کٰافِراً کٰانَ حَقّاً عَلَی اللّٰهِ اَنْ یَمْلَأَ جَوْفَهُ مِنَ الزَّقّوّمِ مُؤْمِناً کٰانَ اَوْ کٰافِراً**[۳] یعنی فرمود کسی که سیر کند از طعام مؤمنی را بهشت او را واجب شود و کسی که کافری را سیر کند سزاوار است بر خدا که شکم طعام دهنده را پر از زقوم جهنم نماید، خواه اطعام کننده مومن باشد یا کافر و لکن به کافر آب دادن ثواب دارد. راوی می‌گوید که من هم کجاوه و محمل حضرت صادق علیه السلام بودم در راه مکه، دیدم شخصی افتاده در زیر سایه درخت مغیلان. حضرت فرمود: برو ببین مبادا از تشنگی افتاده باشد. می‌گوید پیاده شدم و رفتم عرض کردم: **یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ** او نصرانی است. تشنه شده و افتاده است. فرمودند: آبش بده و فرمود: **لِکُلِّ کَبَدٍ حَرّٰاءٍ اَجْرٌ**[۴] هر جگر تشنه را آب دادن اجر دارد. پس مسلمان به کافر آب بدهد اجر دارد و کافر هم به مسلمان آب دهد اگر چه به تخفیف عذاب باشد اجر دارد. منقول است حضرت رسول صلی الله علیه و آله وضو گرفت. گربه‌ای از آن طرف گذشت و نگاه به آب کرد. فرمود: معلوم می‌شود تشنه است. آب را نزد گربه گذاشت و آن آب خورد، پس از باقیماندهٔ آن آب وضو گرفت. پس چون

۱- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۱۳۰.

۲- سورهٔ انبیاء آیه ۳۰: از وجود آب تمام اشیاء زنده‌اند.

۳- وافی باب الماء و کافی ج ۲ ص ۲۰۰.

۴- وسائل الشیعه ج ۶ ص ۳۳۰.

این است اجر آب دادن و سیراب کردن تشنه و آن اندازه در اخبار و سنت تاکید شده، حضرت ابوالفضل علیه السلام اهتمام فرموده در این سنت و این عمل خیر که آن جناب را سقا و ابوالقَرْبه گفتند[1] و از انتشار این لقب و کنیه مکشوف می‌شود که آن حضرت مراقبت بسیار داشته برای آب دادن تشنگان و دائماً قربه و مشک آبی در آن هوای گرم عربستان که آب دادن را بیشتر اجر و ثواب است همراه داشته برای درک این ثواب عظیم، بطوری که آن جناب ملازم بوده قربه را و آن قدر اهمیت داشت نزد آن حضرت که عاقبت دستها بلکه جان شریف خود را وقایه و فدا قرار داد و حق سعی را بجا آورد که مشک آبی را به تشنگان از اولیای خدا برساند و ظالمان کوفه و شام نگذاردند و به درجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید و درکتاب عمدة الطالب فرموده که سقا گفتن حضرت ابوالفضل علیه السلام برای آن است که آن حضرت به طلب آب رفت، اگر چه نتوانست که آب را به خیمه‌ها برساند و درکنار شریعه به فیض شهادت فایز شد[2].

مؤلف گوید لفظ سقّا صیغه مبالغه است و افاده مبالغه و تکثیر می‌کند و معلوم می‌شود آن حضرت کثیراً ماء و بسیار در مقام سقایت و آب دادن بوده و منحصر به این مرتبه اخیر نبوده و چون آن جناب همیشه ساعی بود در امر سقایت سیدالشهداء فرمود: «**اِذٰا غَدَوْتَ اِلَى الْجِهٰادِ فَاطْلُبْ لِهٰؤُلٰآءِ الاَطْفٰالِ قَليلاً مِنَ الْمٰآءِ**[3]؛ وقتی وارد میدان جهاد شدی پس اندکی آب برای این کودکان بدست آور». پس مشک برداشت و روانه میدان شد چنانچه مذکور خواهد شد و درکربلا هم آنچه ازکتب مقاتل و غیره به نظر رسیده مکشوف می‌شود که آن جناب مکرر در مقام طلب آب و سقایت تشنگان بر آمده، منجمله درکتاب بحار نقل فرموده که چون پسر سعد بسیار سخت گرفت که نتوانند آب بردارند حضرت حسین علیه السلام برادر خود ابوالفضل علیه السلام را با سی نفر سوار و بیست نفر پیاده فرستاد در جوف لیل و تاریکی شب به طلب آب و آنها با بیست مشک روانه شریعه شدند. چون نزدیک شریعه رسیدند، عمروبن حجاج زبیدی که سرکرده موکّلین آب فرات بود گفت: **مَنْ اَنْتُمْ؟** مردی از اصحاب حسین علیه السلام

۱- ر. ک: سرائر ابن ادریس، مقاتل الطالبین و انوار نعمانیّه.

۲- عمدة اطالب ص ۳۵۶.

۳- بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۱.

که او را نافع بن هلال بجلی می‌گفتند گفت: عمّ تو می‌باشم. آمده‌ام که آب بیاشامم. عمروبن حجاج گفت: إِشْرَبْ هَنِیئاً. نافع گفت روا داری که من آب بیاشامم و پسر رسول خدا‌ﷺ و کسان او از تشنگی نزدیک به هلاکت باشند. عمرو گفت: راست می‌گوئی و لکن امیر امر کرده است و ناچاریم که اطاعت کنیم. پس نافع بانگ زد بر اصحاب خود آب بردارید و عمروبن حجاج بانگ زد بر اصحاب خود که مانع شوند. پس جنگ عظیم و قتال شدیدی شد. بعضی مشغول جنگ شدند و بعضی مشکها را آب می‌کردند و آن آب را به خیام حرم رسانیدند و کسی از اصحاب سیدالشهداء‌ع در آن شب کشته نشد و از این جهت حضرت ابوالفضل‌ع ملقّب به سقّا شد[1]؛ آنچه مفاد اخبار است درکربلا چند سقایت شد، اول سقایت از حضرت رسول‌ﷺ بود که در روایت معتبره علی اکبر‌ع عرض کرد: **یا اَبَتا هٰذا جَدّی رَسُولُ اللّٰهِ قَدْ سَقٰانی بِکَاْسٍ اَوْفی**[2] وکأس دیگری برای تو ذخیره کرده. سقایت دوم از خود اباعبدالله‌ع شد. چنانچه درکتاب بحار و عوالم است که چون در بعضی از آن روزها که آب را منع نموده بودند تشنگی شدید شد بر حسین و اهلبیت‌ع آن جناب، کلنگی برگرفت و عقب خیمه‌های زنها آمد و روی به قبله پانزده قدم برداشت و کلنگ را بر زمین زد و مقداری حفر نمود، چشمه آب شیرینی ظاهر شد و آن حضرت و اهل حرم و اصحاب جمیعاً آشامیدند و مشکها پرکردند، بعد آن چشمه فرو رفت و ناپدید شد[3] و به روایت نوادر علی بن اسباط نقل شده که حضرت سیدالشهداء‌ع حمله و جنگ می‌فرمود و اصحاب او با او آب می‌بردند و در شب عاشورا آب داشتند، اگر چه قلیلی بوده که به صورت علیا جناب زینب خاتون‌ع در حال غشیه آب زدند، چنانچه نقل شده[4]. سقایت سوم از جناب علی اکبر‌ع به روایت مرحوم طریحی در منتخب که چون حضرت امام حسین‌ع استغاثه طلب

۱- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۸۸.

۲- مقتل ابو مخنف ص ۱۶۳. ترجمه: پدر جان، این جدم رسول خدا(ص) است که [اکنون] مرا به کاسهٔ آبی گوارا سیرابم نمود.

۳- عوالم ص ۲۳۸ و بحارالانوار ج ۴۴ ص ۳۸۷.

۴- ترجمهٔ ارشاد مفید ج ۲ ص ۹۷.

آب نمود برای علی اصغرؑ، حضرت علی اکبرؑ رکوه برداشت و به شریعه داخل شد و آن را پر از آب نمود خدمت پدر آورد و عرض کرد: اول این طفل را آب دهید که **اَلْمٰاءُ لِمَنْ طَلَبَ** یعنی آب برای آن کسی است که برای او خواهش آب شده و اگر چیزی اضافه آمد به من عطا فرمائید که بسیار تشنه‌ام و نشد که آن طفل از آن آب بیاشامد.

چهارم: از القاب حضرت ابوالفضلؑ طیّار است به معنی پروازکننده در فضاء عالم مقدس و درجات و مقامات عالیهٔ بهشت. چنانچه در کتاب خصال و امالی صدوق علیه‌الرحمه نقل فرموده و در کتاب بحار مجلسی و در کتاب عوالم شیخ عبدالله بحرینی فرموده‌اند از ابوحمزه ثمالی که گفت: نظر فرمود زین العابدینؑ به سوی عبیدالله‌بن عباس‌بن علی‌بن ابیطالبؑ و اشک آن حضرت جاری شد. پس فرمود: روزی نگذشت بر رسول خداﷺ مثل روز احد که کشته شد در آن حمزة بن عبدالمطلبؑ شیر خدا و شیر رسول او و بعد از آن روز نگذشت بر آن حضرت مثل روز موته شام که کشته شد در آن پسر عمش جعفربن ابیطالبؑ. پس فرمود: **و لا یوم کیوم الحسین**ؑ. و نبود روزی مثل عاشورای حسینؑ. سی هزار مرد که خود را از این امت می‌دانستند او را محاصره کردند و تقرب می‌جستند هر یک به سوی خدا به ریختن خون او و آن حضرت خدای را به خاطر ایشان می‌آورد و قبول نمی‌کردند موعظهٔ او را تا آنکه از راه ظلم و عدوان آن حضرت را شهید کردند. بعد فرمود: رحمت کند خدای عباسؑ راکه اختیارکرد حیات آن حضرت را بر حیات خود و متحمل بلا شد و خود را فدای برادر خود نمود تا آنکه دو دست او را قطع کردند. پس خداوند عزوجل عوض آن، دو بال به اوکرامت فرمود که طیران می‌نماید به آن دو بال با ملائکه در بهشت چنانچه به جعفربن ابیطالبؑ دو بال عطا فرمودند. به درستی که برای عباس در نزد خداوند عزوجل درجه‌ای است که غبطه و رشک می‌برند بر او جمیع شهداء در روز قیامت[1].

مؤلف حروف گوید: آن کلمه که فرموده خدا عوض آن دو بال به او کرامت فرموده اشاره است به تجسّم اعمال که مستفاد از اخبار بسیار است که انسان آنچه

۱- خصال شیخ صدوق ص ۶۸ و امالی صدوق ص ۵۴۸، بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۷۴، عوالم ص ۳۴۹.

می‌کند از خیر و شر اعمال او، مجسم می‌شود در عالم برزخ و قیامت.

پنجم: از القاب آن جناب در السنه و افواه دوستان و شیعیان باب الحوائج است و معلوم است این لقب از برای آن بزرگوار بی اساس نیست. چراکه آن حضرت از ارواح مطهره زکیه و ذوات مقدسه و مقربین درگاه حق جل شانه می‌باشد و مسلماً برای حوائج مسلمانان و اهل ایمان بابی است از رحمت واسعه الهیه برای نجات از مهالک دنیا و آخرت و برای قضاء حوائج و انجاح مطالب ایشان، بلکه حقیر راگمان آن است که چنانچه در اول کتاب اشاره شد به مضمون روایت **اَنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلیٌّ بابُها** امیرالمؤمنین علیه السلام باب نبوت است که هر که بخواهد به شهر نبوت و قلعه محکم نبوت محمدی وارد شود باید از باب قبول ولایت علی‌بن ابیطالب علیه السلام وارد شود و بدون قبول ولایت او را به قلعه نبوّت راهی نیست، همچنین حضرت ابوالفضل علیه السلام باب ولایت است که هرکس بخواهد به شهر ولایت علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام وارد شود باید از در دوستی ابوالفضل علیه السلام وارد شود و بدون دوستی آن جناب او را به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله راه نیست. چراکه شدت علاقه آنها به آنجناب از مطاوی اخبار مشحون و مکشوف است کسی راکه سیدالشهداء علیه السلام بفرماید **بنفسی انت**[1] یعنی اباالفضل علیه السلام، جان من فدای تو باد وکلام صدیقه طاهره چنانچه روایت دارد فردای قیامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: فاطمه علیها السلام برای شفاعت امت امروز چه آورده‌ای؟ عرض می‌کند: یا ابتا بس است برای شفاعت امت، دو دست بریدهٔ فرزندم ابوالفضل علیه السلام[2] و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام دستها را می‌بوسید و گریه می‌کرد[3] چنانچه گذشت و فرمایش زین العابدین علیه السلام دربارهٔ آن جناب. پس کسی راکه ائمه معصومین علیهم السلام آنقدر به او علاقه‌مند می‌باشند آیا نمی‌توان گفت دوستی او باب ولایت آنها است و دوستی آن جناب باب قبول ولایت آنهاست. لازمه دوستی ابوالفضل علیه السلام تأسی به آنجناب است در اطاعت آل محمد صلی الله علیه و آله و حمایت از ایشان تا آنجاکه فرمود: **وَ اللّٰه ان قَطَعْتُموا یمینی اِنّی اُحٰامی ابداً عَنْ دینی وَ عَنْ رَسُولٍ وَ اِمٰامٍ صٰادِقِ الْیَقینِ**[4] یعنی به خدا قسم اگر دست راستم

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۵.

۲- ر.ک همین کتاب ص ۱۱ پاورقی ۱ و ۲.

۳- همان.

۴- مقتل ابومخنف ص ۱۷۹.

را قطع نمائید من ابد الا باد حمایت از دین خود می‌کنم و حمایت از رسول حق دارم و اختیار نمود حیات برادر و امام و اهل‌بیت علیهم السلام او را برخود و به مقام فنا رسید و در راه حق به درجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز شد و البته چنین شخص شریف و روح مقدسی که در مقام رضا و تسلیم قدم گذارد مقرّب و موجّه است به این درگاه و می‌تواند از زیر دستان دستگیری کند و شفیع طبقهٔ رعیت باشد و برای قضاء حوائج آنها و کفایت مهمّات به آنها باب حوائج باشد و مظهر اسم قاضی الحاجات گردد و مورد جلوه‌ی این صفت شود.

باب ششم

«در بیان فضیلت صفت شجاعت و امتیاز و خصائص شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام»

بدان که شجاعت عبارت است از اطاعت قوهٔ غضبیّه از قوه عاقله و باید که نترسد از آنچه نباید بترسد و حذر کند از آنچه باید از آن احتراز کند و این افضل صفات کمالیه و اشرف ملکات نفسانیّه است و کسی که این صفت را نداشته باشد در حقیقت از جمله مردانش نتوان خواند و زنان را از آن ننگ باشد و از اینجاست که در وصف اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه نازل شد: **اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ**[1] سخت و شدیدند بر کفار. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف مؤمن فرموده که: دل مؤمن از سنگ محکم‌تر است[2] و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که دل مؤمن از کوه محکم‌تر است زیرا که سنگ از کوه میریزد و از دل مومن هیچ نمی‌ریزد.[3] و ضد این صفت که جبن است به این معنی که بترسد، موجب هلاکت نفس است و او را ذلیل و خوار دارد و مردم را نسبت به جان و مال و عرض و ناموس او جری خواهد نمود و صاحب او کسل و بی ثبات و راحت طلب و بی عرضه و ضعیف النفس خواهد بود و این منجر به بی غیرتی و بی آبروئی و هتک نوامیس خواهد شد. در حدیث وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوار نیست مؤمن بخیل و جبان باشد[4] و فرمودند: پناه به خدا می‌برم از بخل و جبن[5]. و جبن انسان را به بی‌غیرتی وا می‌دارد و بی‌غیرتی کوتاهی و اهمال کردن است در آنچه نگاهبانی و حراست آن لازم است از دین و مال و عرض و ناموس و اولاد و این مرض از مهلکات عظیمه است که بسا انسان را به مراحل پست می‌کشاند، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: دل مرد بی‌غیرت سرنگونست[6] این است

۱- سورهٔ فتح آیهٔ ۲۹.

۲- بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۳- همان.

۴- کنزالعمال ج ۳ ص ۴۵۳ حدیث ۷۴۱۵.

۵- بحارالانوار ج ۸۷ ص ۴۰ و سنن نسائی ج ۸ ص ۲۵۶، ۲۵۸ و ۲۶۱، میزان الحکمه ج ۳ ص ۲۲۰۰.

۶- معراج السعادة ص ۱۶۳.

که سیدالشهداء علیه السلام فرمود: **اَلْقَتْلُ اَوْلیٰ مِنْ رُکُوبِ الْعٰارِ.**[1] و امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که در عراق بودند فرمودند: ای اهل عراق شنیده‌ام که زنان شما در راهها با مردان مدافعه می‌کنند. یعنی شانه به یکدیگر می‌زنند که راه بیابند. آیا حیا نمی‌کنید و به غیرت نمی‌آیید که زنان شما به بازارها می‌روند و با کفار شانه به هم می‌زنند؟[2] غیرت و حمیّت نتیجهٔ شجاعت و قوّه نفس است و استقلال اثر شجاعت و غیرت است و به آن تضمین می‌شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: خداوند غیور است وصفت غیرت را دوست دارد و از غیرت اوست که تمام اعمال ناشایسته ظاهریه و باطنیه را حرام فرمود.[3] اما شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام معلوم است زیرا کسی که شاه ولایت حیدر کرار تهیه و شجاعت او را از زمان تزویج مادرش فرموده و در خدمت او در خلوت و جلوت تربیت یافته و در میادین رزم و جنگ از طفولیت همراه پدر بزرگوار بوده، چه خواهد بود و آنچه را صاحبان سیر و تاریخ و ارباب کتب و مقاتل و شجاعتش نوشته‌اند یکی از صد و اجمالی از تفصیل خواهد بود و در این مختصر رساله مختصری مرقوم می‌شود از منتخب طریحی و روضة الشهداء. معلوم می‌شود که آن جناب در جنگها و غزوات با شجاعان محاربه و مبارزه نموده و داد مردانگی داده و در «الطود الجبل» بحار نقل فرموده:

بَرَزَ کَالجَبَلِ الْعَظیمِ وَ قَلْبُهُ کَالطَّوْدِ الْجَسیمِ لِاَنَّه کٰانَ فٰارِساً هُمٰاماً وَ بَطَلاً ضَرْغٰاماًوَ کٰانَ جَسُوراً عَلَی الطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ فی مَیْدٰانِ الْکُفّٰارِ وَ الْحُرُوبِ[4]؛

[به مبارزه] برخاست چون کوهی عظیم و در حالی که قلبش همانند صخره‌ای محکم و استوار بود، چرا که او سواری شجاع و پهلوانی دلاور بود و در پرتاب نیزه و شمشیر زنی در میدان مبارزه با کفار بسیار جسور بود.

و در کتاب روضه گوید: عباس علیه السلام مبارزی نامدار و شجاعی به غایت عالی مقدار

۱- لهوف سیدبن طاووس (عربی) ص ۷۰ ترجمه ص ۱۴۴. ترجمه: کشته شدن بهتر از پذیرفتن ذلت و خواری است.

۲- معراج السعادة ص ۱۶۳.

۳- همان.

۴- منتخب طریحی و اسرار الشهادات ج ۲ ص ۳۹۵.

بود، جرأت و قوت از حیدر کرّار ﷺ میراث داشت و پیوسته در معارک مقاتله رایت نصرت بر می‌افراشت در آنموقع بر مرکبی تیز پای آهن خای رعد صدای برق نمای سوار شده با تیغ مصری و سپر پنکی و خود رومی روی به میدان نهاده[1].

برقی گرفته در کف و ابری به پیش روی

ماهی نهاده بر سر و چرخی بـزیر ران

و در بعضی کتب از متتبعین نقل شده که عـباس ﷺ عـضدوعون بـرادرش امـام حسین ﷺ بود در روزی که لشگر معاویه را از کنار فرات دور کردند و شریعه را بـه تصرف اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ در آوردند[2] و روایت کرده که: روزی از ایام جنگ صفین جوان نقابداری در سن پانزده یا هفده سالگی، از لشگر علی امیرالمؤمنین ﷺ بـه مبارزت بیرون آمد که از او هیبت و سطوت ظاهر بود و اصحاب معاویه از رفتن به مبارزت او ترسیدند. پس معاویه گفت به مرد شجاعی از اصحابش که او را ابن‌شعثاء می‌گفتند که تو بیرون رو به مبارزت این جوان. او گفت اهل شام مرا باده هزار سوار برابـر مـی‌کردند و هفت پسر دارم، یکی را می‌فرستم. او را به قتل رساند و آن هفت پسر را واحداً بعد واحد فرستاد وآن جوان نقاب دار همه را به جهنم فرستاد. پس ابن شعثا خود به مبارزت قدم جرأت برداشت. آن جوان بر او حمله کرد و آن مرد را نیز به هفت پسرش در درک جهنم ملحق نمود و دیگر کسی جرأت مبارزت او ننمود. پس مولای مـتقیان عـلی ﷺ او را نـدا فرمود و به نزد خود طلبید. چون مراجعت فرمود و نقاب از صورت مبارک برداشت، دیدند که قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس ﷺ است[3] و صحت این خبر را می‌توان تصدیق نمود. زیرا که امیرالمؤمنین ﷺ در سنه چهلم از هجرت شهید شد و واقعهٔ کربلا در شصت و یک از هجرت بوده و ابوالفضل ﷺ به روایت خوارزمی در مناقب در جنگ صفین مرد تام و کاملی بوده و در واقعه کربلا سی و چهار یا سی و پنج ساله بوده است[4]. به هر جهت شجاعت حضرت ابوالفضل ﷺ مورد انکار احدی نیست بلکه دوست و دشمن او را به شجاعت ستوده‌اند و کفایت می‌کند در این مقام آنچه ظاهر

۱- روضة الشهداء.

۲- کبریت احمر ج ۳ ص ۲۴.

۳- همان.

۴- مناقب خوارزمی ص ۲۲۷.

شد و به مرتبه ظهور رسید از آن شیر بیشه سعادت و شجاعت در میدان کربلا در موقع مقاتله با کفره طغات و مانعین آب فرات از آنچه متمکن نشد از آن مگر وجود مبارک امام اباعبداللّه‌ع و این هم یک جهت از امتیاز شجاعت ابوالفضل‌ع است بر سایر شهداء که در آن موقع متفرق نمود چهار هزار سواره و پیاده را و متصرف شد شریعه فرات را و به روایت روضة الشهداء سه دفعه حمله آوردند و هر دفعه مثل شیر درگله روباه افتاده ایشان را متفرق نمود و هشتاد نفر یا زیاده از آن اشرار را به دار البوار فرستاد، تا مشک را پر از آب نمود[1] و به روایت کامل التواریخ در اول روز عاشورا آن جناب دید که اطراف خیمه از انصار خالی شد. چون نظر نمود، دید که بیست نفر از ایشان در محاصرهٔ اصحاب عمر سعد-**علیه اللعنة**-گرفتار می‌باشند. بر آنها چون شیر ژیان حمله آورد و آن بیست نفر را از حصار به کنار آورد[2] و در نقل دیگر است که زهیر رضی اللّه عنه آمد نزد عبداللّه‌بن جعفربن عقیل‌ع قبل از شهادت او وگفت: **یٰا اَخی نٰاوِلْنِي الرّٰايَةَ** برادر علم و بیرق را به من بده عبداللّه گفت: مگر در من ضعفی و عجزی از حمل رایت مشاهده می‌کنی؟ زهیر گفت نه. ولیکن مرا به آن احتیاج است. پس رایت را گرفت و آمد به نزد عباس‌بن امیرالمؤمنین‌ع عرض کرد: یابن امیرالمؤمنین‌ع **اُريدُ اَنْ اُحَدِّثَکَ بِحَديثٍ وَعَيْتَه** می خواهم حدیثی که شنیده‌ام برای شما بگویم عباس‌ع فرمود: حدیث را بگوی که وقت آن فوت می‌شود **حَدِّثْ وَ لٰا حَرَجَ عَلَيْکَ فَاِنَّمٰا تَرْوي لَنٰا مُتَواتِرَ اَلْاَسْنٰادي** زهیر گفت: یا اباالفضل‌ع پدر تو چون اراده تزویج مادرت امّ‌البنین‌ع نمود، نزد برادر خود عقیل که عارف بود به انساب عرب فرستاد وگفت می‌خواهم که خواستگاری کنی برای من زنی از خانواده‌های حسب و نسب و شجاعت برای آنکه خداوند از او پسری شجاع به من عطاکند که بازو و ناصر فرزند من حسین‌ع باشد و مواسات کند او را به نفس خود در طف کربلا و پدر تو تو را برای امروز خواست. پس کوتاهی نکن در حفظ حرم برادر و خواهران خود. از شنیدن این کلام لرزه بر اندام ابوالفضل‌ع افتاد. چنان پای در رکاب به تمطّی وکشش آمد که تسمه رکاب از قوّت آن جناب گسیخت

۱- روضة الشهداء.   ۲- کامل التواریخ.

و قطع شد و فرمود: **یٰا زُهَیر تُشَجِّعُنی فی مِثْلِ هٰذَا الْیَوْمِ وَ اللّٰهِ لَرَأَیْتُک شَیْئاً مٰا رَاَیْتَهُ قَطُّ** این را گفت اسب را به جانب قوم به وسط میدان حرکت داد[1] و به روایت بعض کتب مقاتل به شمشیر خود قومی را می‌زد که ده هزار بودند و گویا شمشیر او آتشی بود که در نیزار افتاده باشد و این رجز را انشا می‌کرد:

اَنَاالَّذی اُعْرَفُ عِنْدَ الزَّنْجَرَةِ — بِابْنِ عَلیِ الْمُسَمّٰی حَیْدَرَة[2]

فَاَثْبَتُوا الْیَوْمَ لَنٰا بِاکْفَرَة — لِعِتْرَةِ الْحَمْدِ وَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ[3]

تا آنکه از ابطال و بزرگان ایشان صد نفر را کشت غیر آنچه از عموم آن قوم کافر کشته شده بود[4]. راوی میگوید: ماردبن صدیف ثعلبی ملعون دو زره تنگ حلقه پوشیده و خود قدیمه عادیه بر سر نهاده و اسب نجیب اشقری را سوار شد و نیزهٔ بلندی به دست گرفت و به مبارزت عباس علیه السلام بیرون آمد و نعره زنان و غرّش کنان تا آنکه نزدیک شد به آن سرور عالمیان. زبان نحس خود را گشود گفت:

یٰا غُلام اِرْحَم نَفْسَکَ وَ اَعِمْد حِسٰامَکَ وَ اَظْهِرْ لِلنّٰاسِ وَ اِسْتِسْلٰامَکَ فَالسَّلامَةُ اَولیٰ لَکَ مِنَ النَّدامَةِ پس گفت **اِنّی نَصَحْتُکَ اِنْ قَبِلْتَ نَصیحَتی حَذَراً عَلَیْکَ مِنَ الْحِسٰامِ الْقٰاطِعِ وَ لَقَدْ رَحِمْتُکَ اِذْ رَأَیْتُکَ یٰافِعاً.**

ای جوان به خودت رحم کن و شمشیرت را بیانداز و برگرد و خودت را نجات بده که سلامتی تو بهتر از پشیمانی است [سپس گفت:] من تو را نصیحت کردم، اگر پند مرا بپذیری امانی است برای تو در مقابل شمشیرهای برّنده و بدان که چون تو را جوان دیدم دلم به رحم آمد.

وَ لَعَّلَ مِثْلي لٰا یُقٰاسُ بِیٰافِعِ — اَعْطِ الْقِیٰادَ تَعِیش بِخَیْرِ مَعیشَةٍ

اَوْلیٰ لَکَ مِنْ عَذابٍ وٰاقِعٍ[5]

۱- الانوار العلویه (شیخ جعفر نقدی). ترجمه: ای زهیر در چنین روزی خوب مرا به شجاعت آوردی به خدا سوگند چیزی نشانت بدهم که هرگز ندیده باشی.

۲- منم آن که در میدانهای نبرد شناخته می‌شوم به نام آن علی(ع) که او را حیدر می‌گویند.

۳- امروز را به عنوان جنگ ما با کفر ثبت کنید که ما خاندان سورهٔ حمد و بقره هستیم.

۴- اسرار الشهادات ج ۲ ص ۳۹۶.

۵- ترجمه: بسا [پهلوانی] چون من، قابل مقایسه نیست با جوانی چون تو. شمشیرت را بیانداز و با

چون حضرت ابوالفضل علیه السلام کلام آن شقی بد نفس را شنید، فرمود:

اِنّی اَری حیلَکَ فی مَناحِ تَذْرُوهُ الرِّیاحُ اَوْ فی الصَّخْرَةِ الْاَطْمَسِ لٰا تَقْبَلُهُ الْاَنْفُسُ وَ اَنَا یا عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّ رَسُولِهِ فَمُعَوَّدٌ لِلِقٰاءِ الْاَبْطٰالِ وَ الصَّبْرُ عَلَی الْبَلٰاءِ فِی النِزٰالِ وَ مُکٰافَحَةِ الْفُرْسٰانِ وَ بِاللّٰهِ الْمُسْتَعٰانُ اَلَیْسَ اِتِّصٰالی بِرَسُولِ اللّٰهِ وَ اَنَا غُصْنٌ مَتَصِلٌ بِالشَّجَرِ وَ تُحْفَةٌ مِنْ نُورِ جَوْهَرِهِ وَ مَنْ کٰانَ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ فَلٰا یَدْخُلُ تَحْتَ الزِمٰامِ وَ لٰا یَخٰافُ مِنْ ضَرْبِ الْحِسٰامِ فَاَنَا ابْنُ عَلِیٍّ لٰا عَجِزْتُ عَنْ مُبٰارِزَةِ الاَقْرٰانِ وَ مٰا اَشْرَکْتُ بِاللّٰهِ لَمْحَةَ بَصَرَ وَ لٰا خٰالَفْتُ رَسُولَ اللّٰهِ فیمٰا اَمَرَ وَ اَنَا مِنْهُ کَالْوَرَقَةِ مِنَ الْشَجَرَةِ وَ عَلَی الْاُصُولِ تَثْبُتُ الْفُرُوعُ فَخُذْ فِی الْجَدِّ وَ اَصْرَفْ عَنْکَ الْهَزْلَ اِلیَّ فَکَمْ مِنْ صَبِیٍّ صَغیرٍ خَیْرٌ مِنْ شَیْخٍ کَبیرٍ عِنْدَاللّٰهِ تَعٰالیٰ.

همانا من تمام حیله‌های تو را می‌بینم که در نوحه گری و عجز و لابه‌ای که باد آن را می‌پراکند و یا در صخرهٔ ناچیز و بسیار کوچکی که به چشم نمی‌آید خلاصه می‌شود و حال آنکه ای دشمن خدا و رسول خدا(ص) من پرورش یافته‌ام که با پهلوانان رو در رو شوم و بر بلایایی که نازل می‌شود صبر کنم و با دلاوران پنجه در پنجه بیافکنم، تو را به خدا سوگند آیا جدّ من به رسول خدا(ص) نمی‌رسد، من شاخه‌ای متصل به درخت [نبوت] و قسمتی از نور وجود او هستم پس بدان، کسی که (ثمر) چنین درختی باشد هرگز تسلیم نمی‌شود و از ضربت شمشیرها هراسی ندارد، هان [ای دشمن خدا] منم فرزند علی مرتضی(ع) که از مبارزهٔ با جنگاوران ترس به دل ندارم و هرگز به اندازه یک چشم بر هم زدنی هم به خدا شرک نورزیده‌ام و در آنچه پیامبرش فرموده مخالفتی نکرده‌ام، من در برابر (پیامبر) چون برگی از یک درختم و فرعیات همیشه براساس اصول بنا نهاده می‌شوند، پس تمام تلاشت را به کار گیر و یاوه گویی را رها کن که چه بسا بچه کوچکی نزد خداوند متعال برتر از یک پیر سالخورده باشد.

پس انشاد فرمود به همان قافیه که آن مردود گفته بود:

صَبْراً عَلیٰ جَوْرِ الزَّمٰانِ الْقٰاطِعِ ... وَ مُنْیَتُهُ لَیْسَ لَهٰا مِنْ دٰافِعٍ

خوشبختی زندگی کن این برای تو بهتر از عذابی است که در راه است.

لٰا تَجْزَ عَنَّ فَکُلُّ شَیءٍ هٰالِکٌ   خاشٰا لِمِثْلِي اَنْ یَکُونَ جٰازِعاً[۱]

چون این کلام را از آن جناب شنید در غضب شد و نیزه حوالهٔ حضرت ابوالفضل‌ع نمود، آن حضرت نیزه او را گرفت و به سمت خود کشید که نزدیک شد اسب در غلطد. پس مارد نیزه را واگذارد و دست بر شمشیر کرد حضرت عباس‌ع نیزهٔ آن ملعون را به سوی او تکانی داد و فرمود: **یا عدوالله** امیدوارم از خداوند که تو را به نیزهٔ تو به درک واصل سازم و نیزه را به خاصرهٔ (تهیگاه) اسب او فرو برد. اسب مضطرب شد و مارد به زمین افتاد و از این امر خجالت شدید بر آن پلید روی داد **وَاضْطَرَبَتِ الْصُّفُوفُ وَ تَصٰایَحَتِ الْاُلُوفُ** و شمر لعین چون دید که از مغلوب شدن مارد اضطراب و ولوله در صفوف اهل ضلالت افتاد به اصحاب خود گفت: **وَیْلَکُم اَدْرِکُوا صٰاحِبَکُمْ قَبْلَ اَنْ یُقْتَلَ**[۲] پس غلامی اسبی راکه طاویه می‌نامند خواست به مارد رساند و آن لعین فریاد زد یا غلام **عَجِلْ بِالطّٰاوِیَةِ قَبْلَ حُلُولِ الْـهٰاوِیَةِ**[۳] جناب ابوالفضل‌ع جلوی آن غلام راگرفت و نیزه بر سینه او زد و او را به جهنّم فرستاد و بر طاویه سوار شد و روی به مارد نهاد. پس پانصد نفر برای خلاص کردن مارد فرستادند تا آن ظالم را از چنگ آن سید غضنفر رهائی دهند. بانهایت استعجال روی به میدان قتال و جدال نهادند، حضرت ابوالفضل‌ع یک ذره از آن قوم جفاکار اندیشه و بیم به خاطر مبارک راه نداده خود را به مارد مردود رسانیده، نیزه را به نحر او فرو برد تا افتاد. پس سر او راگوش تاگوش برید و بر قوم حمله نمود. هشتاد نفر از ایشان راکشت و باقی روی به هزیمت و فرار نهادند و در خبری نقل شده که طاویه مرکبی از حضرت امام حسن‌ع بود که در روز ساباط مدائن که اموال او را به غارت

۱- ترجمه: باید صبر کرد در برابر جور زمانه که قطعی است و نمی‌توان امتحان و آزمایشهای روزگار را از آن سلب نمود، بیهوده عجز و ناله نکن که همه چیز هلاک می‌شود، دور است از من که بخواهم عجز و ناله کنم.

۲- وای بر شما، هم رزم خود را دریابید قبل از آن که کشته شود.

۳- ای جوان، طاویه (نام اسبی بوده) را زود برسان قبل از آنکه عذاب هلاک کننده فرا برسد.

بردند[1] و خلخال از پای امّهات اولاد او ربودند، طاویه را نیز به غارت بردند. و مرحوم لسان الملک در کتاب ناسخ التّواریخ در خصوص شجاعت و حمایت ابوالفضل علیه السلام چنین گفته که عباس علیه السلام مشکی برداشت و بر نشست و تصمیم گرفت و عزم نمود که بهر کودکان آبی بدست آورد و این اُرجوزه را متذکر شد:

لٰا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذا الْمَوْتُ رَقٰا حَتّیٰ اُوٰاریٖ فی المصالیت اللّقا
نَفْسی لِنَفْس الْمُصْطَفَی الطُّهْرِوَقا وَ لٰا اخٰافُ طٰارِقاً اِذْ طَرَقٰا
بَلْ اَضْرِبُ اِلْهٰامَ وَ اَفْرِي الْمَفْرَقٰا اِنّی اَنَاالْعَبّاسُ اَغْدُوا بِالسَّقٰا
وَ لٰا اَخٰافُ الشَّرَّ یَوْمَ الْمُلْتَقیٰ

«من از مرگ در آن هنگامی که صلا بردارد (آواز سر دهد) هیچ ترسی ندارم، تا اینکه پیکر من نیز در میان دلیر مردان به خاک افتد - جانم فدا [و سپر بلای] حضرت مصطفی پاکیزه و طاهر که من از درخشش هیچ صاعقه‌ای هراس ندارم - بلکه به سرها ضربه‌ای می‌زنم که کلاه‌های مفرقی را می‌شکافد، منم عباس که کارم سیراب نمودن تشنگان است و از مرگ در رویارویی با دشمن ترسی ندارم».

این را بگفت و اسب را به مهمیز انگیز داد و آهنگ ستیز و آویز کرد و باخشم عقاب و سرعت شهاب مانند صاعقه آتشبار جانب آب فرات گرفت و چهار هزار کماندار که به فرمان پسر سعد-علیه اللعنة- نگاهبان فرات بودند و طریق شریعه را ودیعه سد اسکندر می‌نمودند به یکبار جنبش کردند. فوج از پس فوج چون موج پس از موج فرا رسیدند و عباس علیه السلام را در تیره افکندند. عباس علیه السلام که بچه شیر و ناف بریده شمشیر بود از جای نرفت. تیغ بکشید و مانند برق خاطف و صرصر عاصف خویشتن را بر یمین و شمال زد میمنه را به میسره در برد و میسره را به مینه در سپرد. هوا را از غبار قیرگون ساخت و زمین را از خون رنگ طبرخون داد و این حمله هشتاد تن از ابطال رجال را پای مال احمال ساخت و این رجز بگفت:

اُقٰاتِلُ الْیَوْمَ بِقَلْبٍ مُهْتَدی اَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِیِّ اَحْمَدِ
اَضْرِبُکُمْ بِصٰارِمِ الْمُهَنَّدِ حَتّیٰ تَحیدُوا عَنْ قِتٰالِ سَیِّدیٖ
اِنّیٖ اَنَا العَبّاسُ ذوُ التَّوَدُّدِ نَجْلُ عَلِیِّ الْمُرْتَضَی المُؤَیَّدِ

---

[1] - اسرار الشهادات ج ۲ ص ۳۹۷ تا ۴۰۰.

«امروز با قلبی هدایت یافته می‌جنگم و از ذریّهٔ پیامبر اکرم(ص) دفاع می‌کنم ـ می‌زنم شما را با شمشیر برّان هندی، تا اینکه از جنگ با سرور و مولایم پشیمان شوید ـ منم عباس مهربان و دلسوز، پسر همان علی(ع) که مورد تائید خدا بود».

لشگریان چون این بدیدند پشت به جنگ دادند و روی به هزیمت نهادند. عباس علیه السلام چون شیر خشم آلود شریعه را پیمود و اسب به فرات در انداخت. از زحمت گیرو دار و شدت عطش با تنی تافته و جگری تفته، خواست تا زحمت ماندگی و سورت السورة الحّده تشنگی را به شربت آب بشکند، دست فرا برد و کفی آب برگرفت تا بیاشامد، تشنگی سیدالشهداء علیه السلام در خاطرش صورت بست. آب را از کف برافشاند و مشک را پر آب نمود و از شریعه بیرون شتافت، مگر خود را به لشگرگاه برادر رساند و کودکان راازرنج تشنگی برهاند.بادلی پرازآرزواین رجزرابگفت:

یٰا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَیْنِ هُونی — فَبَعْدَهُ لٰا کُنْتُ اَنْ تَکُونی
هٰذٰا حُسَیْنٌ شٰارِبُ الْمَنُونِ — وَ تَشْرَبینَ بٰارِدَ الْمَعینِ
هَیْهٰاتَ مٰا هٰذا فِعٰالَ دینی — وَ لافِعٰالَ صٰادِقِ الْیَقینِ

«ای نفس بعد از حسین(ع) خوار باشی، هرگز نخواهم که پس از او زنده باشی ـ این حسین است که دست از جان شسته است و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؟ ـ به خدا قسم این شیوهٔ دین من و رفتار یک فرد بایقین نیست».

کمانداران راه بر او بستند و لشگر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس علیه السلام را دایره کردند، در میان آوردند و آن حضرت چون شیر شری و شمشیر قضا می‌زد و می‌کشت. ناگاه «نوفل ابن ازرق -**علیه اللعنة**-» از کمین بیرون تاخت و به روایتی زین بن ورقا -**علیه اللعنة**- کمین نهاد و از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم ابن طفیل -**علیه اللعنة**- سنبسی طائی او را معین گشت و تشجیع کرد. پس زید تیغ بر بازو و دست راست آن حضرت زد و از تن باز شد. عباس علیه السلام که قلب پلنگ و جگر نهنگ داشت به جلدی و چابکی مشک را به دوش چپ افکند و تیغ به دست چپ گرفت، دشمنان را همی دفع داد. با دست چپ می‌زد و می‌کشت و می‌انداخت و می‌گفت:

وَاللّٰهِ اِنْ قطعتموا یَمینی — اِنّی اُحٰامی اَبَداً عَنْ دینی
وَ عَنْ اِمٰامٍ صٰادِقِ الْیَقینِ — نَجْلِ النَّبِیِّ الطّٰاهِرِ الاَمینِ
نَبِیِّ صِدْقٍ جٰائَنٰا بِالدّینِ — مُصَدِّقاً بِالْوٰاحِدِ الْاَمینِ

«به خدا سوگند اگر (چه) دست راستم را قطع نمودید ولی من از دین خود تا ابد حمایت می‌کنم، و همچنین از امامی که حقیقتاً به یقین رسیده و نوهٔ پیامبری امین و پاکیزه است حمایت می‌کنم، همان پیامبری که برایمان دین حقی آورده که خداوند یگانهٔ امین را تصدیق می‌کند.

این همی گفت و رزم همی زد تا ازکثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت. دیگر بار حکیم‌بن طفیل و یا نوفل بن ازرق از ورای نخله بیرون تاخت و دست چپ را از پایان بینداخت[1]. مؤلف می‌گوید ما بقی این بیان با چشم اشک فشان انشاء اللّٰه در فصل شهادت آن حضرت خواهد آمد. مخفی مبادا از نقل این روایات و مفاد آنکه قطع دستهای او از پس نخله و خفیه و حیله بوده، معلوم می‌شود از صلابت و مهابت و شجاعت آن جناب کسی را جرأت محاربه حضوری و مقابلی با او نبوده، چنانچه نقل نموده‌اند پدر بزرگوارش حیدر کرّار﷣ را کسی جرأت مقابله و مقاتله حضوری با او نداشت و گفته‌اند قریب هزار زخم که در غزوات عدیده بر آن حضرت وارد آمد تمام از پشت سر و خفیه بوده نه پیش رو و مقابل آن حضرت.

تنبیهاً به مناسبت کلام سیدنا المظلوم حضرت ابوالفضل﷣ **اِنّي اُحٰامي اَبَداً عَنْ دينِي**[2] سزاوار است در این مقام بیان دین و اسلام و مذهب و شریعت شیعه و اهمیت امر دین بشود.

اما دین در لغت به معنی جزاء است که فرمود: **كَمٰا تَدينُ تُدٰانُ**[3] و روز معاد را روز جزا نامیده‌اند که فرمود: **مالک یوم الدین** و جزا و سزا عبارت است از بازگشت عمل کسی به او به همان صورت یا به صورت دیگر غیر از صورت عمل خود و چونکه معارف و اعتقادات قلبیّه و یقینیّه و اعمال و حرکات صادره بدنیّه که به اخلاق و کیفیات نفسانیه در این عالم معاش و حیوة دنیا صدور یافته و به ظهور رسیده حق ویا باطل عبادت یا معصیت جنساً و نوعاً، کمّاً وکیفاً در عالم معاد و حیوة اخروی و نشأیه برزخی لا محالة رجوع و بازگشت به عامل خود خواهد کرد. لکن به صورتی

۱- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۰، عوالم ص ۲۸۳، ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۳۴۷.

۲- ترجمه: تا ابد از دین خود دفاع و حمایت می‌کنم.

۳- کافی ج ۲ ص ۱۳۴. ترجمه: هرگونه که نیکی کنی، همانگونه پاداش می‌گیری.

مثل او یا تمام‌تر و آثار و دوام آن بیشتر و از بس ملازم است جزا با عمل کانّه خود آن عمل را می‌بینند که فرمود «**فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ**[1]؛ پس هر کس به اندازهٔ ذره‌ای نیکی کند جزایش را می‌بیند و هرکس ذره‌ای بدی کند کیفرش را می‌بیند». و در جای دیگر فرموده «**وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَیْراً وَ اَعْظَمُ اَجْراً**[2]؛ هر عمل نیک برای آخرت خود پیش فرستید پاداش آن را نزد خدا بیابید آن اجر و ثواب آخرت بس بهتر و بزرگتر است». **وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً**[3] و مثل عامل در این عالم مثال زارع و غارس است. اگر یقین داشته باشد انسان به جزاء عمل مثل یقین زارع و غارس است که یقین دارد فلان تخم چه زراعت می‌دهد و فلان درخت چه میوه می‌دهد و امید دارد او برکاشتن تخم حبوبات و غرس اشجار باکمال امیدواری پس سستی در اعمال صالحه و حسنات از ضعف عقیده و نداشتن یقین به جزاست.

شاهان جهان که این جهان داشته‌اند — دانی که از این جهان چه برداشته‌اند

در زیر زمین به دست خود میدروند — هر تخم که بر روی زمین کاشته‌انـد

اجمالاً چون اعتقادات سبب می‌شود از برای اعمال و اخلاق در این زندگانی دنیا و به مرتبه ظهور می‌رسد، فلذا آن عقاید را دین نامیدند و فرمود «**وَ مَنْ اَحْسَنَ دیناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ**[4]؛ چه کسی دینی نیکوتر دارد از آن که تمام وجود خود را تسلیم خداوند نموده و دائماً نیکوکار می‌باشد» تسلیم وجه الی اللّٰه باصول دین است، یعنی یقین به عقاید حقّه و محسن عبارت از عمل به فروع دین است، یعنی اعمال حسنه و در اصطلاح دین عبارت است از اعتقادات بارزه و اعمال ظاهره در دورهٔ زندگانی دنیا که دار تکلیف است، آن دینی است که بیان تبلیغ تمام آنچه شاید و باید و ممکن است در او بشود، احاطه بجمیع اطراف و اکناف و اسبابی که مدخلیّت در هدایت و تکمیل نفس داشته باشد، آن را دین اسلام نامند و دین پیغمبر آخر الزّمان که خودش خاتم الانبیاء ﷺ بود و دین او خاتم ادیان و امت او خاتم الامم است وکتاب او خاتم

۱- آیات ۷ و ۸ سورهٔ مبارکهٔ زلزال است. ۲- سورهٔ مزمل آیهٔ ۲۰.

۳- سورهٔ کهف آیهٔ ۴۹. ترجمه: هرآنچه انجام داده‌اند [در نامهٔ عمل خویش] می‌یابند.

۴- آیهٔ ۱۲۵ سورهٔ شریفه نساء.

الکتب اسلام است و اسلام به معنی تسلیم است. چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الاِسْلامُ هُوَ التَّسْلیمُ وَ التَّسْلیمُ هُوَ الْیَقینُ؛

اسلام همان تسلیم است و تسلیم هم یعنی یقین[۱].

راقم حروف گوید تا از برای انسان یقین به مبدأ و معاد نباشد به تمام معنی تسلیم نشود، زیراکه تسلیم و رضا منتهی درجه عبودیّت است که در شأن او فرمود **وَ مَنْ اَحْسَنُ دیناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ**[۲] پس در اینجا یقین را اسلام گفتن از قبیل تسمیه سبب است به اسم مسبب و چون که حضرت خاتم جامع بین العالمین بود به جمعیتی تمام بین عالم ظاهر و باطن، ناسوت و ملکوت و عبودیت به لفظ و معنی و عالم اقوال و احوال، چنانچه در شان او در قرآن مجید فرمود: **اِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیمٍ**[۳] مبعوث شد که هدایت و تکمیل نفوس، به طوریکه شاید و باید و به حدی که ممکن است نماید که فرمود: **بُعِثْتُ لا تُمِّمَ مَکارِمَ الاَخْلاقِ**[۴] این است که دین مقدس او جامع مراتب روحانیت و اخلاق و سیاست و اقتصاد و مدنیّت است و در شأن دین او فرمود:

اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتي وَ رَضیتُ لَکُم الاِسْلامَ دینا[۵]؛

امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را تماماً بر شما عرضه نمودم و اسلام را به عنوان دین شما پذیرفتم و بدان راضی شدم.

پس هر نفسی که این دین مقدس دین او باشد و مقتضای او باشد البته تسلیم نموده است ذات خود و انّیت خود را بالکلیّه به خدای خود و خود را به تمام کمالات ظاهری و باطنی شرع پسند **به الّتی هِیَ اَحْسَن**[۶] رسانیده و مشمول آیه مبارکه **وَ مَنْ اَحْسَنُ دیناً مِمَّن اَسْلَمَ وَجْهَهْ لِلّٰهِ**[۷] نموده است که مفاد آن این است که دین

۱- نهج البلاغه حکمت ۱۲۵.

۲- همان مدرک.

۳- آیه ۴ سورهٔ قلم. ترجمه: همانا تو دارای خلقی نیکو و عظیم هستی.

۴- بحارالانوار ج ۱۶ ص ۲۱۰. ترجمه: مبعوث شدم تا نیکی‌های اخلاق را کامل کنم.

۵- آیه ۲۶ سورهٔ مبارکهٔ مائده.

۶- ترجمه: همان چیزی که نیکوتر است.

۷- سورهٔ مبارکهٔ نساء آیه ۱۲۵. ترجمه: چه کسی دینی نیکوتر از آن که تمام وجود خود را تسلیم خدا کرده

چه کسی بهتر است از دین کسی که تسلیم کرده باشد هویت ذات خودش را به سوی خدای خود. یعنی کسی که متدین بدین مقدس اسلام باشد، حقیقتاً مثل وجود حضرت اباالفضل علیه السلام به سبب احاطهٔ او به جمیع اسباب حسن وکمال مستلزم تسلیم دانسته، **بِالکلّیّه** به خدا پیوسته شده و منقطع و بریده ازغیراو،چنانچه‌فرموده:

لٰا اِکْرٰاهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُر بِالطّٰاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّٰهِ [1] ؛ اجباری در دین نیست، همانا راه رشد و صلاح از راه گمراهی و فساد جدا و مشخص گشت پس هرکس پشت به طاغوت و گمراهی نموده و به خدا ایمان بیاورد.

طاغوت عبارت است از هر معبود باطلی و تمام ما سوی الله و غیر الله همه باطل است **اَلا کُلُّ شَیء مٰا خَلااللّٰهَ باطل** [2] پس کافر به طاغوت شده یعنی بریده و منقطع از ما سوی الله و آنچه باطل است گردیده و در این صورت زشتی و بدی و نقصان و گمراهی و طغیان و خسران و رفتن به سوی باطل وجود ندارد و از این جهت است که این دین مقدس **عُرْوَةِ الوُثقیٰ** نامیده شده.

وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ یُؤمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ لَاانْفِصٰامَ لَهٰا وَاللّٰهُ سَمیعٌ عَلیمٌ؛ پس هرکس پشت به طاغوت و گمراهی نموده و به خدا ایمان بیاورد به ریسمان محکم الهی که هرگز گسستن نیست متوسل شده است و خداوند شنوای داناست.

و دیگر فرمود: **وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ اِلَی اللّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ**؛ هر کس [تمام] وجود خویش را تسلیم خداوند نماید و دائماً نیکوکار گردد به ریسمان محکم الهی متوسل گشته (که هرگز گسستنی نیست). [3]

عروة به معنی حلقه است و حلقه دایره‌ای و کروی است و به زودی گسیخته نشود. از این جهت او را توصیف به وثقی فرمودند (وثقی) یعنی محکم و تاکید او را به **لاانْفِصٰامَ لَهٰا** فرمود یعنی گسیختن برای او نباشد. زیرا که دین اسلام از هیچ راهی به سبب احاطه کردن و دور زدن او به جمیع محسنات و مکملات نفوس عالم

دارد.

۱- آیه ۲۵۶ سوره بقره.

۲- مصرعی از یک شعر عربی. ترجمه: همه چیز جز خدا باطل است.

۳- آیهٔ بیست و دوم از سورهٔ لقمان.

بشریت و انسانیت خلل ونقصانی برای او تصور نشود و این حبل المتین و رشتهٔ خدائی اگر چه در اثر امتحانها و تسلط دشمنها باریک و ضعیف شود و به نهایت ضعف برسد، اما گسیخته نشود و نام نامی این دین مقدس را حضرت ابراهیمعليه‌السلام اسلام گذارده که فرمود:

مِلَّةَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ هُوَ سَمّیکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ[1] و خبر داده از این که طریقه و دین آن جناب همین دین مقدس بوده،

مٰا کٰانَ اِبْرٰاهیمُ یَهُودیاً وَ لا نَصْرانَیاً وَ لٰکِنْ کٰانَ حَنیفاً مُسْلِماً وَ مٰا کٰانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ[2].

و جلوه ظهور و آثار همین دین مقدس بود در وجود مبارک ابراهیمعليه‌السلام که فرمود:

اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذي فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرْضَ حَنیفاً مُسْلِماً وَ مٰا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ.

و این اسم و این رسم و حالت از آنجا به ظهور رسید. که چنانچه فرمود:

وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذي فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الاَرْضَ حَنیفاً مُسْلِماً وَ مٰا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ اِنَّ صَلوٰتی وَ نُسُکي وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ لٰا شَریکَ لَهُ وَ بِذٰلِکَ اُمِرْتُ و اَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ[3].

اول مسلم بوده است که تسلیم به خدا کرده است. هستی و ذات خود. چنانچه معنی **وَجَّهْتُ وجهی** است و از ماسوی‌الله اعراض کرده، چنانچه معنی حنیفا است،

۱- اشاره است به آیهٔ ۷۸ سورهٔ مبارکهٔ حج که در بخشی از آن می‌فرماید: آئین شما مانند آئین پدرتان ابراهیم‌است، او بود که شما را از قبل مسلمان نامید.

۲- آیهٔ ۶۷ سورهٔ شریفه آل عمران است که فرموده: ابراهیم به آئین یهود و نصاریٰ نبود ولیکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنانکه برای خدا شریک قرار می‌دهند نبود.

۳- آیات ۸۰ و ۱۶۳ و ۱۶۴ سورهٔ مبارکهٔ انعام است که در آنها می‌فرماید: به درستیکه متوجه گردانیدم وجهم را برای آنکسی که پدید آورد آسمانها و زمین را. حق گرا هستم و از مشرکین نیستم. بگو به درستی که نماز من و عبادتم و زندگی‌ام و مردنم برای خداست که پروردگار جهانیان است. او شریکی ندارد و به همین خاطر به من امر شده است که اولین مسلمان باشم.

زیرا که معنی حنیف گذشتن از غیر حق و توجه و میل به حق است. حق حقیقی خداست چنانچه باطل حقیقی ما سوی اوست و اگر یک ذره میل به غیر او داشت بقدر همان بهره از شرک می‌داشت و حال آن که فرموده: **وَ مٰا اَنَا مِنَ الْمُشرکینَ**[1] و بالکلیّه متوجه به خدای خود شده **اِنَّ صَلٰوتي وَ نُسُکی** یعنی نماز و عبادت حج من و خلاصهٔ زندگانی و مرگ من برای خداست که پرورندهٔ عالمین است. پس ابتدای این طریقه حقّه و املاء این ملت حنیف که گذشتن از غیر خداوند بالکلّیه و توجه به سوی او به تمام معنی باشد، از ابراهیم‌علیه‌السلام در این عالم ناسوت و خطّهٔ خاک به ظهور رسید و به وصف خُلّت و منصب خلیلیّت منصوب گردید و از این جاست که تقدم ابوّتی و قلبی و قالبی بر حضرت ختمی مرتبت و امت او داشته و دارد و مرتبه و اولویت در مقام منیع تسلیم و انقیاد بالکلیّه برای آن جناب است که مضمون:

اَللّٰهُمَ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ بٰارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحُمَّدٍ وَ تَرَحَّمْ عَلیٰ مُحُمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ مٰا صَلَّیْتَ عَلیٰ اِبْراهیمَ وَ اٰلِ اِبْرٰهیمَ[2]؛

خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و بر محمد و آل محمد مبارک گردان و مهربانی نما بر محمد و آل محمد همانگونه که بهترین درودها را بر ابراهیم و آل ابراهیم نثار نمودی.

خصیصهٔ آن جناب است نه سایر انبیاءعلیهم‌السلام و چونکه رسول مبشر و مشرع دین است و لازم ینفک از دین است، دین را نسبت به رسول می‌دهند و می‌گویند دین موسی و عیسی و محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و چون دین به فرموده و املاء رسول است دین را ملت گویند و فرمودند ملت ابراهیم‌علیه‌السلام یا ملت کلیم یا ملت مسیح و به اعتبار آنکه دین هر رسولی نسبت به جمیع افراد امّت او مساوی است و قوانین آن دین نسبت به جمیع آن ملت مساوی است و تمام از چشمه یک آب حیات روحانیت می‌آشامند آن دین را شریعت می‌گویند. زیرا شریعه و مشرعه جائی است که مردم از آن جا آب بر می‌دارند و تمام در آن شرعند و راهی که یا راههایی که بعد از رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله هر کسی خود را خواهد به آن شریعت برساند خواه برسند یا نرسند مذهب نام دارد. اگر حق است مثل طریقهٔ جعفری مذهب حق گویند و الّا باطل است مثل سایر مذاهب و

۱- و من از مشرکین نیستم.

۲- مفاتیح الجنان (اعمال نماز میت)، منهاج الهدایه (از همین مؤلّف).

صاحب هر مذهب را امام گویند. خواه حق باشد مثل جعفربن محمدالصادقؑ و خواه باطل مثل سایر ائمه جائرین و مخالفین که فرمود: **یَوْمَ نَدْعُوا کلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ**[۱] و بعد از امام هر یک از علماء و پیشوایان راهی که می‌خواهند خود و دیگران را به آن مذهب برسانند «طریقه» گویند، حق باشد یا باطل، اگر طریق حق و درست باشد به مذهب حق و شریعت مستقیمه و فطرت سلیمه و سعادت ابدیه **وَ جَنّاتِ عَدْنٍ خالِدین فیها**[۲] خواهد رسید و اگر راه باطل باشد از مذهب حق و از شریعت مطهره مأیوس و از اهل شقاوت ابدی و به نار جهنم خالدین فیها مقرب خواهد شد. پس انسان هر طریقه که می‌خواهد پیش گیرد باید بی غرض و مرض با نهایت جدیّت و مجاهده کوشد و به وعده هادی مطلق و خلّاق عالم که فرموده: **وَ الَّذین جاهَدوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا**[۳] امیدوار باشد که از شقاوت ابدی برهد و بسعادت سرمدی برسد. **فَمَنْ زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ**[۴] در این راه باید مردی باشد بلند همت، پاک نیت، نیک فطرت و ببیند که مردان راه حق با چه مجاهدات و امتحانات مواجه شدند و در چه تلاطمی و امواجی قرین گشتند و خودداری و جهاد و مجاهده کردند و چراغ ایمان و دین خود را در طوفان‌ها نگاهداری کردند و دین به دنیا نفروختند و خود را به سعادت ابدی و خیر دو جهانی رسانیدند، بلکه گروه گروه از ضعفا و قافله‌های فرو مانده را دستگیری کرده و می‌کنند، چون مولانا و مولی الناس اجمعین ابوالفضلؑ که گمان آن است که بعد از مقام معصومینؑ **کانَ اَوَّلَ الْمُسلِمینَ وَ لَهُ اَرْفَعُ مَقامِ الْعارِفینَ وَ السّالِکینَ**[۵] و از برای اوست رتبه اولیه در منزل رضا و تسلیم **کَما شَهِدَ**

۱- سورهٔ اسراء آیه ۷۱. ترجمه: روزی که هر امتی را با امام و مقتدایش می‌خوانیم.

۲- سورهٔ طٰه آیهٔ ۷۶. و بهشتها و باغهای دائمی که در آن جاودان هستند.

۳- سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۶۹. ترجمه: کسانی را که در راه ما جهاد کنند به راه خود هدایتشان می‌کنیم.

۴- سورهٔ آل عمران آیه ۱۸۳. ترجمه: هر کس خود را از جهنم دور نگه داشته و وارد بهشت شود رستگار و سعادتمند گشته.

۵- ترجمه: [گمان آن است که بعد از مقام معصومین] اولین مسلمانان بوده و برای او بالاترین درجهٔ عارفان و سالکان الی الله باشد.

لَهُ زَیْنُ الْعابِدینَ که لَهُ مَقامٌ یَغْبِطُهُ جَمیعُ الشُّهَداءِ الاَوَّلینَ وَ الاخِرینَ[۱] چنانچه من بعد شرح آن بیاید. پس ای مسلمانهای عالم قدر دین خود را بدانید و طریقه جهد و مجاهده و دینداری و تقوی و دوستی و حسن اخلاق و مواسات و مساوات و فداکاری و نصرت و حمایت از دین و بردباری و علم و عمل را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام آن یگانه شخص شخیص اول از طبقه دوم عالم انسانیت بعد از طبقه معصومین علیهم‌السلام و تربیت شده شاه ولایت امیرالمؤمنین و حسنین علیهما‌السلام تعلیم بگیرید و این چند شعر را از آن یگانه مرد غیور عالم بشریت سر مشق خود قرار دهید و دائما متذکّر باشید و غفلت نکنید که عقیده‌ام آن است که اصل وجود جناب ابوالفضل علیه‌السلام با آن شجاعت و قدرت و آن پشت نمودن به دنیا و باطل و توجه به تمام معنی به حق و فداکاری از راه حق و مجاهده با نفس و ثبات در وفاداری و حمایت از دین و آخرت خود، یکی از معجزات و خارق عادات در این دین مبین است و یک شخص انسان فوق العاده **وَ اَسْعَدَ السُّعَداءِ فِی الدّارَیْنِ**[۲] بوده و پیغمبر نبوده و امام نبوده تا بگوئی ماکجا و آنهاکجا، بلکه از نوع بشر بوده و به این اخلاق و اعمال و فداکاری در این عالم زندگانی کرده و نام نیک او در این عالم تا انقراض عالم نزد دانشمندان و خردمندان به عزّت و رفعت برده شود و مقامات عالیه و برتری او بر تمام طبقات اهل علم بعد از معصوم محرز و مسلم است. پس اوست مصداق **وَ مَنْ اَحْسَنَ دیناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ**[۳] و امّا اهمیّت امر دین و لزوم ترویج و طرفداری دیانت؛ پس آن اهم امور است نزد هر عاقل و خردمند حساسی و تمام انبیای عظام خادم دین بودند و تمام شهدای اولین و آخرین خون شریفشان در راه دین ریخته شد و تمام علماء و دانشمندان عالم به خدمت دین افتخار داشتند و تمام فتنه و فسادهاکه در عالم واقع شده و می‌شود به واسطهٔ بی دینی یا ضعف دیانت مردم است و خداوند عالم به هر قومی غضب فرمود و بلائی فرستاد، نبود مگر برای اهانت و بی اعتنائی

۱- خصال شیخ صدوق ص ۶۸. ترجمه: همانگونه که امام سجاد(ع) شهادت داد بر اینکه برای او (حضرت اباالفضل(ع)) در بهشت مقامی است که تمام شهداء بدان غبطه می‌خورند.

۲- ترجمه: سعادتمندترین سعادتمندان در دنیا و آخرت.

۳- سورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۵. ترجمه: چه کسی دینی نیکوتر از آن که تمام وجودش را تسلیم خدا کرده دارد.

آنها به دین و آثار دین یا قیام آنها بر ضد دیانت و شیوع منکرات دین میانهٔ آنها. پس معلوم می‌شود عزیزترین چیزها نزد خلاق عالم دین است و محبوب‌ترین مردم نزد خدا تابعین دین‌اند **اِنَّ اَکْرَمَکُم عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ**[۱].

در بحار مرحوم مجلسی(ره) نقل شده: به حضرت ارمیا خطاب شد: بنی اسرائیل چون معصیت من کردند و دین مرا تغییر دادند و بدل کردند شکر نعمت را به کفران پس به ذات مقدس خود قسم که ایشان را امتحان خواهم کرد به فتنه عظیم که دانایان در آن حیران بمانند و مسلط خواهم کرد برایشان کسی را که ولادتش و خوردنش از همه کس بدتر باشد، مردان ایشان را خواهد کشت و زنان ایشان را اسیر خواهد نمود و بیت المقدس که خانه شرافت ایشان است و به آن فخر می‌کنند را خراب خواهد کرد و سنگی که به آن فخر می‌کنند بر همه عالم در مزبله‌ها خواهد افکند و تا صد سال چنین خواهد بود و چون سئوال کردند که فقراء و ضعفا و خوبان چه گناهی دارند، جواب آمد که گناه آنها این است که گناه را دیدند و انکار نکردند[۲].

اجمالاً عزت و قیمت دین چنین است که بزرگان عالم و اولیای خدا برای حمایت و نصرت آن سر و دست و جان دادند و حضرت اباالفضل(ع) فرمود:

وَ اللّهِ اِنْ قَطَعْتموا یـمینی　　　انّی احامي اَبَداً عَنْ دینی[۳]

و در کتاب نجات البشر که سنه ۱۳۵۰ به طبع رسیده در باب عظمت دین و مصالح و فواید دیانت در دنیا و آخرت و مفاسد و خطر بی‌دینی در دو عالم شرح وبسطی داده‌ام و این مختصر گنجایش بیش از این ندارد و اجمالاً در آن کتاب مزبور مدلّل داشته‌ایم که عصمت و نگهداری بشر از آفات دنیا و آخرت منوط و مربوط به پای بندی به دین است. پست‌ترین دیانت‌ها بر بی‌دینی شرافت دارد، چراکه بیرون نمودن گردن از زیر قوانین مذهبی و دیانتی همانا دشمنی کردن با تمدّن است.

۱- آیه ۱۳ سورهٔ مبارکهٔ حجرات ترجمه: گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست.

۲- بحارالانوار ج ۱۴ ص ۳۵۶.

۳- مقتل ابومخنف ص ۱۷۹. ترجمه: به خدا سوگند اگر [چه] دست راستم را قطع نمودید [با این حال] تا ابد از دین خود حمایت می‌کنم.

باب هفتم

﴿در بیان فضائل و مقامات شهدای کربلا و برتری حضرت ابوالفضل علیه السلام و افضلیت آن جناب بر آنها﴾

وَ لٰا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّٰهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحینَ بِمٰا اٰتیٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلّٰا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ وَ اِنَّ اللّٰهَ لٰا یُضیعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنینَ[1].

یعنی گمان مکن آنان را که در راه خدای عزوجل کشته شدند مرده باشند، بلکه زندگان می‌باشند، در نزد پروردگار خود روزی می‌خورند و مسرور به آنچه خداوند از فضل خود به ایشان عطا فرموده و خوشحال می‌باشند به کسانی که در دنیا بعداً به درجهٔ شهادت برسند و مثل ایشان داخل شوند در نعمت و کرامت از پروردگار و خوشنودی او که اعظم نعمتهاست و هیچ ترس و حزن برایشان نخواهد بود.

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
می‌کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

به روایت جمعی از مفسّرین پدر جابر انصاری که از شهدای احد بود عرض کرد: خدایا مرا به دنیا برگردان تا دو مرتبه شهادت را دریابم و اجر من عظیم‌تر باشد و به او گفتند: اذن در رجوع نیست. عرض کرد: خداوندا پس مطلع گردان برادران ما را به آنچه در آن می‌باشم. پس خداوند فرمود: **اَنٰا رَسُولُکَ اِلَی الْمُؤْمِنینَ** این آیه را نازل فرمود[2] و شاهد بر این زندگانی و ارتزاق نزد پروردگار اخبار متواتره کثیره هست که تبرکاً و تذکراً دو روایت از آنها ذکر می‌شود. من جمله در کتاب بحار و غیره منقول است که کفار روم بعضی از اهل اسلام را اسیر کردند و در نفت جوشانیدند الّا یکی که او را رها کردند که برای اهل اسلام خبر بیاورد و در این راه صدای سم اسبها به گوش او رسید. چون نظر کرد دید رفیقان او می‌باشند که در پیش چشم او آنها را

۱- سورهٔ آل عمران آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱. ۲- مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۲.

هلاک نمودند. از ایشان سئوال کرد. گفتند: امیرالمؤمنین علیؑ را شهید کردند و جمیع ارواح شهداء مامور شدند بروند بر آن حضرت نماز بخوانند و ما حال از نماز بر آن حضرت می‌آئیم[1] و در کتاب مدینة المعاجز و غیره روایت کرده از کتاب ثاقب‌المناقب شیخ عمادالدین طوسی که از برای متوکل پنجاه غلام به عنوان هدیه آورده بودند. پس یک سال به امر متوکل به تربیت ایشان مشغول شدم. روزی حضرت امام علی النقیؑ وارد شدند بر متوکل. آن ملعون امر کرد غلامان را از خانه بیرون آرید تا آن حضرت تماشا کند. چون نظر غلامان بر آن حضرت افتاد، سجدهٔ تعظیم کردند بر آن جناب. بعد از بیرون رفتن آن جناب متوکل گفت: سوال کن از آنها که ازکجا او را شناختند. آنهاگفتند **هٰذا رَجُلٌ یَأتِینا کُلَّ سَنَةٍ فَیَعْرِضُ عَلَینا الْدّینَ وَ هُوَ مِنْ نَبِیِّ الْمُسْلِمینَ** یعنی این مرد وصی پیغمبر آخر الزمان است و هر سال می‌آید شهر ما و ما را امر دین تعلیم می‌فرماید. پس متوکل عنود امر کرد تمام را کشتند. وقت عشآء خدمت امام علی النقیؑ رفتم. از من سئوال کرد آن غلامان چه شدند؟ عرض کردم: ذبحوا عن اخرهم[2]. فرمود: می‌خواهی آنها را ببینی؟ عرض کردم: بلی. به دست اشاره کرد که داخل شو به این خانه من. پرده را بلند کردم و داخل خانه شدم. دیدم غلامان راکه با هم نشسته‌اند، پیش روی ایشان طبقی است از میوه‌ها و از آن می‌خورند[3].

حضرت رسولﷺ فرمود: «**کُلُّ حَسَناتِ بَنی اٰدَمَ تُحْصیها الْمَلائِکَةُ الّا حَسَناتِ الْمُجاهِدینَ فَإنَّهُمْ یَعْجِزُونَ عَنْ عِلْمِ ثَوابُها**[4]؛ ملائکه اندازه ثواب تمام حسنات بنی آدم را می‌دانند به جز ثواب حسنات مجاهدان راکه قادر به شمارش اندازهٔ آن نیستند و علم آن را ندارند». و فرمود هیچ کس نیست که داخل بهشت شود و آرزو کند که از آن بیرون آید مگر شهید که آرزو می‌کند رجوع کند به دنیا و کشته شود ده مرتبه برای آنچه می‌بیند ازکرامت خداوند عزوجل[5] و افضل شهداء، شهدای کربلا بودند. چنانچه در زیارت ماثوره، در بحار و کامل الزیاره و کافی است که:

۱- بحارالانوار ج ۴۲ ص ۳۰۹. ۲- ترجمه: همگی ذبح شده و به قتل رسیدند.

۳- مدینة المعاجز ج ۷ ص ۴۹۱ به نقل از الثاقب فی المناقب ص ۵۲۹.

۴- مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۳. ۵- همان.

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّها الرَّبّانِیّونَ اَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَ سَلَفٌ وَ نَحْنُ اَتْباعٌ وَ اَنْصارٌ اَشْهَد اَنَّکُمْ اَنْصارُ اللّٰهِ تا آنجا که فرموده اَنْتُمْ سادَةُ الشُّهَداءِ فِی الدُّنْیا وَ الاخِرة [۱]؛

سلام بر شما ای مردان الهی، شما نسبت به ما تقدم ورزیدید و ما هم به شما ملحق خواهیم شد و یار شما می‌باشیم شهادت می‌دهیم که شما خدا را یاری کردید و شما در دنیا و آخرت سرور شهیدان هستید.

در امالی صدوق از حضرت رسولﷺ در وصف ایشان وارد شده: وَ هُمْ سادات شُهَداء اُمَّتی [۲] و در زیارت صادقیه است که به صفوان می‌فرماید: قِفْ عِنْدَ الشُّهَداءِ وَ قُلْ بایست نزد ایشان و بگو: بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی طِبْتُمْ وَ طابَتِ الاَرْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ فَوزاً عَظیماً [۳]؛ پدر و مادرم فدای شما، خوشا به حال شما و خوشا به حال زمینی که در آن دفن شدید و به سعادت و خوشبختی بزرگی رسیدید». و در زیارت ناحیه مقدسه است که در کتاب اقبال بن طاوس و غیره نقل شده:

اَشْهَدُ لَقَدْ کَشَفَ اللّٰهُ بِکُمُ الغِطاءَ وَ مَهَّدَلَکُمُ الوِطاءَ وَ اَجْزَلَ لَکُمُ العَطاءَ وَ کُنْتُم عَنِ الْحَقِّ غَیْرَ بِطاءٍ وَ اَنْتُمْ لَنا فُرُطٌ وَ نَحْنُ لَکُمْ خُلَطاء فی دارِ الْبَقاءِ [۴]؛ شهادت می‌دهم که خداوند پرده‌ها را برای شما کنار زد و آسایش و راحتی را برای شما فراهم نمود و با نظر بلندی بر شما بخشش نمود، شما در راه حق سستی نکردید و بر ما تقدم یافتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد در قیامت.

و حضرت سیدالشهداءؑ فرمود در وصف ایشان:

اَمّا بَعْدُ فَاِنّی لا اَعْلَمُ اَصْحاباً اَوْفیٰ وَ لا خَیْراً مِنْ اَصْحابی وَ لا اَهْلَ بَیْتٍ اَبَرَّ وَ لا اَوْصَلُ مِنْ اَهْلِ بَیْتی فَجزاکُمُ اللّٰهُ عَنّی خَیْراً [۵]؛ اما بعد، همانا من یارانی باوفاتر از یاران خود سراغ ندارم و یارانی بهتر از ایشان نمی‌شناسم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان‌تر از خاندان خود ندیده‌ام، خدا از جانب من به شما پاداش نیکو عنایت فرماید.

۱- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۱۷۰، کامل الزیارات ص ۳۷۲ و کافی ج ۴ ص ۵۷۴.

۲- امالی شیخ صدوق ص ۱۷۷ ترجمه: روایت پیامبر اکرم(ص): و ایشان سرور شهیدان امت من هستند.

۳- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۲۰۱. ۴- اقبال الأعمال ج ۳ ص ۸۰.

۵- ارشاد مفید ج ۲ ص ۹۱.

و اجمالاً مفاد آیات قرآن و احادیث مستفیضه و وجدان عقل شهدای کربلا افضل وبهتر هستند از تمام شهداء اولین و آخرین چراکه افضل از تمام شهدا شهدای بدر بودند و مدلّل می‌داریم که شهداء کربلا افضل از آنها بودند. اما از آیات من جمله این آیه مبارکه است:

﴿اِنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمؤمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَموالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقٰاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یقتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فی التَّوریٰةِ وَ الاِنْجیلِ وَ الْقُرٰانِ وَ مَنْ اَوْفیٰ بِعَهْدِهِ﴾ [1].

یعنی به درستی که خداوند عالم خریده است از مؤمنین جانها و مالهای ایشان را در عوض و مقابل آنکه برای آنها باشد بهشت که جهاد نمایند در راه خدا، پس بکشند و کشته شوند. آیهٔ مبارکه عنوان معامله خداست با بندگان؛ خداوند مشتری است و کسی که اهل ایمان است فروشنده است. متاع و مبیع جان و مال مؤمن است. قیمت و ثمن و بها بهشت است. قباله توریة و انجیل و قرآن است و سجل آن کلمه **فاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الّذی بایَعْتُمْ بِهِ** [2] است. پس بشارت باد ایشان را در این معامله پر منفعت در تجارتخانهٔ آخرت که دنیا باشد. این بیان اصل معامله بود. حال مردم مختلف هستند. در این تجارت و معامله بعضی هیچ در این معامله حاضر نشدند بلکه گوش به این فرمان ندادند و به این طریق نیامدند و بغیر دنیا چیزی در نظر نداشته و ندارند و بعضی جزئی معامله در این تجارتخانه کرده‌اند از جهت مال و عمر و بعضی مرتبهٔ اعلاء این معامله را به طور اکمل نموده‌اند و آنها شهداء هستند. شهید در حقیقت و در میدان جنگ به جان عزیز خود با خدا معامله کرده و خدا هم طرف معامله اوست و بهشت بهای اوست و آنها هم درجاتشان به تفاوت و مختلف است. بالاترین شهداء از اول عالم تا به آخر شهداء کربلا هستند که سیادت و بزرگواری در مقامات شهداء برای آنهاست. به حکم فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: **اولئک سٰادَةَ شُهداءِ اُمَّتی اِلیٰ یَوْم القیٰمة** [3] سادات شهداء عالم هستند و ابی عبدالله علیه السلام سید آنهاست و این دعوی و ادعا که مرتبه

۱- سورهٔ توبه آیهٔ ۱۱۱. ۲- همان.

۳- امالی شیخ صدوق ص ۱۷۷. ترجمه: آنان سرور شهیدان امت من تا روز قیامت هستند.

مزیّت و برتری مقام آنها باشد، بر تمام شهداء از مجاهدین اصحاب پیغمبرها از نوح و ابراهیم و طالوت و اصحاب موسی و عیسی علیهما السلام و بر شهداء بدر و حنین و احزاب و بر تمام آنهائی که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و بر اصحاب هر یک از ائمّه تا اصحاب حضرت قائم و امام عصر (عجل‌الله تعالی‌فرجه) که در رکاب او کشته می‌شوند سابقند و برتری دارند و این مطلب چنانچه ذکر شد به دلیل نقل و وجدان عقل ثابت است، اما نقل از آیات قرآن و اخبار آل محمد علیهم السلام اولاً این مطلب معلوم است که اصحاب بدر که اول مجاهدین اسلام بودند در غزوات اسلام بالاتر از آنها کسی نیست و در زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام وارد شده: **اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ مَضَیْتَ عَلیٰ ما مَضی عَلیهِ البَدْرِیُّونَ**[1] . لکن اگر به دقت تامل کنی می‌یابی افضلیت شهدای کربلا را. اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر بودند. تمام ایشان دو اسب داشتند و شمشیر هم نداشتند و عمدهٔ اسلحهٔ آنها جریدهٔ نخله خرما بود در مقابل هزار سوار مکمّل و مسلّح و از اول به جهت جنگ بیرون نرفتند. چراکه اگر می‌دانستند بر وجه یقینی که جنگ می‌شود نمی‌رفتند. چنانچه خدا در قرآن فرموده: **وَ اِذْ یَعِدُکُمُ اللّٰهُ اِحْدَی الطائفَتَینِ اَنَّها لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ اَنّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَةِ تَکُونُ لَکُمْ**[2] یعنی به یاد آوردید که وعده می‌کرد به شما خداوند یکی از دو طایفه که شوکت ندارد برای شما باشد. خلاصه اول آنها به امید قافله کفّار بیرون آمدند نه برای کشته شدن، اما اصحاب سیدالشهداء علیه السلام فقط برای شهادت بود و در شهادت بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و اصحاب بدر خوفشان از کشته شدن بود و از آن ترس داشتند. شهداء بدر با آنکه خدا وعدهٔ نصرت داده بود استغاثه می‌کردند. در وقت جنگ آیه شریفه **تَسْتَغیثونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجابَ لَکُمْ اَنّی مُمِدُّکُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُرْدِفِینَ**[3] یعنی آنها استغاثه نمودند و خداوند به آنها وعده داد که هزار ملائکه مردفین به یاری شما می‌فرستم، اما شهدای کربلاء ملائکه به یاری آنها آمدند و واهمه داشتند امدادشان کنند و کشته نشوند. بنابراین وقتی که شهدای کربلا افضل باشند از شهداء

۱- کامل الزیارات ص ۴۴۱. ترجمه: شهادت می‌دهم که تو نیز همانگونه که شهدای بدر رشادت کردند رشادت و فداکاری نمودی.

۲- سورهٔ انفال آیهٔ ۷.

۳- سورهٔ انفال آیه ۹.

بدر که افضل شهداء هستند پس از سایر شهداء به طریق اولی افضل خواهند بود و یک سرّ دیگر برای افضلیت آنها از تمام صحابهٔ انبیاء و اولیاء آن است که سایر شهداء و صحابه در مقامات جهاد و شهادت از پیغمبر و امام زمان خود امر به جهاد داشتند و رفته و کشته شدند. اما اصحاب سیدالشهداء؈ امام به آنها فرمود: من بیعت خود را از شما برداشتم. **فَانْطَلِقُوا جَمیعاً**. بروید هر یک از شما دست یک نفر از اهل‌بیت مرا بگیرید و در این ظلمت شب بروید **فَاتَّخِذوُهُ جَمَلاً قالُوا لا اَرٰینَا اللّٰهُ بَعْدَ ذٰلِکَ**[1] و بدانید هرکس در این زمین با من باشد کشته خواهد شد. **لٰا یَنْجُوا مِنْکُم اَحَدٌ اِلّٰا وَلَدي عَلِيٌّ**[2]. اما آنها خود به حسن دیانت و غیرت و جوانمردی و محبت و الفت و علوّ همّت ایستادگی کردند و فداکاری نمودند و ابا کردند از رفتن و گفتند: خدا ما را بعد از تو باقی نگذارد و نمی‌خواهیم زندگانی بعد از مولای خود را. **قٰالُوا لٰا اَرٰینَا اللّٰهُ بَعْدَ ذٰلِکَ** و اول کسی که به این کلام ناطق شد یگانه تربیت شده اسلام و دامن ولایت ابوالفضل؈ بود و بعد سایر اصحاب باوفا به او اقتدا کردند، چنانچه روایت دارد[3]. ناگفته نماند که یکی از آثار بروز ضعف عقیده و اخلاق رذیله در بعضی مردم آن است که اگر از کسی خوشنود باشند، او را مدح می‌کنند به صفات حسنه، خواه در او باشد آن صفات یا نباشد و اگر از کسی رنجیده باشند او را مذمت می‌نمایند به صفات قبیحه شنیعه، خواه موصوف به آن صفات باشد یا نباشد. **یُحِبُّونَ اَنْ یُحْمَدُوا بِمٰا لَمْ یَفْعَلُوا**[4]. اما مقام عصمت و امام اینطور نیست. هر چه فرموده‌اند در مدح اولاد و بستگان و اصحاب خود و غیره بیان واقع حقیقت بوده بمضمون «**مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ اِنْ هُوَ اِلّٰا وَحْیٌ یُوحیٰ**[5]؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و کلام او چیزی جز وحی الهی

۱- لهوف ص ۳۹. ترجمه: فرصت (تاریکی شب) را غنیمت شمرده و بروید، [یاران] گفتند: خدا ما را بعد از تو باقی نگذارد.

۲- ترجمه: هیچکدام از شما زنده نمی‌ماند مگر فرزندم علی (امام سجاد(ع)).

۳- مقتل ابومخنف ص ۱۰۹.

۴- ضرب المثل عربی است. دوست دارند به خاطر کاری که نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند.

۵- آیات سوم و چهارم سورهٔ نجم.

نمی‌باشد». کلام امام هم کلام پیغمبر است و کلام پیغمبر کلام حق است جل شأنه، چنانچه مثلاً سیدالشهداء(ع) مدح می‌فرماید علی اکبر(ع) را، چنان نیست که پدر فرزند را دوست دارد به نظر او شیرین آید و علی الرّسم گفته باشد، بلکه از روی حقیقت و واقع و کالوحی المنزل فرمود: **غُلامٌ اَشْبَهُ النّاسِ بِرَسولُ اللّٰه خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً**[1] و جناب سیدسجاد(ع) مدح می‌کند عباس(ع) را و می‌فرماید: **اِنَّ لِعَمِیَّ الْعَبّاسِ دَرَجَةً فِی الْجَنَّةِ یَغْبِطُها جَمیعُ الشُّهَداءِ**[2] خداوند برای عمویم عباس(ع) درجه‌ای قرار داده که جمع شهداء برّ و بحر عالم از اولین تا آخرین **سابقین و لاحقین کلّاً و طرّاً** مجموعاً هرچه هستند آرزو می‌کنند مقام او را و غبطه می‌برند و قول حضرت پیغمبر(ص) که می‌فرماید:

ضَرْبَةُ عَلیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثَّقَلَینِ[3] ضربهٔ امیرالمؤمنین(ع) در روز جنگ خندق برتر از عبادت جن و انس است. **وَ قَوْلُهُ حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لٰا تَضُرُّ مَعَها سَیِّئَةٌ**؛[4] دوستی علی حسنه‌ای است که هیچ سیئه به او ضرر نمی‌رساند.

وَ قَوْلُ الصّادِقِ فی بَریدِبْنِ مُعاوِیَهِ الْعِجْلیّ وَ اَبی بَصیرِ بْنِ لَیْثِ الْـمُرادِیّ وَ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمِ وَ زُرارَةِ: هُمْ اُمَناءُ اللّٰهِ عَلیٰ حَلالِهِ وَ حَرامِهِ لَوْلٰا هٰؤلآءِ اِنْقَطَعَتْ اٰثارُ النُّبُوَةِ وَ انْدَرَسَتْ[5]

سخن امام صادق(ع) در مورد بریدبن معاویهٔ عجلی و ابی بصیربن لیث مرادی و محمدبن مسلم و زراره است که فرمودند: اینان امین خدا در حلال و حرام اویند اگر آنان نبودند آثار نبوت از میان رفته و نابود می‌شد.

وَ عَنِ الْباقِرِ: خُلِقَتِ الاَرْضُ بِسَبْعَةٍ بِهِمْ یَرْزقُونَ وَ بِهِمْ یَمطَرُونَ سَلْمٰان وَ اَبُوذَر وَ عَمّار وَ حُذَیْفَة وَ عَبْدُاللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَ مِقْدادُ بْنُ اَسْوَدَ هٰولآءِ الّذینَ صَلُّوا عَلیٰ فٰاطِمَةَ وَ عَلِیٍّ اِمٰامِهِمْ[6].

۱- اعیان الشیعه ج ۱ ص ۶۰۷. ترجمه: جوانی که شبیه‌ترین مردم است نسبت به رسول خدا(ص) از جهت خلقت و رفتار و سخن گفتن.

۲- خصال شیخ صدوق ص ۶۸.

۳- شرح اصول کافی (ملا صالح مازندرانی) ج ۱۲ ص ۴۱۲.

۴- انوارالعلویه (شیخ جعفر نقدی) ص ۲۷.

۵- فصول المهمه (شیخ حر عاملی) ج ۱ ص ۵۸۸.

۶- اختصاص شیخ مفید ص ۵.

امام باقر(ع) می‌فرمایند: به خاطر هفت نفر خداوند زمین را خلق کرد و به مردم روزی داد و باران رحمت بر آنان فرستاد [آنان عبارتند از:] سلمان، ابوذر، عمّار، حذیفه، عبداللّه‌بن مسعود و مقدادبن اسود، آنهاکسانی هستند که به فاطمه(س) و علی(ع) به عنوان امامشان سلام کردند.

و مثل تعریف جناب امیر از اصحاب سیدالشهداء **لٰا یَسْبَقُهُمْ سٰابِقٌ وَ لٰا یَلْحقُهُم لٰاحِقٌ**[1] وکلام خود سیدالشهداء:

لٰا اَعْلَمُ اَصْحٰاباً اَوفیٰ وَ اَبَرَّوَ لٰا خَیْراً مِنْ اَصْحٰابی[2].

ندیدم اصحابی را باوفاتر و بهتر و نیکوتر از اصحاب خودم و شکی نیست که امام صادق است در قولش. سیدالشهداء روز عاشورا قریب به این بیان نقل شده که می‌فرمود: از آن وقتی که طفل بودم از جد و پدرم شنیدم که خدا دروغگوی را دشمن می‌دارد. تا حالا که اینجا ایستاده‌ام یک کلمه دروغ نگفته‌ام[3]. **لٰا یَنْطِق عَنِ الْهَویٰ**[4]، هر چه می‌فرماید حق واقع است، اغراق و کذب ندارد. این فرمایش امام در تعریف اصحابش جهت خواص و عوام اضافه بر ما سبق شرحی و بیانی لازم دارد تا واضح شود که محض خوش آمد نفرموده، بلکه واقع چنین بوده. از عهد آدم الی خاتم برای هیچ پیغمبری چنین اصحابی نبوده «**اَعِرْنی سَمْعَکَ حَتّی اُبیِّنَ لَکَ فَاسْئَلْ بِهِ خَبیراً فَاِنّی کُنْتُ بِهِ بَصیراً تُعْرَفُ الاَشْیٰاءُ بِاَضْدادِهٰا**؛ به من گوش بده تا برایت بیان کنم از آدم آگاه بپرس که من بدان آگاهم و همهٔ اشیاء با وجود غیر خود شناخته می‌شوند». می‌خواهم تصدیق ناظرین تقلیدی نباشد، بلکه به دلیل باشد و حضرت حجة‌اللّه فی الارضین در زیارتی که از ناحیهٔ مقدسه بیرون آمده و مجلسی(ره) در تحفة‌الزائر وکتاب مزاربحار نقل کرده در زیارت شهداء که هریک را به اسم نام می‌برد و سلام می‌کند می‌فرماید: «**حَشَرَنَااللّٰهُ مَعَکُمْ فِی الْمُسْتَشْهَدینَ وَرَزَقَنٰا مُرافَقَتُکم فی اَعْلیٰ عِلّیّینَ**؛ خداوند ما را با شما در میان شهیدان محشور گرداند و دوستی و رفاقت و همنشینی با شما را در بالاترین درجات بهشت روزی ما بگرداند». در آخر زیارت خطاب به همه می‌کند:

۱- تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۷۳. ترجمه: [در خوبی] کسی بر آنان پیشی نگرفته وکسی نیز در آینده به آنان ملحق نمی‌شود.

۲- ترجمهٔ ارشاد ج ۲ ص ۱۳۴.

۳- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۷۰.

۴- سورهٔ نجم آیهٔ ۳.

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ بَوَّاَکُمُ اللّٰهُ مُبَوَّأَ الاَبْرارِ اَشْهَدُ لَقَدْ کَشَفَ اللّٰهُ لَکُمْ الْغِطآءَ وَ مَهَّدَ لَکُمُ الوِطآءِ وَ اَجْزَلَ لَکُمُ الْعَطآءَ وَ کُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَیْر بَطّآءٍ وَ اَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَکُمْ خُلَطٰاءَ فی دارِ الْبَقآءِ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُاللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ[۱]؛

درود بر شما به واسطهٔ آن صبری که داشتید، چه جایگاه نیکویی یافتید، خداوند شما را به محل نیکان برد، شهادت می‌دهم که خداوند پرده‌ها را برای شما کنار زد و آسایش را برای شما فراهم نمود و با نظر بلندی بر شما لطف و کرم نمود و شما نیز در راه حق سستی نکردید و بر ما تقدم یافتید، ما نیز در قیامت به شما ملحق خواهیم شد، درود بر شما و رحمت و برکت الهی شامل حالتان باد.

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. موسی بن عمران علیه السلام مأمور شد به جنگ عمالقه که در اریحا بودند برود. با جمعی کثیر عازم شد. چند نفر فرستاد به جاسوسی. رفتند خبر آوردند از عظمت جثّه مردم اریحا. قوم موسی از بین راه تخلّف کردند. **قالوا اِذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقٰاتِلٰا اِنّٰا هٰیهُنٰا قٰاعِدُونَ**[۲] به موسی گفتند: تو با خدای خودت بروید جنگ کنید، وقتی فتح کردید ما با شما می‌آئیم و داخل شهر می‌شویم. موسی عرض کرد: **اِنّی لٰا اَمْلِکُ اِلّٰا نَفْسی وَ اَخی فَافْرُقْ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَ الْقَومِ الْفٰاسِقینَ**[۳] عرض کرد: من اختیار خودم و برادرم هارون را دارم. چه کنم با اینها که اطاعت من نمی‌کنند. حق تعالی فرمود: **اِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ اَرْبَعینَ سَنَةً یَتیهُونَ فِی الاَرْضِ**[۴] به جهت این نافرمانی باید چهل سال در این بیابان معطل بمانند. حواریون عیسی شبی که یهود عیسی را جستند و گرفتند آن شب را از او تبرّی جستند. اما اصحاب پیغمبر؛ از همه بهتر اهل بدرند. در روز جنگ چه قدر خوف و ترس داشتند. چنانچه به تفصیل قبلاً ذکر شد با وجود آنکه سیصد نفر بودند و قریش نهصد نفر و کسری و خداوند وعدهٔ فتح داد: «**وَ اِذْ تَسْتَغیثُونَ رَبَّکُمْ**

۱- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۷۰ تا ۷۳ و ج ۹۸ ص ۲۷۲ تا ۲۷۴.

۲- سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۴.

۳- آیهٔ ۲۸ سورهٔ مبارکهٔ مائده.

۴- آیهٔ ۲۶ سورهٔ مائده.

فَاسْتَجابَ لَکُمْ اَنّی مُمِدُّکُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُرْدِفینَ؛[1] به یاد آرید هنگامی راکه پروردگار خویش را با ناله و زاری به یاری می‌طلبیدید پس دعای شما را مستجاب کرد و [وعده داد] که من سپاهی منظم از هزار فرشته به یاری شما می‌فرستم.

در جنگ احد اصحاب هم گریختند که هفت نفر باقی بود: ابودجّانه انصاری، سهیل بن حنیف، زنی که نامش نسیبه بود و امیرالمؤمنین علیه السلام. و بعضی گریختگان بعد از سه روز پیدا شدند. جناب امیر علیه السلام مشتی سنگ ریزه بر آنها پاشید. فرمود: **شاهت الوجوه** کجا فرار می‌کنید؟ شما بیعت کردید بجان و مال، پیغمبر را گذاشتید و رفتید **فَوَاللّٰه لَاَنْتُمْ اَوْلیٰ بِالْقَتْلِ مِمَّنْ اَقْتَلَ** به خدا قسم شما سزاوارترید به کشته شدن از آنها که در پیش آمده‌اند[2]. در غزوه حنین همه گریختند و از دوازده هزار نفر نه نفر باقی ماند.

عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله جهیرالصوت بود. فریاد می‌کرد:

یٰا اَصْحٰابَ الشَّجَرَةِ یٰا اَصْحٰابَ الْبَقَرَةِ اِلٰی اَیْنَ تَفِرُّونَ اِلٰی زَوْجَةٍ تَمُوتُ اَوْ وَلَدٍ یَمُوت اَوْ دٰارٍ تَخْرِبُ اَوْ مٰالٍ یَفْنیٰ[3].

ای درخت پرستان و ای گاو پرستان به کدام سو فرار می‌کنید به سوی زن و همسر و فرزندی که خواهند مرد یا به سوی خانه‌ای که خراب می‌شود و یا به سوی مالی که از دست می‌رود؟

فرار غزوه خیبر معروف است و در جنگ خندق عذر می‌آوردند. وقتی که عمرو به میدان آمد، مبارز طلبید **وَ هُوَ یُهَدِّ رُکَالْبَعیرِ الْمُغْتَلَمِ**[4] هر چه ترغیب می‌فرمودند اصحاب را به میدان آن کافر ظالم تا آنکه فرمود: من ضامن می‌شوم بهشت را، کسی جواب نمی‌داد و می‌گریختند از پیش رو که مبادا تکلیف جنگ کند **حَتّٰی بَرَزَا الایمٰانُ کُلُّهُ اِلَی الْکُفْرِ کُلِّهِ**[5] اما اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام؛ دل مبارکش خون شده بود. چه قدر اظهار رنجش می‌کند از ایشان و می فرماید: **لَوَدِدْتُ اَنّی لَمْ اَرَکُمْ وَ لَمْ اَعْرِفُکُمْ مَعْرِفَةٌ وَ اللّٰهِ**

۱- بحارالانوار ج ۱۹ ص ۲۰۳، آیهٔ نهم سورهٔ مبارکهٔ انفال.

۲- بحارالانوار ج ۲۰ ص ۵۳ تا ۵۵.

۳- بحارالانوار ج ۲۱ ص ۱۴۶.

۴- ترجمه: و او چون شتر رمیده فریاد می‌زد.

۵-بحارالانوار ج ۲۰ ص۲۴۴. ترجمه:تاانیکه تمام ایمان (علی(ع))به جنگ تمام کفر(عمروبن‌عبدود) رفت.

جَرَّتْ نَدَماً وَ اَعْقَبَتْ سَدَماً[۱] دوست می‌داشتم اینکه به تحقیق من ندیده باشم شما را. قاتَلَکُمُ اللّٰه لَقَدْ مَلَئْتُمْ قَلْبی قَیْحاً وَ شَحَنْتُمْ صَدْری غَیْظاً وَ جَرَّعْتُمُونی نُغَبَ التَّهمٰامِ اَنْفاساً[۲] خدا شما را بکشد هر آینه پر کردید قلب مرا از چرک یعنی دلم از شما چرکین شده سینه مرا پر از غیظ و غضب کردید فَاِذا اَمَرْتُکُمْ بِالسَّیْرِ اِلَیْهِمْ فی اَیّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هٰذِهِ حِمٰارَةُ الْغَیْظِ اَمْهِلْنٰا یُسَبِّحُ عَنّٰا الحَرُّ[۳] در وقتی که امر کردم شما را به رفتن به سوی ایشان در فصل زمستان، گفتید: این ایّام، ایّام شدت سردی هواست مهلت بده تا گرما برسد و سرما برود.

کُلُّ هٰذٰا فِراراً مِنَ الحَرِّ وَ الْقَرِّ فَاِذٰا کُنْتُمْ مِنَ الْحِرِّ وَ الْقُرِّ تَفِرُّوْنَ فَاَنْتُمْ وَاللّٰهِ مِنَ السَّیْفِ اَفَرُّ[۴].

همه اینها عذر است. جائیکه از سرما و گرما بترسید و فرار بکنید، پس شماها قسم به خدا از شمشیر فرار کننده‌ترید.

یعنی اینجا که فرار کنید آنجا به طریق اولی فرار خواهید کرد یٰا اَشْبٰاهِ الرِّجٰالِ وَ لٰا رِجٰالُ حُلوُمُ الاَطْفٰالِ وَ عُقوُلُ رَبّٰاتِ الحِجٰالِ[۵] عقلهای شما عقلهای اطفال است و عقلهای تربیت شده و پرورش داده شده حجلهاست.

فَیٰا عَجَبٰا وَاللّٰهِ یُمیتُ الْقَلْبَ وَ یَجْلِبُ الْهَمَّ اجْتِمٰاعُ هٰؤُلآءِ الْقَوْمِ عَلیٰ بٰاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقَکُمْ عَنْ حَقِّکُمْ[۶]. به خدا قسم می‌میراند قلب را و همّ و غمّ راجلب میکند جمع بودن این قوم بر باطل و جدا بودن شما از حق خودتان فَقُبْحاً لَکُمْ وَ تَرَحاً حینَ صِرْتُمْ غَرَضاً یُرمیٰ یُغٰارُ علیکُمْ لٰا تغیرُونَ یُعْصَی اللّٰهُ وَ تَرْضَوْنَ[۷] دوری از خیر از برای شما است زمانی که گردیدید شما نشانهٔ تیر انداخته شده. یعنی مثل نشانه می‌مانید. از او چه بر می‌آید جز اینکه تیر بر او وارد شود. غارت کرده می‌شوید و غارت نمی‌کنید معصیت می‌کنند خدا را و شما راضی و خوشنود هستید. اگر اینطور نبودید جنگ می‌کردید. اَلذَّلیلُ وَ اللّٰهِ مَنْ نَصَرْتُمُوه وَ الْمَغْرُوُرُ مَنْ عَزَّزْ تُموُهُ مَنْ فٰازَبِکُمْ فَقَدْ فٰازَبالسَّهْمِ الاَخْیَبِ وَ مَنْ رَمیٰ بِکُمْ فَقَدْ رَمیٰ بِاَفْوَقِ ناصِلٍ[۸] مغرور و فریب داده واقعی کسی است که فریب شما را خورده باشد. طمع رستگاری با شما

۱- حیاة الامام الحسین(ع) ج ۲ ص ۹۱.
۲- همان.
۳- همان.
۴- همان.
۵- همان.
۶- همان.
۷- حیاة الامام الحسین(ع) ج ۲ و ص ۹۱.
۸- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

غرامت کشیدن است.

اَیُّهَا النّاسُ الْمجْتَمِعةُ اَبْدانُهُمْ الْمخْتَلِفَةُ اَهْوائُهُمْ[۱] ای مردمانی که در یک مکان جمع است بدنهای آنها و آراء شما مختلف است کَلامُکُمْ یُوحِی الصُّمَّ الصِّلابَ وَ فِعْلُکُمْ یُطْمِعُ فیکُمُ الاَعْدآءَ[۲] کلام شما در مقام شجاعت سنگ سخت را آب می‌کند و کار شما به طمع می‌اندازد دشمنان را تَقُولُونَ فی مَجالِسِکُمْ کَیْتَ وَ کَیْتَ فَاِذاجاءَ الْقِتالُ قُلْتُمْ حِیْدی حَیادِ[۳] می‌گوئید در مجالس سخنان لاف و گزاف با دشمن چنین و چنان می‌کنیم، روز جنگ می‌شود راه فرار در نظر می‌گیرید و می‌گوئید اَلْفِرارَ الْفِرارَ اَیَّ دارٍ بَعْدَ دارِکُمْ تَمْنَعُونَ وَ مَعَ اَیِّ اِمامٍ بَعْدی تُقاتِلُونَ[۴] باکدام امام بعد از من جهاد خواهید کرد اَصْبَحْتُ وَ اللّهِ لا اُصَدِّقُ قَوْلَکُمْ وَ لا اَطْمَعُ فی نَصْرِکُمْ[۵] به خدا قسم باور و تصدیق نمی‌کنم قول شما را و طمع ندارم در یاری شما اَللّهُمَّ اِنّی قَدْ مَلَّلْتُهُمْ وَ مَلُّونی وَ سَمِئْتُهُمْ وَ سَمِئُونی[۶] بار خدایا اینها از من ملول شده‌اند و من هم از آنها ملول و دلتنگ شده‌ام. آنها از من بدشان آمده است و من هم از آنها بدم آمده است فَاَبْدِلْنی بِهِم خَیْراً مِنْهُمْ وَ اَبْدِلْهُمْ بی شَرّاً مِنّی[۷] خدایا به جای این قوم قومی را برای من بفرست که بهتر از اینها باشد و بدل من شخصی را برایشان مسلط کن که در دنیا و آخرت شر ایشان باشد. شاید، همان بوده که حجاج متولد و مسلط شد اَللّهُمَّ مُثْ قُلُوبَهُمْ کَما یُماثُ الْمِلْحُ فِی الْماءِ[۸] خدایا بگداز دلهای ایشان را مثل گداختن نمک در آب. کلمات حضرت از این قبیل بسیار است در نهج البلاغه که متصل اظهار رنجش می‌کند از اصحاب خودش غیر از آنها که چهار هزار نفر خوارج شدند و تکفیر آن جناب کردند. اما اصحاب امام حسن علیه السلام، چقدر آن بزرگوار را اذیت کردند شَدُّوا عَلیٰ فُسْطاطِهِ وَ انْتَهَبوهُ حَتّی اَخَذُوا مُصَلّاهُ مِنْ تَحْتِهِ[۹] روزی بعد از نماز بر سر سجاده نشسته بود. اشخاصی که بودند به همدیگر نگاه کردند. گفتند آخرش این مرد صلح خواهد کرد با معاویه -**علیه اللعنة**- آنوقت دیگر ما پیش معاویه چه عزتی

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- نهج البلاغه خطبهٔ ۲۵.

۷- همان.

۸- همان.

۹- ترجمه: به خیمه‌اش ریخته و او (امام حسن(ع)) را بسیار اذیت کردند تا آنجا که حتی سجادهٔ نمازش هم از زیر پایش کشیدند.

داریم؟ خوب است پیش از وقت کاری بکنیم که معاویه بشنود خوشش بیاید. برخاستند. ریختند بر سر امام حسن علیه السلام یکی سجاده از زیر پایش کشید. یک ملعونی ردا از دوش مبارک برداشت. ملعون دیگری که او را عبدالله ازدی می‌گفتند عمامه امام حسن علیه السلام را از سر مقدسش برداشت. خیمهٔ آن حضرت را اصحابش غارت کردند. حضرت برخاست سوار شود بر استر. رسید به ساباط مداین در جای تاریکی ملعونی که نامش حراج بن سنان بود کمین حضرت نشسته بود. بیرون آمد **فَأَخَذَ بِلِجٰامِ بَغْلَتِهِ وَ قٰالَ اَشْرَكْتَ كَمٰا اَشْرَكَ اَبُوكَ** گرفت جلو استر را با یک دست و به دست دیگر خنجری بر ران امام زد که نیش خنجر تا به استخوان رسید و آن مظلوم غش کرد. هر فرقه‌ای را که به جنگ می‌فرستاد، شب می‌رفتند نزد معاویه -**علیه اللعنة**- و حتی عبیدالله، پسر عمویش، عباس نیز رفت. چون آن جناب به نماز می‌آمد زره می‌پوشید، چراکه در نماز تیرانداختند بر آن حضرت[1]. اما اصحاب الحسین علیه السلام جان عالم به قربانشان، چه عشق و محبتی داشتند به سیدالشهداء علیه السلام.

کنده و زنجیر را انداختند   سوی شادروان دولت تاختند

لیله عاشورا فرمود: **لٰا اَعْلَمُ اَصْحٰاباً اَبَرَّ وَ لٰا اَوْفیٰ مِنْ اَصْحٰابی** فرمود **اَنْتُمْ فی حِلٍّ مِنْ بَیْعَتی** من بیعت خود را از گردن شما برداشتم **قَدْ اَذِنْتُ لَكُمْ فِی الْاِنْصِرٰافِ**. مرخصید. هرجاکه می‌خواهید بروید. **هٰذَااللَّیْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً** تا شب است و تاریک خود را به مأمنی برسانید. **وَاِنّی لٰا اَظُنُّ یَوْماً مِنْ هٰؤُلاٰءِ الْاَعْدٰاءِ** از برای ما دیگر روزی نیست از دست این دشمنان. هر کس با من باشد فردا کشته می‌شود. قصد این قوم ریختن خون من است. باکسی کاری ندارند. چون روز شود مرا ببینند عقب کسی نخواهند رفت. تا شب است هر کدام دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و بروید، چراکه با من کار دارند. دیگری را طلب ننمایند. عباس علیه السلام و اولاد عقیل و بعضی از اصحاب یک دفعه به گریه در آمدند. عرض کردند: **نَفْعَلُ ذٰلِكَ لِنَبْقیٰ بَعْدَكَ لٰا وَ اللّٰهِ لٰا یَكُونُ هٰذٰا اَبَداً** تو را بگذاریم و برویم که بعد از تو زنده بمانیم خداوند آن روز ننماید. خدا ما را پیش مرگ تو قرار بدهد که مرگ تو را نبینیم[2].

به ناله گفت یکی کای برادر ناشاد   مرا پس از تو دمی در جهان حیات مباد

۱- ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۱ تا ۱۳، مقاتل الطالبین ص ۴۱.

۲- ارشاد مفید ج ۲ ص ۹۱.

یکـی کشـید ز دل نـاله عـند لیـبانه   به دور شمع رخش گشت همچو پروانه
کـه ای عـزیز روان پـیمبر و اولاد   به زنـدگانی دنـیا پس از تـو لعـنت بـاد

کجا برویم که بعد از تو زنده بمانیم.

ای سماک از تو منوّر تا سمک   با تو ما را خاک بـهتر از فـلک

مسلم بن عوسجه عرض کرد: ای مولای من اگر هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و باز مرا بسوزانند و خاکستر مرا به باد دهند، دست از تو بر نمی‌دارم[1].

گـر بـی تـو بـود جـنت بـر کـنگره بـنشـینم
ور بـا تـو بـود دوزخ در سـلسله آویـزم
گفتی به غمم بنشین یا از سر و جان برخیز
فـرمان بـرمت جـانا بـنشینم و بـرخـیزم

زهیربن قین بجلی عرض کرد: یابن رسول اللهﷺ اگر دنیا همیشه برای ما باقی بود هر آینه باز شهادت در رکاب تو را بر بقای ابدی دنیا اختیار می‌کردم و حال آنکه زندگانی نیمروزی بیش نیست[2].

من در وفا و مهر چنان کند نیستم   کز دامن تو دست بدارم به تیغ تـیز

بریر خضیر همدانی عرض کرد: فدایت شوم. حق تعالی بر ما منت نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود و منتهای آرزوی ما همین است[3].

گر پـیش تـو نـوبتی بـمیرم   هیچم نـبود گـزند و تـیمار
جز حسرت آنکه زنده گردم   تا پـیش بـمیرمت دگـر بـار

از جمله اصحاب محمدبن بشیر خضرمی بود که پسرش را ترکمان بـرده بـود. حضرت چند جامهٔ قیمتی به او مرحمت کردند. فرمودند:

پسرت را اسیر کرده‌اند برو او را خلاص کن. عرض کرد: پسرم را از اسیری خلاص کنم و خودم اسیر نفس باشم و نه والله من از پیش تو جائی نمی‌روم[4].

۱- همان.
۲- همان.
۳- لهوف سیدابن طاووس ص ۴۸.
۴- لهوف ص ۵۷.

تــا خــار غـم عشـقت آویـخته در دامـن
کــوته نـظری بـاشد رفـتن بـه گـلستانها
گر در طـلبت بـر مـا رنـجی بـرسد شـاید
چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

ببینید اینها چه اشخاصی بودند. هر چیزی به ضدش شناخته می‌شود. هر چه حضرت به اینها تکلیف می‌کرد بروید آنها نمی‌رفتند، حتی غلامهای سیاه را مخصوصاً فرمود شما بروید و خود را به کشتن مدهید، متفّق الکلمه یک دفعه عرض کردند: **اَکَلَتْنَا السِّبٰاعُ حَیّاً لَوْ تَرَکْنٰاکَ** [1] درندگان صحرا ما را زنده بخورند و بدرند اگر برویم و دست از تو برداریم. **فِی الرَّخٰاءِ نَلْعَقُ قِصٰاعَکُمْ وَ فِی الشِّدَةِ نَخْذُلُکُمْ** در ایام رفاهیت کاسه لیس شما بودیم. حالا که روز سختی است تو را بگذاریم میان دشمنان و برویم؟ **لاٰ وَاللّٰهِ**. بعد از تو در خانه کدام آقا برویم؟ [2] اولاد مسلم و برادرانش عرض کردند: نمی‌رویم تا از آن شربتی که مسلم نوشیده ما هم بنوشیم. **نَفْدِیکَ بِاَمْوٰالِنٰا وَ اَنْفُسِنٰا وَ اَهْلِینٰا قَبَّحَ اللّٰهُ الْعَیْشَ بَعْدَکَ** چون آن جناب دید اینها در وفاء ثابت قدمند **قٰالَ جَزٰاکُمُ اللّٰهُ مِنّی خَیراً** پس حضرت اصحاب را مرخص کرد که هرکدام به منزل خود بروند و وداع عبادت پروردگار نمایند، چرا که آن شب شب آخر عمر آنها بود [3]. سزاوار است در این مقام امتیازات و خصایص و فضایل درباره شهداء و حواریین حضرت سیدالشهداء ؑ بطور تفصیل و شماره گفته شود تا من بعد برتری و افضلیت حضرت ابوالفضل ؑ و علو مقام آن جناب بر تمام شهدای اولین و آخرین مکشوف گردد. اولا عدهٔ شهدا کربلا در یوم الطف بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء ؑ مورد خلاف و اختلاف است و بنابر روایت شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و ابن اثیر در کامل و بسیار از مورخین هفتاد و دو نفر بودند؛ هفده نفر از بنی هاشم بودند و سی و دو نفر از آنها در شب عاشورا از لشکر عمرسعد ملعون به آن حضرت ملحق شدند و بیست و سه بقیه اصحاب باوفا بودند و این اصح اقوال

۱- همان ص ۵۸.　　۲- همان ص ۶۵.

۳- همان ص ۵۶ و ارشاد مفید ج ۲ ص ۹۱.

است و این عدّه از حواریین امام مظلوم غیر از آن جماعتی هستند که قبل از عاشورا در فداکاری آن حضرت شهید شدند، مثل مسلم بن عقیل وهانی بن عروه و قیس ابن مصهر الصیداوی یا عبدالله بن یقطر علیه السلام که برادر رضاعی سیدالشهداء علیه السلام بوده و غیر عبدالله عفیف که بعد از قضیه کربلا درکوفه شهید شد و اما فضائل و خصایص ایشان از اخبار وکتب معتبره به نظر رسید نقلاً و وجداناً، تالیفاً و تحقیقاً سی و یک فضیلت است.

اول: از آنها آن است که رضی اللّه عنهم و رضوا عنه، خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا راضی می‌باشند. چنانچه در جلد بیست و چهارم بحار است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرائت کنید سورهٔ والفجر را در نمازهای فریضه و نافله که آن سورهٔ حسین علیه السلام است[1].

دوم: حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام باوفاترین و بهترین اصحاب انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام بودند. چنانچه در ارشاد مفید از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که: نزدیک مغرب روز تاسوعا حضرت سیدالشهداء اصحاب خود را جمع آوری فرمود و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد فَاِنّی لا اَعْلَمُ اَصْحاباً اَوْفیٰ وَلا خَیْراً مِنْ اَصْحابی وَ لا اَهْلَ بَیْتٍ اَبَرَّ وَلا اَوْصَلَ مِنْ اَهْلِ بَیْتی فَجَزاکُمُ اللّٰهُ خَیْراً[2].

اما بعد، همانا من یارانی باوفاتر از یاران خود سراغ ندارم و یارانی بهتر از ایشان نمی‌شناسم و نیز خاندانی نیکوکارتر و مهربانتر از خاندان خود ندیده‌ام، خدا از جانب من به شما پاداش نیکو عنای فرماید.

و در زیارت ناحیهٔ مقدسه است: **اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا خَیْرَ اَنْصارٍ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ[3].**

درود بر شما ای بهترین یاران، درود و سلام بر شما به خاطر صبری که داشتید، وه که چه جایگاه نیکویی یافتید.

۱- بحارالانوار ج ۲۴ ص ۹۳.　　۲- ارشاد مفید ج ۲ ص ۹۱.

۳- بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۳۱۷، ج ۴۵ ص ۷۰ تا ۷۳.

مخفی نماند که از این روایات شریفه استفاده می‌شود افضلیت اصحاب آن بزرگوار بر همه اصحاب انبیاء و ائمه اطهار. من جمله این است که نوعاً هر وقت اصحاب انبیاء و بعضی از ائمه اطهار به غزوه می‌رفتند عده‌شان به اندازه عده دشمن بوده و یا نصف یا ثلث آنها بودند و احتمال خلاص خود و مولایشان را می‌دادند. بلکه احتمال غلبه و نصرت و به دست آوردن اموال و غنیمت می‌دادند و بر فرض علمشان به شهادت خود احتمال خلاص و نجات جان شریفهٔ مولایشان را می‌دادند و اما اصحاب و حوارین حضرت سیدالشهداء علیه السلام اولا شاید هزار و یک عدد دشمن بود و ثانیاً علم داشتند که ظفر و نصرت ظاهری نخواهند داشت. ثالثاً علم داشتند که اگر یاری سیدالشهداء علیه السلام را بنمایند خودشان و مولایشان شهید خواهند شد و اگر یاری نکنند مولایشان شهید خواهد شد، به مقتضای فرمایشاتی که مکرّر از خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام شنیده بودند و لکن خودشان نجات می‌یابند، معذلک اقدام نمودند به نصرت و یاری آن بزرگوار و با این فرض فائده و ثمرهٔ شهادتشان و برداشتن دست از جان و حیثیّتشان این بود که به سبب یاری نمودن آنها چند ساعتی جان مقدس امام زمان و حجة عصر نگهداری شد و شهادت آقا قدری به تأخیر افتاد.

سوم: اسماء شریفه حوارین حضرت سیدالشهداء علیه السلام در لوح محفوظ ثبت بود. نه یک نفر کم می‌شد و نه یک نفر زیاد می‌شد.

در بحار از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده:

قٰالَ عَنَفُ ابْنُ عَبّٰاسٍ عَلٰى نُصْرَةِ الْحُسَيْنِ فَقٰالَ: اِنَّ اَصْحٰابَ الْحُسَينِ علیه السلام لَمْ يَنْقُصُوا رَجُلاً وَ لَمْ يَزِيدُ وارَجُلاً نَعْرِ فُهُمْ بِاَسْمٰائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ[1] .

عنف بن عباس در تائید نهضت امام حسین(ع) چنین می‌گوید: اصحاب و یاران امام حسین(ع) از قبل معین و مشخص بودند به گونه‌ای که نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد شد ما آنها را قبل از شهادتشان به نام می‌شناختیم.

و محدث قمی دام ظله در نفس المهموم فرموده:

۱- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۱۸۵.

وَ قالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّةِ: وَ اِنّ اَصْحابَهُ عِنْدَنا لَمَکْتُوبُونَ بِاَسْمائِهِمْ وَ اَسْماءِ اٰبائِهِمْ[1].

محمدبن حنفیه می‌گوید: نام یاران امام حسین(ع) با نام پدرانشان به صورت نوشته و مکتوب موجود است.

چهارم: حواریین حضرت سیدالشهداء﵇ کسانی هستند که احدی بر آنها سبقت نگرفته و احدی از متأخرین هم به مقامات شامخهٔ آنها نمی‌رسد. چنانچه در تهذیب از حضرت صادق﵇ روایت فرموده که: حضرت امیرالمؤمنین﵇ گذارش به کربلا افتاد و فرمود: «**مَناخُ رِکابٍ وَ مَصارِعُ شُهَدآء لا یَسْبِقُهُمْ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لا یَلْحَقُهُمْ مَنْ کانَ بَعْدَهُمْ**[2]؛ اینجا (یعنی کربلا) اقامتگاه شتران و اسبان [کاروان اهل بیت] و قتلگاه شهدائی است که [در فضیلت] کسی قبل از آنها نبوده و بعد از ایشان هم کسی به آنان محلق نمی‌شود». و در تاسع بحار از خرائج راوندی از حضرت امام محمدباقر﵇ روایت کرده که فرمود: «**مَناخُ رِکابٍ وَ مَصارِعُ عُشّاقٍ شُهَدآء لا یَسْبِقُهُمْ مَنْ کانَ قَبْلَهُمْ وَ لا یَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ**[3]؛ اینجا اقامتگاه شتران و اسبان و قتلگاه شهیدان عاشقی است که [در فضیلت] کسی قبل از آنها نیامده و بعد از ایشان هم کسی به آنان محلق نمی‌شود». و مخفی نماند که در اخبار معتبره تعبیر به عشق دیده نشده مگر در همین مورد و یکی دو مورد دیگر.

پنجم: حواریین حضرت سیدالشهداء﵇ درجه شان از درجه تمام شهداء بلندتر است. چنانچه در مجلس بیست و هفتم از امالی از جبله مکیّه روایت کرده که میثم تمّار﵀ فرمود: «**یا جَبَلَةُ اِعْلَمی اِنَّ الْحُسَیْنَ بْنِ عَلی﵇ سَیِّدُ الشُّهَدا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَ لِاَصْحابِهِ عَلیٰ سایِرِ الشُّهَداء**[4]؛ ای جبله، بدان که حسین‌بن علی(ع) در روز قیامت سرور و آقای تمام شهیدان است و یارانش سرور و آقای دیگر شهیدان هستند».

ششم: حواریین حضرت سیدالشهداء﵇ از زهاد و عباد بودند. چنانچه سید در لهوف فرموده:

وَ باتَ الْحُسَیْن وَ اَصْحابُهُ تِلْکَ اللَّیْلَةِ وَ لَهُم دَوِیٌّ کَدَوِیِّ النَّحْلِ ما بَیْنَ راکِعٍ وَ

۱- نفس المهموم ۱۳۷.

۲- تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۷۳.

۳- بحارالانوار ج ۴۱ ص ۲۹۵.

۴- امالی شیخ صدوق ص ۱۹۰.

قٰائِمٍ وَ قٰاعِدٍ فَعَبَرَ عَلَیْهِمْ فی تِلْکَ اللَّیْلَةِ مِنْ عَسْکَرِ عُمَرِبْنِ سَعْدٍ اَثْنٰانِ وَ ثَلٰثُونَ رَجُلاً وَ کَذٰاکٰانَتْ سَجِیَّةُ الْحُسَینِ؈ فی کَثْرَةِ صَلٰوتِهِ وَ کَمٰالِ صِفٰاتِهِ وَ ذَکَرَ اِبْنُ عُبْدِ رَبِّهِ فِی الْجُزْءِ الرّٰابِعِ مِنْ کِتٰابِ الْعِقْدِ قٰالَ قیلَ لِعَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ؈ مٰا اَقَّلَ وُلْدَاَ بیکَ قٰالَ؈ اَلْعَجَبُ کَیْفُ وُلِدَتْ لَهُ مَنْ کٰانَ یُصلّی فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَةِ اَلْفِ رَکْعَةٍ فَمَتیٰ کٰانَ یَفْرَغُ لِلنِّسٰاءِ[1] ؛ آن شب (شب عاشورا) امام حسین(ع) و یارانش به شب زنده داری پرداختند و صدای مناجات و راز و نیازشان همانند صدای بال زنبوران عسل به گوش می‌رسید، در حالی که برخی در رکوع و سجود و برخی ایستاده و برخی نیز نشسته سرگرم عبادت بودند، به همین دلیل در آن شب سی و دو نفر از سپاه عمربن سعد به یاران امام حسین(ع) پیوستند، و این چنین بود مرام و منش حسین(ع) او بسیار نمازگزار و دارای صفات کمالیّه بود، ابن عبد ربّه در قسمت چهارم کتاب «عقد» می‌گوید به امام سجاد(ع) گفتند: چرا پدرت فرزندان کمی دارد؟ حضرت فرمودند: «جای تعجب است که اصلاً چگونه پدرم صاحب فرزند شده و با اینکه هر شب هزار رکعت نماز می‌خواند چگونه فرصت می‌کرد با زنان خلوت کند».

اِنتَهیٰ وَ فِی الاِرْشٰادِ فَقٰامَ اللَّیْلَ کُلَّهُ یُصَّلی وَ یَسْتَغْفِرُ وَ یَدْعُو وَ یَتَضَرَّعُ وَ قٰامَ اَصْحٰابُه کَذٰلِکَ یُصَّلُّونَ وَ یَدْعُونَ وَ یَسْتَغْفِرُونَ اِنْتَهي وَ اقویٰ[2] .

[آن شب (شب عاشورا)] امام حسین(ع) همهٔ شب را به نماز و دعا و استغفار مشغول بود، همچنانکه یاران آن حضرت نیز آن شب را به نماز و دعا و استغفار به پایان بردند.

شاهد بر مراتب تقوی و زهد حواریین آن بزگوار آن است که آنها با مراتب مودت و محبتی که با آن حضرت داشتند و به چشم خود دیدند وحدت و غربت و مظلومیت سید و مولایشان و با اشد اشتیاقی که به شهادت داشتند، معذلک به میدان نمی‌رفتند تا از سید و مولایشان اذن نمی‌گرفتند به حکم عقل به حسن آن بلکه بوجوب جهاد در رکاب مقدس امام زمان چون حجةبالغه الهیه حاضر بود بدون اذن به میدان نرفتند و این از مناقب سامیه ایشان بود، چنانچه وقتی که منافقین آمدند در خانه امیرالمؤمنین؈ بعضی از بنی هاشم و خواص از اصحاب

۱- لهوف ص ۵۷، ترجمهٔ ص ۹۶ انتشارات آرام دل.

۲- ارشاد مفید ج ۲ ص ۹۴.

حاضر بودند و به چشم خود دیدند ظلمهائی که به آن بزرگوار و به زوجهٔ محترمه‌اش فاطمه زهرا علیها السلام وارد کردند و خون در بدنهایشان می جوشید، معذلک چشمان آنها به لب‌های نازنین امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به یک اشاره روزگار آنها را تباه کنند، لکن چون مأذون نشدند تمام این ظلمها را دیدند و خون دل خوردند و بدون اجازه امامشان دست به شمشیر نکردند و این اعلی فضلیتی بود از برای اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام.

هفتم: حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام علو همتشان به اندازه‌ای بود که با قلّت عددشان و اشتغالشان به عبادت معذلک در شب عاشورا خندقی در اطراف خیمهٔ طاهرات حفر کردند و چون آب نداشتند چوب و نی در او ریختند که فردا آنها را آتش بزنند از خوف آنکه مبادا فردا وقتی که با دشمن مشغول محاربه باشند دشمن خود را به خیم طاهرات برسانند[1].

در امالی شیخ صدوق از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده فرمود: «**ثُمَّ اِنَّ الْحُسَیْن اَمَرَ بِحُفَیْرَةٍ فَحَفِرَتْ حَولَ عُسکَرِهِ شبْهُ الْخَنْدَقِ وَ اَمَرَ فَحُشِدَتْ حَطَباً**[2]؛ همانا امام حسین(ع) در شب عاشورا کلنگ و یا تیشه‌ای طلبید و با آن به گرد خیام حرم اهل بیت ع) خندقی حفر نمود و امر فرمود که آن را با هیزم پر نمایند». و صبح عاشورا که حضرت مهیای جنگ شد امر فرمود که آن هیزم‌ها و نی‌ها را آتش زنند که مبادا لشگر خود را به خیمه‌ها برسانند.

هشتم: حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام جماعتی بودند که نصرت خدا به علو همت آنها واقع شد. مسعودی در مروج الذّهب فرموده که: خداوند دین خود را نصرت فرمود به هزار مرد؛ سیصد و سیزده نفر از اصحاب طالوت پیغمبر بودند و سیصد و سیزده اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودند در غزوه بدر کبری و سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم -سلام اللّه علیه‌اند- و باقی شصت و یک نفرند که روز عاشورا در رکاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام شهید شدند. ثقةالاسلام نوری(ره) فرموده که آنچه مسعودی فرموده در عدهٔ اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام خلاف مشهور بین اصحاب سیر و تواریخ است به جهت آنکه اصحاب آن حضرت که در کربلا شهید شدند از هفتاد و دو تن کمتر ندیده‌اند و احتمال دارد که مراد مسعودی

۱- مقتل ابومخنف ص ۱۱۳.
۲- امالی شیخ صدوق ص ۲۲۰.

اصحاب از غیر بنی هاشم باشد و گفته شود که بنی هاشم را به جهت غلبه شرافتشان و اتحادشان با وجود مقدس حضرت سیدالشهداء در عداد اصحاب نیاورد. پس عده اصحاب از غیر بنی‌هاشم تقریباً مطابق می‌شود با آنچه بعضی از حیوة الحیوان دمیری نقل نموده‌اند: **وَ لَنِعْمَ ما قیلَ فی حَقِّهِمْ.**

لَهْفي لِرَكْبٍ صَرَعُوا في كَرْبَلا ... كانَتْ بِها آجالُهُمْ مُتَدانِيَةً

نَصَرُوا ابْنَ بِنْتَ نَبِيِّهِمْ طُوبى لَهُمْ ... نالُوا بِنُصْرَتِهِمْ مَراتِبَ سامِيَةً[1]

نهم: حواریین حضرت سیدالشهداء(ع) دوستان واقعی هستند. در تهذیب از حضرت باقر(ع) روایت کرده:

قالَ مَرَّ عَلِيٌّ(ع) بِكَرْبَلا في اِثْنَيْنِ مِنْ اَصْحابِهِ فَلَمّا مَرَّ بِها اَغْرَأً وَ رَقَّتْ عَيْناهُ لِلْبُكاءِ ثُمَّ قالَ هٰذا مَناخُ رِكابِهِمْ وَ هٰذا مُلْقىٰ رِحالِهِمْ وَ هيهُنا مِهْراقُ دِمائِهِمْ طُوبىٰ لَکَ مِنْ تُرْبَةٍ تُهْراقُ فيها.... دِماءُ الاَحِبَّةِ[2].

راوی می‌گوید: علی(ع) به همراه دو تن از یارانش از نزدیک کربلا عبور می‌کرد، همین که به سرزمین کربلا رسید چشمانش پر از اشک شد و گریست، سپس فرمود: اینجا محل فرود آمدن آنان (کاروان امام حسین(ع)) و بر زمین گذاشتن بارهایشان است، اینجاست که خونهایشان بر زمین می‌ریزد، خوشا به حال تو، ای خاکی که می‌ریزد بر روی تو خونهای عزیزانی دوست داشتنی.

دهم: حواریین حضرت سیدالشهدا(ع) کسانی هستند که به جهت تواضع زمین کربلا خداوند به او اکرام نمود و او را مضجع منور حضرت سیدالشهداء(ع) و حواریین آن بزرگوار قرار داد. آنچه در بحار از کامل الزیارات از حضرت صادق(ع) روایت کرده فرمود: از وقتی که قطعه‌های زمین بعضی به بعضی تفاخر نمودند، زمین کربلا گفت:

۱- شجره طوبی ج ۱ ص ۱۹۲.

ترجمه: حیف بر آن سوارانی که در کربلا شهید شدند و شهادتشان در آنجا پشت سر هم اتفاق افتاد. فرزند دخترپیامبرشان را یاری کردند،پس خوشا به حالشان که به واسطهٔ یاری کردنهایشان به مقامات بلندی رسیدند.

۲- تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۷۳، بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۵۸.

اَنَا اَرْضُ اللّٰهِ الْمُقَدَّسَةِ الْمُبارَکَةِ الشِّفٰآءُ فی تُرْبَتی وَ مٰائی وَ لٰا فَخْرَ بَلْ خٰاضِعَةٌ ذَلیلَةٌ لِمَنْ فَعَلَ بی ذٰلِکَ وَ لٰا فَخْرَ عَلیٰ مَنْ دُونی بَلْ شُکْراًلِلّٰهِ فَاَکْرَمَهٰا اللّٰهُ وَ زٰادَهٰا بِتَواضُعِهٰا شُکْراًلِلّٰهِ بِاالْحُسَیْنِ‌ؑ وَ اَصْحٰابِهِ[1].

زمین کربلا گفت: من همان زمین مقدس و با برکت خدایم که در آب و خاکم شفا هست، این فخر و مباهات نیست بر من بلکه خضوع و خشوع است در برابر کسی که مرا بدین مقام رسانید و نیز این تفاخر نیست بر زمینهای دیگر بلکه شکری است در مقابل خداوند، پس خداوند نیز آن (زمین کربلا) را گرامی داشت و بخاطر تواضعش بر شکر او افزود و همهٔ اینها به خاطر وجود امام حسین(ع) و یارانش بود.

وَ لَنِعْمَ مٰا قیلَ فی حَقِّهٰا هِیَ الطُّفُوفُ فَطَفَّ سَبْعاً بِمَعْنٰاهٰا فَمٰالِمَکَّةِ مَعْنیً مِثْلُ مَعْنٰاهٰا اَرْضٍ وَ لٰکِنَّهٰا السَّبْعُ الشِّدادِلَهٰا دٰانَتْ وَ طَأْطَأَ اَعْلٰاهٰا مٰا کٰانَ ذٰلِکَ لٰا وَ اللّٰهِ لَوْلٰاهٰا فِی اللّٰهِ. اَیُّ نُفُوسٍ کٰانَ ذَکّٰاهٰا وَ کَیْفَ لٰا وَهِیَ اَرْضٌ ضُمِّنَتْ جُثَّةٌ فیهٰا الْحُسَیْنُ وَ فِتْیٰانٌ لَهُ بَذَلُوا.

و چه نیکو گفت [آن که در مدح سرزمین کربلا چنین گفته:] آنجا هم زمین است اما زمینی که به معنای کوه است به گونه‌ای که حتی مکه هم آن معنا را ندارد، زمین است ولی کوه‌های بلند در مقابلش سست و ضعیف گشته و بلندیهایش در برابر او سر فرود آوردند، و این چنین نبود آن سرزمین نه به خدا سوگند این چنین نبود مگر به خاطر جانهایی که خود را در راه خدا تقدیم نموده و پاک گشته و چه طور اینگونه نباشد و حال آنکه کربلا سرزمینی است که پیکرهایی را در آغوش گرفته که در میان آنان حسین بن علی(ع) و جوان مردانی هستند که جان خویش را فدای حسین(ع) نمودند.

یازدهم: حواریین حضرت سیدالشهداءؑ کسانی هستند که سلمان به آنها اطلاق اخوانی فرمود. چنانکه در کتاب نفس الرحمن از رجال کشی از مسیّب بن نجیه الفزاری روایت کرده:

قٰالَ لَمّٰا اَتٰانٰا سَلْمٰانُ الْفٰارِسِیُّ قٰادِماً تَلَقَّیْنٰاهُ فیمَنْ تَلَقّٰاهُ فَسٰارَ اِلیٰ کَرْبَلآء فَقٰالَ هٰذِهِ مَصٰارِعُ اِخْوٰانی هٰذٰا مَوْضِعُ رِحٰالِهِمْ وَ هٰذٰا مَنٰاخُ رِکٰابِهِمْ وَ هٰذٰا مِهْرٰاقُ

۱- بحار ج ۹۸ ص ۱۰۹ به نقل از کامل الزیارات ص ۴۵۵.

دِمٰائِهِمْ یُقْتَلُ بِهٰا اِبْنُ خَیْرِ النَّبِیّینَ وَ یَقْتَلُ بِهٰا خَیْرُالاخِرینَ[۱].

راوی می‌گوید: آن روز که سلمان از مسافرت می‌آمد ما نیز به پیشواز او رفتیم و [با هم حرکت کردیم] تا اینکه عبورش به کربلا افتاد در این هنگام گفت: اینجا قتلگاه برادران من است این جا محل فرود آمدنشان و محل اقامتشان است و اینجا محل ریخته شدن خون هایشان است، در اینجا فرزند بهترین پیامبران خدا کشته خواهد شد، در اینجا بهترین نفر از آخریان به شهادت خواهد رسید.

دوازدهم: حواریین حضرت سیدالشهداء سادات شهداء هستند روز قیامت. در نفس المهموم از شیخ ابن نما از حضرت پیغمبرﷺ روایت کرده:

قٰالَ وَ ذَکَرْتُ مٰا یُصْنَعُ بِهٰذآ وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ کَاَنّي بِهِ وَ قَدِ اسْتَجٰارَ بِحَرَمي وَ قَبْري فَلا یُجٰارُ وَ یَرْتَحِلُ اِلیٰ اَرْضِ مَقْتَلِهِ وَ مَصْرَعِهِ اَرْضِ کَرْبٍ وَ بَلاء فَتَنْصُرُهُ عِصٰابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمینَ اُولٰئِکَ سٰاداٰتُ شُهَداءِ اُمَّتي یَوْمَ الْقِیٰمَةِ[۲].

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: به یاد آنچه بر سر فرزندم حسین(ع) می‌آورند افتادم، گویی او را می‌بینم که در حرم من و در کنار قبر من است ولی زیاد در جوار من نمی‌ماند بلکه به سرزمینی که محل بر خاک افتادن و شهادت اوست هجرت می‌کند، همان سرزمینی که پر از مصیبت و بلا است، در آنجا دسته‌ای از مسلمانان او را یاری می‌کنند که در قیامت سرور شهیدان امت من هستند.

در تحفة الزائرین از فقرات زیارت شهداء است:

اَنْتُمْ سٰاداٰتُ الشُّهَدٰاءِ فِی الدُّنْیا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اَنْتُمْ السّٰابِقُونَ وَالْمُهٰاجِرُونَ وَ الاَنْصٰارُ[۳].

شمائید سرور شهیدان در دنیا و آخرت، شمایید پیشی گرفتگان و هجرت کنندگان و یاری کنندگان.

وَ لَنِعْمَ مٰا قیلَ فَلَمْ تَرَعَیْنی مِثْلُهُمْ فِي زَمٰانِهِمْ وَ لٰا قَبْلَهُمْ فِی النّٰاسِ إذْ اَنَا یٰافِعٌ

۱- نفس الرحمن فی فضائل السلمان ص ۲۵۶ به نقل از رجال کشی طبع ۱ ص ۱۳ طبع ۲ ص ۲۴.

۲- ترجمهٔ نفس المهموم ص ۳۲۶، در مدح اصحاب امام حسین(ع).

۳- تحفة الزائرین، زیارة الشهداء.

اَشَدَّ قِراعاً بِالسُّیُوفِ لَدیَ الْوَغیٰ اَلٰا کُلُّ مَنْ یُحْمِی الزِّمٰارَ مَقٰارِعُ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ اَیْفَعُ الْغُلامُ اِذٰا اَشٰارَفیِ الْاِحْتِلٰامِ وَ لَمْ یَحْتَلِمْ[1].

و از آغاز جوانی تا حال، همانند آن را چه در زمان خودشان و چه پیش از آنان ندیده بودم. به هنگام کارزار، سلحشورترین شمشیر زنان بودند، آری، هر که از ناموس و حرم خویش دفاع کند سلحشور است.

سیزدهم: حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام قَتَلٰاء نبیین و ال نبیّین هستند. در عاشر بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت نموده:

قٰالَ کٰانَ الْحُسَیْنُ بْنِ عَلیٍ علیه السلام یَضَعُ قَتَلٰاهُ بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ ثُمَّ یَقُولُ قُتَلاءُ نٰاقُتَلاءُ النَّبِیّینَ وَ اٰلِ النَّبِیّینَ[2].

امام حسین(ع) همین طور که برخی از شهدا راکنار شهیدان دیگر می‌گذاشت می‌فرمود: قاتلان ما قاتلان پیامبران و ذریهٔ پیامبران هستند.

و در بحار ازکامل الزیاره ازکعب الاحبار روایت کرده:

یَقُولُ اَوَّلَ مَنْ لَعَنَ قٰاتِلَ الْحُسَیْنِ‌بْنِ عَلیٍ اِبْراهیمُ الْخَلیلِ وَ اَمَرَ وُلْدَهُ بِذٰلِکَ وَ اَخَذَ عَلَیْهِمُ الْعَهْدَ وَ الْمیثٰاقَ ثُمَّ لَعَنَهُ مُوسیٰ‌بْنِ عُمْرٰانِ وَ اَمَرَ اَخٰیهِ بِذٰلِکَ ثُمَّ لَعَنَهُ دٰاوُدُ وَ اَمَر بَنی اِسرائیلَ بِذٰلِکَ ثُمَّ لَعَنَهُ عیسیٰ وَ اَکْثَرَ فَقٰالَ یٰا بَنی اِسْرائیلَ الْعَنُوا قٰاتِلَهُ وَ اِنْ اَدْرَکْتُمْ اَیّٰامَهُ فَلا تَجْلِسُوا عَنْهُ فَاِنَّ الشَّهیدَ مَعَهُ کٰالشَّهیدَ مَعَ الاَنْبِیٰاءِ مُقْبِل غَیْرَ مُدْبِرٍ[3].

راوی می‌گوید: اولین کسی که قاتل حسین(ع) را لعن کرد حضرت ابراهیم(ع) بود که فرزندانش را هم بدین کار سفارش کرد و از آنان عهد و پیمان گرفت که قاتل او را لعن کنند، بعد از حضرت ابراهیم(ع) حضرت موسی(ع) بود که قاتل امام حسین(ع) را لعن کرد و به برادرش نیز امر کرد که چنین کند، سپس حضرت داود(ع) بر قاتل امام حسین(ع) لعن نمود و به بنی اسرائیل فرمان داد که قاتل آن حضرت را نفرین و لعن کنند، بعد از او نیز حضرت عیسی(ع) قاتل آن حضرت را لعن

۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۴۷، ابصار العین فی انصار الحسین(ع) ص ۱۲۵.

۲- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۸۰ و ج ۵۲ ص ۱۱۷.

۳- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۳۰۱ به نقل از کامل الزیارات ص ۷۷ و ۷۸.

کرد و دیگر اینکه فرمود: ای بنی اسرائیل لعن کنید قاتل امام حسین(ع) را و اگر زمانی او را درک کردید از او فاصله نگیرید که هرکس در کنار او به شهادت برسد مانند این است که در کنار پیامبران گذشته به شهادت رسیده و این پیشرفتی باشد که بازگشتی در آن نیست.

چهاردهم: حواریین حضرت سیدالشهداء‌ؑ با مولاشان در زمان رجعت رجوع می‌کنند در حالتی که بر سر آنهاست خُود مُذَهَّب که طلا در آن بکار برده‌اند:

وَرُوِیَ فی قَوْلِهِ تَعالیٰ ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ خُرُوجُ الْحُسَیْنِؑ فی سبعینَ مِنْ اَصْحابِهِ عَلَیْهِمُ الْبِیضُ الْمُذَهَّبَةِ لِکُلِّ بیضَةٍ وَجْهانِ الْمُؤَدونَ اِلَی النّاسِ اَنَّ هٰذَا الْحُسَیْنِ قَدْ خَرَجَ حَتّی لا یُشَکُّ الْمُؤمِنُونِ فیهِ[1].

در مورد این قول خدای متعال که [در آیهٔ ۶ سورهٔ اسراء] می‌فرماید: آنگاه دوباره شما را به روی آنها بر گردانیم و بر آنها غلبه دهیم، روایت شده که این آیهٔ دربارهٔ رجعت امام حسین(ع) به همراه هفتاد تن از یارانش که بر سرشان کلاه خودهای طلایی دو وجه است می‌باشد، آنها رجعت می‌کنند و آن قدر با اشاره امام حسین(ع) را به مردم معرفی می‌کنند که در میان مؤمنان شکی باقی نمی‌ماند که او خود امام حسین(ع) است.

وَ لَنِعْمَ ما قیلَ بیضُ الْوُجُوهِ کَریمَةُ اَحْسابُهُمْ شَمَّ الاُنُوفِ مِنْ الطِّرازِ الاَوَّلِ یَغْشُونَ حَتّی ما تَهِرُّ کَلابُهُمْ لا یَسْئَلُونَ عَنِ السَّوادِ الْمُقْبِلِ[2].

شعر از حسان بن ثابت است که می‌گوید: اینان سفید رویان با اصل و نسبی هستند که بوی خوششان را بینی عالمیان از ابتدای عالم [تا کنون] استشمام کرده است [ولی این فضائل را] پنهان نمودند تا جایی که حتی سگها و دیوانگانشان هم آنان را ناپسند دانستند، در حالی که به سیاهی و ظلمت قیامت فکر نمی‌کردند و از آن نمی‌پرسیدند.

پانزدهم: حواریون حضرت سیدالشهداءؑ اولیاء الله و اصفیاء الله و اودّاء الله و طاهرون و مهذّبون و ابرار هستند. در تحفة الزائر از حضرت صادقؑ روایت کرده که به صفوان جمال فرمود:

ثُمَّ تَوَجَّه اِلَی الشُّهَدآءِ وَ قُلْ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَوْلیاءَ اللّٰهِ وَ اَحِبّائَهُ اَلسَّلام عَلَیْکُمْ

۱- بحارالانوار ج ۵۴ ص ۹۴.

۲- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۰۸، امالی سید مرتضی ج ۳ ص ۱۶۰.

یا اَصْفِیاءَ اللّٰهِ وَ اَوِدّائَهُ اِلیٰ قَولِهِ طِبْتُمْ وَ طابَتِ الاَرْضُ الّتي فيها دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ وَ اللّٰهِ فَوْزاً عَظیماً[۱].

سپس رو کن به شهیدان کربلا و بگو: سلام و درود بر شما ای اولیاء خدا و ای دوستان و محبین خدا، سلام و درود بر شما ای برگزیدگان خداوند و دوستداران و محبوبهای خدا[تا آنجا که می‌گوید] خوشا به حال شما و خوشا به حال زمینی که شما در آن مدفون شدید و رستگار شدید به خدا سوگند که رستگاری بزرگی است.

و نیز در زیارت روز اربعین از جابربن عبدالله الانصاری حکایت شده:

ثُمَّ تَوَجَّه اِلیٰ زِیارَتِ الشُّهَداءِ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَی الاَرْواحِ الْمُنیخَةِ بِقَبْرِ اَبیعَبْدِاللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا شیعَةَ اللّٰهِ وَ شیعَةِ رَسُولِهِ وَ شیعَةِ امیرالمؤمنینَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَینِ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا طاهِرُونَ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَهْدیوُّنَ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَبْرارُ[۲].

سپس مشغول به زیارت شهیدان شو و بگو: سلام و درود بر روح‌هایی که در جوار مرقد ابا عبدالله(ع) مسکن گزیده‌اند، سلام و درود بر شما ای پیروان خدا و رسول خدا و ای شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین(ع) و ای شیعیان امام حسن(ع) و امام حسین(ع) سلام بر شما ای پاکیزگان، سلام بر شما ای هدایت یافتگان و سلام بر شما ای نیکان.

شانزدهم: حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام نزد اهل آسمان معروفند چنانچه ستاره‌های آسمان نزد اهل زمین معروفند. در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده:

قالَ: الْحُسَیْنُ مَعَ اُمِّهِ تَحْمِلُهُ فَاَخَذَ النَّبی وَ قالَ لَعَنَ اللّٰهُ قاتِلَکَ وَ لَعَنَ اللّٰهُ سالِبَکَ وَ لَعَنَ اللّٰهُ الْمُتَوازِرینَ عَلَیْکَ وَ حَکَمَ اللّٰهُ بَیْنی وَ بَیْنَ مَنْ اَعانَ عَلَیْکَ قالَتْ فاطِمَةُ الزَّهراءُ یا اَبَ اَیَّ شَیءٍ تَقُولُ قالَ یا بِنْتاهُ ذَکَرْتُ ما یُصیبُهُ بَعْدي وَ بَعْدِکَ مِنَ الاَذیٰ وَ الظُّلْمِ الْغَدْرِ وَ الْبَغیِ وَ هُوَ یَومَئِذٍ في عُصْبَةٍ کَاَنَّهُمْ نُجُوم السَّماءِ فَتَیَها دُونَ اِلَی الْقَتْلِ وَ اِنّي اَنْظُرُ اِلیٰ مُعَسْکَرِهِمْ وَ اِلَی مَوْضِعِ رِحالِهِمْ وَ

۱- تحفة الزائر به نقل از مصباح المتهجد ص ۷۲۳.

۲- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۳۳۰.

تُرْبَتِهِمْ در کتاب مُنْتَهَیٰ الْاَرَب [1].

امام صادق(ع) می‌فرماید: روزی حضرت زهرا(س) امام حسین(ع) را در آغوش گرفته بود و می‌رفت که پیامبر(ص) او را از مادرش گرفت و فرمود: خدا لعنت کند قاتل تو را، خدا لعنت کند آن که تو را زخم زند، خدا لعنت کند بر کسانی که به تو پشت می‌کنند و خداوند حکم کند بین من و کسانی که تو را یاری خواهند کرد، در این هنگام حضرت فاطمه(س) سئوال کردند، پدر جان اینها چه بود که فرمودید؟ رسول خدا(ص) فرمودند: دخترم، یاد مصائبی افتادم که بعد از من و تو به طور دردناک و ظالمانه و از روی کینه و دشمنی بر او (امام حسین(ع)) وارد می‌شود در حالی که در آن روز او در میان جوانانی از یاران خود است که مانند ستارگان آسمان که در [درخشیدن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند] در جنگ و شهادت از هم پیشی و سبقت می‌گیرند و من می‌بینم اردوگاه آنان را و نظاره می‌کنم محل شهادت و محل دفنشان را.

تُهادی یعنی یکدیگر را هدیه دادن و پیشرو شدن و سبقت گرفتن وَ نِعْمَ ما قیلَ:

قَوْمٌ اِذَا اقْتَحَمَ الْعِجاجُ رَاَیْتَهُمْ شَمْساً وَ خِلْتَ وُجُوهَهُمْ اَقْماراً

وَ اِذَا الصَّریخُ دَعاهُمْ لِمُسلِمَةٍ بَذَلُوا النُّفُوسَ وَفارَقُوا اَعْماراً [2]

هفدهم: حواریین حضرت سیدالشهداء(ع) جماعتی بودند که اگر حضرت پیغمبر(ص) آنها را می‌دید دهانشان را می‌بوسید و آنها را درکنار خود می‌نشانید. در عاشر بحار از تفسیر ثعلبی روایت کرده:

قالَ رَبیعَ ابْنُ خُثَیم لِبَعْضِ مَنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَیْنِ جِئْتُمْ بِها اَیْ بِرُؤُسِ الشُّهَداءِ مُعَلَّقاتٍ عَلیٰ اَسِنَّةِ الرِّماحِ فَوَاللّٰهِ لَقَدْ قَتَلْتُمْ صَفْوَةً لَوْ اَدْرَکَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَقَبَّلَ اَفْواهُهُمْ وَ اَجْلَسَهُمْ فی حُجْرِهِ ثُمَّ قَرَءَ اَللّٰهُمَّ فاطِرَ السَّمٰواتِ وَ الاَرْضِ عالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ اَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ فیما کانُوا فیهِ یَخْتَلِفُونَ [3].

۱- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۶۴ به نقل از تفسر فرات کوفی ص ۱۷۱.

۲- ترجمه: آنان مردمی هستند که هرگاه گرد و غبار برخیزد تو آنها را چون خورشید می‌بینی و گمان می‌کنی که چهره هایشان چون ماه است.

و آن گاه که مظلومی آنان را به یاری می‌طلبد، جانهایشان را فدا می‌کنند و با حیات و زندگی دنیوی وداع می‌کنند.

۳- بحارالانوار ج ۳ ص ۲۸۳.

ربیع بن خثیم به برخی از سربازان دشمن که شاهد شهادت امام حسین(ع) بودند گفت: با چیزهایی آمدید [یعنی با سرهای شهیدانی که بر سر نیزه‌ها بود] و به خدا سوگند برگزیدگانی را کشتید که اگر رسول خدا(ص) آنان را می‌دید، دهانهایشان را می‌بوسید و آنان را بر دامن خود می‌نشاند، سپس آیهٔ ۴۶ سورهٔ زمر را قرائت کرد که می‌فرماید: ای خالق آسمانها و زمین و ای دانای به اسرار غیب و حضور، تو در مورد آنچه که بندگانت دربارهٔ آن اختلاف دارند حکم و قضاوت کن.

هجدم: حوارپین حضرت سیدالشهداء علیه السلام از کثرت اشتیاقی که به شهادت در رکاب مقدس سید و مولایشان داشتند الم نیزه و تیر وشمشیر را احساس نمی‌کردند. چنانچه در عاشر بحار از خرائج راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده: که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به اصحاب خود فرمود:

اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ قٰالَ یٰا بُنَیَّ اِنَّکَ سَتُسٰاقُ اِلیٰ الْعِرٰاقِ وَ هِیَ اَرضٌ قَدِ الْتَقیٰ بِهٰا النَّبِیُّونَ وَ اَوْصِیٰاءِ النَّبِیّینَ وَ هِیَ اَرْضٌ تُدْعیٰ عَمُوراً وَ اِنَّکَ سَتُشْهَدُبِهٰا وَ یَسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَمٰاعَةٌ مِنْ اَصْحٰابِکَ وَ لٰا یَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ الْحَدیدِ فَقَد قُلْنٰایٰا نٰارُکُونی بَرداً وَ سَلاماً عَلیٰ اِبْرٰهیمَ یَکُونُ الْحَربَ بَرْداً وَ سَلاماً عَلَیْکَ وَ عَلَیْهِمْ[1].

همانا رسول خدا(ص) به من فرمودند: ای فرزند عزیزم، تو به سوی عراق کشیده می‌شوی و آنجا سرزمینی است که پیامبران و جانشینان پیامبران از آن عبور کرده‌اند و آنجا را عمور می‌نامند، و تو در آنجا به شهادت می‌رسی و گروهی از یارانت نیز با تو شهید می‌شوند که درد ضربات آهن را احساس نمی‌کنند و همانگونه که به آتش گفتیم بر ابراهیم(ع) خنک و گوارا باشد (آیهٔ ۶۹ سورهٔ انبیاء) جنگ و شهادت نیز بر تو و آنان خنک و گوارا خواهد بود.

و در رجال کبیر از شیخ کشی روایت کرده:

وَ کٰانَ حَبیبٌ مِنَ السَّبْعینَ الرِّجٰالِ الَّذینَ نَصَرُو الْحُسَیْنِ وَ لَقَوْا جِبٰالَ الْحَدیدِ وَ اسْتَقْبَلُوا الرِّمٰاحَ بِصُدورِهِمْ وَ السُّیوفَ بِوُجُوهِهِمْ وَ هُمْ یُعْرَضُ عَلَیْهِمُ الْاَمٰانُ وَ الْاَمْوٰالُ فَیَأْبُونَ وَ یَقُولُونَ لٰا عُذْرَ لَنٰا عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ اِنْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ علیه السلام وَ مِنّٰا

۱- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۸۰ و ۸۱.

عَیْنٌ تَطُوفُ(خ‌ل) نَظَرَتْ حَتّٰی قَتَلُوا حَوْلَهُ اِنْتَهی[۱].

یعنی حبیب از آن هفتاد نفر مردانی بود که یاری کردند سیدالشهداء(ع) را و ملاقات کردند کوههای آهن را و استقبال نمودند تیرها را به سینه‌هایشان و شمشیرها را به صورتهایشان و عرضه داده می‌شد به آنها امان و اموال پس ابا نمودند از قبول آن و می‌گویند ما عذری نداریم فردای قیامت در حضور پیغمبر(ص)، اگر سیدالشهداء(ع) شهید بشود و چشمی از ما باز باشد و ببیند که در اطراف آقا همه شهید شده‌اند. وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید:

اِنَّ سَیِّدَ اَهْلِ الاِباءِ الَّذی عَلَّمَ النّٰاسِ الْحَمِیَّةَ وَ الْمَوْتَ تَحْتَ ظِلالِ الْسُّیُوفِ اِخْتِیاراً عُلَی الْدَنِیَّةِ اَبُو عَبْدِاللّٰهِ الْحُسَیْنِ عُرِضَ عَلَیْهِ الاَمٰان وَ اَوْ یَسْتَسْلِمَ فَاَنَفَ مِنَ الذُّلِ[۲].

همانا سرور همهٔ بزرگان که به همهٔ مردم آموخت تا مردانگی و مرگ در زیر سایهٔ شمشیرها را بر پستی و حقارت ترجیح دهند یعنی اباعبدالله الحسین(ع) وقتی که امان یافت تا خود را تسلیم کند خواری و ذلت را نپذیرفت.

چنانچه در اشعار رجزیه‌اش می‌فرماید:

اَلْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعٰارِ — وَالعٰارُ اَوْلیٰ مِنْ دُخُولِ النّٰارِ[۳]

و حوارییـن ایـن سید اهل الاباء هم مربی به تربیت آن بزرگوار و دارای نفوس ابیه بودند و راضی به دنائت و ذلت نمی‌شدند وَ نِعْمَ مٰا قیلَ بِنَفْسی وَ اٰبآئی نُفُوساً اِبـیَّةً یُجَرِّعُهٰا کَاْسَ الْمَنِیَّةِ مُتْرَفٌ وَ هُمْ خَیْرُ مَنْ تَحْت السَّمٰآءِ بِاَسْرِهِمْ وَ اَکْرَمُ مَنْ فَوْقَ السَّمٰآءِ وَ اَشْرَفُ؛ چه نیکو سروده شاعر: به جان خودم و پدرانم سوگند که آنان نفوس و جانهای با عزتی هستند که با جان و دل از جام مرگ نوشیدند و حال آنکه آنان همگی بهترین مخلوقات در زیر آسمان هستند و گرامی‌ترین و با شرافت‌ترین افراد در بالای آسمانها می‌باشند.

نوزدهم: حوارییـن حضرت سیدالشهداء(ع) کسانی بودند که در عالم باطن ملائکه از آسمان نازل شدند و اجساد مقدسه آنها را به ماء الحیوان بهشتی غسل دادند و به

۱- رجال کشی ج ۲ ص ۲۹۳. ۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۴۹.

۳- مقتل ابو مخنف ص ۱۹۷. ترجمه: مرگ بهتر از پذیرفتن ذلت و خواری است و خوار شدن (در نزد مردم) بهتر از وارد شدن به جهنم است.

طیب بهشتی حنوط نمودند و به حلّهٔ بهشتی کفن کردند و چند صف از ملائکه بر آنها نماز خواندند. چنانچه در عاشر بحار ازکامل الزیاره از حضرت زین العابدین علیه السلام از زینب کبری علیها السلام از امّ‌ایمن از پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل روایت کرده:

وَ فیهِ فَإذٰا بَرَزَتْ تِلْکَ الْعِصٰابَةُ اِلیٰ مَضٰاجِعِهٰا فَتَوَلیَّ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ قَبْضَ اَرْوٰاحِهٰا بِیَدِهِ وَ هَبَطَ اِلَی الاَرْضِ مَلائِکَةٌ مِنَ السَّمآءِ السّٰابِعَةِ مَعَهُمْ آنِیَةٌ مِنَ الْیٰاقُوتِ وَ الزُّمُرُدِ مَمْلُوَّةً مِنْ مٰاءِ الْحَیٰوةِ وَ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَ طیبٌ مِن طیبِ الجَنَّةِ فَغَسَلوُ اجُثَثَهُم بِذٰلِکَ الْمٰاءِ وَاَلْبَسُوهَا الحُلَلَ و حَنَطوُهٰا بِذٰلِکَ الطّیبِ وَ صَلَّی المَلائِکَةُ صَفّاً صَفّاً عَلَیْهِمْ[1].

پس هنگامی که آن جوان مردان به سوی قتلگاه‌های خویش رفتند خداوند عزوجل خود قبض ارواح آنان را بر عهده گرفت و فرشتگان از آسمان هفتم به سوی زمین آمدند در حالی که به همراهشان ظرفهایی از یاقوت و زمرد بود که پر از آب حیات بود و نیز حله‌هایی که از بهشت و عطرهایی که عطرهای خوشبوی بهشتی با خود آورده بودند، پس پیکرهای مطهر آن شهیدان را با آن آب حیات غسل داده و با حله‌های بهشتی پوشانیدند و با عطرهای بهشتی عطر آگین نمودند سپس ملائکه گروه گروه بر آنان نماز خوانده و درود فرستادند.

بیستم: حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دنیا منازل بهشتی خود را به اعجاز حسینی دیدند.

در علل الشرایع از عماره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: عرض کردم: خبر ده به من از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام و از اقدامشان به مردن. حضرت فرمود:

اِنَّهُمْ کُشِفَ بِهِمُ الْغِطٰاءُ حَتّٰی رَاَوْا مَنٰازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَکٰانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ یَقْدِمُ عَلَی الْقَتْلِ لِیُبٰادِرَ اِلَی الْحَوْرآءِ لِیُعٰانِقُهٰا وَ اِلیٰ مَکٰانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ[2].

همانا پرده‌ها از مقابل آنان کنار زده شد تا اینکه منازل خود را در بهشت مشاهده کردند پس هرکدام از آن مردان در جهاد و شهادت بر دیگری پیشی می‌گرفت تا زودتر به حوریّه‌های بهشتی برسد و آنان را در آغوش کشد و هرچه زودتر به منزل خود در بهشت برسد.

۱- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۸۲ و ج ۲۸ ص ۵۹. ۲- علل الشرایع ج ۱ ص ۲۲۹.

و در نفس المهموم از قطب راوندی از ابوحمزة ثمالی از حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام روایت کرده، فرمود: من در شب عاشورا با پدر بزرگوارم بودم که به اصحابشان فرمودند:

هٰذَا اللَّيْلِ فَاتَّخِذوهُ جَمَلاً جَنَّةً فَاِنَّ الْقَومِ اِنَّما يُرويدُ و نَني وَ لَوْ قَتَلوُنی لَمْ يَلْتَفِتُوا اِلَيْكُمْ وَ اَنْتُمْ في حِلٍّ وَسَعَةٍ فَقالُوا وَ اللّٰهِ لا يَكُونُ هٰذا اَبَداً فَقالَ اِنَّكُمْ تُقْتَلوُنَ غَداً كُلُّكُمْ وَ لا يَبْقىٰ مِنْكُمْ رَجُلٌ قالوُا الْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي شَرَّفَنا بِالْقَتْلِ مَعَکَ ثُمَّ دَعا فَقالَ لَهُمْ ارْفَعُوا رُؤُسَكُمْ وَانْظُرُو فَجَعَلوُا يَنْظُروُنَ اِلىٰ مَواضِعِهِمْ وَ مَنازِلِهِمْ مِنَ الجَنَّةِ[1].

این شب تاریک را چون شتری راهدار برای خود فرض کنید (از تاریکی آن استفاده کرده و بروید) که این قوم مرا می‌خواهند و اگر مرا بکشند دیگر با شما کاری ندارند و شما در آسایش و در امان خواهید بود. یاران حضرت گفتند، به خدا سوگند هرگز چنین مباد. حضرت فرمودند: همه شما فردا کشته خواهید شد و هیچ مردی از شما باقی نمی‌ماند. یاران گفتند: خدا را شکر که افتخار شهادت در جوار تو را به ما داد. آنگاه امام(ع) دعا کرده و فرمودند: سرهای خود را بالا بگیرید و نگاه کنید. پس همگی منازل و جایگاه‌های خود را در بهشت مشاهده کردند.

و در زیارت ناحیه مقدسه است: كَشَفَ اللّٰهُ لَهُمُ الْغِطآءِ[2] وَ نِعْمَ ما قيلَ:

قَــومٌ اِذا نُــودوُا دَفْـعِ مُـلِمَّةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مَدُعَّسٍ وَ مُكَرْدَسِ

لَبِسوُا الْقُلُوبِ عَلَى الدُّروُعِ وَ اَقْبَلُوا الكردوس قطعة العظمة من الخيل يَتَهٰا فَتُونَ اِلىٰ ذِهابِ الاَنْفُس؛[3] "اصحاب امام حسین(ع) کسانی بودند که وقتی برای رفع گرفتاری فرا خوانده می‌شدند، با اینکه عده‌ای از دشمنان نیزه در دست و عده‌ای دیگر پشت به پشت هم داده و اجتماع کرده بودند" "دلهای شجاع خود را روی زره می‌پوشیدند (یعنی جان بر کف می‌گرفتند) و خود را در دهان مرگ می‌انداختند".

بیست و یکم: حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام به محض شهادت داخل بهشت می‌شوند و معانقه با حورالعین می‌کنند. در امالی از سالم روایت کرده:

قالَ سَمِعْتُ كَعْبَ الْاَحْبارِ يَقُولُ اِنَّ في كِتابِنا اَنَّ رَجُلاً مِنْ وُلْدِ مُـحَمَّدٍ رَسُـولِ

۱- ترجمه نفس المهموم ص ۱۰۲.

۲- ترجمه: خداوند پرده‌ها را برایشان کنار زد.

۳- لهوف ص ۶۷.

اللّهِ ﷺ یُقْتَلُ وَ لا یَجِفُّ دَوآبِّ اَصْحابِهِ حَتّی یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَیُعانِقُونَ الْحُورَالْعِینِ فَمَرَّ بِنَا الْحُسَیْنُ فَقُلْنا هُوَ هٰذا قالَ نَعَم[1].

راوی می‌گوید از کعب الاحبار شنیدم که می‌گفت: در کتاب ما آمده است که مردی از فرزندان رسول خدا(ص) کشته خواهد شد و هنوز عرق مرکب یارانش خشک نشده آنان وارد بهشت می‌شوند و با حورالعین هم آغوش می‌شوند روزی امام حسین(ع) از کنار ما می‌گذشت (در راه سفر کربلا) از او پرسیدم آیا این [سفر] همان سفر است. فرمود: آری.

و نیز در امالی از هرثمةابن مسلم روایت کرده:

قالَ غَزَوْنا مَعَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ صِفّینَ فَلَمّا انْصَرَفْنا نَزَلَ بِکَرْبَلا وَ صَلّی بِهَا الْغَداةَ ثُمَّ رَفَعَ اِلَیْهِ مِنْ تُرْبَتِها فَشَمَّ ثُمَّ قالَ وَ اهالَکَ اَیَّتُها التُّرْبَةُ لَیَحْشَرَنَّ مِنْکَ اَقْوامٌ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ[2].

راوی می‌گوید: همراه علی بن ابیطالب(ع) در جنگ صفین شرکت کرده بودیم، هنگام بازگشت از آن جنگ به کربلا رسیدیم، حضرت تا صبح در آنجا مشغول نماز شد آنگاه مقداری از خاک کربلا را برداشته و استشمام نمودند سپس فرمودند: خوشا به حال تو ای خاک، گروهی بر روی تو پای می‌گذارند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

و مصداق متیقن از آن طائفه حواریین حضرت سیدالشهداء ﷺ هستند.

بیست و دوم: حواریین حضرت سیدالشهداء ﷺ روز عاشورا از دست پیغمبر آب آشامیدند. در دارالسلام از امالی شیخ طوسی از سدی روایت کرده که او به مردی گفت آیا تو قطران می‌فروشی؟ گفت: نه والله، من قطران را ندیده‌ام الا آنکه من روغن فروش بودم در لشگر ابن سعد درکربلا. پس در خواب دیدم که پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ آب می‌دادند به شهداء، من از حضرت امیر ﷺ آب طلب کردم، آب به من نداد. از پیغمبر ﷺ آب طلب کردم، نظر فرمودند به من و فرمودند: آیا تو نبودی که درکربلا اعانت کردی دشمنان ما را؟ پس فرمود: او را از قطران بنوشانید پس یک شربت از قطران به من نوشانیدند. از خواب بیدار شدم و تا سه روز قطران بول

۱- امالی شیخ صدوق ص ۲۰۳ شمارهٔ ۴.   ۲- همان ص ۱۹۹.

می‌کردم و هنوز عفونت قطران با من باقی است[1]. در مجمع البحرین است که قطران چیزی است که می‌مالند به بدن شتری که جَرَبْ دارد، پس از تندی و حرارتش کرک جرب دار او می‌سوزد.

وَ نِعْمَ ما قیلَ وَ لِلّٰهِ اَقْوامٌ فَدَتْهُ نُفُوسَهُمْ فَکانَ لَهُمْ عِزٌّ عَلَی الدَّهْرِ خالِدُ تَوَفَّوْا عِطاشاً بِالْعَراءِ کَاَنَّما لَهُمْ بِالْمَنایافِي الطُّفُوفِ مَواعِدُ.

چه نیکو سروده شاعر: به خدا سوگند آنها جانهای خویش را فدا می‌کنند پس در جهان و بر روزگار افتخار و عزتی دارند همیشگی، کشته می‌شوند تشنه و بی پناه، گویی در کشته شدن بر روی ریگهای بیابان برای آنان وعده‌ها و بشارتهایی قرار داده شده.

بیست و سوم: حواریین حضرت سیدالشهداءؑ در روز عاشورا پیغمبرﷺ خون شریفشان را ضبط فرمود در میان شیشه. درکامل ابن اثیر و در تذکره سبط ابن جوزی است از ابن عباس روایت کرده، گفت خواب دیدم پیغمبرﷺ را در شبی که حسینؑ را در روز آن شهید کردند و به دست پیغمبرﷺ شیشه‌ای بود که میان آن خون جمع فرموده بود. عرض کردم: یا رسول اللهﷺ این چه خونی است؟ فرمود: خون نازنین حسینؑ و اصحابش، آن را می‌برم نزد خداوند تعالی جلت عظمته. پس ابن عباس صبح مردم را خبر داد از قتل سیدالشهداءؑ و خوابش را نقل کرد. بعد معلوم شد که در همان روز سیدالشهداءؑ درکربلا شهید شده. البته بر کسانی که این مختصر را تحت نظر می‌آورند پوشیده نیست که این روایت و بعضی از روایتها که سابق ذکر شده و بعداً ذکر می‌شود در صورتی که محل وثوق باشد محتاج به بیان و تأویلاتی است که موقع ذکر آنها نیست، من جمله به طور اختصار آنکه این نحو تحلیلات اشاره به عظمت آن خونهای مقدسه است. **اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَاللّٰهِ** شاعر در این باره خوب گفته است:

حیف است خون حلق تو ریزند بر زمین   یحیای من اجازه که طشتی بیاورم

بیست و چهارم: حواریین حضرت سیدالشهداءؑ را حضرت پیغمبرﷺ خود مباشر حفر قبر و دفن آنها گردید. در عاشر بحار از امالی طوسی از حضرت صادقؑ

۱- امالی شیخ طوسی ص ۶۲۰.

روایت کرده که فرمود: یک روز امّ‌سلمه صبح کرد در حالتی که گریان بود. گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ امّ‌سلمه فرمود: فرزندم حسین علیه السلام را به قتل رسانیدند. از وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرموده بود او را در خواب ندیده بودم و شب گذشته دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را که محزون و متغییر الحال است. عرض کردم: جهت حزن و تغییر حال شما چه چیز است؟ فرمود: دیشب از برای حسین و اصحابش قبر حفر می‌نمودم[1] و ایضاً از مناقب ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده که گفت: من در منزلم خوابیده بودم. ناگاه از خانه امّ‌سلمه صدای عظیمی بلند شد و شنیدم که می‌گفت: ای دختران عبدالمطلب مرا یاری کنید و با من گریه کنید که سید و مولای شما حسین علیه السلام را شهید کردند. گفتند: از کجا دانستی؟ فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله را السّاعة در خواب دیدم غبار آلود و پریشان. پس علتش را سوال کردم. فرمود: فرزندم حسین علیه السلام و اصحابش را کشتند و من آنها را دفن کردم. پس من نظر کردم به آن خاکی که جبرئیل از کربلا آورده بود برای پیغمبر و گفته بود هر زمانی که این خاک مبدل به خون شد حسین را شهید کرده‌اند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن خاک را به من داد و فرمود آن را در شیشه بگذار. وقتی که نظر کردم به آن شیشه، آن خاک را دیدم و خون از شیشه جوشش می‌زد[2]. خیلی مناسب است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله این اشعار عرض شود که شاعر عرب به بنی نزار که جدّ اعلای حضرت پیغمبراند خطاب می‌کند:

اَنِــزارَ نَــضُّوا بُـرُوْدَ التَّـهٰانِ ... فَـحُسینٌ عَـلَى الْـبَسیطَةِ عٰـارِ

طَأْطَأَ وَالرُّؤُسَ اِنَّ رَأسَ حُسَینِ ... رَفَــعُوهُ فَــوْقَ الْـقَنَا الْـخَتّٰارِ

لٰا تَمُدُّو الَكُمْ عَنِ الشَّمْسِ ظَـلاًّ ... اِنَّ فِی الشَّمْسِ مُهْجَةَ الْمُخْتٰارِ

حَــقٌّ اَنْ لٰــا تُكَّــفِنُوا عَـلَوِیّاً ... بَـعْدَ مٰـا كَـفَنَّ الْـحُسَینَ بَـوٰارِ

لٰــا تَشُــقُّوا لٰـالِ نَـهْرٍ قُـبُوراً ... وَابْــنُ طَـهٰ مُـلْقیً بِـلٰا اِقْـبٰارِ

هَتَكُوا مِنْ نِسٰـائِكُمْ كُـلَّ حِـرْزٍ ... هٰــــذِهِ زَیْنَبُ عَلَی الْــاَكْــوٰارِ

۱ـ آیا بنی نزار با دلی آرام و خنک به خوشی مشغولند در حالیکه حسین(ع) عریان بروی خاک بیابان رها گشته.

۲ـ سرها را بر زمین افکندند و سر مبارک حسین(ع) را با نیزهٔ خیانت بالا بردند.

۱- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۲۲۷. ۲- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۱۳.

۳- برای خویش از نور خورشید سایه نسازید که خورشید نیز دلی پر خون برای خویش برگزیده.

۴- بهتر است هیچ سیدی را کفن نکنید بعد از اینکه کفن کرد حسین(ع) را بیابان لم یزرع (یعنی بی کفن ماند).

۵- در کنار هیچ نهری و برای هیچ کس قبری حفر نکنید که فرزند طٰه بدون قبر رها گشته است.

۶- پرده‌های حجابِ زنانتان را دریدند ببینید این زینب(س) است که [بدون چادر] در میان مردمان است.

و نظیر این مرثیه است مرثیه شیخ علی بن شیخ جعفر:

اَلٰا مَنْ یُبْلِغَنْ عَنّي غَریقاً	**بِبَطْحٰاءِ الْمَشٰاعِرِ وَ الْحَرٰامِ**
فَلٰا حَمِلت عواتِقُکم سَیوفَ	**وَ رَاسُ السِّبْطِ فَوْقَ الرُّمْحِ سٰامي**
وَ لٰا رَکِبَتْ فَوٰارِ سُکُمْ خُیُولاً	**وَ صَدْرُ السِّبْطِ مَرْضُوضُ الْعِظٰامِ**
وَ لٰا حَجِبَتْ کَرٰائِمُکُم خِیٰاماً	**وَ رَحْلُ السِّبْطِ مَنْهُوبُ الْخِیٰامِ**
وَ لٰا تَفَعَ الْغَلیلَ لَکُمْ رَوٰاءٌ	**وَ نَجْلُ مُحَمَّدٍ فی الطَّفِ ظٰامي**
وَ لٰا بَلَغَ الْغِطٰامَ لَکُمْ صَبِيٌّ	**وَ یُذْبَحُ طِفْلُهُ قَبْلَ الْفِطٰامِ**

۱- هان ای کسانی که می‌شنوید سخن مرا در مورد کسی که غرق گشته در جوی خون قربانگاه مشعر و منیٰ.

۲- شمشیرهایتان را بر دوش خود حمایل نکنید که سرِ فرزند پیامبر(ص) بر بالای نیزه قرار گرفته است.

۳- نکند سوارانتان بر پشت اسبها بنشینند که استخوانهای سینهٔ فرزند پیامبر(ص) در هم شکسته است.

۴- زنان و دخترانتان در پشت خیمه‌ها پنهان و مستور نباشند که خیمه‌های کاروان نوادهٔ رسول خدا(ص) به غارت رفته است.

۵- روا نیست بر شما بر طرف نمودن سوز تشنگی چراکه فرزند محمد(ص) با لبان کبود و خشکیده در بیابان است.

۶- به جوانی نرسد هیچ فرزندی از شما که ذبح می‌شود کودک خردسال حسین(ع) قبل از آن که از شیر گرفته شود.

بیست پنجم: حواریین حضرت سیدالشهداء﷣ کسانی بودند که مولا آنها را بشارت داد به جنان واسعه و نعیم دائمه.

در بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین﷣ روایت کرده:

لَمّا اشْتَدَّت الاَمْرُ بِالْحُسَیْنِ ابْنِ عَلِيّ بْنِ اَبیطٰالِب﷣ نَظَرَ اِلَیْهِ مَنْ کٰانَ مَعَهُ فَاذٰا هُوَ بِخِلٰافِهِمْ لِاَنَّهُمْ کُلَّمٰا اشْتَدتِ الاَمْرُ تَغَیَّرَتْ اَلْوٰانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرآئِصُهُمْ وَ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کٰانَ الْحُسینُ﷣ وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصٰائِصِهِ نَشْرُقُ اَلْوٰانُهُمْ وَ

تَهْدی جَوارِحُهُمْ وَ تَسْکُنُ نُفُوسُهُمْ فَقالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا اِلَی الرَّجُلِ کَیْفَ لا یُبالی بِالْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ الْحُسَیْنُ﷣ صَبْراً بَنِی الْکِرامِ فَمَا الْمَوْتُ اِلّا قَنْطَرَةٌ یَعْبُرُکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّراءِ اِلَی الجَنانِ الْواسِعَةِ وَ النَّعیمِ الدّائِمَةِ فَاَیُّکُمْ یَکْرَهُ اَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ اِلیٰ قَصْرٍ وَ ما هُوَ لِاَعْدائِکُمْ اِلّا کَمَنْ یَنْتَقِلُهُ مِنْ قَصْرٍ اَلیٰ سِجْنٍ وَ عَذابٍ اِنَّ اَبی حَدَّثَنی عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ اِنَّ الْدُنْیا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْکافِرِ الْمَوْتُ جِسْرُ هٰؤُلاءِ اِلیٰ جَنانِهِمْ وَ جِسْرُ هٰؤُلاءِ اِلیٰ جَحیمِهِم ما کَذَّبَتْ وَ لا کُذِّبَتْ[1].

هنگامی که کار حسین بن علی(ع) بالا گرفت، دشمنانی که او را می‌دیدند او را بر خلاف حال خویش یافتند زیرا آنان (دشمنان) هنگامی که کارشان بالا می‌گرفت و امر بر آنان سخت و دشوار می‌گشت رنگ چهره هایشان از ترس عوض می‌شد و دست و پاهایشان بلرزه در می‌آمد و دلهایشان لرزان می‌شد، اما امام حسین(ع) و یارانش رنگ چهره هایشان درخشان و نورانی می‌شد و اعضاء و جوارحشان نرم و آرام می‌شد و جانهایشان آرامش می‌یافت، آنگاه برخی از آنان به برخی دیگر می‌گفتند ببینید آن مرد را که چگونه از مرگ هیچ باکی ندارد و امام حسین(ع) به آنان می‌فرمود: صبر کنید ای بزرگواران که مرگ پلی بیش نیست که شما را از سختی و بلا و گرفتاری به سوی باغهای گستردهٔ بهشتی و نعمتهای دائمی عبور می‌دهد، کدام یک از شما بدش می‌آید که از زندانی به قصری منتقل شود و چیزی به دشمن شما نمی‌رسد مگر اینکه از قصری به زندانی منتقل می‌شوند و عذاب می‌شوند، همانا پدرم از جدم رسول خدا(ص) روایت کرده برایم که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است برای مؤمنان به سوی بهشتشان و پلی است برای کافران به سوی عذابشان، این سخن کذبی نیست که او هرگز دروغ نمی‌گوید.

بیست و ششم: حواریین حضرت سیدالشهداء﷣ کسانی بودند که دشمن آنها را مدح و ستایش نمود. **اَلْفَضْلُ ما شَهِدَتْ بِهِ الْاَعْداءُ.** در شرح شافیه ابی فراس روایت کرده:

قیلَ لِرَجُلٍ شَهِدَ یَوْمَ الْطَّفِّ مَعَ عُمَرَبْنَ سَعْدٍ وَیْحَکَ اَقَتَلْتَ ذُرِیَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ قالَ عَضَضْتُ بِالْجَنْدَلِ اِنَّکَ لَوْ شَهِدْتَ ما شَهِدْنا لَفَعَلْتَ ما فَعَلْنا شادَتُ عَلَیْنا

۱- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۹۷ به نقل از معانی الاخبار ص ۲۸۸.

عِصٰابَةٌ اَیْدیهٰا فی مَقٰابِضِ سُیُوفِهٰا کَالْاُسُودِ الضّٰارِیَةِ تُحْطِمُ الْفُرْسٰانَ یَـمیناً وَ شِمٰالاً وَ تَلْقیٰ اَنْفُسَهٰا عَلَی الْمَوْت لٰا تَقْبَلُ الْاَمٰانَ وَ لٰا تَرْغَبُ فِی الْمٰالِ وَ لٰـا یَحُولُ حٰائِلٌ بَیْنَهٰا وَ بَیْنَ الْوُرُوُدِ عَلٰی حَیٰاضِ الْمَنِیَّةِ اَوْ اَلْاِسْتیلٰاءِ عَلَی الْمُلْکِ فَلَوْ کَفَفْنٰا عَنْهُمْ رُوَیداً لَاٰتَتْ عَلٰی نُفوسِ الْعَسْکَرِ بِحذٰا فیرِهٖ فَمٰا ذٰاکُنّٰا فاعِلینَ لٰا اُمَّ لَکَ[۱].

یعنی به یکی از کسانی که در کربلا با لشگر پسر سعد-علیه اللعنة- بود گفتند: وای بر تو. آیا تو ذریّهٔ پیغمبر را به قتل رساندی؟ آن شخص گفت: سنگ بردهان تو، اگر می‌دیدی آنچه را ما دیدیم، تو هم همین کار را می‌کردی. برانگیخته شدند به سوی ما جماعتی که دستهای آنها به قبضه‌های شمشیرشان بود، مانند شیران درهم شکننده از یمین و شمال خود را به دهان مرگ می‌زدند و امان قبول نمی‌کردند و رغبتی هم در مال دنیا نداشتند و هیچ چیز حایل ایشان نمی‌شد که یا به حیاض مرگ وارد شوند و یا بر ملک و حکومت استیلا یابند. اگر به آنها رزم و قتال نمی‌کردیم تمام ما را با دم شمشیرشان هلاک می‌کردند. الهی بی مادر شوی، با این توصیف چگونه از قتال خودداری می‌کردیم؟ **و لنعم ما قیل جٰادُوا بِاَنْفُسِهِمْ فی حُبِّ سَیِّدِهِم وَ الْجُودُ بِالنَّفْسِ اَقْصیٰ غٰایَةِ الْجُودِ**[۲].

اَیْـنَ الْـحُمٰاةُ حُـمٰاةُ اٰلَ مُـحَمَّدٍ ... بِـالطَّفِ اَیْـنَ شَـبٰابُهُم وَ کُـهُولُ
صَرْعیٰ بِلٰا غُسْلٍ عَلیٰ وَجْهِ الثَریٰ ... رَضَّـیتَهُمْ بِـالْخٰافِرٰاتِ خُـیُولُ[۳]

نتیجه اینکه حواریین حضرت سیدالشهداء علیه السلام از کثرت علاقه و محبتی که به مولایشان داشتند، البته راضی بودند تیر به چشمانشان بخورد و خاری به پای سیّد و مولایشان نخلد و چه قدر خوب گفته:

۱- حیاة الامام الحسین(ع) (الشیخ باقر الشریف القرشی) ج ۱ ص ۱۱۸ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳.

۲- فتح القدیر (شوکانی) ج ۲ ص ۴۰۷. در راه دوستی آقا و مولایشان با جان و دل تلاش کردند، جان نثاری (در راه دوست) بالاترین مرتبهٔ جود و بخشش است.

۳- ترجمه: کجایند حامیانی که حمایت کردند از خاندان محمد(ص) در بیابان کجایند آن جوانان و کجایند آن پیران دلیر. - بدون غسل روی ریگهای بیابان رها گشتند و لگدمال سم اسبانشان کردند.

جان به زیر قدمت خاک توان دید ولی
گرد بر گوشه نعلین تو نتوان دیدن
گر به این چاه ز نخدان تو ره بردی خضر
بی نیاز آمدی از چشمهٔ حیوان دیدن
با وجود قد و بالای تو کوته نظریست
در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن

و در تمام این مناقب و مراتب فضائل مذکوره، حضرت اباالفضل علیه السلام با سایر شهداء در یوم الطف مقام اولویت و افضلیت و اهمیّت و رفعت رتبه داشته، چنانچه از بیانات ابواب گذشته و آنچه من بعد ذکر خواهد شد مدلّل و مبرهن می‌باشد.

بیست و هفتم: شهدای کربلا دارای مقام حریّت بودند. یعنی از رقیّت حرص و طول امل در دنیا و سایر شهوات نفس آزاد بودند و الّا قدم به دائره شهادت و فداکاری نمی‌گذاردند.

رضا به حکم قضا اختیار کن سعدی — که هر که بنده حق شد ز خلق آزادست

خدا در قرآن می‌فرماید: «**وَ اَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهیَ النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ**[1]؛ و اما هر آن که از مقام پروردگارش ترسید و نفس خود را از هواهای نفسانی حفظ نمود همانا بهشت جایگاه و مأوای اوست». منقول است امیری به عارفی گفت: که از من حاجتی طلب نما. آن عارف فرمود که: آیا این سخن را تو به من می‌گوئی و حال آنکه مرا دو بنده هست که آقای تواند، گفت این دو کدامند؟ فرمود: یکی حرص و دیگری هوای نفس. پس من بر این دو غالب شده‌ام و این دو بر تو غالب‌اند. من مالک شده‌ام آن دو را و آن دو مالک تو شده‌اند.

گفت شاهی شیخ را اندر سخن — چیزی از بخشش مرا در خواست کن
گفت ای شه شرم ناید مر تو را — که چنین گوئی مرا زین بر تو را
من دو بنده دارم و ایشان حقیر — و آن دو بر تو حاکمانند و امیر
گفت شه آن دو چه‌اند این ذلت است — گفت آن یک خشم و دیگر شهوت است

۱- آیات ۴۱ و ۴۲ سورهٔ مبارکهٔ نازعات.

شاد آن دان کو، ز شاهی فارغ است　　بی مه و خورشید نورش بازغ است

بیست و هشتم: شهدا و حواریین حضرت حسین علیه السلام دارای مقام عبودیت حقیقیه بودند. آنها هر یک عبدالله بودند و مولاشان ابی عبدالله بود، چراکه از رقیّت نفس رستند و با ارادهٔ حق پیوستند. زیراکه عبد از خود اراده ندارد بلکه اردهاش تابع اراده مولای اوست. **لٰا یَعْصُونَ اللّٰهَ مٰا اَمَرَهُمْ وَ یَفْعلونَ مٰا یُؤْمَرونَ**[1] . مثل میّت در یدغسّال که به امر و اراده اوست این‌ها نیز به امر حق حرکت می‌کنند تا اراده ایشان عین اراده حق شود که فرمود: **اذا شِئْنٰا شٰآءَاللّٰهُ وَ یُریدُاللّٰهُ مٰا نُریدُ**[2] و آل محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: **نَحْنُ مَحٰالُّ مَشِیَّةِ اللّٰهِ**[3] در بعض حکایات نقل شده که وقتی یکی از اولیاء الله در کشتی بود پس موج شدید شد و اهل کشتی مشرف بغرق شدند، پس به آن ولی پناه جستند و استدعا نمودند که دعاکند و نجات بیابند. آن ولی گفت که من نمی‌توانم بر پروردگار خود اعتراض کنم و در کارش چون و چرا نمایم. من گروهی از اولیاء می‌شناسم که زبانشان از دعا بسته باشد. پس هرقدرالحاح کردند اجابت نکرد تا آنکه کار سخت شد و اهل کشتی صداها بلند کردند و تضرّع و زاری نمودند. در آن حال آن ولی لبهای خود را حرکت داد موج فوراً ساکن شد و همه سالم شدند. پس یکی از ملازمان خاص آن ولی خدمتش عرض کرد که: خبر ده مرا که چه دعائی خواندی و به چه چیز از خدا نجات طلبیدی که به این زودی موج ساکن شد فرمود که: **اِنّٰا نَتْرُکُ مٰا نُریدُ لِمٰا یُریدُ فَاِذٰا اَرَدْنٰا تَرَکَ مٰا یُریدُ لِمٰا نُرِیدُ** یعنی ما اراده خود را برای اراده حق وا می‌گذاریم پس چون ارادهٔ چیزی کنیم حق نیز ارادهٔ خود را برای ما وا می‌گذارد و معلوم است که تا ارادهٔ بنده اراده حق نشود متعلق اراده حاصل نمی‌شود چنانچه فرمود: **یَابْنَ اٰدَمَ تُریدو اُرِیدُ وَ لٰا یَکوُنُ اِلّٰا مٰا**

۱- دعای سوم صحیفهٔ سجّادیّه. ترجمه: از آنچه که خداوند امر فرموده سر پیچی نمی‌کنند و به آنچه خداوند فرمان داده عمل می‌کنند.

۲- مستدرک سفینة البحار ج ۴ ص ۲۵۱. ترجمه: هر گاه ما چیزی بخواهیم و آن را اراده کنیم خداوند نیز همان را خواسته و اراده می‌کند.

۳- مشارق انوار الیقین ص ۵۸. ترجمه: ما خاستگاه مشیت پروردگاریم.

اُرِیدُ[۱]. شکی نیست که هر یک از اصحاب سیدالشهداءؑ دارای مقامی بودند که اگر اراده و دعا می‌کردند برای نجات خود یا هلاکت دشمن‌های خود اجابت می‌شد و لکن تسلیم حق و مولای خود شده بودند و به مضمون:

اِنَّ اللّٰهَ شٰاءَ اَنْ یَرٰاکَ قَتیلاً[۲]. خود و امامشان غیر مشیت حق مقصود و مطلوبی نداشتند.

در دایــره امکــان مــا نـقطه‌ی تسـلیمیم

رأی آنچه تو اندیشی حکم آنکه تو فرمایی

این بود که بعضی مواقع که ابی عبداللهؑ بر بعضی از آن قوم نفرین کرد فوراً اثر کرد و آن دشمن هلاک شد و در کتب مفصله مسطور است.

بیست و نهم: حواریین سیدالشهداءؑ دارای مقام سبقت در شهادت بودند و در مقام فداکاری و امتثال امر امامشان باکمال شوق به عالم بقاء و جوار رحمت حق به یکدیگر سبقت می‌گرفتند. که **اَلسّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ**[۳] و تـا اصـحاب باوفا بودند نگذاردند احدی از شاهزادگان حقیقی و بنی هاشم کشته شوند و خود را پیش قدم آنها نمودند و مخفی مباد که پیشی گرفتن به مرگ و اهتمام به این عمل در نزد اهل دانش جز برای مقصود عالی و نیت صادقه که به تقاضای ایمان و عقیده به عالم بقاء و وصال معشوق و محبوبی که وصول بآنرا به هزار درجه بالاتر و بهتر از زندگانی در این عالم فانی و سرابی می‌دانستند، برای مطلب دیگر نمی‌توان دانست و بشمار آورد زیرا که انسان وقتی که در اثر عقیده قلبی و یقین صادق میل بعالم و جوار رحمت حق پیدا کرد، البته ترک دنیا و شهادت را بـر زنـدگانی حـاضر آلوده بذلت و نکبت ستم زدگی ترجیح دهـد. **لٰا اَرَی الْمَوْتَ اِلّٰا سَعٰادَةً وَ لٰـا الْـحَیٰوةَ مَعَ**

۱- توحید شیخ صدوق ص ۳۳۷. ترجمه: ای فرزند آدم، تو هم اراده می‌کنی و مـن هـم اراده مـی‌کنم ولی واقع نمی‌شود چیزی مگر آنچه که من بخواهم.

۲- لهوف ص ۴۰. ترجمه: خداوند اراده نموده که تو را کشته ببیند.

۳- آیات ۱۰ و ۱۱ سورهٔ واقعه.

الظّالِمینَ اِلّا بَرَماً[1] . و برای رسیدن بآن البته پیشی جوید و برای چنین مسابقه و پیشی‌گیری و فداکاری در تواریخ، عالم مردانی بمانشان داده. چنانچه در اصحاب حضرت خاتمﷺ و غزوات بدر و حنین و غیره شنیده شد و خداوند در سورهٔ احزاب از مردانگی و نیت صادقه آنها خبر داده، **مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقُوا ماعاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ**[2] یعنی بعضی از مؤمنین مردانی می‌باشند که بر آنچه با خدا پیمان بسته‌اند راستگو هستند و عقیدهٔ شان آن بود که حضرت سیدالشهداءؑ فرمود: میان دنیا و آخرت یکقدم است و مقامات عالیه خود را در این عالم مشاهده نمودند و لذایذ بهشتی را بالمشارفه در این سرا بکامشان یافتند و می‌توان گفت این مقام سبقت و مسابقه بالاترین و شریفترین مسابقه‌ها و این مرگ گواراترین مردنها بشمار آید و تاریخ دنیا گروهی را در چنین مسابقه بمرگ و شهادت و پیش روی به سوی شمشیر و تیر بهتر و بالاتر از حواریین سیدالشهداءؑ نشان نداده و بطوری سرگرم این راه و شهادت بودند که در اثر شهود نور تجلی محبوب و استیلاء سطوت مقام عشق و محبت بر قلب و حواس ایشان الم و درد شمشیر و خنجر نمی‌یافتند و احساس نمی‌کردند.

از جام ولای تو چنان مست و خرابم کز بی خبری من نشناسم سرو دستار

رسول خداﷺ است که فرمود: **لا یَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ حَدیدٍ**[3] یعنی نمی‌یابند به بدن خود درد رسیدن شمشیر و نیزه را، چنانچه بعضی از عامهٔ مردم وقتی که از امری از امور دنیا که معشوق و محبوب آنهاست و در نظر آنها اهمیّتی داشته باشد اگر صدمه و جراحتی وارد بدن آنها شود التفات ننموده و درک نکنند بآن در اشتغال بآن عمل.

سی ام: حواریین حضرت حسین‌بن علیؑ دارای مقام فتوت و صفا بودند. خداوند در قرآن فرموده: **اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُمْ هُدیً**[4] . فتوت اسم است از

۱- لهوف ص ۴۸. ترجمه: مرگ را چیزی جز سعادت و خوشبختی نمی‌دانم و زندگی با ظالمان و ستمگران را جز بدبختی و تیره روزی نمی‌دانم.

۲- سورهٔ احزاب آیهٔ ۲۳.

۳- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۸۰.

۴- سورهٔ کهف آیه ۱۳. ترجمه: آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، ما نیز بر هدایتشان افزودیم.

برای مقام قلب صافی از صفات رذیله نفسانی از حرص دنیا و طمع و خود خواهی و انانیّت و قساوت و حقد و حسد. چنانچه اصحاب سیدالشهداء علیه‌السلام بتابش نور ولایت و تجلیّات و جذبهٔ حسینی از همه کدورات و صفات رذیلهٔ نفسانی مصفّا شدند و با صفای دل رو بحق آوردند و به صفای نور علم شریعت و متابعت و تادّب به‌آداب رسالت بوصال محبوب و مقصود رسیدند «**فَزِدْ نٰاهُمْ هُدیً**؛ پس بر هدایتشان افزودیم».

و این مقام صفا مقام توحید حقیقی است که موحّد عارف به واسطه صفای قلب و استغراق در لجهٔ بحر شهود از وجود خود ذاهل و غافل شود، مثل شخصی که در آینه نظر کند و برای آنکه مستغرق جمال خود است آینه را نبیند و لکن نمی‌توان گفت که آینه نیست شد و یا آینه جمال شد.

از صفای می و لطافت جام — در هم آمیخت رنگ جام مدام
همه جام است و نیست گوئی می — یا مدامست و نیست گوئی جام
یا هوا رنگ آفتاب گرفت — رخت برداشت از میانه ظلام

پس مراتب حیات برای شهداء کربلا محقق و مبرهن است زندگی به نیک نامی در عالم ناسوت برفعت و علوّ همّت.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز — مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند

و زندگی بروح الایمان و توحید حقیقی. زیرا وقتی که موحّد خود را در نور توحید فانی و مستهلک بیند، و جمیع اجزای خود را در نور حق مانند ذرات در نور آفتاب متلاشی بیند، نه آنکه معدوم شود بلکه از خود بیخود و ذاهل گردد. چنانچه در مثال شنیدی که اهل عرفان این توحید را توحید عینی و فناء جزئی و تجلی شهودی و برقی و تجریدی نامند و در حدیث وارد است که موسی از پروردگار خود از فتوت سوال نمود: **قٰالَ تَعٰالیٰ اَنْ تَرِدْ نَفْسَکَ اِلَیَّ طٰاهِرَةً کَمٰا قَبِلْتَهٰا مِنّي طٰاهِرَةً**. یعنی

پاک باین عالم آمدی پاک هم برگردی **اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ**[1].

سی و یکم: حواریین حضرت حسینؑ به مقام بقاء بعدالفناء رسیدند، چراکه فنا بر طرف کردن حجب ناسوتیست بانوار لاهوتی، بعبارت دیگر آزادی از رقیّت هستی و انانیّت خود و فانی شدن در نور حق.

دارم چه ساقی آن جام باقی — از پای تا سر گشتم همه لا
نه اسم و رسمی نه وضع و شکلی — آنجا یکی شد اسم و مسمّی

***

زنده کدامست بر هوشیار — آنکه بمیرد بسر کوی یار

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّٰهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ[2]. خدا می‌فرماید: شهداء در راه حق زنده‌اند و نزد پروردگارشان ارتزاق می‌کنند. چون شهید از زندگانی عاریتی خود در راه حق گذرد و موانع جسم و جسمانیه زایل گردد و **فانی فی الله** شود و چون حیات حقیقتی نیست مگر برای خدا **لا حَیَّ اِلَّا اللّٰه**[3] پس شهید زنده به زندگانی حق است و باقی به بقای او.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما

و آن ارتزاق فیض دمادم حق است که دائم به او می‌رسد.

از هستی خویش اگر تو غافل نشوی — هرگز بمراد خویش واصل نشوی
از بحر ظهور تا بساحل نشوی — در مذهب اهل عشق کامل نشوی
موانع تا نگردانی ز خود دور — درون خانهٔ دل نایدت نور

و سرّ این معنی آن است که بنده مادامیکه خود را بیند حق از او دور است و بر کنار است و چون از خود کناره کند و از هستی و انانیّت خود بگذرد دیگر او را از

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۶. ترجمه: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.

۲- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۹.

۳- ترجمه: هیچ زنده‌ای جز خدا وجود ندارد.

وصال حق چاره نیست. پس بقدر نیستی بنده، هستی حق بر او ظاهر شود و جلوه کند این است که در رکوع که قسمتی از خضوع و تعظیم بنده است برای حق **سُبْحٰانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ** می‌گویی و در سجده که کمال و منتهای افتادگی است یعنی بالاترین اعضای خود را که صفحهٔ پیشانی تست می‌گذاری بر خاک که پست‌ترین چیزها و تحت اقدامست و می‌گوئی **سُبْحٰانَ رَبِّیَ الاَعْلیٰ وَ بِحَمْدِهِ** یعنی او در منتها مرتبه ربوبیت است و بنده در ادنی مرتبهٔ عبودیّت که مقام فنا است می‌باشد «**کُلُّ مَنْ عَلَیْهٰا فٰانٍ وَ یَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُوالجَلٰالِ وَ الاِکْرٰامِ**[1]؛ هرچه غیر خداست فانی و از بین رفتنی است تنها چیزی که باقی می‌ماند وجه پروردگار صاحب جلال و با عظمت و گرامی توست».

تا با خودی تو هرگز دیدار حق نبینی — وآندم که بیخود آئی با حق کنی ملاقات

تَرَکْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوٰاکٰا — وَ اَیْتَمْتُ الْعَیٰالَ لِکَی اَرٰاکٰا[2]

باشد هوسم که خاک پای تو شوم — مجذوب دو چشم دلربای تو شوم

آندم که زند آتش عشقت شعله — خواهم که بجان و دل فدای تو شوم

۱- سورهٔ الرحمن آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- تحفة السنیّة ص ۲۶۲. ترجمه: از مردم بریدم در راه عشق تو، اهلم را یتیم گذاشتم تا تو را ببینم.

باب هشتم

«در بیان فضیلت جهاد، اقسام جهاد و افضل آن و بیان مجاهدات و خصایص و امتیازات آن حضرت»

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ: فَضَّلَ اللّٰهُ الْمجٰاهِدینَ عَلَی الْقٰاعِدینَ اَجْراً عَظیماً[1] . امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اَللّٰهَ اَللّٰهَ في الْجِهٰادِ بِاَمْوٰالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ وَ اَلْسِنَتِکُمْ[2] یعنی مردم شما را به خدا، شما را به خدا دربارهٔ جهاد بمالتان و جانتان و زبانتان. و ثواب جهاد در نهایت باشد. امّا در باب جهاد بجان و شهادت وارد شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و روایت شده که فرمود:

کُلُّ حَسَنٰاتِ بَني اٰدَمَ تُحْصیهٰا الْمَلٰائِکَةُ اِلّٰا حَسَنٰاتِ الْمُجٰاهِدینَ فَاِنَّهُمْ یُعْجِزُونَ عَنْ عِلْمِ ثَوٰابِهٰا[3] .

ملائکک اندازهٔ ثواب تمام حسنات بنی آدم را می‌دانند مگر ثواب حسنات مجاهدان را که قادر به شمارش آن نبوده و چنین علمی ندارند.

و فرمود هیچکس نیست که داخل بهشت شود پس آرزو کند که از آن بیرون شود مگر شهید که آرزو می‌کند بازگردد بدنیا و کشته شود ده مرتبه برای آنچه می بیند از کرامت خداوند عزوجل برای شهداء[4] و در صحیفهٔ حضرت رضا علیه السلام و تفسیر ابوالفتوح خزاعی نقل شده از امیرالمؤمنین علیه السلام که سئوال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از ثواب جهاد در راه خدا، آن جناب فرمود: که مجاهدین چون اراده بیرون رفتن به جهاد کنند خداوند برات نجات از آتش برای ایشان بنویسد و هرگاه اسباب تهیه کنند خداوند به ملائکه فخر نماید به ایشان و چون با اهل خود وداع کنند گریه کنند برایشان دیوارها و خانه‌ها و از گناهان بیرون آیند چون بیرون شدن مار از پوست و

۱- سورهٔ نساء آیهٔ ۹۵. ترجمه: و خداوند مجاهدان را بر نشستگان در راحتی با اجر و ثوابی عظیم برتری داده است.

۲- نهج البلاغه نامهٔ ۴۷.

۳- مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۳.

۴- کنزالعمال ج ۴ ص ۴۱۱، میزان الحکمة ج ۲ ص ۱۵۱۵.

می‌نویسند برای ایشان از هر روزی عبادت هزار مرد که عبادت کرده باشند خدا را هزار سال که سالی سیصد و شصت روز باشد و هر روزی بقدر عمر دنیا باشد و چون با دشمن مقابل شدند قطع شود علم اهل دنیا از ثواب آنها و چون از اسب بیفتد قبل از رسیدن بزمین حورالعین او را بشارت دهد بکرامت خداوند و آنکه برای اوست نزد خداوند **مٰا لٰا عَیْنٌ رَاَتْ وَ لٰا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لٰا خَطَرَ عَلیٰ قَلْبِ بَشَرٍ**[1]. پس ذکر فرمود تفصیل حور و قصرهائی که برای مجاهد هست و آنکه شفاعت می‌کند در هفتاد هزار از اهل بیت خود و همسایگان او و با حضرت رسول ﷺ و با ابراهیم خلیل ﷺ باشد[2]. قطب راوندی در کتاب «لُبُّ اللباب» روایت کرده که حضرت رسول ﷺ به جابربن عبدالله انصاری که پدرش در غزوهٔ احد شهید شد فرمود: خدا به پدرت فرمود: از من درخواست کن تا عطا کنم به تو، پس پدر تو خواست: سوال می‌کنم از تو که مرا بدنیا برگردانی که بار دیگر جهاد کنم تا کشته شوم. خداوند عزوجل فرمود: بر نمی‌گردانم کسی را بدنیا، چیزی غیر از این از من درخواست کن. عرض کرد: خدایا پس خبر ده زندگان را بآنچه در آن هستیم از ثواب تا زیاد شود رغبت ایشان در جهاد تا کشته شوند و به نزد ما آیند. پس خداوند فرمود: **انا رَسُولَک اِلَی المؤمنین** و این آیه شریفه نازل شد[3].

﴿وَ لٰا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّٰهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیٰاءٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحینَ بِمٰا اٰتیٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ[4]﴾

یعنی گمان نکنید آن کسانی که کشته شدند در راه خدا مرده باشند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند و خوشنودند بآنچه خداوند به آنها داده از فضل و احسان خود. اما در باب جهاد بمال که عبارت از صرف نمودن مال است در راه خداوند که آن یک مرتبه از موت احمر است و جهاد با نفس است بزبان عرفا در مصرف غزوات فی سبیل الله و صدقات جاریه از مستحب و واجب و دادن زکوة و خمس و غیره و اجر و ثواب آن در اخبار

۱- ترجمه: چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده.

۲- صحیفة الرضا(ع) ص ۲۶۷ تا ۲۷۰.

۳- مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۲.

۴- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۹.

کثیره مذکور است. خداوند در قرآن می‌فرماید: **اِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیرِ لَشَدیدٌ**[1] یعنی فرزند آدم مال دنیا را سخت دوست دارد، پس اگر برای خدا از مال خود گذشت مجاهده با نفس کرده و نزد خدا مقام عالی و اجر عظیم دارد و مکرّر خداوند در مدح انفاق کنندگان فرمود: **وَ یُطْعِمُونَ الطَّعٰامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ اَسیراً**[2]. چه آنکه بسی هست پسر آدم از جان می‌گذرد و برای صرف مال حاضر نیست، یا خود را بزحمت‌ها می‌اندازد برای جمع مال یا بعذاب خداوند گرفتار می‌کنند بواسطهٔ بخل و عدم انفاق چنانچه از حضرت باقر﵇ است:

اَلَّذی یَمْنَعُ الزَّکٰوةَ یُحَوِّلُ اللّٰهُ مٰا لَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ شُجٰاعاً مِنْ نٰارٍ لَهُ ریمَتٰانِ فَیُطَرِّقُهُ ثُمَّ یُقٰالَ لَهُ اَلْزِمْهُ کَمٰا لَزِمَکَ فِی الدُّنْیٰا[3].

یعنی کسی که منع می‌کند زکوة را خداوند در قیامت آن مال را می‌گرداند بمار عظیمی از آتش که دودهن داشته باشد و طوق زند به گردن او و گفته شود به او که ملازم او باش چنانچه در دنیا از او جدا نشدی و فرمود حضرت صادق﵇ علی الروایة: کسی که منع کند قیراطی از زکوة را نه مومن است و نه مسلم و نه احترام دارد[4]. در کتاب علی﵇ **اِذٰا مَنَعُوا الزَّکٰوةَ** وقتی که منع زکوة نمودند زمین منع می‌کند برکات خود را از زراعت و میوه و معدنها و پیغمبرﷺ فرمود پنج نفر را از مسجد بیرون کردند، برای آنکه زکوة نمی‌دادند[5] و خطاب می‌شود به تارک زکات **مُتْ اِنْ شِئْتَ یَهُودِیّاً وَ اِنْ شِئْتَ نَصْرٰانیاً**[6] و منجمله از واجبات مالی خمس است، ثواب و اجر آن برای مؤمنین بسیار است و در باب عقاب و عذاب تارک آن درکتاب بحار است. نقل شده در باب خمس، توقیع امام زما(عج):

۱- سورهٔ عادیات آیهٔ ۸.

۲- سورهٔ دهر (انسان) آیهٔ ۸. ترجمه: و در راه دوستی او (یعنی خداوند) بر فقیر و یتیم و اسیر طعام می‌دهند.

۳- میزان الحکمه ج ۲ ص ۱۱۴۹ به نقل از بحارالانوار ج ۹۳ ص ۸.

۴- تذکرة الفقهاء ج ۱ ص ۲۰۰. ۵- همان.

۶- الغدیر (علامه امینی) ج ۳ ص ۱۵۵. ترجمه: بمیر اگر خواهی یهودی باشی و اگر خواهی نصرانی (یعنی مسلمان نیستی).

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰائِکَةِ وَ النّٰاسِ اَجْمَعِینَ عَلیٰ مَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ اَمْوٰالِنٰا دِرْهَماً[۱].

یعنی لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر کسی که حلال بداند درهمی از حقوق ما را.

و از اَبی بصیر روایت شده: قٰالَ قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام اَصْلَحَکَ اللّٰهُ مٰا اَیْسَرَ مٰا یَدْخُلُ بِهِ الْعَبْدُ النّٰارَ قٰالَ مَنْ اَکَلَ مِنْ مٰالِ الْیَتِیمِ دِرْهَماً وَ نَحْنُ الْیَتِیمُ[۲] ابوبصیر می‌گوید به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: کمتر چیزیکه بنده بسبب آن داخل در آتش می‌شود چیست؟ فرمود کسی که بخورد از مال یتیم درهمی را و مائیم یتیم و صدوق علیه الرَّحمة فرموده:

اَلْیَتِیمُ مُنْقَطِعُ الْقَرِینَ[۳] وَ عَنْ اَبیعَبْدِاللّٰه اِنَّمٰا یَکُونُ اَشَدُّ النّٰاسُ اَحْوٰالاً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِذٰا قٰامَ صٰاحِبُ الْخُمْسِ فَقٰالَ یٰا رَبِّ خُمْسی[۴].

بدترین حال مردم روز قیامت وقتی است که صاحب خمس برخیزد و حق خمس خود بخواهد.

«وَ عَنْ نٰاحِیَةِ الْمُقَدَّسَةِ وَ مَنْ اَکَلَ مِنْ اَمْوٰالِنٰا شَیْئا فَاِنَّمٰا یَاْکُلُ فی بَطْنِهِ نٰاراً وَ سَیَصْلیٰ سَعیراً[۵]؛

روایت از امام عصر(عج) رسیده است که فرموده‌اند: هرکس از موال ما چیزی را بخورد همانا آتش را وارد شکم خود کرده است و بزودی وارد آتش مشتعل خواهد شد».

در حدیث وارد است که درجهٔ ثواب صدقه و احسان مراتبی دارد یک بر ده حسنه خداوند عطا فرماید و آن صدقه به فقیر سالم است و یک بر هفتاد صدقه بر عاجز است و یک بر صد آن صدقه برحم است و صدقه یک بر هفتصد است و آن به والدین است و یک بر هفتصد هزار عوض می‌دهد و آن صدقه بر اهل علم دین است که از تمام اینها بالاتر است چراکه حیات اسلام و دین مردم بعلم است و آنچه مردم از دین شنیده و می‌دانند از اهل علم است. بوسیله این قشر شنیده و می‌دانند و اما جهاد بزبان، پس مقصود از آن وعظ و موعظه است که یک درجه از امر

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۰۰.
۲- وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۱۸۳.
۳- ترجمه: یتیم آن کسی است که حقش را از او گرفته‌اند.
۴- من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۴۳.
۵- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۹۹.

بمعروف و نهی از منکر است و در قرآن فرموده: **کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأمُرونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ** [۱]. بس است در فضیلت وعظ، آنکه این از افعال حق تعالی است که فرموده: **یَعِظُکُمُ اللّٰهُ** [۲] و مقام حضرت رسالت است: **قُلْ اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ اَنْ تَقومُو اللّٰهِ** [۳] وَ عامّه وَ خاصّه روایت کرده‌اند: در حضور مبارک حضرت رسول ﷺ مذاکره از دو مرد شد که یکی بعد از نماز واجب بمواعظ و نصایح و تعلیم مردم مشغول می‌شد و یکی شبها را به عبادت و روزها را بروزه مشغول بود. پس عرض کردند: کدامیک افضل هستند؟ فرمود: **فَضْلُ الْاَوَّلِ عَلَی الثّانی کَفَضلي عَلیٰ اَدْنٰیکُمْ** فضیلت مرد اول بر دوم مثل فضیلت من است بر پست‌ترین شماها [۴]. و بروایت دیلمی در ارشاد القلوب چنین است **فَضْلُ الْاَوَّلِ کَفَضْلي عَلَی الاَنٰامِ** یعنی فضیلت و مزیت مرد اول بر مرد دوم مثل فضیلت من است بر مردم و درکتاب بحار است که **ما تَصَدَّقَ النّاسَ بِصَدَقَةٍ مِثْلُ عِلْمٍ یَنْشُرُ** [۵] یعنی تصدق نداده‌اند مردم بصدقه‌ای مثل علمی که منتشر شود بگفتار یا کتابت. حضرت ابوالفضل ؑ سه مرتبه از جهاد را درکربلا نمود بلکه جهاد اکبرکه جهاد با نفس است نمود و در ابواب لاحقه شرح و بیان آن خواهد شد. این بود که ابی عبدالله ؑ بعد از شهادت آن مظلوم فرمود:

وَ جاهَدْتَ فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ [۶].

۱- آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ آل عمران است که می‌فرماید: شما بهترین امتی هستید که بیرون آورده شدید برای مردمان، که هم به نیکی امر می‌کنید و هم از منکر نهی می‌کنید.

۲- سورهٔ نور آیهٔ ۱۷. ترجمه: خداوند شما را موعظه می‌کند.

۳-آیهٔ ۴۵ سورهٔ مبارکهٔ سبا است که می‌فرماید: بگو من شما را موعظه می‌کنم به راه واحدی که قیام کنید برای خدا دو نفری یا تنها.

۴- بحارالانوار ج ۶۱ ص ۲۴۵.

۵- بحارالانوار ج ۲ ص ۲۵.

۶-کلمات الامام‌الحسین(ع) ص ۴۷۴. ترجمه: و در راه خدا آنگونه که شایسته و حق او است مبارزه کردی.

باب نهم

«در بیان خصایص، فضائل، علم و کمالات حضرت ابوالفضل﵇ است»

بدانکه فضل در این مقام که مقام تفضیل و مدح است بمعنای زیادتی و مزیّت درچیزی است که کمال باشد، مثل علم که افضل و اشرف همه فضایل است، چرا که آن مطلوب و مرغوب است لذاته و لغیره و نزد تمام ملل و مذاهب تقرّب به خداوند منوط به علم است و نزد عوام و خواص محبوب و ممدوح است، بلکه در حیوانات موجب فضل و مزیت است چنانچه در کلب معلّم صید و زنبور عسل دیده می‌شود و اجمالاً فضیلت به علم و عمل است و آن جناب چون در علم و عمل ممتاز بود او را ابوالفضل﵇ گفتند. چنانچه کسی را که منشاء خیرات کثیره باشد ابوالخیر و یا منشاء شرور کثیره باشد ابوالشرور گویند. اگر چه بعضی گفته‌اند که حضرت ابوالفضل﵇ را پسری بوده که نامش فضل بوده و لکن مسلم است که حضرت ابوالفضل﵇ از اکابر و افاضل فقها و علماء اهل‌بیت﵈ بوده. معلوم است کسی که زیر آفتاب ولایت و حجر شاه ولایت در مدرسهٔ امامت حضرت حسن﵇ و حضرت حسین﵇ تربیت شده و کسب علم و نورانیت نموده باشد ما یعنی طبقه رعیت را درک مقام و مرتبه فضل او میسر نباشد.

یک دهن خواهم به پهنای فلک　　　تا که گویم مدح آن رشک ملک

او دارای علم ربّانی بوده، در روایتی نقل شده در شأن آن جناب که: **اِنَّهُ ذَقَّ الْعِلْمَ ذَقاً ذَقَّهُ‌اَیْ اَطْعَمَهُ**[1] یعنی آن جناب در کودکی علم آموخته، چنانچه کبوتری بچّهٔ خود را غذا و آب می‌خوراند و هم یعنی چشنده است علم را چشیدنی.

در کتاب مستدرک الوسائل روایت شده از کشکول شهید اول علیه الرحمة که ابوالفضل﵇ را در زمان طفولیت، امیرالمؤمنین﵇ به یک زانو گذارده و علیاجناب زینب﵍ را بر زانوی دیگر و ابوالفضل﵇ تازه به سخن آمده بود. حضرت به او فرمود: بود بگو یک. گفت: یک. پس فرمود: بگو دو. عرض کرد: به زبانی که یک

۱- اسرار الشهادة ص ۳۲۴.

گفته‌ام دو نمی‌گویم. حضرت او را بوسید. زینب عرض کرد: ای پدر آیا ما را دوست داری؟ فرمود: بلی ای فرزند. عرض کرد: محبت خالص برای خداست و لا محاله و نسبت بما شفقت است[1]. پس حضرت او را بوسید. و بالاتر مدح و بیانی که سزاوار آن حضرت است آن کلامی است که در کتاب عمدة الطالب از ابی نصر بخاری از مفضل بن عمر که بقول ارشاد از خاصّه و ثقات سرّ امام بوده از حضرت صادق که فرمود:

کٰانَ عَمُّنَا الْعَبّاسِ بْنِ عَلِیٍ نٰافِذُ الْبَصیرَةِ صُلْبَ الایمٰانِ جٰاهَدَ مَعَ اَبیعَبْدِاللّٰهِ وَ اَبْلٰا بَلاءً حَسناً وَ مَضیٰ شَهیداً[2].

عموی ما عباس بن علی(ع) بصیرتی نافذ و بینشی عظیم و ایمانی شدید داشت، در محضر امام حسین(ع) جهاد نمود و (در راه حضرتش) جانبازی و ایثاری تمام نمود و به شهادت رسید.

الٰا وَاللّٰهِ کُلُّ الصِیْدِ فِي جَوفِ الفَرٰا[3].

حدیث دیگر در بیان خصایص فضائل آن جناب روایت مشهوری است که از صدوق(ره) در کتاب خصال و امالی و در بحار مجلسی(علیه‌الرحمه) و در کتاب عوالم بحرینی نقل شده از ابوحمزه ثمالی که علی‌بن الحسین نظر فرمود به سوی عبیداللّه ابن عباس‌بن علی‌بن ابیطالب اشک آن حضرت جاری شد، فرمود: روزی نگذشت بر رسول خدا مثل روز احد که کشته شد در آن حمزة بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا و بعد از آن روزی نگذشت بر آن حضرت مثل روز موته شام که کشته شد در آن پسر عمش جعفربن ابیطالب پس فرمود و **لا یوم کیوم الحسین** و نبود روزی مثل روز عاشورای حسین که سی هزار مرد که خود را از این امت می‌دانستند او را محاصره کردند و تقرب می‌جستند هریک به سوی خدا به ریختن خون آن حضرت، او خدای را به خاطر ایشان می‌آورد و قبول نمی‌کردند موعظهٔ او را تا آنکه او را از راه ظلم و عدوان شهید کردند. بعد فرمود: خدا رحمت کند عباس را که اختیار کرده حیوة آن حضرت را بر حیوة

۱- مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۲۱۵.   ۲- عمدة الطالب ص ۳۵۶.

۳-همان. ضرب المثل عربی است: آگاه باشید که به خدا سوگند تمام شکارها کم از شکار (شیرنر) است.

خود و متحمل بلا شد و خود را فدای برادر خود نمود تا آنکه دو دست او را قطع کردند. پس خداوند عوض آن دو بال به او کرامت فرمود که طیران می‌نماید بآن دو بال با ملائکه در بهشت، چنانچه به جعفربن ابیطالب علیه‌السلام دو بال عطا فرمود بدرستیکه برای عباس علیه‌السلام در نزد خداوند عزوجل درجه‌ای است که غبطه و رشک می‌برند بر او شهداء در روز قیامت[1]. در روایت دیگر جمیع الشهداء وارد شده و صدوق(ره) بعد از ذکر این روایت در خصال فرموده آنرا با سایر اخبار ماثوره در فضیلت اباالفضل علیه‌السلام که آنرا درکتاب مقتل الحسین علیه‌السلام نوشته‌ام.[2] و از این بیان آنمرحوم معلوم می‌شود اخبار در فضیلت آن جناب زیاده بر این بوده و مقتل تألیف آنمرحوم مثل بسیاری ازکتب شیعه از دست رفته و از حدیث مذکور چند مطلب معلوم می‌شود.

مطلب اول: شدّت علاقه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بجناب ابوالفضل علیه‌السلام مثل شدّت علاقه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به حمزه سیدالشهداء علیه‌السلام و جعفر طیار علیه‌السلام و منقول از فرمایشات خود سیدالشهداء علیه‌السلام است که به اباالفضل علیه‌السلام فرمود: **اَلْآنَ اِنْکَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي وَاضَيْعَتٰا بَعْدَکَ يٰا اَخِي**[3] و از آن روایت که درکتب مقاتل نقل شده که بعد از شهادت ابوالفضل **بٰانَ الاِنْکِسٰارَ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ** علیه‌السلام[4] چهره مبارک آن حضرت شکسته شد، این مطلب روشن است.

مطلب دوم: نهایت قرب آن جناب بامام علیه‌السلام است یکی از جهت رفعت درجهٔ ابوالفضل علیه‌السلام و برتری او بر سایر شهداء بعد از سیدالشهداء علیه‌السلام. پس معلوم می‌شود مقام او بعد از مقام امام است و بعد از مقام امام مقام اوست و دیگر آنکه چنانچه هرچه با شمس ظاهری و آفتاب مواجهه پیدا کرد باندازه مواجههٔ خود کسب نورانیت می‌کند و هر قدر دور و مواجه باشد تاریک و ظلمانی است، شمس حقیقت

۱- خصال ص ۶۸ و امالی (شیخ صدوق) ص ۵۴۸، بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۷۴ و عوالم ص ۳۴۹.

۲- خصال صدوق ص ۶۸.

۳- عوالم ص ۲۸۵. ترجمه: اکنون کمرم شکست و چاره‌ام کم شد وا مصیبتا بعد از تو ای برادر.

۴- شجره طوبی ج ۲ ص ۲۹۹. ترجمه: آثار شکستگی در چهرهٔ حسین(ع) نمایان شد.

و آفتاب نبوت و ولایت هم که طلوع کرد، هر نفس که متابعت تامه نمود و قدم جای قدم نبوت و ولایت گذارد که: «**قَلْبي لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ وَ اَمْري لِاَمْرِكُمْ مُتَّبِع**[۱]؛ قلبم دوستدار قلب شماست و کارهایم همان کارهای شماست (در کارها از شما تبعیت می‌کنم)».

در دائــــره فــرمان مــا نــقطه تســليميم

رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فـرمائی

قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوني يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ[۲]، البته کسب نورانیت تامّه خواهد کرد که فرمود: **وَالشَّمْسِ وَ ضُحيٰها وَ الْقَمَرِ اِذٰا تَليٰها وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰيٰها**[۳]. و منقول از حضرت صادق؈ است که: **اَلْقَلْبُ نُورٌ لٰا يُضيءُ اِلّٰا مِنْ اِتِّبٰاعِ الْحَقِّ وَ قَصْدِ السَّبيلَ وَ هُوَ مِنْ نُورِ الْاَنْبِيٰاءِ يُوَدَّعُ في قُلُوبِ الْمُؤْمنينَ**[۴]. یعنی قلب یک نوریست که نمی‌درخشد مگر بمتابعت حق و قصد راه حق ولی تابش نور قلب از نور تابش انبیاء و پیغمبرهاست که به امانت گذارده می‌شود در دل مؤمنین. پس نزدیکتر به شمس نبوت و ولایت و امامت آن نفسی است که **سوّاها** و بتمام معنی تابع آل محمد؈ شد و او قمربنی‌هاشم؈ است که تابع و تلو شمس ولایت حسینی شد که اجمالی از بیان آن گذشت **جٰاهَدَ مَعَ اَبي عَبْدِاللّٰهِ**؈[۵].

مطلب سوم: اشاره به تجسم اعمالست که مفاد بسیار اخبار و بعضی آیات است **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ**[۶] کسی که ذره‌ای عمل خیر کند می‌بیند اثر او را یا مجسمه او را و حضرت ابوالفضل؈ دو دست ناسوتی در راه حق داد خداونـد دو دست ملکوتی به او عطا فرمود که با ملائکه طیران کند من و تو هم می‌توانیم با دو بـال پرواز کنیم بدرجات بهشت یکی بال علم و دیگری بال عمل **اِلّٰا الَّذينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُو**

۱- مصباح المتهجد (شیخ طوسی) ص ۷۲۱.

۲- آیهٔ ۲۹ سورهٔ آل عمران است که می‌فرماید: بگو اگر خدا را دوست دارید پس مرا اطاعت کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد.

۳- آیات ۱،۲ و ۷ سورهٔ شمس است که می‌فرماید: قسم به آفتاب و درخشش آن و قسم به ماه چون از پی‌اش در آید قسم به نفس و آنچه آن را درست کرد.

۴- بحارالانوار ج ۲ ص ۲۶۵.

۵- ترجمه: در کنار ابا عبدالله(ع) مبارزه کرد.

۶- سورهٔ زلزال آیهٔ ۷.

الصّالِحٰاتِ[۱].

مطلب چهارم: عطای دو بال ظاهری و باطنی است ظاهر آن از تجسم اعـمال است که ذکر شد و باطن آن عطأی ید قضای حوائج دنیا و آخرت طبقهٔ رعیت است از مسلمانان. یعنی دو دست شفاعت است برای انجام مهمّات دنیا و آخرت مردم و آن در اثر آبرو و وجاهتی است که آن جناب را حاصل شده است از مقام تقوی و مجاهدهٔ فی سبیل الله و مثل حدیدهٔ محمات است که به واسطه مـجاورت آتش آتشین شود و کسب مقام آتشی کند و اثر و کار آتش از او ساخته آید که فرمود: **عَبْدِي اَطِعْنِي حَتّٰى اَجْعَلُکَ مِثْلِي**[۲]. و آن مقام مظهریت اسم اعظم و کلمهٔ کن وُجودیّه است و آن از آثار عبودیت حقیقه که برای این خانواده بوده و هست می‌باشد که فرمودند **نحن محال مشیة الله**[۳] که خواست آنها خواست خداوند است و یـد آنـها یـد الله است.

مطلب پنجم: مقام ایثار آن جناب است در مقام جان نثاری که **اعزّ انفس** را که جان عزیز خود باشد برای حفظ نفس مقدس حضرت ولی الله ابی‌عبدالله‌ؑ ایثار نمود. چنانچه در این حدیث شریف فرمود که اختیار کرد حیوة آن حضرت را بر حـیوة خود و باصطلاح زبان فارسی پیش مرگ آن حضرت گردید.

۱- اشاره دارد به آیه سوم سورهٔ عصر که می‌فرماید: همه زیانکارند مگر مومنین صالح و نیکوکار.

۲- فوائد العليّه ج ۲ ص ۳۹۴. ترجمه: ای بنده‌ام از من اطاعت کن تا تو را مانند خودم گردانم.

۳- مشارق انوار اليقين ص ۵۸. ترجمه: ما خاستگاه مشیت پروردگاریم.

باب دهم

﴿در بیان خصائص مبارزت و شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام﴾

من جمله از خصایص مبارزت آن جناب آنستکه باتفاق و همراهی و خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به میدان رفتند و در هیچیک از شهداء اینطور نشد. دیگر آنکه به عنوان طلب آب بیرون شد و قدم در میدان گذارد و این جنود یک رادع و مانعی از قتال و اظهار شجاعت و ظهور قدرت و قوّه آن جناب بود در مقام قتل عمومی بعنوان جهاد و کانّه آن مشک آب برای اطفال تشنه کام یک سدی بود برابر آن حضرت ازکشتن آن قوم و اِلّا بروز شجاعت و قوّه و سطوت آن شیر بیشهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله بیش از این‌ها بود. چنانچه در بعضی کتب معتبره نقل شده:

اِنَّ الْعَبّاسَ لَمّا رَایَ وَحْدَتَهُ اَتیٰ اَخاهُ وَ قٰالَ یٰا اَخی هَلْ مِنْ رُخْصَةٍ فَبَکَی الْحُسَیْنُ علیه السلام بُکٰاءً شَدیداً حَتّٰی ابْتَلَتِ اللِّحْیَةُ بِالدُّمُوعِ وَ قٰالَ یٰا اَخی کُنْتَ الْعَلٰامَةَ مِنْ عَسْکَری وَ مَجْمَعَ عَدَدِنٰا فَاِذٰا اَنْتَ غَدَوْتَ اِلَی الْجَهٰادِ یَؤُلُ جَمْعُنٰا اِلَی الشَّتٰاتِ وَ عِمٰارَتُنٰا تَنْبَعِثُ اِلَی الْخَرٰابِ فَقٰالَ الْعَبّاسُ فِدٰاکَ رُوحُ اَخیکَ یٰا سَیِّدیٰ قَدْ ضٰاقَ صَدْری مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا وَ اُریدُ اَنْ اَخُذَالثّٰارَ مِنْ هٰؤُلٰاءِ الْمُنٰافِقینَ فَقٰالَ الْحُسَیْنُ علیه السلام اِذٰا غَدُوتَ اِلَی الْجَهٰادِ فَاطْلُبْ لِهٰؤُلٰاءِ الاَطْفٰالِ قَلیلاً مِنَ الْمٰاءِ قٰالَ فَلَمّا اَجٰازَ الْحُسَیْنُ اَخٰاهُ الْعَبّاسَ لِلْبَرٰازِ بَرَزَ کَالْجَبَلِ الْعَظیمِ وَ قَلْبُهُ کَالطَّوْدِ الْجَسیمِ لِاَنَّهُ کٰانَ فٰارِساً هِمٰاماً وَ بَطَلاً ضَرْغٰاماً وَ کٰانَ جَسُوراً عَلَی الطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ فی مَیْدٰانِ الْکِفٰاحِ وَ الْحَرْبِ[1].

وقتی حضرت عباس(ع) تنهایی امام حسین(ع) را دید نزد برادرش رفت و عرض کرد: برادر جان آیا به من اجازه [میدان] می‌دهی، در این هنگام امام حسین(ع) گریهٔ شدیدی نمود به گونه‌ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش خیس شد سپس فرمود: برادرم تو علمدار سپاه من و موجب همبستگی ما هستی، اگر تو به جهاد بروی جمع ما پراکنده و همبستگی ما ویران می‌شود. حضرت عباس(ع) عرض کرد: جان برادرت فدای تو ای آقای من، دیگر سینه‌ام از زندگی دنیا به تنگ

۱- العوالم ص ۳۸۵، اسرار الشهادات ج ۲ ص ۳۹۵.

آمده است و می‌خواهم از این منافقین انتقام بگیرم. امام حسین(ع) فرمودند: حالا که به میدان می‌روی پس اندکی آب برای این بچه‌ها پیدا کن. راوی می‌گوید: وقتی امام حسین(ع) به برادرش عباس(ع) اذن میدان داد، حضرت عباس(ع) چون کوهی عظیم و در حالی که قلبش همانند صخره‌ای مستحکم و استوار بود به مبارزه برخاست، چراکه او سواری شجاع و پهلوانی دلاور بود و در پرتاب نیزه و شمشیر زنی در میدان مبارزه باکفار جسارت فراوانی داشت.

و از کلام خود آن حضرت در نقل دیگری چنین استفاده می‌شود که نه برای جهاد بمیدان رفت بلکه برای تهیه آب بود وقتی که شنید صدای العطش اطفال را.

فَلَمّا سَمِعَ الْعَبّاسُ ذٰلِکَ رَمَقَ بِطَرْفِهِ اِلَیَ السَّمٰاءِ وَ قٰالَ اِلٰهی وَ سَیِّدی اُریدَ اَنْ اِعْتَدَّ بِعَدَّتی وَ اَمْلٰاءَ لِهٰؤُلٰاء الاَطْفٰالِ قِرْبَةً مِنَ الْمٰاءِ فَرَکِبَ فَرَسَهُ وَ اَخَذَ رُمْحَهُ وَالْقِرْبَةَ فی کِتفِهِ وَ قَصَدَ الْفُراتَ [1].

وقتی عباس(ع) صدای العطش کودکان را شنید رو به آسمان نموده و عرض کرد: خدایا، ای آقا و مولای من، می‌خواهم تمام توانم را به کار گیرم و برای این کودکان مشکی پر از آب کنم، سپس آن حضرت سوار بر اسبش شد و نیزه‌اش را برداشت و در حالی که مشکی بر دوش داشت به سوی فرات رفت.

و اما مبارزت آن جناب در کیفیت آن چنانست که شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و سید در لهوف نوشته‌اند که هر دو برادر سوار بر اسب به طرف لشکر آمدند و تشنگی بر حضرت امام حسین علیه السلام غلبه کرده بود **فَرَکِبَ الْمُسَنّٰاتُ یُریدُ الْفُراتَ** پس آن حضرت از سمت بندسارها و نهرها ارادهٔ رسیدن بآب فرات کرد که از نهر غاضریّه آب بردارد [2].

مؤلف گوید ازاین عبارت معلوم می‌شود که امام علیه السلام به قصد آب و فرات حرکت فرموده وَ بَیْنَ یَدَیْهِ **اَخُوهُ الْعَبّاسُ** و حضرت ابوالفضل علیه السلام پیش روی آن حضرت بود فَاعْتَرَضَ خَیْلُ اِبْنُ سَعْدٍ، پس لشکر ابن سعد **-علیهم اللعنة-** سر راه راگرفتند و در میان ایشان مردی بود از بنی دارم که فریاد زد وای بر شما. حایل شوید بین او و بین آب و

۱- کلمات امام حسین(ع) ص ۴۷۲، اسرار الشهادات ج ۲ ص ۳۹۶.

۲- ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۰۹، اعلام الوری باعلام الهدی ج ۱ ص ۴۶۶، لهوف ص ۶۹.

نگذارید که آب بیاشامد، امام حسینؑ بر او نفرین کرد **اَللّٰهُمَّ اَظْمِاهُ** و مستجاب شد و آن ظالم تشنه بدرک واصل شد و تفصیل آن درکتب مقاتل مسطور است و جماعت کفار احاطه کردند به عباسؑ و آن جناب را از برادر جدا کردند و حضرت سیدالشهداءؑ بمرکز خود در خیمه‌ها بازگشت و عطش بر آن جناب غلبه داشت و سخت بود و مراجعت آن حضرت به خیمه‌ها برای اهتمام آن جناب بحفظ خیمه‌های حرم و ودائع امامت و نبوت بود و جناب ابوالفضلؑ تنها بر آن قوم حمله کرده و قتال نمود[1]:

فتاد حضرت عباس در میان سپاه — بسان شیر که افتد به گله‌ی روباه
ز بیم سطوت او رفت زان سپاه شریر — خروش الحذرو الامان بچرخ اثیر

و آنها که اطراف شریعه را احاطه داشتند بروایتی چهار هزار تیر انداز بودند[2] و بروایت اکسیر ده هزار مرد جنگی زره پوش بودند و اصلاً حضرت عباسؑ از آنها واهمه نداشت[3].

به هر طرف که چو شیر درنده رو کردی — ز روز حشر بیاد مخالف آوردی
چنان علانیه مرکب بخون اعدا راند — که جنگ خیبر و صفین و بدر مخفی ماند
بـرزم خصم پدر وار آنچنان کوشید — که پرده بر رخ احزاب و نهروان پوشید
چنان درید صف از جمله‌های پیوستش — که جبرئیل امین بوسه داد بر دستش
غریق بحر خجالت ز تیز دستی وی — بهر طرف ملک الموت می‌دوید از پی

و به روایت ابی مخنف و غیره هشتاد نفر از شجاعان آن قوم را کشت و مخفی

۱- همان.
۲- کلمات الامام الحسین(ع) ص ۲۷۲.
۳- اسرار الشهادات ج ۲ ص ۳۹۶.

مباد که ظهور این شجاعت در این موقع با اهتمام آن جمعیت لشگر در اطراف شریعه و صدّ مسالک برداشتن آب و آنها راکشتن و درهم شکستن و متفرق نمودن و وارد شریعه شدن و تصرف نمودن را نمی‌توان یک امر عادی شمرد و از یک جوان تشنه با دل پر غصه اینها بر نمی‌آید مگر آنکه گوئیم شیر را بچه همی ماند بدو، او کسی است که سالها **لیلاً و نهاراً سرّاً و علانیّه** در محارب و جنگها در رکاب ظفر انتساب پدری مثل اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب بوده و تمام دقائق و رموز جنگ و نقشه‌های آنرا در غلبهٔ بر خصم و کارزار با دشمن را از آن جناب آموخته و خصوصاً آن حضرت او را برای چنین روز ذخیره نموده، چنانچه مذکور شد و دشمن هم او را بخوبی می‌شناختند و تمام از او ترس داشتند و شاهد آن کلمه منسوب بحضرت است که فرمود: **اَلْیَومَ نٰامَتْ اَعیُنٌ بِکَ لَمْ تَنُمْ**[1] . و از این جهت عبیداللّه شمر -**عَلَیْهِ اللَّعْنَةُ وَالْعَذٰابُ**- را فرستاد و بخیال فاسد خود امان آورد که شاید او را به فریب دهد و از این سعادت و نصرت باز دارد و خیال خود و دیگران را راحت نماید، ولی آن یگانه تربیت شده اسلام و دامن ولایت نپذیرفت و پشت پا بردنیا و مافیها زد و به آن نظر بلند و همت ارجمند، آخرت باقی را بر عالم فانی مقدم داشت. بهر جهت با آن دل قوی و دیده عالی دشمن را متفرق فرموده و به روایت بعضی اهل تاریخ و اطلاع تا شش مرتبه لشگر کافر هجوم آوردند که نگذارند آب بردارد و آن جناب متوجه دفع آنها شده تا بالاخره آنها را از کنار فرات بسیار دور کرده و به چابکی مشک را پر کرده **وَ مَدَّ یَدَهُ اِلَی الْمٰاءِ** کف دست را پر از آب کرده و اراده کرد که با آن شدت عطش بیاشامد **فَذَکَرَ عَطَشَ الْحُسَینِ**﷣ **وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ رَمیَ الْمٰاء مِنْ یَدِهِ وَ قٰالَ وَ اللّٰهِ لٰا ذُقْتُ الْمٰآءِ وَ سَیِّدی الْحُسَیْنُ عَطْشٰاناً** و اینجا جهاد اکبر فرمود و مجاهده با نفس نمود و گفت[2] .

۱- مجالس الفاخره ص ۳۰۵. ترجمه: امروز چشمهایی به خواب می‌رود که از ترس تو خوابی نداشت.

۲- اسرار الشهادات ج ۲ ص ۴۰۲، بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۱. ترجمه: به یاد تشنگی امام حسین(ع) و اهل‌بیت(ع) افتاد و آب را از کف خویش بر زمین ریخت و فرمود: به خدا سوگند تا مولایم حسین(ع) تشنه است آب نمی‌نوشم.

یٰا نَفْس مِنْ بَعْدِ الْحُسَیْنِ هُونی　　فَبَعْدَهُ لٰا کُنْتُ اَنْ تَکُونی
هٰذا حُسَیْنٌ شٰارِبُ المَنونی　　وَ تَشْرَبینَ بٰارِدَ الْمَعینِ
هَیْهٰاتَ مٰا هٰذا فِعالَ دینی　　وَ لٰا فِعٰالَ صادِقِ الْیقینِ[1]

۱ـ ای نفس، بعد از حسین(ع) خوار باشی، و هرگز نخواهم که بعد از او زنده باشی.
۲ـ این حسین(ع) است که دل از حیات شسته و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی.
۳ـ به خدا قسم این شیوهٔ دین من و مرام هیچ انسان با یقینی نیست.

آمد بیادش از لب خشک برادرش　　شد غیرت فرات دو چشم ز خون ترش
گفتا نخورده آب گلستان حیدری　　داری تو میل آب کجا شد برادری
گر دوستی بخاک ره دوست خاک شو　　آبی بزن بر آتش او یا هلاک شو

این از آثار عشق و محبت است. چنانچه در غزوه تبوک ابوذر نتوانست همراه پیغمبر برود از کثرت قرض و اختلال احوال. آخر الامر شتر لاغری نسیه خرید، سوار شد و از عقب سپاه پیغمبر آمد. در راه شتر مُرد، جامه‌اش را بر دوش انداخت و پیاده روانه شد. پیغمبر فرمود: ابوذر است می‌آید. آبی به او برسانید که تشنه است و آب برایش بردند و نوشید. چون خدمت حضرت رسید مطهره آبی از زیر لباسهایش از پشت سر بر زمین گذاشت، حضرت پرسید: تو آب داشتی و تشنه بودی؟ عرض کرد: بلی یا رسول‌الله، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی در بین راه به سنگی رسیدم که آب باران در او جمع شده بود چشیدم بسیار شیرین و سرد بود، با خود گفتم نمی‌آشامم از این تا حبیبم رسول خدا از این آب نیاشامد.

«من آن نیم که حلال از حرام نشناسم»

پیغمبر فرمود: خدا ترا رحمت کند، تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و رستگار خواهند شد جمعی از اهل عراق که به تغسیل و تکفین تو موفق خواهند شد[2]. معیار و نشانه محبت همین است که دوست چیز خوبی نمی‌خورد و نمی‌آشامد و بدون مصاحبت دوست بگلویش فرو نمی‌رود و در این موقع یاد از محبوبش می‌کند و او را فراموش نمی‌کند. حضرت زین العابدین قریب چهل سال بعد از واقعهٔ کربلا وقت طعام و آب آشامیدن یاد از

۱ـ همان.
۲ـ بحارالانوار ج ۲۱ ص ۲۱ و ۲۲.

گرسنگی و تشنگی پدر می‌کرد و گریه می‌کرد و می فرمود: **قُتِلَ اِبْنُ رَسُولِ اللّٰهِ جَوْعاناً قُتِلَ ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ عُطْشاناً**[1] و منقول است عصر عاشورا وقتی که برای اهل بیت علیهم السلام آب آوردند علیا جناب زینب علیها السلام اول ظرف آب بدست سکینه خاتون داد، **قٰالَتْ كَيْفَ اَشْرَبُ وَ قَدْ قُتِلَ اَبي عَطْشاناً**[2] چگونه آب بیاشامم و حال آنکه پدرم تشنه کشته شد. این است که فرمودند وظیفه مؤمن و شیعه و دوست آل محمد صلی الله علیه و آله آن است که چون آب سرد بیاشامد یادی از عطش آن مظلوم کند، با آن ثواب جزیل که برای تذکر عطش آن حضرت هست در روایت داود رقّی است که گفت: خدمت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام بودم، آب آشامید، چشمهای مبارکش غرق اشک شد و فرمود: نیست هیچ بنده که آب آشامد و یاد کند از عطش حسین مگر آنکه خداوند صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او محو فرماید و صد هزار درجه در بهشت برای او بلند شود **وَ يُحْيِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثَلْجَ الْفُؤٰادِ** و فردای قیامت که روز عطش اکبر است و زبانها از شدت عطش از دهنها آویخته شده، بیاید در حالتی که سیراب آب باشد[3] ونقل نموده‌اند که: مرحوم مقدس اردبیلی(ره) چندین سال نجف بود و از آب فرات نخورد و قناعت نمود **بِاَكْلِ الْجَرِيشِ وَ مٰاءِ الْبِيْرِ وَ زِيٰارَةِ الْاَمِيرِ** یعنی نان جوین و آب شور نجف و زیارت حضرت امیر علیه السلام و چنانچه در مرض وفاتش بعضی از مجتهدین عرض کردند: اذن بفرما برای شما قدری از آب فرات بیاوریم میل فرما، سکوت نمود و رفتند قدری از آب فرات در ظرفی و قدری تربت در او حلّ نمودند و آوردند، چون چشم آن جناب به آب فرات افتاد گریه کرد، آنقدر که بحال گریه از دنیا رفت این است مقام عشق و محبت حقیقی بآل محمد علیهم السلام.

«**فَمَلَأَ الْقِرْبَةَ وَ حَمَلَهٰا عَلىٰ كِتْفِهِ الاَيْمَنِ وَ تَوَجَّهُ نَحْوَ الْخَيْمَةِ**[4]؛ وقتی که مشک را پر از آب نمود آن را بر روی دوش راست انداخت و به سوی خیمه‌ها حرکت کرد»:

بدریا پا نهاد و خشک لب بیرون شد از دریا

مروّت بین جوانمردی نگر غیرت تماشا کن

۱- وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۸۲ و لهوف ص ۱۲۱. ترجمه: پسر رسول خدا(ص) گرسنه شهید شد، پسر رسول خدا(ص) تشنه شهید شد.

۲- معالی السبطین ج ۲ ص ۸۹.

۳-کامل الزیارات ص ۲۱۲.

۴- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۱.

چون از آب بیرون شد یک نظر به اطراف کرد ببیند از کدام طرف به خیمه‌ها نزدیکتر است و جمعیت لشگر کمتر است منقول است که راوی گفت: دیدم یک سر و گردن از تمام لشگر بلندتر است، پس گویا بنظر آمد که از کنار نخلستانها سهلتر و زودتر می‌توان آب را بخیمه‌ها رسانید، پس متوجه خیمه‌ها شد از آن راه. اسحق بن جثوه گفت حمله کردیم بر او بحمله واحده و مثل ملخهای طائره تیر بجانب او انداختیم تا جلد او مثل قنفذ از کثرت سهام گردید و آن جناب با این حالت حمله کرد «**فَتَفَرَّقُوا عَنْهُ هٰارِبِينَ كَمٰا يَتَفَرَّقُ الغَنَمَ عَنِ الذِّئْبِ وَ غٰاصَ في اَوْسٰاطِهِمْ حَتّٰى قَتَلَ مِنْهُمْ عَلىٰ مٰا نُقِلَ جَمٰاعَةٌ كَثِيرَةٌ**»[1]؛[وقتی عباس(ع) به سوی دشمن حمله کرد] همگی مانند گوسفندانی که از گرگ فرار می‌کنند پراکنده شده و از مقابل آن حضرت گریختند، [امّا] حضرت خود را در میان آنان افکند و افراد بسیاری را به درک واصل نمود».

و بروایت ابومخنف صدوهشتادسوارازآنکفره به‌قتل رسانیدواین رجزمی خواند[2]:

لٰا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذِالْمَوْتَ رَقىٰ حَتّٰى اُوٰارِي فِى الْمَصٰالِيتِ لَقىٰ
نَفْسي لِنَفْسِ الْمُصْطَفىٰ الطُّهْروقٰا اِنّي اَنَا الْعَبّٰاسُ اَغْدُوا بِالسَّقٰاء
وَ لٰا اَخٰافُ الشَّرَ يَوْمَ الْمُلْتَقىٰ

۱- من از مرگ آن هنگامی که صلا بردارد بیمی ندارم، تا اینکه پیکر من نیز در میان دلیر مردان به خاک افتد.

۲- جانم به فدای جان پاک و مطهر محمد مصطفی(ص)، منم عباس(ع) که کارم سیراب سازی تشنگان است.

۳- و از مرگ و مصیبت در مصاف با دشمن هراس ندارم.

پس زیدبن ورقا-علیه اللعنة-کمین کرد از عقب نخله و معاونت کرد. دیگری او را و شمشیری بر دست راست آن جناب زد و دست مبارکش را قطع کرد. پس به چابکی شمشیر را بدست چپ گرفت و حمله کرد بر آن قوم و حال آنکه مشک بر قفاء او بود این رجز را خواند:

وَاللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمُوا يَمينى اِنّي اُحٰامي اَبَداً عَنْ دينى
وَ عَنْ اِمٰامٍ صٰادِقِ الْيَقِينِ نَجلْ النَّبِيّ الطّٰاهِرِ الْاَمِينِ[3]

۱- به خدا سوگند اگر (چه) دست راستم را قطع کردید ولی من همیشه حامی دین خود هستم.

۲- و از امامی که دارای یقین راست و درست بود و نوادهٔ پیامبر پاک و امین نیز بود حمایت می‌کنم.

۱- اسرار الشهادات ج ۲ ص ۴۰۳.
۲- مقتل ابومخنف ص ۱۷۹.
۳- همان.

این کلمه که فرمود: **اُحٰامي اَبَداً عَنْ ديني** یعنی همیشه حامی دین خود هستم. این وظیفه هر متدینی است که دائماً طرفدار دین باشد و از جان و مال و دست و قدم خود در راه دین مضایقه نکند و قتال نمود آنقدر که از جهاتی ضعف بر وجود مبارکش وارد آمد، از جهت عطش و زخم بسیار از جهت کثرت تیرها و رفتن خون بسیار از بدن شریف و قطع دست مبارک. معذلک یگانه دلیر شجاع باز دشمنان را دفع می‌نمود، تا آنکه کمین کرد حکیم‌بن الطفیل الطائی -**علیه اللعنة**- از پشت نخله، بیرون آمد و دست چپ آن حضرت را از بند دست جدا نمود و هر دو دست را خفیةً انداختند، چراکه مثل پدر بزرگوارش اسدالله علیه السلام، کسی را جرأت مقاتله و مقابله حضوری با او نبود. پس این اشعار را انشاء فرمود:

يٰا نَفْسُ لٰا تَخْشَىْ مِنَ الْكُفّٰارِ **وَاَبْشِري بِرَحْمَةِ الْجَبّٰارِ**

مَعَ النَّبِى السَّيِّدِ الْمُخْتٰارِ **قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسٰارِي**

فَاَصْلِهِمْ يٰارَبِّ حَرَّ النّٰارِ [1]

۱ـ ای نفس! از کافران نترس، تو را به رحمت خدای جبار مژده باد.

۲ـ همراه پیامبر که سروری برگزیده است، آنها دست چپم را به ظلمشان قطع کردند.

۳ـ پروردگارا آنان را وارد آتش سوزان کن.

پس تیری بمشک آب خورده و آبها ریخت و نقض شد مقصود آن جناب **وَ يَدٰاهُ تَنْضَخٰانِ دَماً فَحَمِلُوا عَلَيْهِ** یعنی از دو دست مبارکش خون می‌پاشید. پس حمله کردند بر آن مظلوم **فَوَقَفَ الْعَبّٰاسُ مُتَحَيِّراً** در این موقع آن حضرت بحالت حیرت ایستاد، چراکه نه آب دارد به سمت خیمه‌ها رود و نه دست دارد با دشمن جنگ کند و نه غیرت می‌گذارد راه فرار پیش گیرد. ناگاه تیری آمد به سینهٔ مبارکش و بروایت دیگر حکیم بن طفیل -**علیه‌اللعنة**- از وراء نخله عمودی از آهن بر سر مبارکش زد.

فَفَلَقَ هٰامَتَهُ وَ اِنْصَرَعَ عَفيراً عَلَى الْاَرْضِ يَخُورُ بِدَمِهِ وَ هُوَ يُنٰادي يٰا اَبٰا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْكَ مِنّي السَّلاٰمُ اَلٰا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْقَوْمِ الظّٰالِمينَ [2].

پس فرقش شکافت و چون ماهی سرخ گون بر زمین افتاد و در خون خویش غلطید و ندا سر داد، یا اباعبدالله درود من بر تو باد، و لعنت خدا بر گروه ظالمان و ستمگران.

۱- منتهی الامال ج ۱ ص ۲۷۹، اعیان الشیعه ج ۱ ص ۶۰۸.

۲- تظلم الزهراء ص ۱۲۰، ترجمه العباس (سردار کربلا) ص ۲۸۸.

باب یازدهم

﴿در بیان حیثیّات باطنیّه و مقامات برزخیّهٔ حضرت ابوالفضل﴾

بدانکه بنده در اثر اطاعت حق و عبودیت قادر مطلق مثل او گردد بمضمون **عَبْدی اَطِعْنی حَتّٰی اَجْعَلَکَ مِثْلی بِمِثْلِ حَدیدَةُ مُحْمٰاتِ**[1] و آهنی که بواسطهٔ مجاورت آتش گردد و کارهای آتش از او ساخته آید، بنده هم بواسطهٔ مجاورت و ملازمت عبادت و اطاعت خداوند کارهای خدائی باذن خدا از او ناشی شود، چنانچه فرموده‌اند: **اَلْعُبودِیَّةُ جُوهَرَةٌ کُنْهُهَا الرُّبوبِیَّةُ**[2] و از این جهت بنده خدا **بٰابُ اللّٰهِ وَ بٰابُ الْحَوائِج** در دنیا می‌شود و در برزخ و آخرت واسطهٔ فیض و وسیله نجات و شفیع دیگران خواهد شد و کرامات و خوارق عادات از آنها در دنیا و آخرت و از مراقد شریفه آنها ظاهر و نمودار می‌شود. من جمله جناب ابوالفضل نظر باطاعت و عبادت و انقیادی که از حضرت حق داشته و جهاد و مجاهده‌ای که فی سبیل الله نمود، آثار قدرت نمائی حق و عبودیت او از حضرت ذوالجلال بکرامات و مطالب فوق العاده از او مکشوف شد و تبرّکاً و تیمّناً بذکر چند حکایت منقوله از کتب معتبره اکتفا می‌شود.

در کتاب کلمهٔ طیبه نقل شده از عالم عادل سید حسین شوشتری که وقتی برای زیارت با حاج سید علی شوشتری صاحب کرامات باهره و خاتم المجتهدین شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه بکربلا مشرف شدیم، من رفتم منزل میزبان سابق خود دیدم هیچ ندارد و من هم هیچ نداشتم پس مشرف شدم بحرم حضرت ابوالفضل و پس از فراغ از نماز و زیارت بنزد ضریح آمدم و حال خود عرض کردم و هنوز کلامم تمام نشده که از ضریح چیزی حرکت کرد و به نزد من آمد و آن یکعدد شامی بود که بقیمت در آنوقت دو قرآن و دهشاهی بود، آنرا برداشتم و شکر حق تعالی را بجا آوردم.

۱- فوائد العلیّه ج ۲ ص ۳۹۴. ترجمه: ای بندهٔ من، مرا اطلاعت کن تا من نیز تو را مانند خودم گردانم (که کارهای الهی انجام دهی) مانند آهنی که از شدت گرمای آتش مثل آتش شده است.

۲-مصباح الشریعه ص۷. ترجمه: امام صادق(ع) می‌فرماید: بندگی گوهری است که ذات آن ربوبیّت است.

راقم حروف گوید: چون برای تهیّه شامی تقاضا نمود آن عالم عادل قانع، یکعدد شامی برای او آمد و اگر بیشتر طلب می‌نمود البته بیش از آن از معدن کرم عطا می‌شد و در کتاب مقاتل الطالبین و بحار و عوالم بروایت مداینی روایت کرده‌اند از قاسم‌ابن اصبغ‌بن نباته که گفت: دیدم مردی را از بنی دارم که صورت او سیاه شده بود و قبلاً او را جمیل و خوش صورت و سفیدرو می‌شناختم. پس گفتم: نزدیک بود تو را نشناسم، گفت: سبب این سیاهی آنستکه کشتم مرد جوانی را از کسانی که با حسین علیه‌السلام بود که اثر سجود در پیشانی او بود، از آنوقت هیچ شبی نمی‌خوابم جُز آنکه می‌آید می‌گیرد گریبان مرا و می‌برد در جهنم می‌اندازد و تا صبح ضجّه می‌کشم پس باقی نمی‌ماند کسی از قبیله‌ی من مگر آنکه می‌شنود فریاد مرا و گفت مقتول عبّاس علیه‌السلام بود[1] و در روایت دیگر نقل است که صدای سگ می‌کرد که همسایگان می‌شنیدند.

عصامی در تاریخ خود روایت کرده: شخصی از لشگر ابن زیاد لعین سر مطهر حضرت عباس‌بن علی علیهماالسلام را برگردن اسب خود آویخت. بعد از چند روز صورت او را مثل قیر سیاه دیدند با آنکه قبل از آن سفید بود. چون از او سئوال کردند گفت: دو مرد مرا می‌برند و در آتش می‌اندازند[2].

حکایت سوّم بعضی از ثقات علماء مجاورین کربلا و غیره نقل کرده‌اند و در پشت کتاب صلوة محقّق انصاری باسمه ثبت شده از جناب شیخ عبدالرحیم تستری که تلامذه مرحوم شیخ مرتضی انصاری مزبور بوده که گفت: در حرم مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام بودم که مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهر شدند و با خود داشتند طفلی راکه مفلوج بود و به آن حضرت توسل جستند و زیارت نموده بیرون رفتند. پس من بعد از زیارت و نماز مشرف شدم به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دیدم آن مرد و زن طفل علیل خود را آنجا آورده و می‌گویند: **دَخیلُکَ یَابْنَ اَمیرِالْمُؤمِنینَ** و به پشت ضریح مقدس رفتند و لیکن طفل را روبروی ضریح مقدس حضرت عباس علیه‌السلام

۱- مقاتل الطالبین ص ۷۸ و ۷۹، بحارالانوار ج ۴۵ و ۳۰۸، العوالم ص ۶۲۷.

۲- تذکرة الخواص ص ۱۱۴.

گذاردند و قادر بحرکت نبود و من در این وقت در نماز بودم که دیدم طفل شفا یافته حرکت کرد و باطراف نگاه کرد پدر و مادر خود را ندید از حرم بیرون رفت و بعد والدین او به اوملحق شدند بدون آنکه آنرا امر عجیبی بشمارند.
من چون حاجتی داشتم که همیشه در مشاهد مشرفه عرض می‌کردم و اجابت نمی‌دیدم این وقت حوصله تنگی کرده عرض کردم: یا اباالفضل علیه السلام هرگاه اعراب بادیه در نزد شما عزیزتر و بیشتر از ما طلّاب علوم دینیه حرمت دارند من دیگر در خدمت شما نمی‌مانم و به اعراب ملحق می‌شوم. باز بخود آمده ملتفت شدم که اعراب ضعف ایمان ایشان است که دعایشان زود اجابت می‌شود و عذر خواهی کردم، پس از مراجعت به نجف اشرف و موقع ورود ملاقات کرد مرا خادم آقا شیخ مرتضی وگفت: **اَجِبْ اُسْتادَکَ** چون بخدمت او رسیدم فرمود: دو حاجت داری یکی آنکه در قرب صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منزلی خریداری نمائی و ثانی بمکّه مشرف شوی و وجهی بمن عطا فرمود که در آن صرف کنم و فرمود: تا من هستم بکسی اظهار مکن. من ابتداء به اداء قروض کردم از آن و بعد از آن وفا بخرید سفر حج نمودم. این است که آنچه بعضی از علماء موثق نقل نموده‌اند و مکرّر در کربلا از خود آن شیخ شنیده‌اند.

عالم جلیل نبیل فاضل و محقق و مدقّق بی مثل درکتاب اکسیر العباده از سیداجل سید احمد نجل سید افخم علامه سید نصرالله مدرس حایری که جمع شده بود ازکتب پیش او آنچه درکتابخانه‌های علماء مجتمع گردد، که گفت: نشسته بودم با جمعی از خدّام در صحن مقدس آن حضرت. دیدم که مردی بیرون آمد از حرم مطهر و بتعجیل می‌رود در حالتیکه یکدست خود راگذاشته بر انگشت کوچک دست دیگر. پس به تعجیل روانه شدیم در عقب او تا در بیرون صحن شریف او را ملاقات کردیم دیدیم که انگشت او قطع شده و خون مثل میزاب و ناودان از او می‌ریزد. پس بحرم شریف برگشتیم، دیدیم انگشت او در میان شبکه‌های ضریح مقدس معلّق بر آن است و هیچ خون از آن ظاهر نیست که گویا از آدم مرده جدا شده. پس آنمرد بفاصله یکشب وفات کرد و دانستم که بجهت اهانتی بود که از او واقع شده آن عالم جلیل و مخلص درکتاب سعادت ناصریّه که بعد از تألیف

اکسیرالعباده بفارسی تألیف کرده در بعض سنوات اقامهٔ او در نجف و کربلا واقع شده. این قضیّه که مردی از اهل عجم از خدّام حاجی میرزا محمد خان سفیر می‌خواست زنی را متهم کند و از آن پول بگیرد و آن زن از آن مرد گریخته بحرم حضرت ابی‌الفضل علیه السلام التجأ برده و دست به شبکه ضریح مقدس انداخته، گفت: یا اباالفضل علیه السلام دخیل تو هستم و آنمرد بی‌حیا خواست او را از حرم بیرون بکشد، خدّام مانع بودند و لیکن نتوانستند مقاومت کنند، و زن بیچاره را بیرون برده قدری زد و آنچه خواست از او گرفت. بعد از دو سه روز حاجی میرزا محمدخان از راه طراده قصد نجف اشرف می‌کند برای زیارت غدیریه و آنمرد ملعون در زمرهٔ نوکران همراهی دارد که او را در طرّاده خواب گرفت و دستهای او آویزان بود ناگاه باد شدیدی وزید و دو طراده با یکدیگر بهم خورده دست آنمرد را از بالای مرفق تا نزدیک شانه خورد می‌کند و آن همان دستی بود که بازوی ضعیفه را بآن گرفت و استخوان سوخته برنگ خاکستر شده بود و در همان شب مُرد و بسزای عمل خود رسید **وَالحمدالله رَبِّ الْعٰالَمینَ**.

و مرحوم آقا ملا محمدباقر مجتهد بیرجندی اعلی الله مقامه در تألیفات خود فرموده: این بنده ضعیف عاصی در زمان مجاورت نجف اشرف که در محضر درس مرحوم آخوند ملّا محمّد ایروانی که در علم و زهد و تقوی وحید عصر خود بودند در مسجد شیخ طوسی که قرب خانهٔ آن شیخ موفق بوده حاضر می‌شدم و فقه خارج می‌فرمود و اصول را در مسجد هندی واقع در قرب درب قبله صحن مقدس نزد مرحوم محقق کامل و اصولی بارع مصباح المجتهدین الحاج میرزا حبیب اللّه الرشتی صاحب بدایع الافکار قرائت می‌کردم. ناچار شدم که برای طاعون شدیدی که در نجف اشرف واقع شده بیرون روم برای ضعف قلب و نظر باخباریکه در این باب رسیده و در **اَلشُّحُونُ فِي حُكْمِ الْفِرٰارِ مِنَ الطّٰاعُونِ**[1] تألیف سیدنعمت اللّه جزایری مسطور است و در بحارالانوار در جلد سیم نیز قلیلی دارد. یکهفته در مسجد سهله با

۱- نام کتابی است تألیف سید نعمت اللّه جزائری به معنای گریز از مردم به منزلهٔ فرار از طاعون است. (به معنای احتیاط در برقراری ارتباط با مردم نه گوشه نشینی و انزوا).

جمعی از علماء و طلّاب نجف بسر بردم و با مرحوم آقا سید محمد هندی الاصل مجاور نجف که کرامات آنمرحوم و اباء او در آخر دارالسلام شیخنا النوری الحاج میرزا حسین رفع مقامه فی الجنّه مسطور است نمازها را بجماعت می‌گذاردیم و بعد از آن شوق زیارت امام حسین علیه السلام و ابی الفضل علیه السلام چنان مرا بی اختیارکرد که خود را بر ترک آن قادر ندیدم و حال آنکه قرنطوبین راه بود و سخت می‌گرفتند و عبور ممکن نبود. معذلک پیاده بیرون رفتم با جمعی از اعراب که نجان شورکه در وسط راه واقعست می‌رفتند. شب را در خانه قریب بکاروانسرا خوابیدم. چون صبح شد عازم کربلا شدم. دیدم یک مرد نورانی که عمامهٔ کوچکی بر سر دارد با من ملاقات کرد و فرمود: بکربلا می‌روی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: تنها می‌باشی؟ من رفیق تو، با یکدیگر برویم. من بسیار مسرور شدم و با یکدیگر روانه شدیم. در بین راه او را بسیار لطف المزاج دیدم. صحبت‌های نیکو می‌داشت برای طیب خاطر، پس مقداری با یکدیگر پیاده رفتیم و در خود راحتی مشاهده می‌کردم که به وصف نمی‌آید و خستگی منزل پیش نیز از من برداشته شد و از آن تعجب می‌کردم. از او سئوال کردم که ازکجا می‌آئی فرمود از این بیابانها. پس در قلیلی از مدت خود را در نزدیک چادرهاکه زده بودند برای قرنطو و عسکر رومی آنجا بودند برای برگردانیدن متردّدین در قرب کربلا دیدم و من اظهار خوف کردم. فرمود: باین لفظ بعینه چون من با تو هستم خاطر جمع باش، بتو کاری ندارند و چیزی طلا داشتم خواستم آنرا مخفی کنم چون پول را می‌گرفتند. به سوی من خندید و فرمود: چون من با تو هستم احتیاج باین کارها نیست. من غافل از آنکه چطور شد که باین زودی بکربلا رسیدیم ترس من باقی بوده و گفتم بیائید: از سمت حرم حضرت اباالفضل علیه السلام از باغات برویم، باز همان کلام را اعاده فرمود. من کانّهُ مجبور شدم بآنکه کلام او را قبول کنم ولیکن متوسل شدم بحضرت اباالفضل علیه السلام و توجه کردم بقبه مطهر آن حضرت که نزدیک به او بودیم. چون خیمه‌ها را در وسط راه زده بودند از همان در خیمه‌ها عبور کردیم، گویا کور و گنگ بودند و اصلاً با ما تکلّم نکردند و گذشتیم، پس در کربلا آنمرد از من جدا شد و نفهمیدم بکجا رفت. بعد ملتفت شدم و هر چند او را فصح کردم اثری از او نیافتم **و اللّه العالم**.

در دارالسلام مسطور است از یکی از تلامیذ مرحوم آقاسید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل که: در عالم رؤیا دیدم والدهٔ او از عجم بکربلای معلی آمده و شکایت کرده بآن طالب علم از رفقاء خود که در بین راه دماغ مرا شکستند، پس در آن ایام جنازهٔ والده او را از تهران آوردند که کربلا دفن کنند و وفات او در راه زیارت شده بود، دید که دماغ آنمرحومه شکسته است. چون از رفقاء او سبب را سئوال کرد گفتند تابوت او از بالای اسب افتاده. پس او را در حرم سیدالشهداء علیه السلام طواف داد و برد به حرم حضرت اباالفضل علیه السلام. او آنجا بحضرت عباس علیه السلام عرض کرد که نماز مادر من صحیح نبود، شفاعت بفرمائید که او را عذاب نکنند، من ضامن که پنجاه سال عبادت او را بدهم که به نیابت او بگذارند این را به ابالفضل علیه السلام گفت و غفلت کرد از آن، پس وقتی در خواب دید که مادرش را بر درختی آویخته می‌زنند. گفتند: ابوالفضل علیه السلام حکم فرموده بزدن. گفت برای چه؟ گفتند: فلان مبلغ بده تا او را نزنیم چون از خواب بیدار شد و حساب پنجاه سال عبادت را که بحضرت ابی الفضل علیه السلام عرض کرده بود نمود، بقرار رسوم آنزمان همان مبلغ بود که به او گفته بودند که بدهد تا مادر او خلاصی یابد. پس آن وجه را برد بنزد مرحوم صاحب ریاض برای عبادت والده‌اش داد.

شخصی از موثّقین نقل نموده که در نجف اشرف مدّتی تحصیل علم فقه و اصول نموده و لکن از علم اخلاقی بی بهره بوده. در بعضی مجالس اظهار می‌دارد که اباالفضل العباس علیه السلام بواسطهٔ نسب بر ما شرافت دارد و الا مقام علم و اجتهاد ما بالاتر است و در علوم دینیّه بیشتر زحمت کشیده‌ایم. گفتند شبی خواب می‌بیند حضرت اباالفضل علیه السلام را و قریب باین بیان می‌فرماید که آنچه شما تحصیل کرده‌اید ظنیّات است و من از مقام علم و یقین تحصیل علوم یقینیّه نموده‌ام و یک سیلی بصورت او زده می‌شود و بحالت خوف و وحشت از خواب بیدار می‌شود. تب شدیدی داشته، می‌گویند ترا چه می‌شود؟ می‌گوید مرا ببرید به حرم اباالفضل علیه السلام. آنجا توبه و انابه و استغاثه می‌کند و شفا داده می‌شود و از این قبیل کرامات بسیار شنیده و دیده شده یکی از علماء موثّقین اصفهان نقل نمود شخصی که از خانواده سیادت و علم بود در اصفهان در رودخانه غرق شده و از همه جا مأیوس شد،

توسل به حضرت اباالفضل(ع) پیدا کرده، ناگاه دستی پیدا شده و او را از آب عبور داد تا بخشکی رسیده و همان عالم موثق حکایت دیگر نقل نمود که در سرّ من رَأی جمعی از دوستان آل محمّد(ص) سینه می‌زدند، شخصی سنّی به آنها استهزاء می‌کرده، یکی از عزادارها به او می‌گوید: **عَبّاسُ یَضْرِبُکَ** یعنی عباس(ع) تو را می‌زند. آن سنّی بد بخت کلمهٔ توهین‌آمیز و جسارتی می‌گوید، پس می‌رود به منزل خود و به اهل خود می‌گوید **عَبّاسُ ضَرَبَنی وَ اَمُوتُ** یعنی عباس(ع) مرا زد و می‌میرم، پس خوابید و چون ببالین او رفتند دیدند مرده است. بعد از آن بستگان او برایش مجلس ترحیمی گذاردند و از طلّاب شیعه در سامره دعوت کرده بودند و آنها ابا کردند از رفتن.

اشعاری راجع بزبان قال و زبانحال حضرت اباالفضل(ع) گفته شده اگر چه مناسب باب دهم بود و لکن در این موقع نیز بی مناسبت نباشد:

گفت تنگست ای شه خوبان دلم / زندگی باشد از این پس مشکلم
زین قفس برهان من دلگیر را / تا بکی زنجیر باشد شیر را
خود تو دانی ای خدیو مستطاب / بهر امرزوم، همی پرورد باب
که کنم این جان فدای جان تو / در بلا باشم بلا گردان تو
هین ببین شاها روا در بندگی / که برم از روی او شرمندگی
گفت شه چون نیست زین کارت گزیر / این ز پا افتادگان را دستگیر
ساقی ار یار است می این می که هست / دست چبود باید از سر شُست دست
گفت هان ای دست رفتی شاد رو / خوش برستی از گرو آزاد رو
لا ابالی نیست، دست افشانیم / جعفر طیّار را من ثانیم
دست دادم تا شوم همدست او / پر بر افشانیم در بستان هو
از ازل من طایر آن گلشنم / دست گو بردار دست از دامنم
چند باید بود بند پای من / تیر باید شهپر عنقای من
تا که در قاف تجرّد پر زنم / عالمی را پشت پا بر سر زنم
چون دو دست افتاده دید آن محتشم / گفت دستا رو که من بی تو خوشم
خصم اگر بردت ز من گو بازدار / مرغ دست‌آموز را با پر چه کار
شهپر طاوس اگر پرکنده شد / نام زیبائیش زان پر زنده شد

اندران گوئی که آن محبوب دوست
عاشق بی دست و پا دارند دوست

باز ده‌ای دست این دستم بدست
تا بهم شوئیم دست از هر چه هست

عاشقی باید ز من آموختن
شد علم پروانه از پر سوختن

شاه دین از خیمه آمد بر سرش
دید در خون گشته غلتان پیکرش

از مژه دُرهای پرخون دیده سفت
روی بر رویش نهاد از مهر و گفت

کی دریغا رفت پایانم ز دست
شد بریده چاره و پشتم شکست

ای همایون طائر ای فرخ هُمٰا
شهپرت چون شد که افتادی ز پا

ای ز پا افتاده سروی سرفراز
چون شد آن با آمدنت در باغ ناز

شیر یزدان چشم خونین باز کرد
با حبیب خویش شرح راز کرد

گفت کی بر عالم امکان امیر
خاک و خون از پیش چشمم باز گیر

بو که چشمی باز دارم سوی تو
وقت رفتن سیر بینم روی تو

عذرها دارم من ای دریای جود
که دو دستی بیش در دستم نبود

لطف کن ای یوسف آل رسول
این بضاعت کن ز اخوانت قبول

گفت خوش باش ای سلیل مرتضی
دست دست تُست در روز جزا

دل قوی دار ای مه پیمان درست
که ذخیرهٔ محشر من دست تُست

چون بمحشر دوزخ آید در زفیر
این دو دست است عاصیان را دستگیر

باب دوازدهم

«در بیان صفات مواسات و مساوات و مواخات و سخاوت و علم و حلم و مروّت و قناعت و سایر صفات نفسانیّه و اخلاق حمیدهٔ جناب ابوالفضل‌ﷺ و در بیان مقام شهود و فناء فی‌الله و بقاء بعد الفناء برای آنجناب پس از تزکیه نفس و مجاهده و آن بعد از یک مقدمه مبرهن و مکشوف گردد»

به مضمون کلام حضرت خاتمﷺ **اَعْدیٰ عَدُوِکَ نَفْسَکَ الَّتي بَیْنَ جَنبَیْک**[1] نفس دشمن دوست نماست و حیلهٔ او را نهایت نیست. همت او آنستکه پسر انسان را باسفل السافلین درکات نیران برساند و مقهور گردانیدن آن اصعب و اهم امور است و کمال سعادت آدمی در تزکیه و اصلاح اوست که **قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکیّٰها**[2] و از صفت اماره‌گی به مقام مولمه رسد و کمال شقاوت در واگذاشتن اوست بر تقاضای او **وَ قَدْ خاب مَنْ دَسیّٰها**[3] چون از تربیت نفس معرفت او حاصل شود و از شناخت آن و شناخت حق **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**[4]. اما در اینجا لطیفه ایست که تا نفس را نشناسی تربیت او نتوانی و تا تربیت او بکمال نرسانی شناختن حقیقت او که موجب معرفت رب است حاصل نیاید و در نفس مقامات و مراتب و بیاناتی از حکماء و عرفا می‌باشد. اما آنچه اصطلاح ایشان است عبارت از بخاریست لطیف و عزیز که منشا و مبعث آن صورتاً دل است که اطبّا روح حیوانی گویند و باعث جمله

۱- بحارالانوار ج ۶۷ ص ۳۶. ترجمه: دشمن‌ترین دشمنانت نفس توست که در میان پهلوهای توست.

۲- آیه ۹ سورهٔ شمس که می‌فرماید: محققاً رستگار کسی است که خود را تزکیه کند و زکوة جان و مال خود را بدهد.

۳- آیهٔ ۱۰ سورهٔ شمس است که می‌فرماید: نا امید در حقیقت آن کسی است که نفس خود را با دسیسه تباه کرد.

۴- بحارالانوار ج ۲ ص ۳۲. ترجمه: هر که خود را بشناسد خدای خود را خواهد شناخت.

صفات ذمیمه است که فرمود: اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ[1] و آن بر جملگی اجزاء و ابعاد قالب محیط است و حضرت ختمی مآب فرمود بین جَنْبَیْکَ چون بیشتر صفات او در میان دو پهلو ظاهر می‌شود. نفس حیوانات را این نسبت است ولی نفس انسانی را صفت دیگر است که در نفوس حیوانات نیست و چون از ازدواج روح و قالب بهم رسیده و این دو فرزند که دل و نفس باشد پیدا شده. اما دل گوئی پسری است که به پدر روح شبیه است و نفس گوئی دختری است که به مادر خاک شباهت دارد. در دل صفات حمیده علوی روحانی بوده و در نفس صفات ذمیمه.

خاک سفلی تن زده اندر زمین چنگالها روح عُلْیا جان کشیده سوی بالا بالها

ولی چون نفس زادهٔ روح و قالب است بعضی از صفات حمیده که تعلّق بروح دارد در او هست و از این جهت نفس انسان بقا یافت و قابل تکمیل شد.

«وَ لٰا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوُا في سَبیلِ اللّٰهِ اَمْوٰاتاً بَلْ اَحْیٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ[2]؛ گمان نکنید کسانی که در راه خداکشته شدند مرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خوی روزی می‌خورند». و فرمود: «خُلِقْتُمْ لِلْبَقٰاءِ لٰا لِلْفَنٰآءِ بَلْ مُنْقَلِبُونَ مِنَ دٰارٍ اِلیٰ دٰارٍ[3]؛ شما آفریده شده‌اید برای ماندن نه برای نابود شدن بنابراین شما از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر (و یا از دنیایی به دنیای دیگر) منتقل می‌شوید».

بخلاف نفوس حیوانات که زادهٔ عناصر و افلاک و کواکب اند و از روحانیت در ایشان هیچ اثری نیست لاجرم فناپذیرد و نفس آدمؑ از ازدواج روح و قالب برخاست و در نفس او نفوس فرزندان تعبیه شده، بقدرت الله آن ذرات را بیرون آورده و در مقابل عالم ارواح در صفوف مختلفه بداشتند. چنانچه اختلاف ارواح بود تا هر روحی بمناسبتی که بآن ذره داشت در مقابله افتاد و التفات کرد در آن ذره و استماع خطاب اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ[4] به هم رسیده، شایستگی جواب بلی ظاهر شده و

۱- آیه ۵۳ سوره یوسف است که می‌فرماید: نفس اماره بالسّوء است که این نفس همیشه آدمی را ببدی امر می‌کند.

۲- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۹.

۳- شرح اصول کافی (ملّا صالح مازندرانی) ج ۳ ص ۱۲۳.

۴- اشاره به آیهٔ ۱۷۲ سورهٔ اعراف. ترجمه: آیا من پروردگار شما نیستم.

بیرون آوردن ابتداء از صلب آدمؑ را این فائده بود تا شامل پرتو ارواح باشند. چون ایشانرا از ارواح تعلق نظری بود سئوال و جواب میسر نمی‌شد، پس آن ذرات را در صلب آدمؑ فرستاد تا انقراض عالم بقدرت خداوندی محافظت او می‌کند، در اصلاب آباء و ارحام امهّات نگاه می‌دارد و از صلب بصلب و از رحم برحم منتقل می‌شود. چنانچه فرموده است **یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ**[1] تا در وقت صحبت آباء و امهات به هم بپیوندد و در رحم مادر بیامیزد که **اِنّٰا خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشاجٍ نَبْتَلیهِ**[2] پس نطفه علقه می‌شود و علقه مضغه. چون سه اربعین بروی گذشت استحقاق آن یابد که آن روح که در عالم ارواح بآن نظر کرده بود هم بدان ذره تعلق گیرد. **ثم انشاناه خلقاً آخر**[3] و آن ذره را که منشا غالب است در تعبیه چنین پرورش می‌دهد تا طفل در وجود آید و بحد بلاغت و بلوغ رسد و اگر نفس بکمال رسیده باشد آنوقت قابل تکالیف شرع انور گردد. اگر پیش از آن خطاب تکلیف به او پیوستی چون کمال نرسیده بود تحمل تکالیف را قابل نبود چه از راه صورت و چه از راه معنی و دقائق و رموز در معرفت نفس. زیاده بر این است لکن در این موقع بمناسبت بیانی شده و اجمالاً از ترتیب و ترکیب نفوس دو صفت و نشانه است که از مادر خاکی آورده و باقی صفات ذمیمه که صفات فعلی است از این دو اصل تولد می‌کند اما آن دو صفت هوی و غضب است و این هر دو خاصیت عناصر اربعه یا بقول امروز هفتاد عنصر است که ماده نفس است و باعث درکات دوزخ است و این دو صفت بالضروره باید در نفس باشد تا به وقت هوی اخذ منافع کند و بوقت غضب دفع مضّار تا در عالم کون و فساد باقی ماند و پرورش یابد. اما آن دو صفت را باید بحد اعتدال نگاهداشت که نقصان این دو صفت نقصان بدن و زیادتی آن نقصان عقل و ایمان است. تربیت و ترکیب نفس باعتدال رسانیدن این دو صفت

۱- سورهٔ طارق آیهٔ ۷. ترجمه: از میان صلب پدر و سینهٔ مادر بیرون می‌آید.

۲- آیهٔ دوم سورهٔ دهر است که می‌فرماید: ما شما را از نطفه جهنده و ممزوجی آفریدیم تا شما را امتحان کنیم.

۳- اشاره دارد به آیه ۱۴ سورهٔ مؤمن که می‌فرماید: سپس او را آفریدیم آفریدنی دیگر.

هوی و غضب است تا نفس و بدن و عقل و ایمان سالم باشد و هر یک را بقا نون شرع استعمال کند در موضع خویش و حق تقوی، عدالت و مساوات و مواسات را مرعی دارد، چون شرع تقوی و عدالت و جلمه صفات را به حد اعتدال نگاه می‌دارد تا بعضی غالب نشود، و بعضی مغلوب. اگر هوی از حد اعتدال تجاوز کند شره و حرص و حسد و شید و حیله و دنائت و بخل و خیانت پدید آید و ظلم و تعدّی و طغیان و اضمحلال و اعدام حقوق ضعیفان و تجاوزات باموال و نفوس و نوامیس دیگران نتیجه آن است و اما عدل و اعتدال اخذ منافع بقدر حاجت و ضرورت نماید و نظام عالم برآنستکه **بِالْعَدْلِ قامت السَّمٰوٰات**[۱] و اگر صفت غضب از حد اعتدال تجاوز کند بدخوئی و تکبّر و عداوت و تهوّر و خودخواهی و خود رائی و استبداد و عدوان و بی ثباتی و کذب و عجب و تفاخر تولید کند و هریک از این صفات ذمیمه منشأ درکی از درکات دوزخ است و صاحب این صفات خبیثه از فیوضات حق محروم و بعضی را مخلد در نار ابدی خواهد نمود. **نَعوذُ بِاللّٰهِ مِنْ خَطَرٰاتِ النَّفْسِ وَ اِغْوٰائِها**[۲] و از غلبهٔ هوی صرف اوقات بشهوات و لذات دنیا پدید آید و از غلبهٔ غضب ظلم و شرارت برخیزد چنانچه در اخلاق دشمنان دین و ظالمین مشهود است که فرمود: **اِنَّ اللّٰهَ لٰا یُحِبُّ الظّٰالِمِینَ**[۳] **وَ لٰا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ**[۴] چون این صفات بر نفس غالب گشت طبع نفس مایل شود به فسق و فجور و غلبه و قتل و ایذاء و انواع فسادها و چون ملائکه بنظر ملکی در انسان نگریستند و این صفات را مشاهده کردند گفتند **اَتَجْعَلْ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیهٰا وَ یَسْفِکُ الدِّمٰاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ**[۵] و ندانستند که چون نفس تابع شریعت شد در اثر تربیت اولیاء و سفرای

۱- شرح اسماء الحسنیٰ (ملّا هادی سبزواری) ج ۲ ص ۱۱۳. ترجمه: آسمانها بر مبنای عدالت گسترده شده است.

۲- ترجمه: پناه می‌بریم به خدا از خطرات نفس و حیله‌ها و نیرنگهای آن.

۳- سورهٔ شوریٰ آیهٔ ۴۰. ترجمه: خداوند ستمگران را دوست ندارد.

۴- سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۱ و انعام آیهٔ ۱۴۱. ترجمه: و خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.

۵- اشاره دارد به آیهٔ ۲۸ سورهٔ بقره که می‌فرماید: ملائکه گفتند آیا می‌خواهی کسی را در زمین قرار دهی

الهیّه و پیروی آنها صفات ذمیمه بهیمی و سبعی و شیطانی همه صفات روحانی و رحمانی گردد و حق تعالی در جواب ملائکه فرمود **اِنّی اَعْلَمُ مٰا لٰا تَعْلَمُونَ**[1] پس هر وقت تابع شرع و تقوی شد صفت هوی و غضب باعتدال رسد و صفات حمیده از او پدیدار شود، شجاعت و سخاوت علم و حلم و تواضع و مروّت و مواسات و مساوات و مواخات و قناعت و صبر و شکر و ثبات و قرار و وقار و سایر اخلاق حسنه که نفس از مقام اماره بمقام مطمئنّه رسد و مطبوع روح شریف گردد و قطع منازل علوی و سفلی را نماید و روح را بمدارج اعلی علییّن رساند و منطوق خطاب **اِرْجِعی اِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَةً مَرْضِیَّةً**[2] گرداند و روح را در مراجعت براق نفس می‌باید آنوقت که بر این عالم پیوست بر براق نفخه سوار بود **وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی**[3] این وقت که می‌رود ببراق نفس حاجت دارد و براق نفس را به دو شهر هوی و غضب حاجتست چه به علو رود یا به اسفل. از اینجاست که فرموده‌اند: **لَوْ لٰا الْهَویٰ مٰا سَلَکَ اَحَدٌ طَریقاً اِلَی اللّٰهِ تَعٰالیٰ**[4] چون روی بعالم علو کند همه عشق و محبت گردد و غضب چون تصفیه شد و اراده علو کند غیرت و همّت گردد. نفس بعشق و محبت روی بحضرت حق کند و بغیرت و همّت در هیچ مقام توقّف نکند و به هیچ چیز التفات ننماید و روح را این وسیله تمام است در وصول بحضرت احدیّت و او را پیش از نزول بعالم عناصر و ناسوت در عالم ارواح هوی و غضب نبود و چون ملائکه بمقام خود راضی و واقف بودند از نور جمال احدیّت بمشاهده ضوئی قانع گشته و قوّت و قدرت و جرأت آن نداشتند که از آن مقام قدم پیش نهند و چنانچه

که فساد و تباهی نماید و خونریزی کند؟ اگر منظور عبادت است که ما همیشه در فرمان تو به تحمید و تسبیح و تقدیس تو می‌پردازیم.

۱- آیه ۲۸ سورهٔ بقره است که می‌فرماید: من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.

۲- اشاره دارد به آیه ۲۸ سورهٔ فجر که می‌فرماید: ای صاحب نفس مطمئنه برگرد به مرکز اصلی خود که خدا از تو راضی و تو از خدا راضی هستی.

۳- سورهٔ ص آیهٔ ۷۲ و حجر آیهٔ ۲۹. ترجمه: و از روح خود در آن دمیدم.

۴- ترجمه: اگر عشق و محبت نبود هیچ کس هیچ راهی را به سوی خداوند متعال طی نمی‌کرد.

جبرئیل گفت لَوْ دَنَوْتُ اَنْمُلَه لَاحْتَرَقْتُ[۱] اما چون نفس به عناصر جفتی گرفت، از ازدواج ایشان دو فرزند هوی و غضب پدید آمد. هوی جهول بود و غضب ظلوم که فرمود وَ حَمَلَهَا الاِنْسانُ اِنَّه کٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً[۲] نفس را تا روی در اسفل بود، این دو ظلوم و جهول او را بهلاکت می‌انداختند و روح اسیر ایشان بود و جمله هلاک می‌شوند و لکن چون توفیق طاعت و عبادت و ریاضت و تزکیه نفس رفیق گشته و کمند جذبهٔ اِرْجَعي اِلیٰ رَبِّکِ[۳] توسن نفس را بمقام حضرت عَلِيِّ الْاَعْلیٰ فَوْقَ کُلِّ عٰالٍ[۴] خواند، روح که سواری بود عاقل، خواست که جبرئیل وار عنان باز کشد، نفس توسن صفت چون پروانه عاشق، خواهد خود را بر شمع نورالانوار جمال و کمال احدیت زند و از هستی خود بعشق و غیرت درگذرد و از آن مقام گذشته و فانی در دوست گردد.

بار دیگراز ملک پرّان شوم　　　آنچه اندر وهم ناید آن شوم

و وجود پروانگی مجازی خوبان را بوجود حقیقی مبدّل گرداند، تا نفس در این مقام ظلومی و جهولی خویش بکمال نرسد و بر این توان شناخت نفس را که چیست و از بهر چه آفریده شده و در کدام مقام است و مرات و آینه تمام نمای کیست و بچه کار آید و مورد و جلوه کلام حق پیام کُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وِ لِسٰاناً وَ بي یَبْصُرُو بي یَنْطِقْ[۵] گردد و حقیقت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ[۶] ظاهر و محقق گردد. پس از توجه باین مقدمه درکیفیت تربیت و تزکیه نفس و علو مقام نفس گوئیم «زِینَةُ

۱- الغدیر (علامه امینی) ج ۱۱ ص ۱۷۲. ترجمه: اگر به اندازهٔ سر سوزنی پیش می‌رفتم آتش می‌گرفتم.

۲- آیه ۷۲ سورهٔ احزاب است که می‌فرماید: انسان بار امانت الهی را برداشت و بدرستیکه او ستمکار نادان است.

۳- سورهٔ فجر آیهٔ ۲۸. ترجمه: به سوی پروردگارت بازگرد.

۴- صحیفهٔ سجادیه دعای ۴۶. ترجمه: بلند مرتبهٔ والا مقامی که برتر از هر بزرگی است.

۵- اشاره به حدیث قرب نوافل، کافی ج ۲ ص ۳۵۲. ترجمه: خداوند می‌فرماید: من برای او گوش و چشم و زبان می‌شوم که با آن می‌شنود و می‌بیند و سخن می‌گوید.

۶- بحارالانوار ج ۲ ص ۳۲. ترجمه: هرکسی خود را شناخت خدای خویش را خواهد شناخت.

الاَوْلِیاءِ وَ صَفْوَةُ الاَزْکِیاء قُدْوَةُ الْکامِلینَ وَ عُمْدَةُ الْواصِلینَ وَ قُطْبُ الْمجاهِدینَ؛ آن که زیور و زینت اولیاء و برگزیدهٔ پاکیزگان و پیشوای کاملان و ستون واصلان به حق و قطب مجاهدان». آینه سر تا پا نمای توحید. «**وَ الْاَمیرُ فی نَشاةِ التَّفْریدِ وَ التَّجریدِ وَالْمُتَخَلِّقُ بِاَخْلاقِ اللّٰهِ وَ الْاَسْماءِ الْحُسْنیٰ وَ الاَوْصافِ الْعُلْیاء اَبُوالفَضائِلِ وَالْمَناقِبِ وَ مُنْجِی الْهَلْکیٰ وَ الْغَرْقیٰ مِنَ النّاسِ اَبُوالْفَضْلِ الْعَبّاسِ رُوحیٰ وَ اَرْواحُ الْعالَمینَ لَهُ الْفِداءُ**؛ و آن که امیر در تفرید و تجرید و دارای خلقهای الهی و اسمهای نیکو و صفات متعالی است پدر و صاحب فضائل و صفات نیکو و نجاتبخش هلاک شوندگان و غرق شوندگان مردم حضرت ابوالفضل العباس(ع) است که روح من و روح تمام عالمیان فدای او باد».

که از شیر پستان مادر نبوت و پرورش دایهٔ ولایت که قائم مقام زهرای مرضیه علیها السلام است و در مهد شریعت و طریقت باسرار حقیقت تربیت یافته و روی به مبداء اعلی و مقام شامخ انسانیت نهاده و سالها در آفتاب ولایت و دامن پدری مثل امیرالمؤمنین علیه السلام شاه ولایت و مربی بشر و در جوار دو برادر سیداشباب اهل الجنة حضرت حسن و حسین علیهما السلام لیلاً و نهاراً سفراً و حضراً در خلوت و جلوت بامراقبت تامّه معارف و علوم کل و جزء در عالم را تحصیل نموده و آلات حواس انسانی و قوای بشری و صفات نفسانی را بتدبیر عقل مطیع و منقاد خود گردانیده و از مقام سافل طبیعت با علی علیین تجرد و تفرد کشیده و با این علو همت و مقام گمان آنستکه در خور حمل امانت ولایت و خلافت بود، این بود که در روز عاشورا و بالاتفاق رایت جهاد و مجاهده سلطان ولایت مطلقه حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام بدست او بود. چنانچه حضرت خاتم رایت و علم فتح اسلام را بدست پدر اباالفضل علیه السلام یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام داد. اول کسی که در دائره فداکاری و ایثار جان در طریق وحدت و عبودیت قدم گذارد آن جناب بود که پس از آنکه امام باصحاب و اهل بیت خود فرمود: **فانطلقوا جمیعاً** شما بروید، این قوم با من کار دارند و اراده من دارند و ایشان گفتند **لا اَرینا اللّه بعد ذلک** خدا ما را بعد از تو باقی نگذارد **اِلیٰ اٰخره اَوَّلُ مَنْ نَطَقَ بِذٰلِکَ وَ اَبْداهُمْ بِهٰذَا الْقَوْلِ الْعَبّاسُ بْنِ عَلّیٍ اباالفضل** علیه السلام[1]. چنین عرض

۱- مقتل ابومخنف ص ۱۰۹. ترجمه: اولین کسی که چنین گفت و قبل از همه شروع به گفتن این حرف

ارادت و جان نثاری نمود و دیگران تبعیّت از آن جناب نمودند و به مقام شهود رسیدند و درجات خود در بهشت را دیدند و لکن حضرت ابوالفضل از ظهور این مراتب در حجب کرامات نماند و کرامات را زینت خود نساخت، هر چندان ثمرات آن قرب و معرفت دید، نظر به منعم نمود نه برنعمت و ادای شکر نعمت بدیدار منعم نمود تا بوعدهٔ **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ**[1] مستحق جود گردید و از جمله اطوار دامن همت درکشید و چهار تکبیر برارکان عالم زد و از جان و مال و عرض و ناموس در محبت دوست درگذشت. این بود وقتی که شمر علیه اللعنه از طرف عبیدالله بن زیاد علیهما اللعنة امان آورد برای آن جناب و برادران او، جواب فرمود **اَمَانَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنْ اَمَانِ ابْنِ سُمَيَّةِ**[2] و البته هر چه می‌خواست در آن حین برای او از جهات دنیوی مهیّا می‌نمودند لیکن چشم پوشید که؛

من همان‌دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق
چار تکبیر زدم یک سره بر هرچه که هست

و بدرجه‌ای رسید که **يَغْبِطُهُ شهداءِ الاَوَّلين وَ الْاخرين**[3]. اما از علو همت و رفعت نظری که او را بود، بدرجات عالیه و مقامات متعالیه و نعیم بهشت سر فرود نیاورد، زیرا خواست مطلوب را بر هستی مقدّم دارد ولی عاشق را نیستی شاید و این مقامیست که جلمه عقلا و دانشمندان را متحیر نموده که تجلیه صفات و نفی هستی است و مقام ناز معشوق و نیاز عاشق است. تا اینجا بمقام عشق می‌پرداخت و اکنون جان می‌باید باخت.

اُقْتُلُونِي اُقْتُلُونِي يَا بُغَاةُ — اِنَّ فِي قَتْلى حَيَاتً فِي حَيَاتٍ[4]

نمود عباس‌بن علی(ع) حضرت اباالفضل العباس(ع) بود.

۱- آیه هفتم سورهٔ ابراهیم است که می‌فرماید: شکر گزار باشید بیشتر به شما می‌دهم.

۲- مقتل ابومخنف ص ۱۰۴. ترجمه: امان خدا برتر و بهتر از امان پسر سمیه (ابن زیاد) است.

۳- ترجمه: غبطه می‌خورند به آن تمام شهیدان از اوّل تا آخرشان.

۴- ترجمه: بکشید مرا، بکشید مرا ای ستمگران، که در مرگ من زندگی پس از زندگی نهفته است.

و فرمود: وَ مَنْ عَشَقتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَیَّ دِیَتُهُ وَ مَنْ عَلّی دِیَتُه فَاَنَا دِیَتُهُ تا جَذْبُ الاَحَدِیَّةِ لِغَلَبَةِ السِّرِ لِصِفَةِ التَّوحِیدَ[1].

در حدیث قدسی است که: هر که را من عاشق او شدم او را می‌کشم و هر که را من او راکشتم دیه او با من است و هر که دیه او با من باشد من او را با جدیّت جذب می‌کنم تا به کمال توحید برسانم.

ظاهر گشت و شمع هستی پروانه روح شریفش را در جذبهٔ شعله انوار جلال و جمال خود بسوزاند و یک پرکاه در خرمن وجود روح نگذارد اِطْفِ السِّراجَ فَقَدْ طَلَعَ الْصُّبْحُ[2] تا رسیدن بعتبه عالم فنا و سر حدّ بقا.

آنچه گفتم تا بدینجا گفتنی است ... ما بقی بگذار کاو بنهفتنی است

این است که فرمود: بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ[3] و در فقره زیارت است وَ هَنیئاً لَکُمْ ما بِهِ حُیِّیتُمْ[4] و نیز در زیارت شهداء رسیده اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّها الرَّبانِیُّونَ رَبّانی[5] یعنی منسوب برّب، یا مجذوب، یا عالم راسخ در دین و عارف برب، یا آن کسی که از علم و عمل خود نخواهد غیر وجه الرّب و یا از تربیت است، یعنی آن کسانیکه بتربیت روح و تزکیه نفوس خود برای درک تقرّب و وصال معشوق حقیقی کوشیدند. در فقره زیارت خصوصی حضرت ابوالفضل؈ است وَ جاهَدْتَ فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ[6] تنبیه سزاوار است در این موقع اجمالاً در فضیلت و مزیّت صفت مواسات و مواخات و علوّ همّت تذکّر داده شود. فضیلت این سه صفت عقلاً و نقلاً معلومست، امّا عقلا، وجدان هر عاقل بحسن آن حاکم و صاحب آنرا تحسین می‌کند و اما شرعاً، در زبان شارع اسلام اصل همه خیرات و عمده رفعت درجات از علو همّت و قبول ننمودن ذلت و منّت است، چنانچه منقول از فرمایشات

۱- مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۴۱۹، شرح اسماء الحسنیٰ (ملّا هادی سبزواری ج ۱ ص ۳۴).

۲- ترجمه: چراغ را خاموش کنید که صبح طلوع کرد.

۳- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۹. ترجمه: بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خویش.

۴- کامل الزیارات ص ۴۲۲. ترجمه: گوارا باد بر شما حیات و زندگی‌ای که یافتید.

۵- کامل الزیارات ص ۳۷۲ و ۳۸۹. ترجمه: سلام و درود بر شما افراد الهی، ربانی یعنی منسوب به رب.

۶- کلمات الامام الحسین(ع) ص ۴۷۴. ترجمه: و جهاد کردی در راه خدا آنگونه که حق او اقتضاء کرد.

امیرالمؤمنین؈ است: **عُلُو الهِمَّةِ مِنَ الْایمانِ**[1] و فرمود: **قِیمَةُ الْمَرْءِ هِمَّتُهُ**[2] و فرمود: **هَمُّ السَّعِیدِ اخِرَتُهُ وَ هَمُّ الشَّقِیِ دُنْیاهُ**[3] و سر آمد تمام صفات حسنه و اخلاق پسندیده مواخات و مواسات است و چنانچه عقلا ممدوح و جالب توجه دانشمندان و عقلاست، در زبان مبین اسلام تاکید در آن بسیار شده و در یک حدیث سی حق برای برادر دینی مقرّر فرموده، چنانچه مرحوم آیت اللّه انصاری درخاتمه مسئله غیبت درکتاب مکاسب نقل فرموده:

اول: اگرگناهی در حق او از برادر مؤمن سر بزند و یا تقصیری از او صادر شود، از او بگذرد.

دوم: اگر غریب باشد دلداری او کند و با او مهربانی نماید.

سوم: چنانچه بر عیبی از او واقف شود بپوشاند.

چهارم: اگر لغزشی از او بوجود آید چشم از او بپوشاند.

پنجم: اگر عذر خواهی کند عذر او را بپذیرد.

ششم: اگر غیبت برادر مؤمنی راکند او را از غیبت منع کند.

هفتم: آنچه خیر او را بداند به او برساند و پند و نصیحت از او باز نگیرد.

هشتم: دوستی او را محافظت و شرایط دوستی را بجا آورد.

نهم: حقوق او را منظور داشته باشد.

دهم: اگر مریض شود آنرا عیادت کند.

یازدهم: بجنازه او حاضر شود.

دوازدهم: هر وقت او را بخواند اجابت کند.

سیزدهم: اگر هدیه از برای او بفرستند قبول کند.

چهاردهم: اگر به او نیکی کند مکافات نماید.

۱- کلمات قصار نهج البلاغه، کلمهٔ ۴۷. ترجمه: بلند همتی ناشی از ایمان است.

۲- ترجمه: ارزش هر فردی به اندازهٔ همت اوست.

۳- همت و تلاش انسان خوشبخت متوجه آخرت اوست و همت و تلاش فرد بدبخت و شقی مصروف به دنیای اوست.

پانزدهم: اگر نعمتی از او به او رسد شکر آنرا بجا آورد.
شانزدهم: یاری او را نماید.
هفدهم: ناموس و عرض او را در اهلش محافظت کند.
هیجدهم: حاجت او را برآورد.
نوزدهم: آنچه از او سئوال نماید رد ننماید.
بیستم: اگر عطسه کند تسمیت او نماید.
بیست و یکم: گمشده او را راه نماید.
بیست و دوم: سلام او را جواب گوید.
بیست و سوم: با او بگفتار نیک تکلم نماید.
بیست و چهارم: نعمت‌های او را نیکو شمارد.
بیست و پنجم: قسمهای او را تصدیق کند.
بیست و ششم: با او دوستی کند و از دشمنی او احتراز نماید.
بیست و هفتم: او را یاری کند خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری او در وقت ظالم بودن این است که او را از ظالم بودن مخذول و منکوب نماید.
بیست و هشتم: دوست دارد دوست او را و دشمنی با او نکند.
بیست و نهم: او را به خود وا نگذارد و تسلیم دشمن نکند.
سی ام: از برای او دوست داشته باشد آنچه را از برای خود دوست داشته از نیکیها و از برای او مکروه شمارد آنچه از برای خود مکروه می‌شمارد از بدیها[1].

و منقول از حضرت صادقؑ است که فرمود: اختیار کن شیعه ما را در دو خصلت، پس اگر در ایشان باشد با آنها باش و الّا دور باش از ایشان. عرض کردم: کدامست؟! فرمود: **اَلْمحافِظَةُ عَلَى الصَّلٰوةِ فِي مَوٰاقیتِهِنَّ وَ الْمُوٰاسٰاتُ لِلاِخْوٰانِ وَاِنْ کٰانَ الشَّیءُ قَلیلاً**[2] یکی نمازها را در وقت آنها گذاردن و دیگر از مال خود به برادران دینی رسانیدن و آنها را با خود شریک در مال خود نماید هر چند کم باشد و بقدر

۱- کتاب المکاسب ج ۱ ص ۳۶۵ به نقل از وسائل الشیعه ج ۸ ص ۵۵۰.

۲- مستدرک الوسائل ج ۸ ص ۴۴۱.

کفاف خودش نباشد و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام **وَ عَمِلُو الصّالِحاتِ**. در سوره والعصر تفسیر بمواسات با اخوان شده و در کتاب کافی نقل شده که **ما عُبِدَاللّٰهَ بِشَيٍ اَفْضَلَ مِنْ اَداءِ حَقِّ الْمُؤمِنِ**[1] یعنی خداوند عبادت نشده است بچیزی که بهتر باشد از اداء حق مؤمن.

۱- کافی ج ۲ ص ۱۷۰.

باب سیزدهم

﴿در بیان دوستی و علاقه‌مندی امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه طاهره علیها السلام و حضرت سیدالشهداء علیه السلام و زین العابدین علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام و سایر ائمه و عموم مؤمنین از دوستان و شیعیان به جناب ابوالفضل علیه السلام﴾

در دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام با آن جناب همین بس که می‌بوسید دستهای او را که در روایت قبلاً مذکور شده، پس از ولادت **ثُمَّ قَبَّلَ یَدَیْهِ وَ اسْتَعْبَرَ وَ بَکیٰ**، پس دستهایش را از قنداقه بیرون آورد، می‌بوسید و میگریست و فرمود گویا می‌بینم این دستها یوم الطّف درکنار شریعه فرات در یاری برادرش حسین علیه السلام از بدن جدا خواهد شد[1] بلکه قبل از ولادت و خلقت تهیّه مادری مثل امّ‌البنین علیها السلام برای حمل و ولادت و رضاع او نمود، چنانچه گذشت و آن ناشی از شدت علاقه به چنین فرزندی بوده و روایتی دیده شده که حضرت امیر علیه السلام در آخر عمر تمام اولاد خود را به امام حسن علیه السلام سپرده و سفارش آنها را بآنجناب نمود مگر ابوالفضل علیه السلام راکه دست او را بدست امام حسین علیه السلام گذارد و سفارش و توصیه برای او با امام حسین علیه السلام نمود. و اما صدیقهٔ طاهره علیها السلام در حدیث منقول است که: چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین سر از خاک بردارند، حضرت رسول فرماید: به صدیقه طاهره که ای فاطمه علیها السلام، امروز برای شفاعت امت چه آورده‌ای؟ عرض می‌کند: برای شفاعت، بس است دو دست فرزندم ابوالفضل علیه السلام[2]. و بعضی موثقین نقل نموده‌اند که: یک نفر از اهل کربلا به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام روزی دو مرتبه و سه مرتبه می‌رفت و زیارت نمی‌کرد ابوالفضل علیه السلام را مگر در هر ده روز یکمرتبه. پس حضرت صدیقه علیها السلام را در خواب دید و سلام کرد بر آن مخدّره و آن حضرت از او اعراض فرمود. عرض کرد: **سَیِّدَتِي مٰا تَقْصِیرِي**، تقصیر من چیست؟ فرمود **اِسْتِقْلٰالُکَ مِنْ زِیٰارَةِ وَلَدِي**، کم به زیارت فرزندم می‌روی. عرض کردم: روزی دو مرتبه و سه مرتبه زیارت می‌کنم

۱- قمر بنی هاشم ص ۲۱.

۲- اسرارالشهادات ج ۲ ص ۴۱۲.

فرزند شما را. فرمود **نَعَمْ تَزُورُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنَ وَ لٰا تَزُورُ وَلَدِیَ الْعَبّاسَ اِلّٰا قَلیلاً**[1] . و اما علاقه و دوستی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بآن حضرت، منجمله آنکه منقول است مکرّر می‌فرمود **بِنَفْسي اَنْتَ** یعنی برادر، جان من فدای تو باد و من جمله آنکه چون از برادر رخصت مبارزت و جهاد خواست.

فَبَکَی الْحُسَینُ بُکٰآءً شَدیداً حَتّٰی اِبْتَلَتْ لِحْیَتُهُ بِالدُّموعِ وَ قٰالَ یٰا اَخي کُنْتَ الْعَلٰامَةَ مِنْ عَسْکَرِي وَ مَجْمَعَ عَدَدِنٰا فَاِذٰا غَدَوْتَ اِلَی الْجَهٰادِ یَؤُلَ جَمْعُنٰا اِلَی الشَّتٰاتِ وَ عَمٰارَتُنٰا تَنْبَعِثُ اِلَی الْخَرٰابِ[2] .

امام حسین(ع) گریهٔ شدیدی نمود به گونه‌ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر شد، سپس فرمود: برادرم تو علمدار سپاه من و موجب همبستگی و انسجام ما هستی، اگر تو به میدان بروی جمع ما پراکنده و انسجام ما در هم می‌شکند.

و دیگر از آثار علاقه‌مندی آن حضرت بآنجناب و خصوصیات، آنستکه بروایت معتبره چنانچه نقل شد باتفاق و مصاحبت سیدالشهداء علیه السلام به میدان رفتند و با هیچیک از شهداء اینطور نبود و دیگر از آثار شدت محبت آن حضرت آنکه چون ببالین برادر آمد «**بَکیٰ بُکٰاءً شَدیداً حَتّٰی بَکیٰ جَمیعُ مَنْ کٰانَ حٰاضِراً وَ قٰالَ علیه السلام جَزٰاکَ اللّٰهُ خَیْراً مِنْ اَخٍ لَقَدْ جٰاهَدْتَ فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ**؛[3] گریهٔ بسیار شدیدی نمود به گونه‌ای که تمام حاضران نیز به گریه در آمدند، آنگاه فرمودند: خدا به تو از جانب برادرت خیر دهد که حق جهاد در راه خدا را به جا آوردی.

و بنابر بعضی روایات چون خواست او را بخیمه ببرد، عباس علیه السلام عرض کرد:

بِحَقِ جَدِّکَ رَسُولِ اللّٰهِ اَنْ لٰا تَحْمِلْني وَ دَعْني في مَکٰاني هٰذٰا لِاَنّي مُسْتَحي مِنْ اِبْنَتِکَ سَکینَةَ وَالثّٰاني اَنَا الْکَبْشُ کَتیبَتُکَ وَ مَجْمَعُ عَدَدِکَ فَاِذٰا رَاَوْني وَ اَنٰا مَقْتُولٌ فَاِنَّمٰا یَقِلُّ عَزْمَهُمْ وَ یَزِلُّ صَبْرَهُمْ فَقٰالَ الْاِمٰامُ علیه السلام جَزَیْتَ عَنْ اَخیکَ خَیْراً حَیْثُ نَصَرْتَني حَیّاً وَ مَیِّتاً[4] .

۱- همان. ۲- العوالم ص ۲۸۵ و اسرارالشهادات ج ۲ ص ۳۹۵.

۳- کلمات الامام الحسین(ع) ص ۴۷۴ و اسرارالشهادات ج ۲ ص ۴۰۷.

۴- کبریت احمر ج ۱ ص ۱۵۸.

به حق جدت رسول خدا(ص) سوگند مرا با خود مبر و همین جا رهایم کن چراکه من از دخترت سکینه خجالت می‌کشم و دیگر اینکه من سردار سپاه تو و عامل انسجام افرادت هستم، اگر ببینند که من کشته شده‌ام، ارادهٔ آنان سست شده و صبرشان از کف می‌رود. امام حسین(ع) فرمودند: خداوند به تو از جانب برادرت جزای خیر دهد که مرا در زندگی و مرگت یاری کردی، **كَبْشُ الْقَومَ سَيِّدُهُم قٰائِدُهُمْ**، آقا و پیشوای گروه.

و دیگر از آثار شدت محبت و علاقه و اهمیت آن جناب آنستکه بعد از شهادت آن جناب **بٰانَ الْاِنْكِسٰارُ في وَجْهِ الْحُسَيْنِ**ؑ[1] البته برادر پشت و ظهر برادر است در امور دین و دنیا. در جلد سیزدهم بحار از طبرسی نقل شده از عبدالله بن دینار که: لقمان بسفری طولانی رفت، چون از سفر آمد غلامش را در بین راه دید، فرمود: پدرم چه شد؟ گفت: وفات نمود. لقمان گفت: مالک امر خود شدم. فرمود: عیالم چه شد؟ گفت: وفات کرده. گفت: فراشم تجدید شد پرسید برادرم چه شد؟ گفت: وفات کرد. فرمود: پشتم شکست. فرمود: خواهرم چه شد؟ گفت: وفات کرد. گفت: عورتم مستور شد[2]. و منجمله از آثار علاقه‌مندی حضرت سیدالشهداءؑ بآنجناب این رؤیای صادقه است که محدث جلیل حاج ملّا علی تبریزی از سید فاضلی از علماء عرب نقل نموده که چون آذری این مصرع را گفت: **يَوْمٌ اَبُوالْفَضْلِ اسْتِجٰارَ الْهُدىٰ** یعنی روز عاشورا روزی بود که سیدالشهداءؑ پناه برد به برادرش ابوالفضلؑ، حیا کرد که شاید این مصرع مقبول حضرت سیدالشهداءؑ نباشد، لذا مصرع دیگر را نگفت. پس در عالم رؤیا خواب دید سیدالشهداءؑ را، فرمود: صحیح است آنچه گفته‌ای من پناه بردم به برادرم و مصرع دوم را حضرت فرمود: **وَالشَّمْسُ مِنْ كَدَرِ الْعَجٰاجِ لِثٰامُهٰا** یعنی آنوقت که من پناه بردم به عباس، آفتاب از تیرگی کربلا نقابی پیداکرده بود.

شهنشهی که دل تنگ و دیده‌تر داشت

هزار دشمن خونخوار و یک برادر داشت

***

۱- شجرهٔ طوبی ج ۲ ص ۲۹۹. ترجمه: و آثار شکستگی در چهرهٔ حسین(ع) نمایان گشت.

۲- بحارالانوار ج ۱۳ ص ۴۲۴.

کوتاه دیدگان همه راحت طلب کنند
عارف بلا که راحت او در بلای اوست
هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد
گو غم مخور که ملک خدا خونبهای اوست
بی خانمان که هیچ ندارد بجز خدای
او را گدا مگوی که سلطان گدای اوست
بگذار هرچه داری و بگذر که هیچ نیست
این پنجروز عمر که مرگ از قفای اوست

مولا به بالین برادر کلماتی فرمود که برای هیچیک از شهداء نفرمود. **فَنادیٰ وا اَخاهُ واعبّاساهُ اَلْآنَ اِنْکَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حیلَتي**[1] و اما شدت محبت و علاقه حضرت زین العابدین علیه السلام بآنجناب، ظاهر شود از روایت صدوق و خصال از ثمالی:

قال نظر عَلِيُّ بْنِ الْحُسینِ علیه السلام سَیِّدُالْعٰابِدینَ اَلي عُبَیْدِاللّٰه اِبْنِ الْعَبّاسِ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبیطٰالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ اِلیٰ اَنْ قٰالَ وَ اِنَّ لِلْعَبّاسِ عِنْدَاللّٰهِ تَبٰارَکَ وَ تَعٰالیٰ مَنْزِلَةً یَغْبِطُهُ بِهٰا جَمیعُ الشُّهَداءِ یَوْمَ القِیٰمَةِ[2].

راوی می‌گوید: وقتی امام سجاد(ع)، عبیدالله فرزند حضرت عباس(ع) را مشاهده کرد اشکهایش جاری گشت آنگاه فرمود: همانا برای عموی ما عباس نزد خداوند تبارک و تعالی منزلت و جایگاهی است که تمام شهیدان در روز قیامت به آن غبطه می‌خورند.

چنانچه قبلاً با شرح آن مذکور شد و اما علاقه و محبت حضرت صادق علیه السلام بآنجناب، چنان است که او را مدح فرموده. در روایت منقول از کتاب عمدة الطالب است از مفضل بن عمر از حضرت جعفربن محمد الصادق علیه السلام:

قٰالَ کٰانَ عَمُّنٰا الْعباسُ بْنُ عَلِيٍ نٰافِذَالْبَصیرَةِ صُلْبَ الایمٰانِ جٰاهَدَ مَعَ اَبي

۱- العوالم ص ۲۸۵. ترجمه: پس ندا کرد. ای وای برادرم، ای وای عباسم، اکنون کمرم شکست و امیدم از دست رفت.

۲- خصال شیخ صدوق ص ۶۸.

عَبْدِاللّٰهِ وَ اَبْلیٰ بَلٰاءً حَسَناً وَ مَضیٰ شَهیداً وَ لَهُ اَرْبَعٌ وَ ثَلٰاثُونَ سَنَةً[1].

عموی ما عباس بن علی(ع) بصیرتی نافذ و بینشی عظیم و ایمانی محکم داشت، در محضر امام حسین(ع) جهاد نمود و در راه آن حضرت جانبازی و ایثاری تمام نمود و در سن ۳۴ سالگی به شهادت رسید.

یعنی عموی ما عباس بن علی دیدگانش نفوذ داشت و عاقبت بین و مال اندیش بود که فرمودند: **هَمُّ السَعیدِ اٰخِرَتُهُ وَ هَمُّ الشَّقِیِّ دُنْیاهُ**[2] و گفت: دیدهٔ خواهم که باشد شه شناس. **صلب الایمان** یعنی ایمانش محکم بود و دین بدنیا نفروخت. **کَاَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ**[3]، در امر دین استقامت داشت و ثابت بوده و این از این جهت بود که دو مرتبه عبیدالله زیاد -**علیه اللعنة**- کسی را فرستاد برای او و برادران او امان آورد و آن صاحب همت عالیه قبول نفرمود و مثل آن کسانی نبود که **یَمیلُونَ مَعَ کُلِّ ریحٍ**[4] از هر طرف باد دنیا آید خود را به باد دهند. و مجاهده کرد با ابی عبداللهﷺ در راه خدا. این مصاحبت هم در این مقام خیلی اهمیت دارد و مبتلا شد به بلاء نیکو، همان بلایی بود که او را بمقامات عالیه رسانید، یعنی از این جهت که در مقام امتحان در بلاء صبر کرد و تسلیم شد. این است که در روایت سابق فرمود **کُلُّ الصَیْدِ فِی جَوْفِ الْفِراءِ** یعنی تمام حقایق و دقایق از این مقام کشف می‌شود و کشته شد در زمانی که سی و چهار سال از عمر شریف او گذشته بود و خون عباس در طایفه حنیفه است و در عهدهٔ آنها است و اما شدت محبت و علاقه‌مندی مؤمنین و دوستان آل محمدﷺ نسبت به آن جناب اظهر من الشمس و ابین من الرمس است که در حرم مقدس او و مجالس مصیبت اهل بیتﷺ چون ذکر آن جناب می‌شود حالت گریه و ضجّه بیش از سایر شهداء از رجال و نساء مشاهده می‌شود و برای قضاء حوائج خود بیشتر

۱- عمدة الطالب ص ۳۵۶.

۲- ترجمه: تلاش خوشبخت در مسیر آخرت است و سعی بدبخت در مسیر دنیای اوست.

۳- سورهٔ صف آیهٔ ۴.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

بآنجناب توسل پیدا می‌کنند. بلکه در سقا خانه‌ها که به اسم خیر آن جناب ساخته شده توجّهات و توسلات دارند، بلکه عموم مسلمانان حتی بعضی از اهل تسنّن بآنجناب اخلاص دارند و توسل پیدا می‌کنند. شخص امینی نقل می‌کرد جدیداً که یک نفر ارمنی را دیدم در موقعی از گرفتاری و زحمت خود یا اباالفضل ﷺ گفت. گفتم مسلمانی؟ گفت مسلمان نیستم و لکن از ابوالفضل ﷺ بعضی چیزها دیده‌ام. «**اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنٰا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُحِبِّینَ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْشُرْنٰا فِي زُمْرَتِهِمْ**؛ پروردگارا ما را از مؤمنان و دوست داران آل محمد(ص) قرار ده و ما را در زمرهٔ آنان محشور گردان».

باب چهاردم

«در بیان روز شهادت ابوالفضل(ع) و محل دفن آن مظلوم»

اما روز شهادت آن جناب را بعضی از کلام ابی مخنف استفاده کرده‌اند که شهادت آن حضرت در روز تاسوعا بوده نظر بآنکه بعد از نقل شهادت و کیفیت آن گفته:

ثُمَّ اَقْبَلَ الْاِمٰامُ(ع) عَلیٰ اَصْحٰابِهِ وَ قٰالَ لَهُمْ یٰا اَصْحٰابی لَیْسَ طَلَبُ الْقَومِ غَیْری فَاِذٰا اَظْلَمَ عَلَیْکُمُ اللَّیْلُ اَسیرُوا فی ظُلْمَةِ اللَّیْلِ اِلیٰ مٰا شِئْتُمْ مِنَ الْاَرْضِ فَقٰالُو بِاَجْمَعِهِمْ یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ بِاَیِّ وَجْهٍ نُلْقَی اللّٰهَ تَعٰالیٰ وَ نُلْقیٰ جَدَّکَ وَ اٰباکَ عَلَیّاً الْمُرْتَضیٰ(ع) لٰاکٰانَ ذٰلِکَ اَبَداً وَ نَقْتُلُ اَنْفُسِنٰا دُونَکَ فَشَکَرَهُمْ عَلیٰ ذٰلِکَ وَ بٰاتَ تِلْکَ اللَّیْلَةُ فَلَمّٰا اَصْبَحَ الصَّبٰاحُ اَذَّنَ وَ اَقٰامَ وَ صَلّیٰ بِاَصْحٰابِهِ[1].

سپس امام حسین(ع) رو به اصحاب خود نموده و فرمودند: ای یاران من این قوم جز من، کسی را نمی‌خواهند، هنگامی که تاریکی شب شما را در بر گرفت در سیاهی آن به هر جا که می‌خواهید بروید. اصحاب حضرت همگی گفتند: ای پسر رسول خدا(ص) با چه رویی خداوند متعال و جدت رسول خدا(ص) و پدرت علی مرتضی(ع) را ملاقات کنیم. هرگز چنین مباد. ما خود را در جوار تو به کشتن می‌دهیم، پس از آن امام حسین(ع) از آنان تشکر نمود و آن شب (شب عاشوراء) را در آنجا ماندند وقتی که صبح فرا رسید حضرت اذان و اقامه گفته و با یاران خود مشغول نماز شد.

و از اینجا استکشاف شده است که عباس(ع) در روز تاسوعا شهید شده و اوّل شهید شهداء بوده و همچنین در بیان مبارزات و شهادت آن حضرت نقل شده:

وَاشْتَدَّ الْعَطَشَ بِالْحَسَیْنِ(ع) وَ اَصْحٰابِهِ وَ اَوْلٰادِهِ فَشَکَوا ذٰلِکَ اِلَی الْحُسَیْنِ(ع) فَدَعیٰ بِاَخیهِ الْعَبّاسِ اِلیٰ اٰخِرِ مٰا نُقِل فی شَهٰادَتِهِ[2].

و تشنگی بر امام حسین(ع) و یارانش و فرزندانش غلبه کرد. پس فرزندان حضرت از تشنگی گله

۱- اسرارالشهادات ج ۲ ص ۴۰۸ به نقل از مقتل ابومخنف ص ۸۹ تا ۹۳.

۲- همان.

کردند. در این هنگام امام حسین(ع) برادرش عباس(ع) را فرا خواند. تا آخر ماجرا که در شهادت حضرت عباس(ع) نقل شده است.

و از این بیان نیز کشف می‌شود که شهادت آن حضرت قبل از شهادت اصحاب و اولاد آن جناب بوده و جهت دیگر آنکه از بعضی اخبار مقاتل معلوم می‌شود که شهادت آن جناب بعد از شهادت اصحاب و برادرهای اُمّی خود و قبل از شهادت امامؑ بوده، بلکه باتفاق به مبارزات و جهاد رفتند و به هر جهت اختلافاتی در کیفیت و وقت مبارزات و شهادت حضرت عباسؑ در کتب مقاتل مشهور است، مثل آنکه قطع یدین آن جناب را هم مفید(ره) در بیان شهادت آن جناب نقل ننموده، با آنکه مُسلَّم سایر کتب مقاتل است و با نظر باین اختلاف صاحب ناسخ التواریخ احتمال داده و گفته دو عباس از اولاد امیرالمؤمنینؑ در کربلا بوده‌اند و شهید شده‌اند، یکی در روز تاسوعا شهید شده و دیگر در روز عاشورا. راقم حروف گوید از جهاتی می‌توان این کلام را تقویت نمود، منجمله آنکه از آن حضرت در بیان عده اولاد امّ‌البنینؑ تعبیر به عباس اکبر شده معلوم می‌شود در اولاد حضرت امیرؑ عباس اصغر هم بوده و در عدّه اولاد حضرت امیرؑ نیز اختلاف است، چنانچه در باب سوم اشاره شد، چنانچه ابن شهر آشوب اولاد آن حضرت را سی و پنج گفته و شهرستانی بیست و هشت گفته و دیگر از آنچه شاهد تعدّد است روایت ابی مخنف است که راجع به بعد از شهادت عباس نقل نموده و از آوردن امامؑ جسد شریف عبّاسؑ را به خیمه‌ها با این عبارت گفته که:

وَ نَزَلَ اِلَیْهِ وَ حَمَلَهُ ظَهْرَ جَوٰادِهِ وَ اَقْبَلَ بِهِ اِلیٰ خَیْمَهٖ وَ طَرَحَهُ فیهٰا وَ بَکیٰ بُکٰاء شَدیداً حَتّٰی بَکیٰ جَمیعُ مَنْ کٰانَ حٰاضِراً وَ قٰالَؑ جَزٰاکَ اللّٰهُ خَیْراً مِنْ اَخٍ لَقَدْ جٰاهَدْتَ فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ[1].

وقتی حضرت به برادرش عباس(ع) رسید از اسب پیاده شد و او را بر پشت اسبش قرار داده و به سوی خیمه‌ها حرکت نمود و او را در کنار خیام پیاده نمود و گریهٔ شدیدی نمود به گونه‌ای که تمام حاضران به گریه افتادند. آنگاه حضرت فرمودند: خداوند به تو بهترین پاداش که یک برادر به

۱- اسرارالشهادات ج ۲ ص ۴۰۷ به نقل از مقتل ابومخنف.

برادرش می‌دهد، بدهد که حق جهاد در راه خدا را به جا آوردی.

انتهی کلام ابی مخنف و در بعضی کتب مقاتل دیگر نقل شده که حضرت خواست جسد شریف عباس را بخیمه آورد. عرض کرد مرا به خیمه مبر باین بیان که:

قٰالَ اِسْحٰقُ: ثُمَّ اِنْحَنیٰ عَلَیْهِ لِیَحْتَمِلَهُ فَفَتَحَ الْعَبّٰاسُ عَیْنَیْهِ فَرَاٰی اَخٰاهُ الْحُسَیْنَ یُرِیدُ اَنْ یَحْمِلَهُ فَقٰالَ لَهُ اِلیٰ اَیْنَ تُرِیدُ یٰا اَخي فَقٰالَ اِلَی الْخَیْمَةِ فَقٰالَ یٰا اَخي بِحَقِّ جَدِّکَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ اَنْ لٰا تَحْمِلْني و دَعْني في مَکٰاني هٰذٰا فَقٰالَ لِهٰاذٰا قٰالَ لِاَنّي مُسْتَحْيٍ مِن اِبْنَتِکَ سَکِینَةَ وَ قَدْ وَعَدْتُهٰا بِالْمٰاءِ وَ لَمْ اٰتِهٰا بِهِ وَ الثّٰاني اَنٰا کَبْشُ کَتِیبَتِکَ وَ مَجْمَعُ عَدَدِکَ فَاِذٰا رَأَوْني اَصْحٰابُکَ وَ اَنٰا مَقْتُولٌ فَاِنَّمٰا یَقِلُّ عَزْمُهُمْ وَ یَزِلُّ صَبْرُهُمْ فَقٰالَ الْحُسَیْنُ ؑ جَزَیْتَ عَنْ اَخِیکَ خَیْراً حَیْثُ نَصَرْتَني حَیّاً وَ مَیِّتاً فَقٰالَ فَوَضَعَهُ في مَکٰانِهِ وَ رَجَعَ اِلیٰ الخَیْمَةِ الی اخر[1].

اسحاق می‌گوید: امام حسین(ع) به روی پیکر مطهر برادرش عباس(ع) خم شد تا او را به سوی خیمه‌ها ببرد که حضرت عباس(ع) چشمانش را گشود و برادرش را دید که می‌خواهد او را ببرد. پس خطاب به امام حسین(ع) عرض کرد: مرا به کجا می‌بری ای برادر، حضرت فرمودند: به سوی خیمه‌ها آنگاه حضرت عباس(ع) عرض کرد: برادرم، تو را به حق جدت رسول خدا(ص) مرا با خود مبر و همین جا رهایم کن امام فرمودند: چرا؟ عباس(ع) عرض کرد: زیرا من از دخترت سکینه خجالت می‌کشم چراکه به او وعدهٔ آب داده بودم ولی نتوانستم برایش آب ببرم و دیگر اینکه من سردار سپاه تو و عامل انسجام افراد تو هستم اگر یارانت مرا کشته ببینند، ارادهٔ آنان سست شده و صبرشان از کف می‌رود، در این حال امام حسین(ع) فرمودند: از جانب برادرت به پاداش نیکو برسی که مرا در حال زندگی و مرگت یاری نمودی، راوی می‌گوید: امام حسین(ع) پیکر برادرش عباس را همان جا گذاشت و به سوی خیمه‌ها رفت.

و بعضی گفته‌اند از کثرت جراحات ممکن نشد حمل آن جسد مطهر و یکی دیگر از نشانهٔ تعداد آنستکه در تذکره سبط ابن جوزی از قاسم بن اجنع مجاشعی روایت کرده که گفت: وقتی که سرهای شهداء را وارد کوفه کردند، سواری دیدم که

۱- کبریت احمر ج ۱ ص ۱۵۸.

سر جوانی را که بی محاسن بود و خط رویش نروئیده بود بگردن اسبش آویخته و صورت آن جوان مثل ماه شب چهارده بود. وقتی که اسب سرش بزیر می‌برد آن سر نازنین بزمین می‌رسید. از او پرسیدم: این سر کدام مظلومست؟ گفت: سر عباس بن علی. گفتم تو چه نام داری و کیستی؟ گفت: حرمله‌بن کاهل الاسدی. قاسم گفت چند روزی نگذشت که دیدم صورتش سیاه شده بود[1]، و حضرت ابوالفضل علیه السلام چنانچه روایت دارد درکربلا سی و چهار ساله بود و بعید است که شخص باین سن امرد باشد و خط محاسنش نروئیده باشد و باضافه آنکه درکتاب تذکره تعبیر به غلام نموده و غلام جوان نورس راگویند. پس احتمال قوی دارد که همان اصغر باشد و در روز تاسوعا شهید شده باشد و درکتاب عمدةالطالب صریحاً می‌گوید که: جناب عباس الاصغر ابن امیرالمؤمنین علیه السلام و عمربن علی و رقیةبنت امیرالمؤمنین علیه السلام مادرشان صهبا ثعلبه بوده و عبدالله و عباس اکبربن امیرالمومنین علیه السلام و عثمان و جعفر مادرشان امّ‌البنین علیها السلام بوده[2] و دیگر از نشانه‌های تعدد اختلاف درکیفیت شهادت و قتل آن جناب روایت ابی‌مخنف که گفته عمود آهنی بر سر مقدس او وارد آوردند، پس از مرکب افتاد باین بیان که:

«**فَضَرَبَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ تَعٰالیٰ بِعَمُودٍ مِنْ حَدیدٍ فَفَلَقَ هٰامَتَهُ**[3]؛ مردی از دشمنان که خدا لعنتشان کند با عمودی آهنین ضربه‌ای به آن حضرت زد که فرق مبارکش شکافت». **وَ فی نَقْلٍ اٰخَرَ فَسَقَطَ مُخُّ رَأْسِهِ عَلیٰ كِتْفَيْهِ وَانْصَرَعَ عَفیراً عَلَی الْاَرْضِ يَجُوزُ بِدَمِهِ وَ هُوَ يُنٰادي يٰا اَبٰاعَبْدِاللّٰه عَلَيْكَ مِنّي السَّلٰامُ**[4]. در نقلی دیگر آمده: قسمتی از فرق سر مبارکش بر روی کتفش افتاد که موجب شد آن حضرت مانند ماهی سرخ گون بر زمین بیافتد و به خون خود آغشته گردد، در حالی که صدا می‌زد: یا اباعبدالله، درود و سلام من بر تو باد.

و بروایت دیگر تیری به سینهٔ مبارکش آمد و از اسب افتاد.

«**وَ قیلَ جٰائَهُ سَهْمٌ فَاصٰابَ صَدْرَهُ فَانْقَلَبَ عَنْ فَرَسِهِ وَ صٰاحَ اِلیٰ اَخیهِ**

۱- تذکرة الخواص ص ۱۰۴.

۲- عمدة الطالب ص ۳۶۱.

۳- عوالم ص ۲۸۴.

۴- کلمات الامام الحسین(ع) ص ۴۷۲.

الْحُسَیْنِ عليه السلام وَ قٰالَ اَدْرِکْنی یٰا اَبٰاعَبْدِاللّٰهِ[1] ؛ گفته شده تیری به سوی او آمد و به سینه‌اش اصابت نمود و آن حضرت از روی اسب واژگون شد و خطاب به برادرش امام حسین(ع) با صدای بلند عرض کرد: مرا دریاب یا اباعبدالله. و روایت دیگر فَاَحٰاطَتْ بِهِ الْاَعْدٰاءُ فَجَدَلُوهُ صَرِیعاً[2] . پس دشمنان او را محاصره کرده و با حملات سنگین او را بر زمین زدند.

پس خلاصه کلام است که از قرائن و بیانات مذکوره مکشوف شد که دو عباس از اولاد امیرالمؤمنین عليه السلام درکربلا بوده، عباس اصغرابن علی عليه السلام که در روز تاسوعا شهید شد و حضرت ابوالفضل العباس الاکبر عليه السلام صاحب آن فضائل و مناقب و مقامات عالیه مذکوره و مورد غبطه تمام شهداء روز عاشورا که با ابی عبدالله عليه السلام به میدان مبارزت رفت و بروایت مفید(ره) بدرجهٔ رفیعه شهادت رسید **وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ تَعٰالیٰ**.

۱- عوالم ص ۲۸۵.   ۲- همان ص ۵۷۵.

﴿مدفن آن مظلوم﴾

اما مدفن آن مظلوم، شکی نیست در اینکه موضع قبر مقدس حضرت ابوالفضل علیه السلام بیرون است از حایر.

مرحوم شیخ مفید رحمت الله علیه در ارشاد فرموده: بعد از اینکه ابن سعد ملعون ازکربلا بیرون شد طایفهٔ بنی اسد از غاضریّه که وطن آنها بود آمدند و بر ابدان شهداء نماز خواندند و آنها را دفن نمودند[1] و بنا به بعضی روایات در خدمت حضرت زین‌العابدین علیه السلام بعد از دفن سیدالشهداء علیه السلام، علی‌بن الحسین علیه السلام را پائین پای آن جناب دفن کردند و حفره‌ای کندند برای جمیع شهداء از اهل بیت و اصحاب را جمیعاً با هم در آن حفره دفن کردند غیر از عباس‌بن علی علیه السلام و درکتاب ارشاد است که شک نداریم که حایر احاطه دارد به جمیع شهداء غیر از ابوالفضل العباس علیه السلام که آن بزرگوار را دفن کردند بنی اسد در همان موضعی که شهید شد در طریق غاضریّه که اکنون موضع قبر اوست[2] و غاضریه قریه‌ای بوده که طایفه بنی اسد آنجا بودند و منزل داشتند و گویا به واسطه طیب و خوش بوئی آن زمین آنرا غاضریه گفتند و حایر چنانچه مرحوم ابن‌ادریس(ره) فرمودند: آن موضعی است که آب در آن متحیر شود و پیش نرود[3] و چنانچه شهید در ذکری فرموده است که چون دشمنان آب رها کردند برای محو آثار قبر مطهّر در آنموضع متحیر شد و بقبر مطهر نرسید[4] و اختلاف است بین علماء رضوان‌الله علیهم در حدّ حایر مشهور. آنچه مجلسی(ره) و ابن‌ادریس و شهید و صاحب جواهر و غیرهم رحمت الله علیهم اختیار نموده‌اند آن است که دیوارهای صحن شریف بآن احاطه دارد از چهار طرف. پس صحن مبارک و حجرات و مسجد پشت قبّه مطهر تمام حایر است و بعضی گفته‌اند قبّه شریفه با عمارات متصله بآن از مسجد و قتلگاه و خزانه و غیره حایر می‌باشد و بعضی گفته‌اند همان قبّه مطهره است و ظاهر اخبار قول مشهور است و احوط قول

۱- ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۱۴.
۲- همان ص ۱۲۶.
۳- ذکریٰ ص ۲۵۶.
۴- همان ص ۲۵۷.

اخیر است و قبر شریف حضرت ابوالفضلؑ خارج از حایر است و لیکن مسلماً داخل در حرم محترم است، چراکه حدّ حرم یعنی حریم قبر مبارک به پنج فرسخ از چهار طرف معین شده و در بعضی اخبار به ده میل که سه فرسخ می‌شود تحدید شده و در بعضی اخبار به یک فرسخ و یک میل و بیست و پنج ذراع معین شده و آن اختلاف نظر باختلاف مراتب فضیلت و شرافت قرب و بعد از آن مرقد شریف است.

«عَنْ اَبی‌عَبْدِاللّٰهِؑ قٰالَ حُرْمَة قَبْرُ الْحُسَیْنِ فَرْسَخٌ فی فَرْسَخٍ مِنْ اَرْبَعَةِ جَوٰانِبَ؛[1] امام صادق(ع) فرموده‌اند: حریم مزار مرقد امام حسین(ع) از چهار طرف آن به اندازهٔ یک فرسخ در یک فرسخ است». روایت دیگر «**عَنْ اَبی‌عَبْدِاللّٰهِؑ حَریمُ قَبْرِ الْحُسَیْنِؑ خَمْسُ فَراسِخَ مِنْ اَرْبَعَةِ جَوٰانِبِ الْقَبْرِ**[2]؛ نقل شده که امام صادق(ع) فرموده‌اند: حریم مرقد امام حسین(ع) از چهار طرف قبر به اندازهٔ پنج فرسخ است».

روایت دیگر:

عَنْ اَبی‌عَبْدِاللّٰهِ قَبْرُ الْحُسَیْنِؑ عِشْروُن ذِراعاً فی عَشْرینَ ذِراعاً وَ هُوَ رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ[3].

از امام صادق(ع) نقل شده که فرمودند: مرقد امام حسین(ع) بیست ذراع در بیست ذراع است و آن باغی از باغهای بهشت است.

و در روایت ابی حمزهٔ ثمالی در باب زیارت عباس علیه‌السلام نقل شده:

فی البحار قال الصّادقُؑ اِذٰا اَرَدْتَ زِیٰارَةَ قَبْرِ الْعَبّاسِ ابْنِ عَلِیٍّ وَ هُوَ شَطِّ الْفُرٰاتِ بِحِذّاءِ الْحیرِ فَقِفْ عَلیٰ بٰابِ السَّقیفَةِ[4].

امام صادق(ع) فرمودند: هرگاه خواستی مرقد حضرت عباس(ع) را زیارت کنی که در کنار فرات و در موازات حایر حسین(ع) قرار دارد در کنار درب سقیفه بایست.

و از این بیان نیز کشف می‌شود که قبر شریف محاذی حایر است و لیکن داخل در حرم و حریم قبر مبارک ابی عبداللّهؑ است و داخل در آن زمین است که ابی

۱- بحارالانوار ج ۹۸ ص ۱۱۱.
۲- همان.
۳-همان.
۴- همان ص ۲۷۷.

عبدالله‌ؑ از بنی اسد خریداری نموده و درکنار نهر علقمه و آن از نهرهائیست که از فرات جدا شده و منبع شط فرات چنانچه اهل اطلاع گفته‌اند ازکوهستان ارمینه است و در اول چشمه بوده است که اطراف آن دویست و پنجاه ذرع تخمیناً بوده و چون مسافتی برود چشمه‌های دیگر به او ملحق می‌شود و آب عظیمی شده، بولایت روم بگذرد و از دیار روم بشامات داخل شود و آبهای دیگر به او ملحق شود و به شهرهای جزائر کشیده و به تبّت آید و بقرب بغداد یک شاخ دجله پیوندد و شاخ دیگر بسوافد کوفه آید و در عباد آن به بحر فارس منتهی شود و برکت آن دو نهر و معموریت بلاد به آن دو خفائی ندارد، بالخصوص موضع نزول ابی عبدالله‌ؑ و حدود مرقد و مدفن آن جناب امتیازی داشته و دارد از جهت فراوانی نعمت و کثرت اشجار و زراعت و از زمانیکه آنرا قرب جوار پدید آمده واجد برکات کثیره شده و نهرهای بسیار از فرات جدا شده که منجمله نهر علقمه می‌باشد و آثار آن الی الآن موجود است در نزدیکی مرقد شریف حضرت ابوالفضل‌ؑ.

وَ عَلْقَمُ عَلىٰ ما فِي الْمَجْمَعِ بِفَتْحِ الْعَيْنِ فَالسُّكُونِ شَجَرٌ مُرٌّ وَ يُقٰالُ الْلحَنْظَلُ عَلْقَمُ وَ لِكُلِّ شَجَرٍ مرٍّ وَ عَلْقَمَةُ اِسْمُ رَجُلٍ وَ الْعَلْقَمَةِ الْمَرٰارَةُ[1] .

علقم بنابر آنچه در کتاب مجمع البحرین آمده با فتحهٔ عین و سکون بعد از آن به معنی درختی تلخ است که بدان حنظل نیز گفته می‌شود و به هر درخت تلخ علقم گفته می‌شود و علقمه نام مرد نیز می‌باشد که به معنای تلخی است.

و آن نهر از قدیم زمان موسوم باین اسم بوده، چنانچه در بحار وکتب مقاتل دارد «**حَكىٰ عَنْ رَجُلٍ اَسَديٍّ قٰالَ كُنْتُ زٰارِعاً عَلىٰ نَهْرِ الْعَلْقَمِيِّ بَعْدَ اِرْتِحٰالِ عَسْكَرِ بَنِي اُمَيَّةَ فَرَاَيْتُ عَجٰايِباً** الی اخره[2] ؛ از مردی بنی اسدی نقل شده که گفته است: در کنار نهر علقمه مشغول زراعت بودم و بعد از رفتن لشگر بنی امیّه در آنجا عجایبی مشاهده کردم». و نقل حکایت مرد حدّاد که گفت با لشگر عمر سعد بودم در جنب نهر علقمه خیمه زدم الی اخره[3] و سبب تسیمه یا بسبب آنستکه در اطراف آن علقم و حنظل بسیار بوده و یا آنکه علقمه

۱- مجمع البحرین ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
۲- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۹۳، عوالم ص ۵۱۲.
۳- منتخب طریحی ص ۹۱.

نامی مداخله در تعمیر یا تخریب آن داشته، چنانچه منقول است و زیر سعید مؤیدالدین ابوطالب محمدبن علی‌بن محمد العلقمی چون شنید حدیثی که حضرت صادقؑ خطاب بآن نهر فرمود: که تو را بر روی جدم بستند و تو هنوز جاری می‌باشی، پس آن علقمی که مذکور شد آنرا خراب نمود و چون آن نهر بکوفه میَ‌آمد سبب خرابی کوفه شد[۱] و در این نقل ماخذ درستی دیده نشده و در قاموس فرموده علقمه نام محلی است و شاید در آنجا نیز بمناسبت موضوع بوده یا آنکه چون آن نهر را بزحمت و مرارت شق نموده‌اند فلذا او را نهر علقمه گفتند **عَلْقَمَةَ اَيِ الْمَرارَةُ كَما ذَكَرْنا يا اَشْجارُ مُرَّةٌ**[۲] و درختهای تلخ در اطراف آن بوده.

۱- کبریت احمر ج ۲ ص ۱۱۲.

۲- مجمع البحرین ج ۳ ص ۲۳۳. ترجمه: علقمه یعنی تلخی و مرارت همانگونه که قبلاً ذکر شده به درختان تلخ نیز گفته می‌شود.

﴿خاتمه در بیان طرق توسل به آن جناب﴾

چون مدلل داشتیم در ابواب سابقه، وجاهت و تقرب آن حضرت را بدرگاه باری تعالی شأنه و آنکه آن جناب وسیله نجات و باب الحوائج است برای حاجات دین و دنیا و آخرت مسلمانان و طرق توسل و تمسّک بذیل عنایت و وجود آن بزرگوار بسیار است.

اول زیارت اوست از دور و نزدیک اگر چه آن جناب دارای مقام ولایت و امامت نبوده ولکن چون در ظلّ عنایت ولی الله اعظم بوده و هست و کسب نورانیت از انوار مقدسهٔ آنها نموده، چنانچه انسان وقتی که در آفتاب نشست نورانی می‌شود و بمفاد **اَشْهَدُ اَنَّکَ تَسْمَعُ کلامي وَ تَرُّدُ سَلٰامی**[1] آن جناب هم از این مقام بی بهره نیستند و از این جهت در زیارات بعیده مثل زیارت وارث و غیره برای شهداء هم از معصومین علیهم السلام دستور زیارت آمده **اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَوْلِیآءَ اللّٰهِ**[2] الی اخره. خصوص حضرت ابوالفضل علیه السلام که برزخ و واسطه بین موالی و عبیداست و اقرب و اشرف مردم و شهداء و انصار است نزد حضرت ولی اللّٰه و بنحو عموم وارد شد و در بحار و سایر کتب منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هرکه زیارت کند یکی از ذریه مرا زیارت کنم او را در روز قیامت و خلاص کنم او را از ترسهای آنروز[3]. از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که هرکه زیارت کند اول ما را چنانست که زیارت کند آخر ما را و هر که زیارت کند آخر ما را چنانست که زیارت کرده اول ما را[4] و باین مضمون روایات بسیاری وارد شده و شمّه‌ای از آنرا در کتاب **تذکرة العظیمة** مذکور داشته‌ام و ثواب زیارت باندازه شأن و عظمت مزور و درجهٔ معرفت زائر است. پس چگونه توان تصور نمود درجهٔ ثواب زیارت عالم و زاهد و عابد و مجاهد و شهیدی راکه غبطه برند مقام او را فردای قیامت جمیع شهداء. او **قُرَّةُ الْعَیْنِ الْمُرْتَضیٰ وَ ثَمَرَةُ**

۱- اقبال الاعمال ج ۳ ص ۱۳۴. ترجمه: گواهی می‌دهم که سخنم را می‌شنوی و جواب سلامم را می‌دهی.

۲- زیارت وارث. ترجمه: درود بر شما ای اولیاء الهی.

۳- بحارالانوار ج ۹۷ ص ۱۴۰ و علل الشرایع ص ۴۶۰.

۴- کامل الزیارات ص ۵۵۲.

فُؤادِ سَیِّدَةُ النِّسآءِ وَ نُورُ حَدَقَةِ سَیِّدِالشُّهَداءِﷺ [۱] است و همانا امر بزیارت آنمظلوم بنحو العموم و الخصوص به طور ماثور از مطول و مقصور کافیست در بیان شان زیارت آن جناب و رؤیای مرد صالح رؤیت صدیقه طاهرهﷺ را و اعراض آن محترمه از او برای تقلیل در زیارت حضرت اباالفضلؑ قبلاً ذکر شد و بعضی زیارات وارده را در آخر کتاب تبرّکاً ذکر خواهیم نمود و آنکه سزاوار است دوستان آل محمدﷺ زیارت آن جناب را بعد از زیارت ائمه هدی بالخصوص ترک نکنند و در هر شب و روز استمداد از روح مقدس آن معدن فیض برای امر دین و دنیای خود بنمایند و در کتاب تذکرة العظیمیّه در تذکرهٔ نهم در معنی زیارت و آداب زیارت بسطی داده‌ام و در این مختصر مجال تفضیل و تکرار نیست، **اِنْ شِئْتَ فَارْجِعْ.**

دوم و سوم از طرق توسل ذکر فضائل و مصائب آن حضرت است که خود ذکر نماید یا دیگری را نایب قرار دهد در این عبادت و توسل و آن از مجربات است و برای روا شدن هر حاجت و درک فیوضات و داخل بودن آن در عنوان توسل بمراثی و تذکر مصائب آل محمد حاجت به بیان ندارد.

چهارم نماز هدیه بجا آوردن و قرآن خواندن و صلوات فرستادن برای آن جناب و خصوص نماز و زیارت برای آن حضرت خواندن. چنانچه مفاد روایت شیخ مفید است در کتاب مزار او و غیره. اگر چه نماز زیارت هم نماز هدیه برای مزور است و انکار بعضی نماز زیارت را برای آن جناب بی اساس و ضعیف است.

بعضی ختمها که در توسل بآنجناب گفته‌اند در این خاتمه ذکر خواهد شد. منجلمه مرحوم عالم عامل متبحّر ملّا محمد باقر قاینی اعلی اللّٰه مقامه در تالیفات خود فرموده که: در سفر عتبات عالیات در عالم رؤیا دیدم کسی می‌گوید که هر گاه کسی بگوید **عَبْدُاللّٰهِ اَبَاالْفَضْلِ دَخیلُکَ** حاجت او بر آورده شود. بعد اَحْقَرْ مکرّر به آن عمل کردم و حوائج جسیمهٔ عظیمه مقضیه یافتم و دیگر فرموده ثقه خبر داد که مرا حاجت مهمه‌ای بود از پیرزن جدّهٔ خود شنیده بودم که هرگاه برای حاجتی هفت

۱- ترجمه: او نور چشم علی مرتضی(ع) و میوهٔ دل سرور زنان عالم حضرت زهرا(س) و نور دیدگان سیدالشهداء(ع) است.

شب چهارشنبه متوسل بحضرت عباس﷣ شده، این ورد را در هر یک از آن شبها صد مرتبه بخواند حاجت او برآورده شود چنین کردم و در شب چهارشنبه هفتم بر وجه فوق العاده حاجتم برآورده شد. آن ورد این است:

ای ماه بنی هاشم خورشید لقاء عباس　　ای نور دل حیدر شمع شهداء عباس
از درد و غم ایام ما رو بتو آوردیم　　دست من مسکین گیر از بهر خدا عباس

و نیز در کتاب کلمه طیبه نقل شده و قبلا ایضا نقل شده از عالم و عادل سید حسین شوشتری﷫ که: یک وقت برای زیارت با حاج سیدعلی شوشتری صاحب کرامات باهره و خاتم المجتهدین شیخ مرتضی انصاری اعلی اللّه مقامهم بکربلا مشرف شدیم و من رفتم بمنزل میزبان سابق خود، دیدم هیچ ندارد و من هم هیچ نداشتم، پس مشرف شدم به حرم حضرت ابی الفضل﷣ و پس از فراغ از نماز و زیارت به نزد ضریح آمدم و حال خود را عرض کردم، هنوزکلامم تمام نشده بود که از ضریح چیزی حرکت کرد و به نزد من آمد و آن یکعدد شاهی بود که قیمت آن در آنوقت دو قرآن و نیم بود، آنرا برداشتم و شکر حق تعالی را بجا آوردم. و منجمله از طرق توسل بآن حضرت نقل شده بخط مرحوم عمدة الفقهاء والمجتهدین شیخ العلماء کلباسی والد ماجد مؤلف رحمة الله علیه که برای روا شدن حاجات به نیت نماز توسل با ابوالفضل﷣ دو رکعت نماز بخواند، در هر رکعت بعد از حمد بجای سوره چهار صد مرتبه **یٰا حَیُّ یٰا قَیُّوم** بگوید و بعد از نماز صد مرتبه بگوید: **اَلسَّلٰامُ عَلَیْکَ یٰا عَبّٰاسِ بْنِ اَمیرالْمُؤْمِنینَ**﷣. بعضی این نماز را از امام صادق﷣ برای آن مظلوم نقل نموده‌اند، افاضةٌ نوریّه. چون ذکر نماز توسل شد مناسب دانستم برای ارشاد و تذکر عموم اخوان و اخوات مؤمنین و مؤمنات نمازهای توسل هر یک از چهارده معصوم﷩ را در این خاتمه یادآوری نمایم که برای رسیدن به ثواب‌های آنها و روا شدن حوائج دنیا و آخرت ایشان بهترین توسلات است. زیرا که نماز معجونیست آسمانی برای شفای دردهای ظاهریّه و باطنیّه ما و نوریست روحانی برای رفع ظلمات جاهلانه ما و نماز فارق است بین ظلمت و کفر و نور اسلام، چنانچه روایت دارد و معراج مؤمن است و مایهٔ ترقی روح است بلکه ورزش روح است این است که برای هر حاجت و مهمی، درد والمی نمازی رسیده از خانوادهٔ

وحی و تنزیل، مثل نماز هم و غم و نماز حدیث نفس و نماز حاجت و نماز استغفار و نماز فرج و نماز استطاعت و نماز رزق و نماز غنی و ثروت و نماز خوف و نماز مظلوم و نماز کفایت مهم و نماز گمشده و نماز مریض و نماز برای شفای ولد از مرض و نماز طلب ولد و نماز خلاصی از زندان و نماز رفع سختی و تنگدستی و نماز طلب رزق و نماز طلب طعام برای سد جوع و نماز عفو و نماز توبه و نماز ادای دین و غیره که در کتب مفصله مسطور است و مقصود در اینجا ذکر نماز توسل به معصومین علیهم السلام است و انوار مقدسه محمد و آل محمد علیهم السلام اگر چه تمام یک نورند که فرمودند: **اَوَّلُنا مُحَمَّدٌ وَ اٰخِرُنا مُحَمَّدٌ وَ اَوْسَطُنا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنا مُحَمَّدٌ** [1] و لکن هر یک از آنها یک خصوصیتی در توسل برای امور مردم دارند.

اما توسل بحضرت خاتم صلی الله علیه و آله: چون مقام جمع الجمعی دارد برای هر امر دنیا و آخرت توجه و توسل به آن نور مقدس پیدا کنند خوبست.

توسل به امیرالمؤمنین علیه السلام: برای دفع مکاره و انتقام کشیدن از دشمن و رفع ظلم، توسل بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام پیدا کنند و نماز توسل به امیرالمؤمنین علیه السلام چهار رکعت نقل شده به دو سلام در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند تمام گناهان او آمرزیده شود و حاجات او انشاء اللّه روا گردد.

توسل به صدیقهٔ طاهره علیها السلام و ملکه انبیاء برای هر مطلب مهمی، بنابر بعضی روایات دو رکعت است. در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره توحید بخواند.

توسل بحضرت امام حسن علیه السلام: برای دفع دشمن و مکاره دو رکعت بهر کیفیت که خواهد بخواند و بعد از نماز سر بآسمان بردارد و دستها بگشاید و این دعا بخواند:

اَللّٰهُمَ رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَدٍ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَ اِنَّ فُلٰانَ بْنَ فُلٰانٍ قَدْ ظَلَمَني وَ لٰا اَجِدُ مَنْ اَصُونُ بِهِ فَاسْتَوفِ مِنْهُ ظَلامَتي السّٰاعَةَ السّٰاعَةَ بِحَقِّ مَنْ جَعَلْتَ لَهُ عَلَيْكَ حَقّاً وَ بِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ اِلّٰا جَعَلْتَ ذٰلِكَ يٰا مُخَفِّفَ

۱- تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۸. ترجمه: اولمان محمد، در میانمان محمد و آخرمان هم محمد است، بلکه همهٔ ما محمدیم.

الْاَحْکٰامِ یٰا مَرْهُوبَ الْبَطْشِ یٰا مٰالِکَ الْفَضْلِ[1].

خداوندا، ای پروردگار محمد(ص) و آل محمد(ص) بر محمد(ص) و آل محمد(ص) درود فرست، خداوندا فلانی فرزند فلانی به من ظلم کرده و کسی را پیدا نمی‌کنم که به او پناه ببرم، پس خودت حق مرا هم اکنون از او بستان، تو را به حق آن کسی که از جانب خودت برای او حقّی قرار دادی (یعنی امام حسن(ع)) و به حق خودت بر آنان که آن را نیز خودت قرار دادی ای تخفیف دهنده و آسان کنندهٔ احکام و ای شجاعِ دلاور و ای صاحب فضیلت.

بجای فلان اسم ظالم و پدر ظالم را بگوید.

توسل بحضرت حسین: برای رسیدن برحمت و آمرزش و کفاره شدن گناهان و غیره بنابر روایت قطب راوندی دو رکعت است. در هر رکعت حمد یک مرتبه و بیست و پنج مرتبه سوره توحید بخواند.

توسل بحضرت سید سجاد: برای ایمنی از شر شیطان و حاکم جابر و معزّز بودن نزد بزرگان و رفع غم و حزن خوب است و نماز توسل بآن حضرت بنابر روایت قطب دو رکعت است، در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه آیة الکرسی و صد مرتبه سورهٔ توحید بخواند.

توسل بحضرت باقر: برای توفیق کسب دانش و تحصیل و علم و یافتن معارف الهیه خوب است و نماز توسل بآنجناب بروایت ابن طاوس دو رکعت است، در هر رکعت حمد یک مرتبه و تسبیحات اربعه صد مرتبه بخواند.

توسل به حضرت صادق: برای توفیق یافتن برای تقوی و طاعات و عبادات از حج و زیارت و ادای واجبات و سنن و ترک محرمات و طلب رضای پروردگار جل شانه خوبست و نماز توسل بآنجناب بروایت قطب راوندی(ره) دو رکعت در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه تسبیحات اربعه **سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ** بخواند و بروایت مرحوم طاوس(ره) دو رکعت یکمرتبه حمد و صد مرتبه آیه شریفه **شَهِدَ اللّٰهُ اِنَّهُ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ**.

توسل بحضرت موسی بن جعفر: برای شفای امراض و بیماریها و رفع

۱- مکارم الاخلاق (شیخ طبرسی) ص ۳۳۲.

مرضهای ظاهری و باطنی و تقاضای دوام نعمت عافیت و سلامتی ابدان خوبست که فرموده‌اند برای شفای مریض قدری وجه نذر آن حضرت نموده، شب زیر بالش مریض بگذارد و روز بعد به فقیری بتصدق بدهند انشاء الله شفا یابد و نماز توسل بآنجناب بروایت ابن طاوس و قطب(ره) دو رکعت است و در هر رکعت بعد از حمد دوازه مرتبه **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ** بخواند.

توسل بحضرت امام رضا؈: مناسب است برای سلامتی در سفر بر و بحر، بلکه سفر دنیا و آخرت و رسیدن بوطن مألوف و خلاصی ازغم و اندوه غربت و غیره و نماز توسل بآنجناب نقل شده دو رکعت است، و بعد از حمد پانزده مرتبه **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ** بخواند و اگر این نماز را بعد از غسل و پوشیدن جامه‌های پاکیزه و بوی خوش بخواند بهتر است و اثر آن بیشتر است و این دعا را بخواند **اَللّٰهُمَ اِنَّ کُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ لَدُنْ عَرْشِکَ اِلیٰ قَرارِ اَرْضِکَ فَهُوَ باطِلٌ سِواکَ فَاِنَّکَ اَنْتَ اللّٰه الْحَقُّ الْمُبینُ**[1] و الحاح و تضرع و زاری کند برای مهم خود **اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْعَبْدَ اللَّحوْحَ** خداوند دوست دارد بنده‌ای راکه بسیار الحاح و تضرع کند بدرگاه او.

توسل بحضرت محمدبن علی جواد؈: برای رسیدن به کنج قناعت و رسیدن بانواع نعمت‌ها و وسعت معیشت و رسیدن عطاها و بخشش‌ها مناسب و مجرب است و نماز توسل بآنجناب بروایت قطب راوندی(ره) چهار رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از حمد چهار مرتبه سورهٔ توحید وارد شده و بروایت ابن طاوس(ره) دو رکعت رسیده در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه سورهٔ توحید نقل شده و بروایتی هفتاد مرتبه.

توسل بحضرت اما علی‌النقی الهادی؈: برای استغاثه و توفیق اداء حقوق برادران و خواهران دینی از واجب و مستحب و استعانت از نور مقدس آن جناب برای ادای دیون و ردّ مظالم عباد و تبعات ایشان و رسیدن بمطالب دنیا وآخرت مناسب است و آن بروایت قطب(ره) دو رکعت است، در هر رکعت بعد از حمد

۱- مکارم الاخلاق طبرسی ص ۳۲۷. ترجمه: پروردگارا تمام معبودهای ما بین عرش و سطح زمین باطل و پوچند مگر خودت که تو خداوند حق و مبین هستی.

هفتاد مرتبه سورهٔ **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ** بخواند و بروایت ابن طاوس(ره) دو رکعت، در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ یس یک مرتبه و در رکعت دوم بعد از حمد یک مرتبه سورهٔ الرحمن از روی خط قرآن نشسته نیز می‌تواند بخواند.

توسل به امام حسن عسگری علیه السلام: برای استقامت و راستی در امور دین و دنیا و عدم اعوجاج از حق و بغلط و اشتباه نشدن و نرفتن در امور و مسرور بودن در هر وقت و حالی مناسب درگاه و مقام آن جناب است و نماز توسل بآنجناب بروایت قطب(ره) دو رکعت است، در هر رکعت بهد از حمد صد مرتبه توحید بخواند.

توسل به حضرت ولی عصر(عج) خاتم الاوصیاء: آن حضرت نیز چون مقام جمع الجمعی دارد و باب الابواب الی اللّٰه تعالی می‌باشد و برای فتح و ظفر بر اعداء در جنگها و مخاصمه‌ها بلکه درکلیه امور و ادای قروض و پیش آمد فتوحات عظیمه این نماز مناسب توجه بآن ناحیه مقدّسه است و نماز توسل بآنجناب بروایت قطب راوندی (ره) دو رکعت است، در هر رکعت چون سورهٔ حمد می‌خواند کلمهٔ **اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ** را صد مرتبه بگوید و بروایت دیگر بعد از کلمه‌ی **اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ** صد مرتبه بگوید **اَللّٰهُمَ اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ** و بعد از اتمام حمد یک مرتبه سورهٔ توحید بخواند و بعد از نماز دعای فرج را بخواند و آن بنابر بعضی روایت این است:

اَللّٰهُمَ عَظُمَ الْبَلاٰءُ وَ بَرِحَ الْخِفاۤءُ وَ انْکَشَفَ الْغِطاٰءُ وَ ضاٰقَتِ الْاَرْضُ وَ مُنِعَتَ السَّماٰءُ وَ اِلَیْکَ یاٰ رَبَّ الْمُشْتَکیٰ وَ عَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَةِ وَ الرَّخاۤءِ اَللّٰهُمَ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ الَّذینَ اَمَرْتَنا بِطاٰعَتِهِمْ وَ عَرَّفْتَنا بِذٰلِکَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عاٰجِلاً کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ یاٰ مُحَمَّدُ یاٰ عَلِیُّ یاٰ عَلِیُّ یاٰ مُحَمَّدُ اِکْفِیاٰنی فَاِنَّکُماٰ کاٰفِیاٰیَ وَ انْصُراٰنی فَاِنَّکُماٰ ناٰصِراٰیَ وَ احْفِظاٰنی فَاِنَّکُماٰ حاٰفِظاٰیَ یاٰ مَوْلاٰیَ یاٰ مَوْلاٰیَ یاٰ صاٰحِبَ الزَّماٰنِ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَدْرِکْنی اَدْرِکْنی اَلْاَماٰنَ اَلْاَماٰنَ[1].

پروردگارا گرفتاری و بلا عظیم و بزرگ گشت و کارهای پنهان آشکار شد و پرده‌های حجاب کنار

۱- مفاتیح الجنان.

رفت و زمین تنگ گشت و برکات آسمان قطع شد و در نزد تو شکایت می‌کنم ای خدا و بر تو توکل می‌کنم در سختی و آسانی خدایا بر محمد(ص) و آل محمد(ص) درود فرست همانانی که ما را به اطاعت آنان فرمان دادی و بدین طریق منزلت و جایگاه آنان را به ما معرفی نمودی پس بحق ایشان برای ما گشایش ده، گشایشی سریع به سرعت یک پلک بر هم زدن و یا سریعتر، ای محمد و ای علی، ای علی و ای محمد دریابید مرا که شما دو تن برای من کافی هستید (در رفع حوائج) و یاری کنید مرا که شما یاری کنندگان من هستید و مراقبت کنید از من که شما مراقبان منید ای مولای من، ای مولای من، یا صاحب الزّمان، کمک، کمک، کمک، مرا دریاب، مرا دریاب، مرا امان ده، مرا امان ده.

و بنابر روایت قطب(ره) بعد از هریک از نمازهای مرقوم صد مرتبه صلوات بفرستد و بعد از آن عرض حاجت خود بخلاق عالم نماید و صلوات بهترین وسیله است برای تقرب بآن ذوات مقدسه و ضمناً یک نماز حاجت برای لیلهٔ جمعه نقل شده که مرقوم می‌شود و آن دو رکعت است در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی و پانزده مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از سلام صد مرتبه صلوات بفرستد و حاجت خود بطلبد که انشاء اللّه تعالی رواست و در حدیثی از حضرت باقر(ع) روایت شده که اگر زن مؤمنه حاجتی داشته باشد برود بالای بام خانه خود و دو رکعت نماز بخواند و زیر آسمان سر خود را برهنه کند و عرض حاجت خود نماید خداوند حاجت او را برآورد. و در کتاب افاضات عظیمیّه در آداب و سنن اسلامیه که در سنه ۱۳۴۲ قمری طبع شد چهل عمل برای شب جمعه و روز جمعه و بعضی نمازهای حاجت در آن نقل نمودیم، بآن کتاب مراجعه شود و راقم حروف گوید اگر بخواهی در مستحبات برای صحت سند دقت کنی از بسیاری از اجر و ثوابهای عظیمه محروم شوی پس باعنوان تسامح در ادلّهٔ سنن با عدم قصد ورود و خصوصیت اگر بامید ثواب و قصد قربت مطلقه بجا آورده شود بهتر و احوط است و دیگر از طرق توسل بآنجناب چنانچه صاحب کتاب منتخب التواریخ(ره) نقل نموده آن است که عباس به حساب هندسه ۱۳۳ می‌باشد، صد و سی و سه مرتبه بگوید:

یا کاشِفَ الْکَرْبِ عن وَجْهِ الْحُسَیْنِ(ع) فِی اِکْشِفْ کَرْبی بِحَقِّ اَخیکَ الْحُسَینِ.

ای بر طرف کنندهٔ غم از چهرهٔ حسین(ع) بر طرف نما غم مرا به حق برادرت حسین(ع).

به عدد هندسهٔ لفظ عباس؈ خداوند حاجت او را برآورد. چرا که لقب آن بزرگوار باب الحوائج و سقاست وگمان آنستکه هر مؤمن تشنه اگر چه تشنهٔ حاجت خود باشد از امور مشروعه اگر متوسل بآن حضرت شود سیراب خواهد شد، چه آنکه تشنه آب رحمت یا تشنه علم حق باشد، یا تشنه اولاد صالح باشد و یا تشنه حج و زیارت باشد. یکی از ختمهای مجربه راجع به حضرات چهارده معصوم؈ و جناب ابوالفضل؈ گفته شده به نیت قربت مطلقه این است که دو رکعت نماز حاجت بخواند و هزار و چهارصد مرتبه صلوات هدیه برای چهارده معصوم؈ بخواند و صد مرتبه هدیه از برای حضرت اباالفضل؈ که بوّاب درگاه آل محمد؈ و باب ولایت است بفرستد و حاجت خود بطلبد، انشاء الله تعالی روا شود و دیگر از طرق توسل بآنجناب زیارت آن حضرت است که آن بمضمون روایات عدیده، وسیلهٔ تقرب به خداوند و آمرزش گناهان و انجام مطالب و روا شدن حاجات اهل ایمان است. چنانچه بروایت منقوله از مصباح الزائرین ابن طاوس وارد شده و از جملهٔ آن زیارت شریفه این است: بعد از آنکه دو رکعت نماز زیارت بجاآوردبخواند:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَاالْفَضْلِ الْعَبّاسِبْنِ اَمیرِالْمُؤمنینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ سَیِّدِالْوَصیّینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً وَ اَقْدَمِهِمْ ایماناً وَ اَقْوَمِهِمْ بِدینِ اللّٰهِ وَ اَحْوَطِهِمْ عَلَی الْاِسْلامِ اَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِهِ وِ لِاَخیکَ فَنِعْمَ الْاَخُ الْمُواسی لِاَخیهِ فَلَعَنَ اللّٰهُ اُمَّةً اِسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ وَ انْتَهَکَتْ فی قَتْلِکَ حُرْمَةَ الْاِسْلامِ فَنِعْمَ الصّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامی النّاصِرُ وَ الْاَخُ الدّافِعُ عَنْ اَخیهِ الْمُجیبِ اِلیٰ طاعَةِ رَبِّهِ الرّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیْرُهُ مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ وَ الثَّناءِ الْجَمیلِ وَ اَلْحَقَکَ اللّٰهُ بِدَرَجَةِ اٰبآئِکَ فی دارِ النَّعیمِ اَللّٰهُمَ اِنّی تَعَرَّضْتُ لِزِیارَةِ اَوْلِیائِکَ رَغْبَةً لِثَوابِکَ وَ رَجاءً لِمَغْفِرَتِکَ وَ جَزیلِ اِحْسانِکَ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِیَّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطّاهِرین وَ اَنْ تَجْعَلَ رِزْقی بِهِمْ داراً وَ عَیْشی بِهِمْ قاراً وَ زِیارَتی بِهِمْ مَقْبُولَةً وَ حَیٰوتی بِهِمْ طَیِّبَةً وَ اَدْرِجْنی اِدْراجَ الْمُکْرَمینَ وَ اجْعَلَنی مِمَّنْ یَنْقَلِبُ مِنْ زِیارَةِ مَشاهِدِ اَحِبّائِکَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً قَدِ اسْتَوْجَبَ غُفْرانَ الذُّنُوبِ وَ سَتْرَالْعُیُوبِ وَ کَشْفَ الْکُرُوبِ اِنَّکَ اَهْلُ التَّقْویٰ وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اِنَّکَ فَعّالٌ لِما تُریدُ وَ الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ

السَّلٰامُ عَلَیْکَ یٰا سَیِّدي وَابْنَ سَیِّدي وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ[۱].

سلام بر تو ای اباالفضل العباس(ع)، ای پسر امیرالمؤمنین(ع)، سلام بر تو ای پسر سرور جانشینان [پیامبران] سلام بر تو ای فرزند اولین خاندانِ مسلمانان و مقدّم در ایمان و مقاوم در دین خدا و با احتیاط‌ترین مردم نسبت به اسلام، شهادت می‌دهم که برای خدا و رسول خدا(ص) و برادرت مردم را نصیحت کردی، به به که چه برادر فداکاری برای برادرش بود، لعنت و نفرین خدا بر آن قومی که حرامهای بسیاری را در حق تو حلال شمردند و در کشتن تو حرمت اسلام را دریدند، به به، چه نیکو بردباری که مجاهد و حامی و یاور و مدافع خوبی برای برادرش بود، همان که به دعوت پروردگارش برای عبادت پاسخ مثبت داد و اشتیاق فراوانی داشت بر آن ثوابهای نیکو و بزرگی که دیگران از آن پرهیز و دوری می‌کردند و آن ثناء و دعای زیبا که مردم ترکش کردند. خداوند تو را به مرتبه و درجهٔ پدرانت در بهشت پر نعمت ملحق نماید، خداوندا من اقدام به زیارت اولیاء و دوستان تو نمودم از روی اشتیاقی که به پاداش تو داشتم و امیدی که به آمرزشت و احسان و نیکیهای وافر تو داشتم، پس از تو می‌خواهم که بر محمّد و خاندان پاکش درود فرستی و روزی مرا به دست آنان بر من جاری سازی و زندگی‌ام را به دست ایشان برقرار نمایی و زیارتم را به سبب ایشان قبول فرمایی و زندگی‌ام را به وسیلهٔ آنان پاکیزه گردانی و مرا به مرتبهٔ گرامیان برسانی و مرا از کسانی قرار دهی که از راه زیارت مشاهد دوستانت به سعادت و خوشبختی رسیده‌اند و از تو می‌خواهم بخشش گناهانم را و پوشاندن عیبهایم را و بر طرف نمودن غصه هایم را که همانا تو سزاوارِ ترس از عصیان و بخشش گناهانی ای مهربانترین مهربانان تو در هرچه که اراده کنی فعالّی و حمد مخصوص پروردگار عالمیان است، درود بر تو ای مولای من و ای فرزند مولای من و درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد.

و هر که زیاده بخواهد رجوع بکتب مفصله نماید. تمام شد آنچه اراده شده بود در این مختصر مرقوم شود. والحمدلله اولا و اخراًو ظاهراً و باطناً از برادران ایمانی التماس دعا دارم در اوقات اجابت دعا فراموشم نکنند، چنانچه مادام الحیوة آنها را فراموش نمی‌کنیم، انشاء الله تعالی.

الاحقر محمد ابراهیم کلباسی النجفی فی سنه ۱۳۵۹

۱- مزار شهید اوّل ص ۱۷۷.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

مقدمه مولف ۵

مقدمه در وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام ۹
چند حدیث در باب محبت ۱۰
حکایت مردی که حضرت عباس علیه السلام را کم زیارت می‌کرد ۱۳
ده مطلب در ذیل اسرار آیهٔ مودت ۱۴

باب اول

در بیان خصایص و امتیازات نسب حضرت ابوالفضل علیه السلام ۵۱
بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۱
حدیث شیخ سلیمان بلخی حنفی از سعیدبن جبیر ۵۲
روایت ابوذر راجع به شب بدر ۵۳
فرمایش شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان ۵۳
اعتراف شافعی به فضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۵۴
اعتراف ابن ابی الحدید به فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۵۶
خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف خود ۵۷
فرمایش مولا علی علیه السلام به سلمان و جندب ۵۹

باب دوم

در بیان فضایل حضرت امّ البنین علیها السلام ۶۳
روایت ابوالفرج در ندبهٔ امّ البنین علیها السلام ۶۵
حدیث نبوی راجع به زن خوب ۶۶
حدیث مباهات به کثرت مسلمین ۶۷
حدیث امام صادق علیه السلام در محبت زنها ۶۷

صفات دهگانه برای زنان خوب ... ۶۷
صفات دهگانه برای زنان بد ... ۶۷

باب سوم

در بیان برادران و خواهران حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ... ۷۵
فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جعفر و علی علیهماالسلام ... ۷۵
سن و تاریخ تولد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ... ۷۶
زینب علیهاالسلام نایب خاص امام سجاد علیه‌السلام ... ۷۶
روایت منقول از کتاب لسان الواعظین در اسم گذاری حضرت زینب علیهاالسلام ... ۷۷
کسانی که آل ابیطالب از نسل آنها زیاد شدند ... ۷۷
میل به کثرت ازدواج و نسل در معصوم ... ۷۸
احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع به اولاد ... ۷۸
گذشتن عیسی علیه‌السلام از قبری که صاحب آن در عذاب بود ... ۷۹
سؤال حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خداوند کریم برای دختر دار شدن ... ۸۰
عریضهٔ علی‌بن اسباط به حضرت باقر علیه‌السلام و جواب آن حضرت ... ۸۲

باب چهارم

در بیان اولاد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و فضایل بعضی از آنها ... ۸۹
نسل حضرت عباس علیه‌السلام ... ۸۹
پناه بردن نرجس خاتون به اولاد اباالفضل علیه‌السلام ... ۸۹
پنج نفر که نسل امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آنها بود ... ۹۲

باب پنجم

در بیان خصایص و امتیازات اسم، کنیه، القاب، مناقب و وجاهت آن حضرت ... ۹۵
وجه تسمیهٔ آن حضرت به عباس ... ۹۵
تسمیهٔ آن حضرت توسط پدر بزرگوارش و خبر از شهادت وی ... ۹۵
وجوه القاب ابوالفضل و قمر بنی هاشم ... ۹۶
خوش رویی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرمایش او راجع به یوسف علیه‌السلام ... ۹۷
فرمایش خداوند کریم به جبرائیل راجع به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ... ۹۷
حسن وجوه حسنین علیهماالسلام ... ۹۸
گفتهٔ مسلم جصاص راجع به سر مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام ... ۹۹

زیبایی امام جواد، حضرت قاسم و دو طفلان مسلم علیهم السلام ۹۹
وجه لقب سقّا و ابوالقربه ۹۹
در فضیلت آب دادن به تشنه ۹۹
آب دادن به سگ ۱۰۰
ثواب حفر و وقف چاه آب ۱۰۱
ملازمت حضرت عباس علیه السلام در همراه داشتن مشک آب ۱۰۲
لفظ سقّا ۱۰۲
امر سیدالشهداء علیه السلام به حضرت عباس علیه السلام برای تهیه آب ۱۰۲
تعداد و انواع سقایتهایی که در کربلا انجام شد ۱۰۳
لقب طیّار ۱۰۴
کلام امام سجاد علیه السلام هنگامی که نظرش بر عبیدالله بن عباس علیه السلام افتاد ۱۰۵
لقب باب الحوائج ۱۰۵
باب ولایت بودن حضرت عباس علیه السلام باستناد به حدیث انا مدینة العلم و... ۱۰۵
شدّت علاقهٔ اهل بیت علیهم السلام به آن حضرت ۱۰۵
شدت اطاعت آن حضرت از آل محمد صلی الله علیه و آله ۱۰۵

باب ششم

در بیان فضیلت صفت شجاعت، امتیاز و خصائص شجاعت حضرت علیه السلام ۱۰۷
توصیف شجاعت ۱۰۷
توصیف امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السلام از مؤمن ۱۰۷
فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل عراق راجع به غیرت ۱۰۸
شجاعت حضرت عباس علیه السلام ۱۰۸
یاری رساندن عباس علیه السلام به سیدالشهداء علیه السلام در تصرف فرات در جنگ با معاویه ملعون ۱۰۹
توصیف شجاعت حضرت عباس علیه السلام در کربلا ۱۱۰
مشرّف شدن زهیر علیه السلام به خدمت حضرت عباس علیه السلام و عرایض وی به آن جناب ۱۱۰
فرمایش حضرت عباس علیه السلام به زهیر علیه السلام و حملهٔ آن جناب به کفار ۱۱۱
شباهت حضرت عباس علیه السلام به پدر بزرگوارش در نحوهٔ زخم خوردن ۱۱۶
فرمایش امام زین العابدین علیه السلام در شأن حضرت عباس علیه السلام ۱۲۳

باب هفتم

بیان فضائل ومقام شهدای کربلا وبرتری عباس علیه السلام وافضلیت آن جناب برآنها ۱۲۵

فرمایش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در وصف اصحاب خود ۱۲۷
برتری شهدای کربلا از اصحاب انبیاء و اصحاب سیر ائمه به فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۲۹
جنایت اصحاب امام حسن علیه‌السلام و خیانت ابن عباس ۱۳۶
شدت پای بندی و وفاداری اصحاب سیدالشهداء علیه‌السلام ۱۳۷
اتمام حجت سیدالشهداء علیه‌السلام با اصحاب بزرگوار خود ۱۳۷
گریهٔ عباس علیه‌السلام و عرایض آن جناب و بعضی از اصحاب در خدمت سیدالشهداء ۱۳۸
عرایض غلامهای سیدالشهداء علیه‌السلام و برادران و اولاد عقیل علیه‌السلام ۱۳۹
سی ویک امتیاز و خصایص و فضایل اصحاب سیدالشهداء علیه‌السلام ۱۴۰

باب هشتم

فضیلت واقسام جهاد وافضل آن وبیان مجاهدات وخصایص وامتیازات آن حضرت ۱۶۹
سفارش امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در جهاد با جان و مال ۱۶۹
وجوب رعایت حق یتیم و خمس ۱۷۱
وعظ، فعل حق تعالی و مقام رسالت است ۱۷۳

باب نهم

در بیان خصایص، فضایل، علم و کمالات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ۱۷۵
چگونگی علم حضرت عباس علیه‌السلام ۱۷۵
توصیف حضرت صادق علیه‌السلام از عموی خود حضرت عباس علیه‌السلام ۱۷۶
فرمایش امام سجاد علیه‌السلام با دیدن پسر حضرت عباس علیه‌السلام ۱۷۶

باب دهم

در بیان خصایص مبارزت و شهادت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ۱۸۱
خروج برای مبارزه در معیّت سیدالشهداء علیه‌السلام ۱۸۱
خروج برای طلب آب ۱۸۱
مبارزهٔ آن حضرت به نقل شیخ مفید و طبرسی و سید در لهوف ۱۸۲
آب نیاشامیدن اباذر از شدت علاقه به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۸۵
کیفیت بیرون آمدن عباس علیه‌السلام از شریعه و نحوهٔ شهادت آن جناب علیه‌السلام ۱۸۷

باب یازدهم

در بیان حیثیّات باطنیّه و مقامات برزخیّه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ۱۸۹
تاثیر اطاعت و عبادت خدا در بنده ۱۸۹

چند حکایت در کرامات حضرت باب الحوائج علیه السلام ... ۱۹۰

باب دوازدهم

در بیان صفات، اخلاق حمیده و مقامات حضرت عباس علیه السلام ... ۱۹۷
مقدمه‌ای در نفس و دل ... ۱۹۷
در بیان مهذّب بودن نفس حضرت عباس علیه السلام ... ۲۰۳
حقوق برادر دینی به نقل از مکاسب ... ۲۰۶

باب سیزدهم

در بیان علاقهٔ اهل بیت: در حضرت ابوالفضل علیه السلام ... ۲۰۹
علاقهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام به آن حضرت علیه السلام ... ۲۰۹
علاقهٔ سیدالشهداء علیه السلام به آن حضرت علیه السلام ... ۲۱۱
علاقهٔ امام سجاد علیه السلام به آن حضرت علیه السلام ... ۲۱۲
علاقهٔ امام صادق علیه السلام به آن حضرت علیه السلام ... ۲۱۲
علاقهٔ مؤمنین به آن جناب علیه السلام ... ۲۱۳

باب چهاردهم

در بیان روز شهادت حضرت عباس علیه السلام و محل دفن آن حضرت علیه السلام ... ۲۱۵
کلام ابی مخنف ... ۲۱۵
علل عدم حمل پیکر مقدس آن جناب به خیام ... ۲۱۷
مدفن حضرت عباس علیه السلام ... ۲۲۰
حدود حایر و حریم حسینی طبق روایات ... ۲۲۱
علت نام گذاری علقمه به این نام ... ۲۲۲

خاتمه

در بیان طرق و توسل به آن جناب علیه السلام ... ۲۲۵
نمازهای توسل به معصومین علیهم السلام ... ۲۲۷
زیارت نامهٔ حضرت عباس علیه السلام ... ۲۳۳